

## نام‌ها و نژادها و تاریخ نگاری

دو فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.

به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۷۴۴۰۸/۱۸/۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری علمی - پژوهشی می‌باشد.

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: سیمین فصیحی

ویراستار فارسی: سوسن پورشهرام

سرمدیر: اسماعیل حسن زاده

ویراستار انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر شهلا بختیاری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علی بیگدلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر شهرام جلیلیان، استاد، گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر حسن حضرتی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر مقصود علی صادقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

دکتر ناصر صدقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر سیمین فصیحی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر عباس قدیمی قیداری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر علیرضا ملاتی توانی، دانشیار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ذکراالله محمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر مرتضی نورانی، استاد، گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیئت تحریریه بین‌المللی

دکتر مجتبی مهدوی اردکانی، استاد، گروه علوم سیاسی دانشگاه آلبرتا کانادا

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآروش/ ۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: دو فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hph.alzahra.ac.ir](http://hph.alzahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.

HPH

انجمن ایرانی تاریخ  
Iranian Society of History

دانشگاه الزهراء  
معاونت پژوهشی دانشگاه

این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۹۰۷ ایمیل: [HP.H@alzahra.ac.ir](mailto:HP.H@alzahra.ac.ir)

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۴۱

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۵۰۷



نکو داشت یاد استاد فقید  
سرکار خانم دکتر فاطمه جمیلی کهنه شهری  
به پاس خدمات علمی اش به دانش تاریخ

## راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

### الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.
- نامه رضایت استادان راهنما و مشاور باید هنگام ارسال مقاله در سامانه ضمیمه شود و یا به ایمیل مجله ارسال گردد.

### ب: ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hph.alzahra.ac.ir](http://hph.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
  ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
    - نویسندگان باید فرم تعهدنامه را دریافت کرده و پس از تکمیل فرم، با امضای دستی، همزمان با ارسال مقاله آن را ارسال فرمایند.
    - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
    - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
    - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
    - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
    - نتیجه‌گیری
    - فهرست منابع و مآخذ
  ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.

نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.

    - توجه کنید که منابع فارسی به انگلیسی ترجمه یا آوانگاری شوند.

مثال:

- Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. Plant Science, 15(3):27-35. **(Journal)**

- Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. Iranian Journal of Field Crop Science, 39(1):113-126.(In Persian with English abstract)

- Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. Plant Physiology. Jahade- e-Daneshgahi Mashhad Press(In Persian)

۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پراکنش مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.

۵. مقاله حداکثر در ۶۵۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.

۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.

۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است: الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

**مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.**

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء(س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

دوفصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

<https://scholar.google.com>

گوگل اسکالر

<https://ecc.isc.gov.ir>

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

<https://www.noormags.ir>

پایگاه مجلات تخصصی نور

<https://www.civilica.com>

مرجع دانش (سیویلیکا)

<https://iranjournals.nlai.ir>

آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی

<https://www.sid.ir>

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

<https://www.magiran.com>

بانک اطلاعات نشریات کشور

## منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری

### مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هریک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

### ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است. همچنین نشریه از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده استفاده می‌شود.

### ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

### ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی<sup>۱</sup>، در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد. ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید. پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

#### ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان‌نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان‌نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی‌گیری‌های قانونی است.

#### ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی‌خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

#### ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می‌تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه‌های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله‌ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

#### ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می‌توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

#### ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله‌ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

#### ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از

---

۱. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

هزینه‌های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه‌ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف‌چینی، صفحه‌آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌باشد.

#### ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان‌نامه یا رساله) می‌توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجو) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است).  
تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

#### داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

#### اختیار غیرتجاری - غیراشتقاقی Cc-BY-NC-ND

این مجوز محدودکننده‌ترین مجوز در میان شش مجوز اصلی می‌باشد که صرفاً به دیگران اجازه فروگذاری و به اشتراک گذاشتن اثر را می‌دهد تا زمانی که هیچ‌گونه تغییر اثر و استفاده تجاری از آن صورت نگیرد.



### فهرست مطالب

- ۱۱-۳۰ ظهور اعراب و تحولات دهه‌های آغازین اسلامی به روایت یوحنا بارپنکای  
محمد احمدی‌منش
- ۳۱-۵۲ بررسی و تحلیل انگاره‌های استمرار روند هویت ایرانی‌اسلامی در تاریخ گیتی‌گشا  
زلیخا امینی
- ۵۳-۸۴ تبیین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری دینی سید جعفر شهیدی  
یعقوب پناهی، اصغر منتظرالقائم، محمدعلی چلونگر
- ۸۵-۱۰۷ چرایی نگارش *تحفه‌العالم* در دوره‌ی شاه سلطان حسین صفوی  
یعقوب تابش
- ۱۰۹-۱۳۰ گونه‌شناسی آثار تاریخی ابن حیب بغدادی (د. ۲۴۵هـ)  
عطیه شریعت‌نژاد کیاسری، هادی عالم‌زاده، یونس فرهمند، معصوم‌علی پنجه
- ۱۳۱-۱۵۱ نسبت خاطره‌نگاری با امر واقع  
سمیه عباسی
- ۱۵۳-۱۷۶ از روان‌شناسی تاریخی تا تاریخ روان‌شناختی  
زهرآ قدیانی‌نژاد رزکی، فواد پورآرین، حسین مفتخری، علیرضا مرادی
- ۱۷۷-۲۱۰ تحلیلی بر کاریکاتورهای *روزنامه آذربایجان* در عصر مشروطه (۱۳۲۵ه.ق)  
عباس قدیمی قیداری، الهام محمدعلی گشایش
- ۲۱۱-۲۳۴ بررسی نروزنامه‌ها در عصر اسلامی (تا سده نهم هجری)  
عبدالرحیم قنوات، مریم اورعی قدیری
- ۲۳۵-۲۵۹ تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ق)  
محسن لطف‌آبادی
- ۲۶۱-۲۸۵ تحلیلی بر تاریخ‌نگاری محمدشفیع طهرانی در *مرآت‌الصادقین*  
محسن نصیری اردلی، منیژه صدری، نزهت احمدی، معصومه قره داغی
- ۲۸۷-۳۰۷ تداوم و گسست در تاریخ فرودستان با نگاهی به آرای والتر بنیامین  
رضا نصیری حامد





دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۳۰-۱۱

## ظهور اعراب و تحولات دهه‌های آغازین اسلامی به روایت یوحنا بارپنکای<sup>۱</sup>

محمد احمدی منش<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

### چکیده

کهن‌ترین گزارش‌های تاریخی درباره اسلام آغازین در سده نخست هجری، منابع غیرعربی و غیراسلامی هستند و یکی از مهم‌ترین آن‌ها، بخش پایانی کتاب رشمکه اثر یوحنا بارپنکای به سریانی شرقی است. در این اثر مطالبی درباره اختلاف‌های مسیحیان، نگرش مسیحیان به ویژه مسیحیان شرقی (نسطوری) درباره کشورگشایی اعراب، برخی از کهن‌ترین باورهای اعراب و برخی رخدادهای فتنه دوم و چهره‌های مسلمان نقش‌آفرین در آن به ویژه در جزیره بیان شده است، اما شاید جالب‌ترین جنبه این اثر، قرارداد همۀ این رخدادهای درون‌طرحی فرجام‌شناختی و آخرالزمانی است که البته نگرشی غالب در میان مسیحیان و غیرمسیحیان در آسیای غربی و نیز شاید مسلمانان بوده است. مقاله پیش‌رو داده‌های موجود در این اثر در ارتباط با تاریخ و محیط آغازین اسلامی را تجزیه و تحلیل می‌کند و هر جا لازم بوده، آنها را با داده‌های منابع اسلامی مقایسه می‌کند. درباره رخدادهای سرزمین جزیره، اطلاعات موجود در رشمکه ارزش ویژه‌ای دارد. به‌طور کلی اگرچه رویدادنگاری بارپنکای اندک و گاه نادقیق است، برای شناخت محیط آغازین اسلامی پرتوی تازه‌ای می‌افکند. بارپنکای همچون بسیاری از مسیحیان، چیرگی اعراب مسلمان را پیامد گناهان مسیحیان و البته امری سپنجی می‌انگاشته که نقطه اوج بلایای آخرالزمانی است که سرانجام به ظهور دوباره مسیح خواهد انجامید.

واژگان کلیدی: اعراب، بارپنکای، رشمکه، نصیبین، آخرالزمان.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2022.38134.1570

۲. استادیار پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، تهران، ایران: ahmadimanesh@samt.ac.ir

#### مقدمه

در دهه‌های اخیر توجه پژوهشگران به منابع کهن غیراسلامی درباره آغاز اسلام افزایش یافته که برخی گمانه‌زنی‌ها و بازنگری‌ها در این زمینه را سبب شده است. از پرسش‌های مهم مطرح شده در این زمینه این است که آیا این منابع غیراسلامی غیرعربی معاصر آغاز اسلام، چارچوب کلی گزارش‌های کمابیش متأخر اسلامی عربی را تأیید می‌کنند یا آن‌گونه که گزارش‌های تجدیدنظرطلبانه در نظر دارند، صحنه‌ای یکسره متفاوت را پیش‌رو می‌نهند. منابع غیراسلامی غیرعربی پرشمارند و به زبان‌های گوناگونی از جمله سریانی (شرقی و غربی)، ارمنی، یونانی، لاتینی، حبشی، قبطی و پهلوی نگاشته شده‌اند (در این باره نک: Hoyland, 1997; Thomas and Rogemma, 2009). این آثار برای شناخت باورهای اولیه اعراب و محیط آغازین اسلامی و گاهی نیز برای بررسی دقیق‌تر رویدادها و تحولات سیاسی اجتماعی آن دوران به کار می‌آید. در مقاله پیش‌رو، یکی از کهن‌ترین نگاشته‌های غیراسلامی که در نیمه دوم سده نخست هجری در شمال میان‌رودان پدید آمده بررسی می‌شود؛ یعنی بخش‌های مرتبط از کتاب *رش‌مکه* (بخش پایانی فصل چهاردهم و تمام فصل پانزدهم) اثر یوحنا بارپنکای<sup>۱</sup> به زبان سریانی شرقی (نسطوری). این بررسی چند جنبه دارد: ۱. باورهای اولیه مسلمانان، برآمدن اعراب و همچنین واکنش مسیحیان بدان؛ ۲. بررسی گزارش بارپنکای درباره رخدادها هم‌روزگار او به‌ویژه در پیوند با فتنه دوم به‌عنوان شاهدی معاصر، به‌ویژه از جنبه سنجش داده‌های آن با گزارش‌های اسلامی عربی؛ ۳. محیط دینی و اجتماعی پیرامون محیط زندگی بارپنکای در سرزمین جزیره به‌ویژه از جنبه نگرش‌های فرجام‌شناسانه و قرارگرفتن ظهور اعراب در طرحی آخرالزمانی. در این مقاله بر برگردان انگلیسی فصل‌های چهاردهم (بخش انتهایی) و پانزدهم کتاب *رش‌مکه* توسط سباستین بروک<sup>۲</sup> (Brock, 1992: 57-74) اتکا شده و برای یافتن و نقل صورت سریانی برخی واژه‌های مهم، به اصل سریانی *رش‌مکه* مراجعه شده است<sup>۳</sup> که آلفونس مینگانا (Mingana, 1909: 1/ Part 2, 1-171) بیش از یک سده پیش آن را به‌همراه برگردان فرانسوی، منتشر کرده است.

با توجه به اینکه موضوع کتاب *رش‌مکه* به‌طور خاص رخدادها مربوط به اعراب و مسلمانان نیست و تنها در بخش‌های پایانی به این موضوع پرداخته شده، از اواخر سده نوزدهم

۱. واژه سریانی *بار* (*bār*) به معنای فرزند (پسر) و برابر با *ابن* در زبان عربی است؛ از این رو بارپنکای معادل است با پسر پنکای؛ همچون باردیسان یا بردیسان که معادل است با ابن دیسان در متون عربی.

۲. برای برگردان انگلیسی جدیدتر نک: Penn, 2015: pp. 88-107

۳. بخش‌های مرتبط با تاریخ آغازین اسلامی در کتاب *مینگانا*، منطبق با صفحه‌های ۱۷۱-۱۳۸ در اثر یادشده است.

میلاادی تاکنون دانشمندانی مانند آنتون بومشتارک (۱۹۰۱م)، ادی شیر (۱۹۰۷م)، آلفونس مینگانا (۱۹۰۹م)، تاکا جانسما (۱۹۶۳م)، سباستین بروک (۱۹۹۲م) و مایکل فیلیپ پن (۲۰۱۵م) این اثر را از جنبه مطالعات اسلامی واری کرده و به انتشار یا ترجمه بخش‌هایی از آن دست‌یازیده‌اند. در میان بررسی‌های اخیر پیرامون رشم‌لمه، به‌جز معرفی‌های کلی هولند، فیلیپ پن و گریسیگر، از یک مقاله و یک رساله دانشگاهی باید یاد کرد. یولیا فورمن در مقاله‌ای به بررسی روایت پیدایش عالم و نخستین مراحل تاریخ انسان در فصل یکم رشم‌لمه پرداخته و در همین مقاله متن سریانی و برگردان انگلیسی فصل یکم رشم‌لمه را بر اساس شش نسخه خطی منتشر کرده است. چنان‌که پیداست موضوع مقاله فورمن ارتباطی با مقاله پیش‌رو ندارد. مارامانوئل نیز در رساله دکتری خود بررسی جامعی درباره بارپنکای و کتاب رشم‌لمه انجام داده و در آن تاریخچه کلیسا و دیرهای شرق، زندگی نامه بارپنکای و محیط پرورش دینی و فکری او، اهمیت تاریخ‌نگارانه و دیدگاه‌های الهیاتی بارپنکای را بررسی کرده است. مارامانوئل به اهمیت رشم‌لمه برای مطالعات اسلامی توجه چندانی نکرده و در عین حال پژوهش او برای شناخت نگرش‌های بارپنکای و ویژگی‌های اثر او سودمند است.

### معرفی متن، پدیدآورنده و تاریخ نگارش

«یوحنا بارپنکای»<sup>۱</sup> یا «یوحنا بارپنکایه»،<sup>۲</sup> یک راهب مسیحی شرقی (نسطوری) اهل «پنک»<sup>۳</sup> یا آن‌گونه که یاقوت ضبط کرده «فَنک»، نزدیک جزیره ابن‌عمر و شرق طور عابدین بوده و کتاب رشم‌لمه را به زبان سریانی شرقی نسطوری نگاشته و چنان‌که در پایان کتاب یادآور شده، کتابش را به دوست خود به نام صبریشوع<sup>۴</sup> پیشکش کرده است (Brock, 1992: 72). از برخی منابع سریانی پسینی می‌دانیم که او راهب دیری به نام ماریوحنان<sup>۵</sup> در شمال عراق بود (برای سرگذشت بارپنکای نک: Mar Emmanuel, 2015: pp.77-92). به نوشته یاقوت حموی در قرن هفتم هجری، فنک دژی استوار و از آن کردهای بشنویه بوده که دست‌کم از سه سده پیش آن را در دست داشتند (یاقوت، ۱۹۵۷: ۱۷۸/۴). بعید نیست که مسیحیان آنجا در دوران نزدیک به اسلام هم گردتبار بوده‌اند.

رشم‌لمه<sup>۶</sup> اثری است که روایتی کلی و الهیاتی از تاریخ پیدایش عالم، دولت‌ها و انسان تا

1. Jhon bar Penkāyē  
2. Yūḥanna bar Penkāyē  
3. Penek

۴. صبریشوع (sabrīshō')

5. Mar Yohānann of Kamul

۶. نام کامل این اثر چنین است: ܕܩܘܠܘܡܢܐ ܕܪܫܡܠܡܐ ܕܗܘܢܢܐ ܕܒܢܐ ܕܩܘܠܘܡܢܐ ܕܩܘܠܘܡܢܐ

روزگار حیات نویسنده را بیان کرده و بخش‌های نخست آن به‌طور عمده مبتنی بر روایت عهد عتیق از خلقت انسان و پس از آن است که البته کیهان‌شناسی ثنوی پررنگی هم در آن به چشم می‌خورد (در این باره نک: Furman, 2014). نگارش تاریخ الهیاتی جهان در ادبیات مسیحیت سریانی رواج نسبی داشته و نویسندگان دیگری هم روایت عهد عتیق را دست‌مایه روایت الهیاتی تاریخی قرار داده‌اند. در رش‌مله هم درون‌مایه‌های اصلی عبارت‌اند از نشان‌دادن چگونگی تحقق اراده خداوند از آغاز جهان تا آخرالزمان و ظهور دوباره مسیح، پیشگویی‌های انبیا و کتاب مقدس، اندرز مؤمنان و دعوت آنان به توبه و پرهیز از گناهان (Hoyland, 1997: 195-196). به‌احتمال بسیار، نخستین مورخان مسلمان هم با این‌گونه آثار مسیحی آشنا بودند و چه‌بسا تاریخ‌نگاری جهانی مسلمانان که به‌طور معمول از آغاز جهان یا آفرینش انسان آغاز می‌شود، از این نمونه‌ها تأثیر گرفته بود. با این حال در میان نگاشته‌های مسلمانان به‌دشواری می‌توان اثری را یافت که با طرح ترکیبی تاریخی الهیاتی همچون رش‌مله همانند باشد.

حد آغازین زمان نگارش رش‌مله، سال ۶۷ هـ/ ۶۸۷-۶۸۶ م است که خود بارپنکای بدان اشاره کرده است. بارپنکای شرحی مفصل و زنده از طاعونی که به گفته او در «سال ۶۷ از فرمانروایی تازیان» روی داد ارائه کرده است (Brock, 1992: 68). این همان طاعون الجارف است که در منابع اسلامی ذیل سال‌های گوناگون از جمله ۶۵ هـ/ ۶۸۵-۶۸۴ م (طبری، ۱۳۸۷: ۶۱۲/۵-۶۱۱)، ۶۹ هـ/ ۶۸۹-۶۸۸ م (خلیفه‌بن خیاط، ۱۴۰۵: ۲۶۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۸۱/۶) و حتی سال ۸۷ هـ/ ۷۰۶ م (ابن سعد، ۱۴۲۱: ۱۴۶/۹) بدان اشاره شده و اکنون با گواهی بارپنکای، آشکار است که در سال ۶۷ هـ/ ۶۸۷-۶۸۶ م در شمال میان‌رودان فراگیر شده بود.

بروک، حد پایانی بازه نگارش اثر را با توجه به اطلاعات متن درباره مقام‌های کلیسایی نصیبین، سال ۷۴ هـ/ ۶۹۴-۶۹۳ م دانسته و گریسیگر هم آن را پذیرفته است (Thomas and Rogemma, 2009: 1/177). به‌نظر هولند، بارپنکای کتاب خود را میان ۶۸۷ م/ ۶۸-۶۷ هـ و ۶۹۱ م/ ۷۲-۷۱ هـ به پایان رسانده و البته اواخر ۶۸۷ م/ میانه ۶۸ هـ یا اوایل ۶۸۸ م/ میانه ۶۸ هـ را محتمل‌تر می‌داند (Hoyland, 1997: 200). ریشه اختلاف آنجاست که در فصل پانزدهم رش‌مله، به مرگ زبیر اشاره شده و بروک احتمال داده که منظور بارپنکای، کشته‌شدن ابن‌زبیر و در واقع عبدالله‌بن‌زبیر در جمادی‌الاول سال ۷۳ هـ/ اکتبر ۶۹۲ م باشد. این گمانه‌زنی نادرست است و نگارش رش‌مله با شواهدی که در ادامه مقاله ارائه خواهیم داد، زودتر تاریخ پایان یافته بود. بارپنکای درباره زبیریان آگاهی اندکی داشته و برداشت او درباره مرگ زبیر ناشی از خطا بوده است. یک دلیل آنکه بارپنکای از مسلط‌شدن عبدالملک‌بن‌مروان

بر قلمروی اسلامی پس از شکست زبیریان یاد نکرده است؛ دیگر اینکه بارپنکای چیرگی خشبیه در نصیبین که آنها را شرطه نامیده، همچون واقعیتی همچنان موجود توصیف کرده؛ در حالی که بنابر منابع اسلامی، عبدالملک در جریان سرکوب زفر بن حارث کلابی در قرقیسیا و پیش از آنکه در جمادی‌الآخر ۷۲هـ/ نوامبر ۶۹۱م بر مصعب بن زبیر پیروز شود، خشبیه را وادار به تسلیم کرده بود. مسعودی تاریخ این رویداد را سال ۷۱هـ/ ۶۹۱-۶۹۰م دانسته است (مسعودی، ۱۴۲۵: ۹۲/۳-۹۱) با این حساب می‌توان فرض کرد که نگارش رش‌مکه پیش از سال ۷۱هـ/ ۶۹۰-۶۹۱ م پایان یافته و در آن هنگام عبدالله بن زبیر هنوز به قتل نرسیده بود. اطلاعات نویسنده دربارهٔ رخدادها و تحولات بیرون از زادبوم و محل زندگی او محدود است و از این رو اشتباه‌ها و کاستی‌هایی در گزارش او یافت می‌شود، با این حال اثر بارپنکای از چند جهت اهمیت شایانی دارد. این متن تصویری معاصر از محیط سیاسی اجتماعی، دسته‌بندی‌های مسیحیان و نیز تصور مسیحیان به‌ویژه نسطوریان شمال میان‌رودان دربارهٔ ظهور اعراب به دست می‌دهد. همچنین در این اثر برخی داده‌های سودمند و البته ناتمام دربارهٔ جنبه‌ای از مناسبات و رخدادهای سیاسی در دههٔ هفتاد هجری در شمال میان‌رودان، به‌ویژه دربارهٔ رویدادهای نصیبین و جزیره، می‌توان یافت که در منابع اسلامی کمتر یافت می‌شوند. داده‌های اخیر آن‌چنان فرجه نیستند که تکمیل‌کنندهٔ گزارش‌های اسلامی باشند؛ ولی سنجهٔ مهمی برای راستی‌آزمایی آنهاست و البته گوشه‌هایی از برخی رخدادها و تحولاتی را آشکار می‌کند که منابع اسلامی بدان اشاره نکرده‌اند.

### مسیحیان و ظهور اعراب

در رش‌مکه مرزبندی میان مسیحیان نمایان است و بارپنکای که خود یک مسیحی شرقی نسطوری است، دیگر مسیحیان از جمله کالسدونیان (خلقدونیان در منابع اسلامی)، آریوسی‌ها و Eunomians (اصحاب نظام احسن در منابع اسلامی) را بدعت‌گذار برشمرده و زیر نام غربی<sup>۱</sup> معرفی می‌کند. به‌همین ترتیب با امپراتوری بیزانس که پشتیبان مسیحیان غیرنسطوری بود، همدلی چندانی ندارد. دغدغهٔ او بیش از هر چیز، اعمال و سرنوشت مسیحیان شرقی به‌عنوان باورمندان مسیحیت راستین است و بدعت‌های دیگران را بخشی از گناهای می‌داند که زمینه‌ساز بلایای خداوند است.

مهم‌ترین درون‌مایهٔ فصل پایانی رش‌مکه، کشورگشایی‌های فرزندان هاجر<sup>۲</sup> است و جان‌مایهٔ

۱. جَحْتَنَمَ (ma'rawīyā)

۲. حَبْرَةَ (beni hāgār)

ارزیابی بارپنکای از پیروزی‌های آنان، خواست خداوند برای تنبیه مسیحیان به دلیل گناهان و توبه‌نکردن آنهاست. او پیروزی اعراب که آنها را فرزندان هاجر، اسماعیلی<sup>۱</sup> و طایی<sup>۲</sup> می‌نامد و پیامدهای آن را در پیوستگی با دیگر بلاها مانند جباریت شاهان (به احتمال فراوان منظور وی شاهنشاهی ساسانی است که بیشتر نسطوریان در قلمروی آن می‌زیستند)، قحطی و خشک‌سالی‌ها، طاعون‌های فراگیر، زلزله‌های هولناک و هجوم ملخ‌ها می‌بیند که هیچ‌کدام موجب هوشیاری مسیحیان و توبه آنها نشدند و از همین رو مسیحیان را سزاوار این بلاها می‌داند. در این میان بارپنکای اشاره می‌کند که اعراب با مسیحیان و راهبان با احترام رفتار می‌کردند. این‌ها رخدادهایی آخرالزمانی هستند و بارپنکای این فراز از انجیل متی را فریاد می‌آورد که در آخرالزمان «اقوام و کشورها با یکدیگر به جنگ برخوانند خاست، قحطی و زمین‌لرزه و بیماری روی خواهد داد و اینها پیش‌درآمد بلاهای بعدی است» (متی، ۲۴: ۷). با این حال خداوند از این رخدادهای خرسند نیست و هدف او انتقام‌گیری از مسیحیان نیست؛ بلکه با غم و اندوه، رنج‌های مسیحیان راستین شرقی را می‌نگرد و خواهان آن است که به‌واسطه این رنج‌ها آنها را به توبه وادارد.

بارپنکای چیرگی عربان را امری سپنجی می‌داند که با رخدادهای پایان جهان و بازآمدن مسیح پیوند دارد. وی اثر خویش را در گرماگرم دومین جنگ‌های داخلی اعراب پس از مرگ یزیدبن معاویه نوشته؛ یعنی هنگامی که از دید یک ناظر بیرونی، ممکن به نظر می‌رسید که این درگیری‌ها که بارپنکای با خوشنودی اما نه کینه‌توزانه از آنها سخن می‌گوید، پیش‌درآمدی بر پایان سروری تازیان باشد، به‌ویژه آنکه بنابر نگرش‌های آخرالزمانی، گمان می‌رفت که از عمر جهان دیری باقی نمانده است.

### فرزندان هاجر، باورهای آنها و نخستین مسلمانان

بارپنکای کشورگشایی اعراب و رفتار آنان را نتیجه اعمال مسیحیان و البته بخشی از طرحی الهی می‌انگارد. با این حال، بخشی از گفته‌ها و ناگفته‌های بارپنکای درباره اعراب شایسته درنگ است. اثر او یکی از کهن‌ترین متونی است که از نام پیامبر اسلام (ص) یاد کرده است. در فصل پانزدهم رش‌مله در یک جا نام محمد<sup>۳</sup> به‌عنوان رهبر<sup>۴</sup> فرزندان هاجر ذکر شده که از

۱. بعضیچیل

۲. طائیه

۳. حبنجیل

۴. (tar'ā) رهبر



سنت<sup>۱</sup> او پیروی می‌کردند. در جایی دیگر، پیامبر(ص) مهادیانای فرزندان هاجر معرفی شده است. بروک این واژه را به راهنما<sup>۲</sup> برگردانده (Brock, 1992: 61) و امیر معزی با مقایسه شواهد موجود در دو متن دیگر مربوط به سده هفتم میلادی / یکم هجری یعنی «رازهای شمعون بن یوحای»<sup>۳</sup> و «آموزه‌های یعقوب»<sup>۴</sup> نتیجه می‌گیرد که مهادیانای کسی است که ظهور دوباره مسیح را نوید می‌دهد (Amir-Moezzi, 2018: 45-46). به گفته بارپنکای، با هدایت رهبر فرزندان هاجر، آنان به پرستش خدای یگانه و پیروی از ناموس عتیق<sup>۵</sup> روی آوردند. به احتمال بسیار بارپنکای به شباهت میان باورهای مسلمانان و شریعت یهودی نظر دارد و چه بسا به گمان او، مسلمانان پیروان شریعت یهودی بوده‌اند. به گفته بارپنکای، فرزندان هاجر در آغاز سخت به سنت محمد(ص) پایبند بودند، چنان‌که اگر کسی درباره احکامی که او آورده گستاخی می‌کرد، او را با مرگ کیفر می‌دادند (Brock, 1992: 61). با این حال بارپنکای، دین تازه‌ای را به تازیان نسبت نداده و محمد(ص) را رهبر آنها معرفی کرده، نه پیامبری نوظهور یا مدعی پیامبری. همچنین هیچ اشاره‌ای به نام اسلام، کتاب دینی فرزندان هاجر و شهرهای مکه و مدینه به چشم نمی‌خورد. البته اشاره‌هایی غیرصریح به مکه و کعبه را چنان‌که خواهد آمد، در گزارش او می‌توان یافت. به‌طور کلی بنابر توصیف بارپنکای، فرزندان هاجر با رهبری محمد(ص) باورهایی را پذیرفتند که یگانگی خدا در کانون آن جای داشت و احکام آن بر شریعت یهودی استوار بود.

تاخت و تاز عربان چنین توصیف شده: دسته‌های غارتگر، آنها سالانه به جاهای دور می‌روند و از مردمان، اسیر می‌گیرند و هر کس مالیات سرانه<sup>۶</sup> پردازد، می‌تواند بر دین خویش باقی بماند. در میان این اسیران بسیاری هم مسیحی بودند، خواه از بدعت‌گذاران یا از هم‌کیشان نویسنده؛ یعنی مسیحیان نسطوری. با این حال در دوران سلطنت معاویه<sup>۷</sup> مردم آزاد گذاشته شدند که بر دین خود بمانند. این از نظر بارپنکای آزمونی الهی است تا همان‌طور که خداوند فرموده از طریق فیض و حقیقت، گناهان بخشیده شود.

۱. *مَجَلِسَاتُ الْمَدَائِنِ* (mashlmānūtā). ارتباط احتمالی این واژه با اصطلاح «مسلمان» نیازمند بررسی بیشتر است.

۲. *مَجَلِسَاتُ الْمَدَائِنِ* (mhāddyānā)

3. Guide

4. The Secrets of Rabbi Shim'on ben Yohai

5. Doctrina Jacobi

۶. *مَجَلِسَاتُ الْمَدَائِنِ* (mhāddyānūtā)

۷. *نَعْمَةُ الْعَبَقِ* (nāmūsā 'atīqā)

۸. *مَدَاتُ* (madatā)

۹. *مَعْوِيَةَ* (m'awīyā)

شرق و غرب: ساسانیان و رومیان

بارپنکای پیروزی عربان بر پارسیان و رومی‌ها را به‌رغم آنکه تعداد و سازویرگ آنها بسیار کمتر بود، برآمده از خواست خداوند می‌داند و نه برتری نظامی عربان. این نه به‌دلیل خوشنودی خداوند از آنها، بلکه برخاسته از طرحی الهی برای مسیر تاریخ است. رفتارهای تجاوزکارانه عربان سبب شد تا خداوند آنها را تنبیه و امپراتوری آنها را به دو بخش تقسیم کند که هر یک مدعی برتری بودند و به نبرد با یکدیگر پرداختند. اشاره بارپنکای در اینجا مربوط به جنگ میان معاویه و مخالفانش است (Brock, 1992: 60-61). بنابر شرح بارپنکای که در نگاهش به مسلمانان به چشم نمی‌خورد، حکمرانان عرب عراق و شام خود را میراث‌بر ساسانیان و رومیان می‌پنداشتند. به‌طور مشخص مرزبندی شرقی غربی در رشمه پرنگ است و در چند سطح به‌کار رفته است. او مسیحیان نسطوری و حکمرانان عرب مستقر در عراق را شرقی<sup>۱</sup> و امپراتوری بیزانس و مسیحیان وابسته بدان و همچنین حکمرانان عرب شام را غربی معرفی می‌کند. در توصیف جنگ‌های داخلی مسلمانان همین دوگانه شرقی غربی به‌کار رفته است. پیداست که دوگانه ساسانی رومی در ذهن بارپنکای هنوز زنده بوده، چنان‌که پیروزی معاویه را به چیرگی بر دو پادشاهی پارس و روم تعبیر می‌کند؛ گویی معاویه جانشین هر دو دولت بوده است (Brock, 1992: 61). این نکته موضوع دیگری را هم روشن می‌کند. در *سالنامه تئوفانس* که در سده دوم هجری نگاشته شده، ذیل رخدادهای سال ۶۶۰ میلادی از قتل علی بن ابی طالب (ع) یاد شده و او فردی از پارس معرفی شده است.<sup>۲</sup> این امر ناشی از این است که دوگانه یادشده همچنان در ذهن‌ها وجود داشته و علی (ع) که عراق مرکز حکومت او بود، پارسی خوانده شده؛ چنان‌که تئوفانس برای اشاره به سرزمین عراق هم واژه پارس را به‌کار برده است؛ بنابراین دیدگاه امیر معزی که منسوب‌شدن علی بن ابی طالب (ع) به پارس بر پیوند میان چهره دینی او با نگرش‌های عرفانی دینی ایرانی رایج در حیره و کوفه دلالت داشته، خطاست (Amir-Moezzi, 2018: 62-63).

در اثر بارپنکای و در گزارش رقابت مختار و ابن‌زیاد بر سر تصرف نصیبین، چنین آمده که غربی‌ها یعنی امویان سوریه مدعی بودند که چون نصیبین پیش‌تر به رومیان تعلق داشته، اکنون

۱. بارپنکای اصطلاح شرقی (madnihyā) را به کار نبرده و به‌جای آن، به کسانی که از شرق (madnihyā) هستند، اشاره کرده است.

۲. در برگردان انگلیسی چنین آمده: "Ali (The one from Persia)" (علی اهل پارس) و نه آن‌گونه که در مقاله امیر معزی آمده، "Ali the Persian" (علی پارتی) که نشان دهنده وابستگی قومی است (Mango and Scott, 1997: 458; and Amir-Moezzi, 2018, 63). (نک:)

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۹

نیز متعلق به آنهاست؛ در حالی که شرقی‌ها یعنی عراقیان بر آن بودند که نصیبین در قلمروی پارسیان بوده و اکنون به آنها تعلق دارد (Brock, 1992: 64). از برخی گزارش‌های اسلامی هم پیداست که برای مختار و امویان، تسلط بر نصیبین اهمیتی دوچندان داشته است. در یک نمونه جالب و هم‌زمان با نبرد خازر، مختار پیشگویی کرده بود که سپاه ابراهیم در نزدیکی نصیبین بر شامیان پیروز خواهد شد. چند روز بعد که خبر پیروزی ابراهیم بر شامیان در نزدیکی موصل به کوفه رسید، عامر شعبی که شاهد پیشگویی قبلی مختار بود، کنایه‌وار به دوستان خود یادآوری کرد که مختار نصیبین و نه موصل را محل پیروزی ابراهیم دانسته بود (طبری، ۱۳۸۷: ۹۱/۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۶/۶). در نتیجه به نظر می‌رسد در نبرد مختار و امویان ادعای میراث‌بری از شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس اهمیت داشته و شهر مرزی نصیبین از همین چشم‌انداز مدنظر بوده است.

بارپنکای با خرسندی‌ای که نمایانگر احساسات مسیحیان مغلوب است، از جنگ‌های داخلی میان مسلمانان یاد می‌کند. همان‌طور که گفته شد، وی این درگیری‌ها را نبرد میان شرقی‌ها و غربی‌ها معرفی کرده و ابتدا به پیروزی غربی‌ها یعنی فرزندان امیه (بنی‌امیه) در برابر شرقی‌ها اشاره کرده که در پی آن معاویه بر تخت نشست. تردیدی نیست که منظور وی در اینجا پیروزی معاویه بر علی (ع) و عراقیان است؛ اما هیچ اشاره‌ای به هویت شرقی‌ها از جمله نام علی (ع)، شهر عاقولا (کوفه) و مانند آن نکرده است. شاید جزئیات مربوط به جبههٔ عراق برای بارپنکای اهمیتی نداشته و چه بسا آن‌گونه که برخی معتقدند، هر چند ساده‌انگارانه به نظر می‌آید، سکوت وی و دیگر منابع غیراسلامی دربارهٔ علی (ع) ناشی از فشار حکومت معاویه برای به فراموشی سپرده شدن علی (ع) و پیروانش بوده است (Amir-Moezzi, 2018: 60-61).

بارپنکای از معاویه و حکومت او با ستایش یاد می‌کند: در روزگار او عدالت و صلحی بی‌مانند که هیچ‌یک از ما از پدران و نیاکان خود نشنیده‌ایم و هرگز مانند آن نخواهد بود، برقرار شد و او اجازه می‌داد هر کس بر دین خود باقی بماند. سبئوس ارمنی که اثر خود را در روزگار فرمانروایی معاویه نگاشته نیز اشاره کرده که معاویه بر همهٔ فرزندان اسماعیل چیره شد و برای همگان صلح به ارمغان آورد؛ هر چند او از کشتار عربان به دست او یاد کرده است (سبئوس، ۱۳۹۶: ۲۸۲-۲۸۱). می‌دانیم که در سنت اسلامی نیز سال برقراری صلح میان معاویه و حسن بن علی (ع) «عام الجماعة» نام گرفت (خلیفه بن خیاط، ۱۴۰۵: ۲۰۳). این ارزیابی خوش‌بینانه دربارهٔ معاویه تأمل‌برانگیز است و می‌تواند سرنخی باشد برای درک برخی زمینه‌های محبوبیت معاویه در عراق در دوره‌های پسین.

اطلاعات کوتاه بارپنکای دربارهٔ یزید بن معاویه هم با گزارش‌های اسلامی هماهنگ است و

نشان می‌دهد که بدبینی به یزید از همان روزگار وجود داشته و برساخته نگرش شیعی یا عباسی نیست. یزید که بارپنکای به صورت یزدین<sup>۱</sup> نوشته، در راه پدرش گام نهاد و به بازی‌های کودکانه و خوش‌گذرانی‌های پوچ سرگرم شد (Brock, 1992: 63). خداوند به زودی او را از میان برداشت و پس از آن، یکی از طایفه‌ها به نام زبیر که منظور عبدالله بن زبیر است، از جایی دوردست در جنوب که پرستشگاه<sup>۲</sup> تازیان در آنجا بود و زبیر (ابن زبیر) در آنجا می‌زیست، سر برآورد. او خود را برخاسته از سرزمین خانه خدا<sup>۳</sup> می‌شناساند، با غربی‌ها دشمنی می‌ورزید و آنها را متهم می‌کرد که از شریعت<sup>۴</sup> روی گردان شده‌اند. در نتیجه بر ضد او جنگ‌ها به راه افتاد که در آنها، پرستشگاه آنان بسوخت و خون‌های بسیار در آن بریخت. از آن پس پادشاهی تازیان استواری نیافته است. هماهنگی این داده‌ها با گزارش‌های اسلامی شایان توجه است و تعبیر اخیر نشان می‌دهد که بارپنکای این متن را پیش از کشته شدن ابن زبیر و پایان یافتن این درگیری‌ها نگاشته است. با این حال بارپنکای مدعی شده که پس از مرگ زبیر، فرزندش بر جای او نشست و این جمله، این پرسش را پیش می‌آورد که آیا منظور بارپنکای، کشته شدن عبدالله بن زبیر است یا رخدادی دیگر. به گمان ما دو نکته سبب می‌شود که اشاره بارپنکای را مربوط به قتل ابن زبیر ندانیم. نخست، اشاره اوست به اینکه تاکنون پادشاهی تازیان استواری نیافته، در حالی که با کشته شدن ابن زبیر، خلافت عبدالملک استقرار یافته بود. بخش انتهایی فصل پانزدهم نشان می‌دهد که در هنگام نگارش آن هنوز قدرت سیاسی یکپارچه‌ای استقرار نیافته بود؛ نکته دوم، اشاره نکردن بارپنکای به عبدالملک است که همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، باور کردنی نیست که بارپنکای اهمیت حکومت او را درک نکرده باشد؛ از این رو به نظر ما در زمان نگارش این متن، ابن زبیر (قتل در جمادی‌الاول ۷۳ هـ / اکتبر ۶۹۲ م) هنوز زنده بود و بارپنکای هنگام اشاره به مرگ زبیر و جانشینی پسرش، مرتکب اشتباه شده است. گمان می‌رود که بارپنکای به دلیل آگاهی‌های اندکی که داشته، سه شخصیت زبیر، عبدالله بن زبیر و مصعب بن زبیر را در هم آمیخته و به احتمال بسیار، حکومت یافتن مصعب در بصره موجب شده که در ذهن بارپنکای تصور مرگ عبدالله بن زبیر که او را هم با پدرش زبیر اشتباه گرفته و جانشینی مصعب به جای وی پدید آید.

۱. یازدین (yazdīn)

۲. بیت سیدت (bet sigdetā)

۳. بیت آل‌الله (bet alāhā). مقایسه شود با بیت‌الله که در ادبیات اسلامی نام دیگری است برای حرم کعبه.

۴. نامة (nāmūsā)

### تحولات جزیره در فتنه دوم

از جنبه رویدادنگاری، بیشترین اهمیت رشم‌مله به آگاهی‌های او درباره تحولات جزیره و نصیبین در سال‌های پایانی دهه هفتاد هجری مربوط است. پیش از بیان گزارش بارپنکای بهتر است روند رخدادها بر اساس منابع اسلامی مرور شود:

مختار پس از آنکه در ربیع‌الاول ۶۶هـ/ اکتبر ۶۸۵م بر کوفه چیره شد، سپاهی به فرماندهی یزیدبن‌انس برای رویارویی با سپاه شام به فرماندهی عبیدالله‌بن‌زیاد به جزیره فرستاد. بخش بزرگی از این سپاه را آزادشدگان غیرعرب و اغلب ایرانی تشکیل می‌دادند. یزید در ذی‌الحجه ۶۶هـ/ جولای ۶۸۶م و در نزدیکی موصل، دسته‌ای از سپاه شام را شکست داد و اندکی بعد خود هم درگذشت. در همین زمان، در کوفه نارضایتی‌ها از مختار و یارانش اوج می‌گرفت و چندی برنیامد که به شورش آشکار انجامید (طبری، ۱۳۸۷: ۴۲/۶-۴۰). مختار به‌ناچار ابراهیم‌بن‌اشتر را از ساباط مداین به کوفه فراخواند و پس از سرکوب شورش، ابراهیم به‌دست مختار به رویارویی با سپاه شام فرستاده شد. در نبرد خازر نزدیک موصل در محرم ۶۷هـ/ اوت ۶۸۶م ابراهیم پیروز شد و بسیاری از سرداران اموی از جمله عبیدالله‌بن‌زیاد کشته شدند.

در گزارش بارپنکای، عبیدالله‌بن‌زیاد که عبدالرحمان بار زیات<sup>۱</sup> نامیده شده سردار غربی‌ها و مختار سردار شرقی‌ها معرفی شده‌اند. در این دسته‌بندی شرقی‌غربی، ابن‌زبیر جایی ندارد و حتی نویسنده از رابطه میان رخدادهای کوفه و زبیریان ناآگاه است. بنابر گزارش بارپنکای، پیش از نبرد خازر،<sup>۲</sup> غربی‌ها یعنی شامیان نصیبین را در دست داشتند و فردی به نام بارعثمان<sup>۳</sup> (ابن عثمان) بر این شهر فرمان می‌راند. از روی منابع اسلامی این فرد ناشناخته است و دانسته نیست حکمران اموی نصیبین پیش از نبرد خازر چه کسی بوده است. پیش از نبرد خازر، یک سردار شرقی به نام بارنظرون<sup>۴</sup> برای چیرگی بر نصیبین به نبرد با ابن عثمان برخاست. در منابع اسلامی به چنین نامی هم بر نمی‌خوریم. به‌گفته بارپنکای، در این نبرد غربی‌ها پیروز شدند و ناگزیر باید نتیجه گرفت که تلاش ابن‌نظرون برای غلبه بر نصیبین به جایی نرسید؛ ازاین‌رو حتی پیش از نبرد خازر، نصیبین محل کشمکش میان امویان و مخالفان آنها بوده و با این حال از وابستگی ابن‌نظرون آگاهی خاصی در دست نیست.

ادامه گزارش بارپنکای مبهم است. سال بعد ابن‌نظرون با سپاهی بزرگ راهی جنگ با

۱. حبه بن‌سبحه بن‌امیه

۲. سنه

۳. حبه بن‌سبحه

۴. حبه بن‌سبحه

عاقولایه<sup>۱</sup> یعنی کوفه شد و در این لشکرکشی، یوحنا(جان) پاتریارک نصیبین نیز همراه او بود. بارپنکای از سرنوشت ابن‌نظرون و لشکرکشی او سخنی نگفته و به‌طور کلی آنچه بارپنکای درباره ابن‌نظرون آورده، ناروشن است. زمان دقیق‌تر و انگیزه درگیری وی با ابن‌عثمان معلوم نیست و معلوم نیست چرا وی پس از ناکامی در تصرف نصیبین، تصمیم به حمله به کوفه گرفت و سرانجام لشکرکشی او چه شد؛ اما می‌توان دانست که در شمال عراق تحولاتی در جریان بوده که در گزارش‌های اسلامی عربی بازتاب نیافته است.

روایت بارپنکای در اینجا ابن‌نظرون را رها کرده و سراغ عبیدالله بن زیاد می‌رود. ابن‌زیاد برای جلب همکاری یوحنا پاتریارک نصیبین که پیش‌تر با ابن‌نظرون همراه شده بود، به او وعده داد که در صورت پیروزی، مارحنانشوع<sup>۲</sup> پاتریارک کلیسای شرق در نصیبین را برکنار خواهد کرد تا یوحنا را بر جای او بنشانند. به نظر می‌رسد در میان نبردهای مسلمانان، میان صاحبان مقام‌های کلیسایی هم رقابت‌هایی در جریان بوده و بارپنکای این را پنهان نمی‌کند. به نوشته او، پیش‌تر و پس از درگذشت مار-گیورگیس<sup>۳</sup> پاتریارک پیشین کلیسای شرق (از ۶۵۹م تا ۶۸۱-۶۸۰م)، مارحنانشوع (۶۸۶-۶۸۵م تا ۶۹۳-۶۹۲م) بر جای وی نشسته بود. بروک یادآور شده که بارپنکای، پاتریارک یوحنا اول را که میان گیورگیس و حنانشوع پاتریارک نصیبین بوده، از قلم انداخته است؛ فردی غیر از یوحنا مطران نصیبین که از او یاد شد.

به گفته بارپنکای، در عاقولایه مختار که از ناهمراهی عربان خشمگین بود، دستور داد که بردگان آنها آزاد شوند تا به جای اربابانشان بچنگند. در نتیجه هزاران برده پیرامون مختار گرد آمدند و مختار فردی به نام ابراهیم<sup>۴</sup> یعنی همان ابراهیم بن اشتر را به فرماندهی آنها برگماشت. ابراهیم با سیزده هزار جنگاور از همین بردگان، به نبرد با ابن‌زیاد شتافت؛ در حالی که همه آنان پیاده و بدون سازوبرگ جنگی بودند. همه آنچه آنها به همراه داشتند، عبارت بود از شمشیر، نیزه و چوب‌دستی. توصیف بارپنکای از بی‌بهرگی سربازان ابراهیم بن اشتر از سازوبرگ جنگی، با گزارش‌های اسلامی هماهنگ است. سپاه ابراهیم در منابع اسلامی خشبیه نامیده شده و درباره علت این نام‌گذاری اختلاف نظرهایی وجود دارد (نک: عبددیکسون، ۱۳۸۱: ۱۰۶-۱۰۵) اما با توجه به گزارش بارپنکای می‌توان تا اندازه‌ای اطمینان یافت که این نام، برگرفته از سلاح اصلی آنان یعنی چوب‌دستی بوده است. در جنگی که در کنار رود خازر در نزدیکی موصل

۱. حملة (āqūlāye)

۲. مختار سنبعة

۳. مختار حملة

۴. حبة

درگرفت، آنها پیروزی یافتند و همه غریبی‌ها و سردار آنها بدون اشاره به ابن‌زیاد کشته شدند؛ در حالی که به دلیل شکست در برابر سپاهی بی‌سازو برگ، غرور غریبی‌ها به شرمساری تبدیل شده بود. به دنبال این نبرد غنائم بسیاری به دست سپاه پیروز افتاد و شامیان به آن سوی فرات واپس نشستند. در این میان، یوحنا پاتریارک نصیبین که با ابن‌زیاد همراه شده بود، از معرکه گریخت. گزارش بارپنکای تا اینجا در برگیرنده برخی داده‌هایی است که در منابع اسلامی بازتابی نیافته‌اند؛ یعنی دو شخصیت ابن‌عثمان و ابن‌نظرون و سپس اشاره‌هایی به مناسبات میان مقام‌های کلیسایی و امیران مسلمان.

در ادامه گزارش بارپنکای، نکاتی درباره فعالیت بازماندگان هواداران مختار در نصیبین در بازه نبرد خازر تا مدتی پس از کشته شدن مختار به دست می‌آید. به گفته او، بردگان پیروز در نبرد خازر که شرطه<sup>۱</sup> نامیده می‌شدند،<sup>۲</sup> نصیبین را تصرف کردند و عدالت<sup>۳</sup> را شعار خود قرار دادند. ابراهیم، برادر خود را به فرماندهی آنها گماشت که همان عبدالرحمان برادر ابراهیم اشتر در گزارش‌های اسلامی است. اینها بر تمامی جزیره چیره شدند و دشمنان خود را یکی پس از دیگری مغلوب کردند. منابع اسلامی هم اشاره کرده‌اند که عبدالرحمان شهرهای گوناگون جزیره از جمله دارا، سنجان، قرقیسیا را تصرف کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۹۲/۶). تفاوت گزارش بارپنکای در این است که این پیروزی‌ها را به شرطگان نسبت داده است. بارپنکای به اشتباه نوشته که ابراهیم پس از گماشتن برادر خود به فرماندهی شرطه، به عاقولا رفت؛ حال آنکه می‌دانیم ابراهیم تا اندکی پس از کشته شدن مختار همچنان در موصل ماند و حتی برای یاری مختار به کوفه رفت. شاید بارپنکای هم انتظار داشته که ابراهیم برای کمک به مختار که در تنگنای سختی گرفتار شده بود، به کوفه رفته باشد.

در عاقولا اوضاع بر ضد مختار پیش رفت و مخالفان او پس از چند بار تحمل شکست، سرانجام بر او چیره شدند و او را کشتند. بارپنکای از نقش عبدالله بن زبیر، برادرش مصعب و بصریان در شکست خوردن مختار آگاهی ندارد و این رخداد را یکسره به کوفیان نسبت داده است. به نوشته او و هم‌نوا با منابع اسلامی، همراه با مختار شمار زیادی از آزادشدگان نیز کشته شدند و آنهایی که زنده ماندند، به همگنان خود در نصیبین پیوستند. چنان‌که بارپنکای شرح

۱. عَجَبَتَه (shurta)

۲. به نظر بروک، نام اینها در واقع شراه به معنی کسانی بوده که جان خود را برای خدا می‌فروشدند و نه شرطه (Brock, 1992: 66). این گمانه‌زنی درست نیست، زیرا خوارج بودند که چنین نامیده می‌شدند و بسیار دور از احتمال است که خشبیه نصیبین با خوارج پیوند داشته باشند. گذشته از آن، منابع اسلامی بارها به نسبت میان هواداران مختار به‌ویژه کیسان با شرطه اشاره کرده‌اند. البته جزئیات این ارتباطها روشن نیست.

۳. كِنُوتَه (kēnuta)

داده، از جاهای گوناگون گروه‌هایی به نصیبین می‌رفتند و شمار آنها فزونی گرفت تا آنجا که برخی دژها را تصرف کردند و بیم آنها در دل تازیان (طایی‌ها) افتاد. بارپنکای تأکید می‌کند که آنها به هر جا می‌رسیدند، پیروز می‌شدند و از سخنان او پیداست که این اثر هنگامی نوشته شده که خشبیه (شرطگان) هنوز در نصیبین قدرت داشتند. تصویر بارپنکای از فعالیت شرطگان در نصیبین به سان یک پایگاه قدرتمند بر ضد تازیان، در مقایسه با گزارش‌های اسلامی دارای عناصر تازه‌ای است. بنابر منابع اسلامی، در این زمان جزیره میدان ستیز گروه‌های قبیله‌ای عرب قیس، کلب و تغلب به سرکردگی کسانی همچون عمیر بن الحباب السلمی و زفر بن حارث کلایی بود تا اینکه عبدالملک توانست آنها را فرو کوبد و آرامش را برقرار کند.

در گرماگرم رویدادها، شرطگان در نصیبین خوش‌تر داشتند که کسی از خود را به رهبری نشانند و از این رو برادر ابراهیم را کنار زدند و ابوقارب<sup>۱</sup> را به رهبری برداشتند. چنان‌که بروک به‌طور گذرا اشاره کرده، ابوالفرج اصفهانی در الاغانی از ابوقارب یاد کرده است. در دیگر منابع اسلامی، نشانی از ابوقارب نیافتیم. ابوالفرج ذیل شرح حال اعشی همدان (د. ۸۳ق/ ۷۰۲م) و به‌نقل از هشتم بن عدی، به ماجرای محاصره‌شدن خشبیه در نصیبین به‌دست مهلب بن ابی صفره که رهبرشان فردی به نام ابوقارب یزید بن ابی صخر بود، اشاره کرده است. این نام، برخلاف گزارش بارپنکای، از عرب بودن صاحب آن حکایت می‌کند و دور نیست که در میان خشبیه یا شرطگان در نصیبین، تازیانی هم بودند که با آرمان‌های بردگان غیر عرب هوادار مختار همدلی داشتند. در گرماگرم محاصره نصیبین، مهلب رو به سپاهیان خود گفت: «هراس از اینها شما را فرا نگیرد؛ همانا اینها بندگان هستند که چوب‌دست در دست دارند». مهلب مردی از عبدالقیس را اجیر کرد و او توانست با نیرنگ، ابوقارب را بکشد. اعشی درباره همین رخداد بیت‌هایی سروده که ابوالفرج نقل کرده است (ابوالفرج، ۱۴۲۹: ۶/ ۴۰-۳۹). مهلب اندکی پس از کشته‌شدن مختار در رمضان ۶۷هـ/ آوریل ۶۸۷م، به‌جای ابراهیم حکمران موصل شد و به نظر می‌رسد تا میانه سال ۷۱هـ/ ۶۹۱-۶۹۰م که برای نبرد با خوارج فراخوانده شد، در آنجا بود.<sup>۲</sup> در مدتی که مهلب در موصل بود، تاخت و تاز خوارج بالا گرفت و مصعب ناگزیر مهلب را برای رویارویی با آنها فراخواند و ابراهیم را دوباره به حکمرانی موصل و جزیره گماشت (طبری، ۱۳۸۷: ۶/ ۱۲۷).

از سوی دیگر بنابر گزارش مسعودی، عبدالملک به احتمال بسیار در سال ۷۱هـ/ ۶۹۱-۶۹۰م

۱. بَهِجَة مَآءٍ

۲. به‌هنگام کشته‌شدن مصعب در جمادی‌الاول ۷۳هـ/ اکتبر ۶۹۲م، هشت ماه بود که مهلب با خوارج در سولاف خوزستان در حال نبرد بود (نک: طبری، ۱۳۸۷: ۶/ ۱۶۸؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۵/ ۶۴-۶۳).



و نزدیک به همان زمانی که مهلب از جزیره فراخوانده شد و ابراهیم جانشین او شد، به جزیره آمد. در این زمان، دو تن به نام یزید و الحبشی غلامان فردی به نام الحارث که فرماندهی هزار سوار از بازماندگان یاران مختار را در دست داشتند، بر نصیبین چیره بودند و محمدبن حنفیه را امام خود می‌دانستند. عبدالملک اینها را محاصره کرد تا آنکه تسلیم شدند و به او پیوستند (مسعودی، ۱۴۲۵: ۱۰۵/۳). احتمال می‌رود یزید در گزارش مسعودی، همان ابوقارب یزیدبن‌ابی‌صخر در گزارش ابوالفرج اصفهانی و بارپنکای باشد، اما در گزارش ابوالفرج، ابوقارب با نیرنگ مهلب به قتل رسید؛ در حالی که در گزارش مسعودی سخنی از کشته‌شدن یزید نیست و او و یارانش به عبدالملک پیوستند. می‌توان فرض کرد که با آمدن ابراهیم به موصل به‌جای مهلب و آمدن عبدالملک به جزیره، سلطهٔ زبیریان بر جزیره سست شد. می‌توان حدس زد که الحبشی پس از کشته‌شدن ابوقارب یزیدبن‌ابی‌صخر به‌دست مهلب، جانشین او در رهبری خشبیه بوده و یادکرد هر دوی آنها توسط مسعودی ناشی از آگاهی اندک دربارهٔ رویدادهای جزیره بوده است.

اگر تصور درستی از زمان نگارش اثر بارپنکای داشته باشیم، به نظر می‌رسد که عبدالرحمان بن‌اشتر حداکثر چند ماه در نصیبین از قدرت واقعی برخوردار بوده تا اینکه به‌وسیلهٔ خشبیه یا شرطگان برکنار شد و جای خود را به ابوقارب داد. این رخداد پس از کشته‌شدن مختار روی داده، زیرا بعید است که در زمان فرمانروایی ابراهیم در موصل که اندکی پس از قتل مختار پایید، شرطگان توانایی برکناری برادر او را داشته‌اند. داده‌های منابع اسلامی دربارهٔ حکومت نصیبین و به‌طور کلی اوضاع این شهر در دوران درگیری میان حکومت زبیری و عبدالملک ناقص است و به‌طور مشخص از عبدالرحمان به‌جز خبر منصوب‌شدن وی توسط برادرش و سپس چیره‌شدن بر دیگر مناطق جزیره، آگاهی دیگری نیست.

پس از کشته‌شدن مختار، حسن بن محمدبن حنفیه به نصیبین رفت و رهبری خشبیه را به دست گرفت. می‌توان حدس زد که در این زمان عبدالرحمن دیگر فرمانروای نصیبین نبود و جای خود را به ابوقارب داده بود. رهبری حسن به‌معنای کنار گذاشتن ابوقارب نبوده و جایگاه حسن بن محمد را باید رهبری معنوی دانست. به هر ترتیب حضور حسن در میان هواداران پدرش، مصعب را هوشیار کرد و مسلم بن‌الاسیر را فرمان داد تا از موصل روانهٔ مقابله با خشبیه شود. مسلم، حسن بن محمد را دستگیر کرد و نزد ابن‌زبیر فرستاد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۳۴/۶)؛ ولی نتوانست نفوذ خشبیه در نصیبین را برچیند. به‌احتمال فراوان، ابوقارب همچنان تا زمان کشته‌شدن توسط مهلب رهبری خشبیه را در دست داشت. بارپنکای از مرگ ابوقارب و حضور مهلب در جزیره یاد نکرده و از این‌رو به نظر می‌رسد اثر خود را پیش از این رخدادها

نگاشته؛ با این حال از آنجا که بارپنکای بنا نداشته گزارشی کامل از رویدادها پیش نهد، این گمانه‌زنی قطعی نیست.

### شرطگان نصیبین و پایان جهان

برداشت بارپنکای از اهمیت حکومت محلی خشبیه یا همان شرطگان در جزیره، اغراق‌آمیز و تأثیرگرفته از نگرش آخرالزمانی او و آرزوی برافتادن فرمانروایی تازیان و همچنین ناآگاهی از فرآیندهای مهم‌تر در عراق، سوریه و حجاز جریان بود. با این حال توصیف او، برای درک نگرش‌های موجود به جنبش خشبیه و فهم بهتر نگرش‌های فرجام‌شناسانه اهمیت شایانی دارد. بارپنکای خطاب به دوست خود صبریشوع می‌گوید با توجه به وعده‌های کتاب مقدس، مصیبت‌های پیاپی و آلودگی مردم و حتی شخصیت‌های روحانی به گناهان و توبه نکردن آنها، آشکار است که اکنون در آخرالزمان به سر می‌بریم؛ زیرا همه بلاها تاکنون فرود آمده و آنچه باقی مانده، ظهور دجال است.<sup>۱</sup>

به نظر بارپنکای، ظهور شرطگان و پیروزی‌های آنان کار خداوند است و به نابدی فرمانروایی اسماعیلی‌ها و سپس حکومت شرطگان خواهد انجامید. این همانا تحقق پیش‌بینی موسی است که «دست او بر سر همگان و دست همگان بر سر او خواهد بود» (پیدایش، ۱۶: ۱۲)؛<sup>۲</sup> چراکه اینک نیز اسماعیلیان بر ضد همگان هستند و شرطگان که بنابر پیشگویی بارپنکای، عربان را مغلوب خواهند کرد، از همه مردمان تشکیل شده‌اند. از منابع اسلامی هم می‌دانیم که بسیاری از خشبیه، ایرانی و عرب بوده‌اند و دور از احتمال نیست که گروه‌هایی از آرامی‌تباران میان‌رودان، گردان و دیگران نیز به آنان پیوسته بودند. یک نکته بسیار جالب توجه این است که گویی بارپنکای شرطگان را امتداد و نماینده همان انگیزه‌هایی می‌داند که شاهنشاهی ساسانی بر آنها استوار بود. به هر روی چنان‌که بارپنکای از پیش می‌بیند، پادشاهی اینان نیز چندان نخواهد پایید؛ زیرا آنها نیز با دیگر پادشاهی‌ها (و مردمان)ی که به اسیری می‌گیرند، آمیخته می‌شوند. در این زمان، بلاهایی سخت فرود خواهد آمد و آنهایی که از بلاهای دوران کنونی جان به در برده‌اند، گرفتار آنها خواهند شد. بارپنکای سپس از قومی دیگر

۱. واژه رایج برای دجال در ادبیات سریانی، دجال (dagūlā) است که دجال صورت تازی‌شده آن است. با این حال بارپنکای از این واژه استفاده نکرده، بلکه واژه جہلختنه (Mat'iyānā) به معنای فریبنده و دغل‌باز را به کار برده است.

۲. به تعبیر دیگر «او بر ضد همه و همه بر ضد او خواهند بود». سبتوس نویسنده مسیحی ارمنی یک نسل مقدم بر بارپنکای نیز برای توصیف اعراب همین جمله از سفر پیدایش را استفاده کرده است (سبتوس، ۱۳۹۶: ۲۰۵).

سخن می‌گوید که از دوردست‌ها می‌آیند و جانشین شرطگان خواهند شد و اعمال آنان پیش‌تر از سوی پیامبران توصیف شده است. تردید نیست که مراد بارپنکای اقوام یاجوج و ماجوج است که در فرجام‌شناسی مسیحیان خاورمیانه، یورش‌های آنها یکی از نشانه‌های پایان جهان و ظهور مسیح انگاشته می‌شد(نک: van Donzel and Schmidt, 2009: caphter 1 and 2). در توصیف بارپنکای، آنها مردمانی حریص و بدکار هستند که با رومیان نبرد می‌کنند و می‌خواهند بر همگان چیره شوند. ظهور اینها که خواست خداوند و پیش‌درآمد پایان جهان و برپایی پادشاهی عیسی است، با پدیده‌های دیگری همچون تاریک‌شدن آسمان، زمین‌لرزه و سیراب شدن زمین از خون انسان‌ها همراه خواهد شد.

#### نتیجه

اثر بارپنکای ما را بی‌واسطه به رخدادها و تحولات نیمه دوم سده یکم هجری می‌برد. درباره ارزش داده‌های رویدادنگارانه این اثر نه می‌توان اغراق کرد و نه می‌توان آن را ناچیز شمرد؛ ولی این اثر دست‌کم به‌نوبه خود تأییدی است بر اعتبار چارچوب و بن‌مایه گزارش‌های متأخر اسلامی و نه آن‌گونه که برخی پژوهشگران تجدیدنظرطلب گمان می‌کنند، ساختگی و نامعتبر بودن آنها. همچنین بررسی رشمکه، به‌رغم داده‌های اندک آن و در همان محدوده، این گمان را که تاریخ آغازین اسلام در خلافت عباسیان به‌طور بنیادین و با انگیزه‌های سیاسی بازنویسی شده است، گواهی نمی‌کند. با این حال نوشته بارپنکای در برخی موارد تأیید می‌کند که برخی از جنبه‌های تاریخ و باورهای آغازین اسلام، در سنت اسلامی پسین دستخوش بازنویسی و بازنویسی شده است. از یک جنبه مهم، رشمکه ظهور یک دین جدید توسط اعراب را گواهی نمی‌کند؛ بلکه عقاید آنان را همچون یک جنبش دینی یکتاپرستانه و متأثر از یهودیت معرفی می‌کند؛ هر چند اشاره‌های کوتاه بارپنکای برای ارزیابی دقیق بسنده نیست؛ شاید بیشترین ارزش اثر بارپنکای، کمک به فهم برداشت جوامع مسیحی و غیرمسیحی و حتی خود مسلمانان، از رخدادهای تاریخی سده یکم هجری/ هفتم میلادی در بافتاری الهیاتی و فرجام‌شناسانه است. نوشته بارپنکای نشان می‌دهد که جنگ‌های داخلی مسلمانان از نظر ناظران مسیحی، به‌سان نشانه فروپاشی زود هنگام حکومت عربان، پایان‌یافتن جهان و ظهور دوباره مسیح دانسته می‌شده است. بارپنکای، رخداد‌های مناطق نزدیک به محل زندگی خود را از همین چشم‌انداز می‌نگریسته و به‌ویژه حکومت شرطگان بازمانده از قیام مختار در نصیبین را از جنبه سیاسی نظامی و نیز تاریخ الهیاتی دارای چنان اهمیتی می‌بیند که در گزارش‌های اسلامی عربی یکسره فاقد آن است.

### منابع

- ابن سعد، محمد بن سعد الزهري (١٤٢١ق / ٢٠٠١م) *الطبقات الكبير*، تحقيق علي محمد عمر، قاهره، مكتبه الخانجي.
- ابوالفرج اصفهاني، علي بن الحسين (١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م) *الاغانى*، تحقيق احسان عباس و ابراهيم السعافين و بكر عباس، بيروت: دارصادر.
- بلاذري، احمد بن يحيى بن جابر (١٤١٧ق / ١٩٩٦م) *جمل من انساب الاشراف*، تحقيق سهيل زكار و رياض زرکلي، بيروت: دارالفکر.
- خليفه بن خياط، ابو عمرو و خليفه بن خياط (١٤٠٥ق / ١٩٨٥م) *تاريخ خليفه بن خياط*، تحقيق اكرم ضياء العمرى، الطبعة الثانية، الرياض: دار طيبة.
- ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد (١٤١٣ق / ١٩٩٣م) *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، الطبعة الثانية، بيروت: دارالكتاب العربي.
- سبتوس، اسقف باگراتونيك (١٣٩٦) *تاريخ سبتوس بر پايه ترجمه آر. ديليو. تامسون و مقابله با نسخه رابرت پتروسيان*، ترجمه محمود فاضلي بيرجندی، تهران: ققنوس.
- طبري، ابو جعفر محمد بن جرير (١٣٨٧ق / ١٩٦٧م) *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، طبعه الثانية، بيروت: دارالتراث.
- عبدديكسون، عبدالامير (١٣٨١) *خلافت اموي: بررسي سياسي، گيتي شكري*، تهران: طهوري.
- مسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين (١٤٢٥ق / ٢٠٠٥م) *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقيق كمال حسن مرعي، بيروت: مكتبه العصريه.
- ياقوت الحموي، ياقوت بن عبدالله الحموي البغدادي (١٩٥٧م) *معجم البلدان*، بيروت: دارصادر.
- Amir-Moezzi, Mohammad-Ali, 2018, "Muhammad the Paraclete and 'Alī the Messiah: New Remarks on the Origins of Islam and of Shi'ite Imamology", *Der Islam*, 95(1): 30-64.
- Brock, S.P, 1992, *Studies in Syriac Christianity: History, Literature and Theology*, Varlorum.
- Mar-Emmanuel Joseph, 2015, *The book of Resh Melle by Yoḥannan Bar Penkaye: An Introduction to the Text and a Study of its Literary Genres*, A thesis submitted in conformity with the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, The Department of Near and Middle Eastern Civilizations, University of Toronto.
- Furman, Yulia, 2014, "The Origins of the Temporal World: The First Me'mrā of the Ktābā d-Rish Melle of Jhon Bar Penkāye", *Scrinium X, Syrians and the Others*.
- Hoyland, Robert, *Seeing Islam as Others Saw It: A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zorostrian Writings on Early Islam*, Princeton and New Jersey, The Darwin Press, 1997.
- Mango, Cyril and Roger Scott(editors), 1997, *The Chronicle of Theophanes Confessor: Byzantine and Near Eastern History AD 284-813*, Oxford, Clarendon Press.
- Mingana, A. 1908, *Sources Syraques*, Vol.1, Se Wend, Chez Otto Harrassowitz, Leipzig.
- Penn, Michael Philip, 2015, *When Christians First Met Muslims: A Sourcebook of the Earliest Syriac Writings on Islam*, university of california press.
- Thomas, David and Barbara Roggema(editors), 2009, *Chritian-Muslim Relations: A Bibliographical History*, Brill, Leiden and Boston.
- van Donzel, E.J. and Andrea Schmidt, 2009, *Gog and Magog in Early Eastern Christian and Islamic Sources: Sallam's Quest for Alexander's Wall*, Leiden and Boston, Brill.
- www.assyrianlanguages.org

### List of Sources with English hand writing

- ‘Abd Dixon, ‘Abd al-Amīr(1381), *The Umayyad Caliphate, 65-86/684-705: a Political Study*. Translated to Persian by Giti Shokri. Tehran: Tahurī[In Persian].
- Abu al-Faraj al-Esfahānī, ‘Alī b. al-Hossein(2008). *al-Aḡānī*. research: Ehsān ‘Abbās va Ebrāhīm al-Sa‘āfīn va Bakr ‘Abbās. Beirut: Dār Ṣādir.
- Amir-Moezzi, Mohammad-Ali(2018). "Muhammad the Paraclete and ‘Alī the Messiah: New Remarks on the Origins of Islam and of Shi‘ite Imamology". *Der Islam*, 95(1): 30-64.
- al-Balāḡorī, Aḡmad b. Yahyā b. Jāber(1996). *Kitāb Jamal men Ansāb al-Āsrāf*. Research: Soheyl Zokār and Rīyāz Zerekli. Beirut: Dār al-Fekr, first edition.
- Brock, S.P(1992), *Studies in Syriac Christianity: History, Literature and Theology*, Varlorum.
- al-Ḍahabī, Sams al-Dīn Moḡammad b. Aḡmad(1993). *Tārīḡ al-Eslām wa Waḡyāt al-Mašāhīr wa al-Ālām*. research: ‘Omar ‘Abd al-Salām Tedmorī, Beirut: Dār al-Ketāb al-‘Arabī.
- Ebn Sa‘d, Moḡammad b. Sa‘d al-Zohrī (2001), *Kitāb al-Ṭabaqāt al-Kobrā*, Cairo: Maktaba al-Kānjī.
- al-Ḥamavī, Yāqūt b. ‘Abdollah (1957). *Mo‘jam al-Boldān*. Beirut: Dār Ṣādir.
- Ḳalīfa b. Ḳayyāt, Abū ‘Amr Ḳalīfa b. Ḳayyāt (1985). *Tārīḡ Ḳalīfa b. Ḳayyāt*. Rīyāz: Dār Ṭayba.
- Mar-Emmanuel Joseph(2015). *The book of Resh Melle by Yoḡannan Bar Penkaye: An Introduction to the Text and a Study of its Literary Genres*. A thesis submitted in conformity with the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, The Department of Near and Middle Eastern Civilizations, University of Toronto.
- Furman, Yulia(2014). "The Origins of the Temporal World: The First Me‘mrā of the Ktābā d-Rish Melle of Jhon Bar Penkāye", *Scrinium X, Syrians and the Others*.
- Hoyland, Robert(1998). *Seeing Islam as Others Saw It: A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zorostrian Writings on Early Islam*, Princeton and New Jersey: The Darwin Press.
- Mango, Cyril and Roger Scott(1997), *The Chronicle of Theophanes Confessor: Byzantine and Near Eastern History AD 284-813*. Oxford: Clarendon Press.
- Mingana, A.(1908). *Sources Syraques*. Vol.1, Leipzig: Se Wend, Chez Otto Harrassowitz.
- Mas‘ūdī, abū al-Ḥasan ‘alī b. Hossein(2005). *Morūj al-Ḍahab wa Ma‘āden al-Jawhar*. research: Kamāl Ḥasan Marī, Beirut: Maktaba al-‘Aṣrīya.
- Penn, Michael Philip(2015), *When Christians First Met Muslims: A Sourcebook of the Earliest Syriac Writings on Islam*, University of California Press.
- Sebeos(1396), *The Armenian History Attributed to Sebeos*. Translated to Persian by Mahmud Fazeli Birjandi. Tehran: Qoqnus[In Persian].
- Ṭabarī, Moḡammad b. Jarīr(1967). *Tārīḡ al-Omam wa al-Molūk*, research: Moḡammad Abū al-Faḡl Ebrāhīm, Beirut: Dār al-Torāt, Second edition.
- Thomas, David and Barbara Roggema(2009). *Christian-Muslim Relations: A Bibliographical History*. Leiden and Boston: Brill.
- van Donzel, E.J. and Andrea Schmidt(2009), *Gog and Magog in Early Eastern Christian and Islamic Sources: Sallam's Quest for Alexander's Wall*. Leiden and Boston: Brill.
- [www.assyrianlanguages.org](http://www.assyrianlanguages.org)



**The Emergence of Arabs and the Dynamics of the Early Islamic Decades  
According to *John Bār Penkāye*<sup>1</sup>**

Mohammad Ahmadimanesh<sup>2</sup>

Received: 2021/10/22  
Accepted: 2022/03/06

**Abstract**

The oldest historical accounts of early Islam and the first century AH are non-Islamic and non-Arabic sources in various languages, and one of these sources is the final section of the book *Rish Melle* by *John Bār Penkāye* in Eastern Syriac. In this text, some information about disagreements among Christians, the attitude of Christians especially Eastern Christians (Nestorians) toward the Arab conquests, some of the oldest beliefs of the Arabs, as well as some of the events of the Second *Fitna* and Muslim figures who played a role in it, especially in *Jazīrah*, were expressed. But perhaps the most interesting aspect of this work is that it places all of these events within an eschatology scheme, which of course has been the dominant attitude among all Christians, as well as perhaps Muslims. The present paper analyzes this text in relation to early Islamic history and milieu and, where necessary, compares them with accounts from Islamic sources. The information contained in *Rish Melle* about the events in *Jazīrah* is of special value. In general, although *Bār Penkāye's* chronology is sparse and sometimes inaccurate, it sheds new light on understanding the early Islamic milieu. More importantly, like many Christians, *Bār Penkāye* considers the Arab conquest a consequence of sinfulness among Christians and of course a temporary event that is the zenith of calamities befallen on people at the end of the world, which will eventually culminate in the second coming of Christ.

**Keywords:** A' rāb, Bār Penkāye, Rish Melle, Nşibin, Eschatology

---

1. DOI: 10.22051/hph.2022.38134.1570

2. Assistant Professor, The Institute for Research and Development in the Humanities (SAMT), Tehran, Iran. [ahmadimanesh@samt.ac.ir](mailto:ahmadimanesh@samt.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۵۲-۳۱

## بررسی و تحلیل انگاره‌های استمرار روند هویت ایرانی اسلامی در تاریخ گیتی‌گشا<sup>۱</sup>

زلیخا امینی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۴

### چکیده

شناخت جایگاه «خودی و دیگری» جهت مشخص کردن استمرار روند هویت ایرانی اسلامی در اندیشه نامی اصفهانی مورخ عصر زندیه و انگاره‌های متأثر از آن بر نگرش وی در بازتاب روایات، در نگارش گیتی‌گشا موضوع پژوهش حاضر است. با توجه به ماهیت توصیفی تحلیلی پژوهش، در این مقاله تلاش شد تا با مطالعه و معرفی و بررسی گیتی‌گشا از طریق درک مفهومی و روشمند گزارش‌های آن، به شناخت وجوه عمده حیات سیاسی، مذهبی و اجتماعی این برهه از تاریخ ایران دست یافت، همچنین با شناخت دیدگاه نامی اصفهانی در موضوع «خودی و دیگری»، بازتاب آن در محتوا و روش تاریخ نگاری وی بررسی شود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد در گیتی‌گشا، قدرت لایزال کریم خان، ارادت به خاندان صفوی و هویت ایرانی به‌عنوان عناصر تعریف کننده و تشخیص بخش «خودی» در کانون توجه نامی اصفهانی بوده است و دیگر مسائل در نزد وی تنها بازتابی از این اندیشه است. همچنین از آنجا که تفکر، پیش، زبان و مفاهیم تاریخ نگری و تاریخ نگاری (معرفت شناسی) و باورهای «خودی، دیگری» نامی اصفهانی به خوبی در تاریخ گیتی‌گشا به مثابه آینه‌ای، خود را نشان داده است، بر این مبنا به نظر می‌رسد هنگامی که از دیگری در مقابل خودی سخن می‌گوید سه نوع از آن را به شکل دیگری «مذهبی، سیاسی، فرامرزی» مدنظر آورده باشد و همگی آنها را متهم به دخالت در امور داخلی ایران می‌کند.

**واژگان کلیدی:** تاریخ نگاری، زندیه، هویت ایرانی اسلامی، خودی و دیگری، نامی اصفهانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.36681.1540

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران: z\_sh\_amini@yahoo.com

#### مقدمه

دوره زندیه (۱۲۰۹-۱۱۶۳ه.ق) یکی از دوره‌های ناپایدار سیاسی در تاریخ ایران است. ناامنی و نبود ایمنی فردی حاکم بر سال‌های بین سقوط صفویان و پدید آمدن حکومت نادرشاه و سپس فترت میان مرگ نادر و فرمانروایی کریم‌خان، آسیبی سخت بر ادب، هنر و تاریخ‌نگاری ایران وارد کرد. فعالیت ادبی و تاریخ‌نگاری پس از مرگ نادرشاه نیز حالتی کم‌وبیش همسان به خود گرفت (حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۲). اما آنچه در این میان باعث استمرار فرهنگ سیاسی سرزمین ایران شد، حکومت‌هایی بودند که عمدتاً پایه‌ی عشیره‌ای داشتند، به دلیل مبانی فرهنگی حکومت در طول ادوار تاریخی، انتقال قدرت از یک عشیره به عشیره دیگر بوده که مخرج مشترک رفتاری در میانه آن پایدار مانده است (Somith, 1991: 26-27). هر چند عشایر از لحاظ منشأ اصلی ظهور جغرافیایی، تعداد، درجه جنگ‌جویی و انتظام درونی و قدرت اقتصادی متفاوت بودند، در پاره‌ای از اصول وجودی فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی اشتراکات مهمی داشتند. در یک چشم‌انداز کلی دو گروه متمایز از مدعیان قدرت با سطح تأثیرگذاری تقریباً مشخص در این دوره عبارت‌اند از:

گروه نخست: قدرت‌طلبان «دیگری سیاسی» که بیشتر سران ایلی و قبیله‌ای بودند و پیش از این در سایه قدرت مطلق نادر چندان مجال برای بروز و ظهور نداشتند؛ گروه دوم که سطح تأثیرگذاری آنها وسعت و دامنه کمتری داشت، بیشتر حکام و عناصر محلی یا شهری را تشکیل می‌دادند که گاه در قالب «دیگری سیاسی» و گاه در قالب «دیگری مذهبی» در تاریخ‌نگاری این دوره تبلور یافتند؛ این گروه در منازعات داخلی، ظرفیت و توان لازم برای رسیدن به قدرت کشوری را نداشتند، اما مطالبات و ادعاهای آنان در قالب «دیگری سیاسی» و «دیگری مذهبی» در همان محدوده خود می‌توانست برای گروه نخست چالش‌برانگیز و در مواقعی تعیین‌کننده باشد.

در نهایت آنچه فضای کلی «خودی-دیگری» را در تاریخ‌نگاری این عصر رقم می‌زد، نوع عملکرد چهره‌هایی بود که با اتکا بر توان و نیروی قبیله‌ای و قومی خود و برخی ویژگی‌های شخصی توانستند جایگاهشان را در میان قشرهای برتر قدرت‌طلبان تثبیت کنند. در ایران پایه اصلی حکومت‌های مرکزی سپاه‌یانی بودند که در واقع از نیروی ایلی تشکیل می‌شدند و حکومت‌ها از این نیروها هم برای تضمین امنیت خود استفاده می‌کردند و هم از قدرت نظامی آنها برای امنیت خود نگران بودند. بر این اساس، نوشتار حاضر تبیین خودی و دیگری را در بینش اعتقادی و نظرگاه سیاسی نامی اصفهانی در دستور کار دارد. سؤال اصلی تحقیق این است که ارتباط هویت ایرانی اسلامی با مؤلفه‌های خودی و دیگری در اندیشه تاریخ‌نگاری



نامی اصفهانی چگونه در گیتی‌گشا بازتاب یافته است. بر این اساس تحقیق حاضر، این فرضیه را واکاوی می‌کند که نامی اصفهانی ضمن استفاده از میراث تاریخ‌نگاری سنتی، خان زند را به‌عنوان نماد «خودی» برجسته کرده و از این طریق سبب‌ساز پیوند هویت‌ها و خودفهمی سیاسی و موضع‌گرفتن در برابر بیگانگی سیاسی شده است و «دیگری» را به‌عنوان چندین کنشگر (درون‌سرزمینی و فرامرزی مذهبی و سیاسی) تعریف می‌کند که همواره رویکردی خصوصیت‌آمیز به مقوله خودی دارند.

#### پیشینه

در رابطه با تاریخ‌گیتی‌گشا تحقیقی با ماهیت موضوع حاضر انجام نشده است، اما مسئله خودی و دیگری در بعضی منابع تاریخی و ادبی مدنظر قرار گرفته است؛ به‌عنوان مثال بیات و یوسفی (۱۳۹۴) در «روند بازنمایی هویت خودی و دیگری در تاریخ بیهقی» با بهره‌گیری از نظریه گفتمانی انتقادی فرکلاف، نشان داده‌اند که بیهقی با تکیه بر بعضی صفات و فصول مشترک گروه «ما»ی مدنظر خود را شکل می‌دهد و با برجسته‌کردن بعضی تفاوت‌ها و بهره‌گیری از الگوها، گروهی را طرد می‌کند و در نهایت هویت سیاسی بیهقی در توصیف او از «ما» و «غیر» شکل می‌گیرد؛

امینی و رضوی (۱۳۹۶) در «خود و دیگری مذهبی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای نادری» معتقدند که تکوین و تحول عناصر «خودی- دیگری» مذهبی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای نادری، از رویدادهای داخلی و خارجی چندی تأثیرپذیر بوده است. به این معنی که با تکوین حکومت افشاریه «خودی- دیگری» مذهبی متأثر از رویدادهای داخلی در چارچوب تضاد درون دینی و مذهبی با عثمانی سنی مذهب و همچنین نزاع قدرت‌ها و قومیت‌های معارض داخلی و رقابت‌های سیاسی و ارضی معنا می‌یابد.

تحقیق حاضر نیز درصدد است ضمن تکوین مطالعات مربوط به هویت‌شناسی، خودی و دیگری را از منظر نامی اصفهانی واکاوی کند.

#### زمانه و زندگی نامی اصفهانی

نامی اصفهانی، از شاعران و نویسندگان نیمه دوم قرن دوازدهم که به‌لحاظ خاستگاه خانوادگی از سادات موسوی است و اجدادش قریب یکصدوپنجاه سال پیش از حکومت زندیه، به حکم سلاطین صفویه از فارس به اصفهان آمدند، بیگدلی درباره‌ی خاندان نامی چنین می‌نویسد: «به طبابت سرکار سلاطین مشغول و محرم بوده‌اند، خاصه حضرتش برادرزاده میرزارحیم

حکیم‌باشی و در جوانی مشق انشا کرده و در نظم و نثر وقوفی حاصل و تاریخی بر وقایع دولت زندیه می‌نویسد و در نظم به فنون شعری به مثنوی مایل به مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذرا گفته» (بیگدلی، ۱۳۷۸: ۶۵۴). این خاستگاه خانوادگی در کنار آن تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی در انتقال مؤلفه‌های هویتی «خود و دیگری» از سوی نامی اصفهانی مؤثر بوده است.

غفاری، در کتاب گلشن مراد درباره نامی اصفهانی چنین می‌نویسد: «اسم سامی و نام گرامی اش میرزا محمد صادق موسوی، برادرزاده مرحوم میرزا محمد رحیم حکیم‌باشی خاقان شهید شاه سلطان حسین صفوی بود. آن سردفتر کمالات صوری و معنوی در فن نظم و نثر، یگانه عصر و از جمله منشیان دفتر همایون خاقان مغفور بود و نظر به افراطی که در خوردن افیون می‌کرد، اکثر روزها در اشتغال مهم دیوانی و آمدن به دولت‌خانه خاقانی کاهل» (غفاری، ۱۳۶۹: ۴۴۶). دنبلی نیز در کتاب تذکره نگارستان دارا درباره وی چنین می‌گوید: «در زمان علی‌مرادخان به فاقه تنگدستی مبتلا و برای خرج یومیّه خود معطل بود و عادت به خوردن افیون داشت و عمری به تلخ‌کامی می‌گذاشت تا اینکه در اوایل حکومت دولت خاقان مغفور محمدشاه قاجار وداع جهان ناپایدار نمود» (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۷۲-۲۷۱).

همان‌طور که از ذیل کتاب نوشته شاگرد نامی، یعنی میرزا عبدالکریم مشخص می‌شود تاریخ وفات وی سال ۱۲۰۴ ق. بوده است (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۲۷۶). از نویسنده علاوه بر کتاب گیتی‌گشا آثار دیگری نیز باقی مانده است، پنج مثنوی به تقلید از خمسه که مجموعه آنها را «نامی نامه» نام نهاده و عبارت‌اند از درج‌گهر، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا و وامق و عذرا.

### سبک، نثر و شیوه نگارش گیتی‌گشا

کتاب گیتی‌گشا که در تاریخ سلسله زند نوشته شده است، مؤلف آن خود معاصر با وقایعی بوده که در این کتاب شرح می‌دهد و در بسیاری از وقایع، خود حاضر بوده است. ایراد اصلی این کتاب و دو ذیل آن این است که به روش تاریخ‌نویسان آن زمان با انشایی نوشته شده که کنایات و استعارات و تشبیهات بی‌دلیل مخمل و اطناهای فراوان دارد و در اکثر موارد خواننده را گمراه می‌کند و پس از مدتی سرگردانی مطلب در ذهن او نقش می‌بندد. بهار، نثر گیتی‌گشا را از نمونه‌های سست و متکلف و مغلق دوره زندیه دانسته که دارای اسلوبی متکلفانه و پر از عبارت‌پردازی بوده و در ادامه آن را سست و پر از اغلاط دستوری و ضعف تألیف در نوشته را مشهود دانسته است (بهار، ۱۳۸۶: ۳۱۶-۳۱۰).

گیتی‌گشا که در ردیف «وقایع‌نگاری» قرار دارد، در اصطلاح تاریخی، کرنولوژی<sup>۱</sup> نامیده می‌شود<sup>۲</sup> و مجموعه‌ای است از سه تألیف در تاریخ سلسله زند: نخست تاریخ گیتی‌گشا تألیف نامی اصفهانی که نویسنده از آغاز تاریخ زند تا حوادث بیست‌ویکم محرم ۱۲۰۰ ه.ق. را ذکر کرده است؛ دوم ذیلی است که میرزا عبدالکریم شیرازی بر تألیف استاد خود نوشته و تا واسط حکومت لطفعلی خان ادامه داده؛ و سوم ذیلی از میرزا محمد رضا شیرازی است که تا پایان حکومت لطفعلی خان و انقراض زندیه ادامه داده است. این کتاب شامل حکومت زندیه از ابتدا تا سقوط آن به دست آقامحمدخان قاجار است. برای اشراف بر اینکه در کتاب گیتی‌گشا پارادایم غالب چه بوده است، قبل از هر چیز به دیدگاه خود نویسنده مراجعه می‌شود. بی‌گمان توجه به هدف و انگیزه نگارش هر کتابی، پیش شرط و لازمه شناخت جامع و دقیق از کتاب است که هنگام ظهور تعارضات، اختلافات و تناقضات بین کتب تاریخی و منابع معتبر، می‌تواند راهگشای ارائه تحلیلی منطقی و ترسیم واقع‌بینانه رویدادها باشد. بسیاری از منابع تاریخی ما به دستور دولتمردان، امرا، حکام، خوانین و پادشاهان نوشته شده است. نخستین هدف آنان، توجیه نظام حاکم به منظور دریافت مقرری و وظیفه یا از روی جبر و ترس بوده است. هرچند از لابه‌لای همین نوشته‌ها نیز واقعیات را با دقت در ظرافت و عنایت رموز و اشارات می‌توان دریافت کرد. نامی اصفهانی نیز کتاب گیتی‌گشا را بنا به دستور و سفارش جعفرخان زند نوشته و دستور داشته که کلیات و جزئیات را جمع‌آوری کند و جهت عبرت‌آموزی احوالات گذشته را بیان کند و در نهایت برای دولت جعفرخان، پایداری و طول عمر تا ابد و قیامت بدون هیچ مشکل و گرفتاری را آرزو کرده است (نامی اصفهانی: ۳). با این وضعیت چارچوب کار خود را روشن کرده است و می‌توان به راحتی ذهنیت حاکم بر ساختار درون‌متنی صفحات اصلی کتاب او را از پیش شناخت.

### هویت ایرانی و ارادت به خاندان صفوی در تاریخ گیتی‌گشا

هر فرد هویت یا «خویشتن» خویش را از طریق سازمان‌دهی نگرش‌های فردی دیگران در قالب نگرش‌های سازمان‌یافته اجتماعی یا گروهی شکل می‌دهد. به بیان دیگر تصویری که فرد از خود می‌سازد و احساسی که به خود پیدا می‌کند، بازتاب نگرشی است که دیگران به او دارند (Mead, 1964:222). تاجفل با اتکا به این رهیافت، بررسی روشمند رابطه میان

#### 1. chronologie

۲. نویسنده بدون فصل‌بندی و تقسیم‌بندی منطقی وقایع و جداکردن و تقسیم‌بندی مطالب سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حوادث و وقایع متفرقه از ابتدای کتاب مانند یک زنجیر متصل وقایع مختلف را بیان می‌کند (هدایتی، ۱۳۳۴: ۳۲-۳۱).

برداشت‌های افراد از خود و از طبقه‌بندی‌های اجتماعی را که آنان و دیگران به آن تعلق دارند، ممکن کرد. تاجفیل هویت اجتماعی را با عضویت گروهی پیوند می‌زند و عضویت گروهی را متشکل از سه عنصر می‌داند: عنصرشناختی (آگاهی از اینکه فرد به یک گروه تعلق دارد)؛ عنصر ارزش (فرض‌هایی درباره پیامدهای ارزشی مثبت یا منفی عضویت گروهی) و عنصر احساسی (احساسات به گروه و به افراد دیگری که رابطه‌ای خاص با آن گروه دارند). بر این اساس، هویت اجتماعی از دیدگاه تاجفیل عبارت است از آن بخش از برداشت یک فرد از «خود» که از آگاهی او به عضویت در گروه (های) اجتماعی سرچشمه می‌گیرد، همراه با اهمیت ارزشی و احساسی منضم به آن عضویت (Tajfel, 1978: 63) با توجه به چنین تعریفی می‌توان هویت اجتماعی را نوعی خودشناسی فرد در رابطه با دیگران دانست. در واقع هویت معطوف است به بازشناسی مرز میان خودی و بیگانه که عمدتاً از طریق هم‌سنجی‌های اجتماعی و انفکاک درون‌گروه از برون‌گروه‌ها ممکن می‌شود. هویت با دو متضاد همسانی و متفاوت تعریف می‌شود. هویت یعنی کیفیت یکسان در ذات، ترکیب و ماهیت و نیز یکسان‌بودن در هر زمان و هر شرایطی. در هر حال هویت داشتن یعنی یگانه‌بودن، ولی از دو جنبه متفاوت: همانند دیگران بودن در طبقه خود و همانند خود بودن در گذر زمان (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۴)

بر این اساس، عنصر ایرانی و اسلامی نزد وقایع‌نگاری نامی اصفهانی واژگانی کلیشه‌ای و ادامه‌دار و مکرر در باب سلطنت و پادشاهی است. وی برای پادشاه جایگاه رفیع و بلندی قائل است که صلاح و مصلحت مردم را بهتر از خود آنها می‌داند و کریم‌خان را با القابی مانند «خدای عاجزنواز» (نامی اصفهانی: ۱۳)، «خدایو خسرو نشان» «داور شاه‌نشان» (همان: ۱۵)، «حضرت ظل‌اللهی» (همان: ۴۴ و ۴۵ و ۴۳ و ۴۲ و ۴۱ و ۱۶)، «خدایو خصم‌گیر عدوبند» (همان: ۱۷)، «خدایو کسری‌نشان» (همان: ۱۸)، «کوکب کوکبه عزوشان» (همان: ۲۱)، «حضرت ظل‌اللهی جهان‌پناهی» (همان: ۲۶-۲۴)، «دارای عالم و زینت‌افزای مسند کسری و جم» (همان: ۲۷)، «حضرت ملائک‌خدم و زیب‌افزای مسند کسری و جم، شهریاران پیشدادی، تاج‌داران کاوسی، قبادی به‌آیین» (همان: ۳۰)، «حضرت مملکت‌داری» (همان: ۳۱)، خدیو رستم (همان: ۴۱)، حضرت جم‌قدر کسری (همان: ۴۸)، حضرت گیتی‌پناهی (همان: ۶۵ و ۶۴ و ۶۳)، حضرت کسری‌معدلت (همان: ۷۳) و... می‌نامد. وی درباره کریم‌خان زمانی که چند نفر از فدویان نزدیک خود را به قتل رساند، می‌نویسد: «گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر اخلاص‌کیشان مشخص نشد. معلوم است که ضمیر منیر سلاطین آینه‌ای از حقیقت و گنجینه اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هداست. امری که ایشان صدور نمایند، خالی از سبب و جهت و عاری از کلیه علت نخواهد بود. اگر حقیقت بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجبات لطف و غضب

ایشان را عالم نمی‌تواند بود، زیرا که رازهای سلاطین از ملزومات امور جهاننداری است» (همان: ۱۱۶). به این ترتیب وی برای کریم‌خان قدرت لایزال قائل است که دیگران از درک آن عاجزند. وی پادشاهان را سایه‌خدا بر روی زمین می‌داند که بیشتر از دیگران در پناه لطف و نظر خداوند قرار گرفته‌اند، بنابراین ضعف و قوت سلاطین را که از ضعف و قوت آنها جمعی قوی یا ضعیف و از شکست و پیروزی آنها عده‌ای بلندمرتبه یا دون‌پایه می‌شوند، از مصلحت‌های نهانی و حکمت‌های بالغه‌خداوند می‌داند که شامل حال سلاطین شده است (همان: ۷۳).

وی نیروهای «خودی» را که در اینجا منظور طرفداران حکومت و نیروهای زندیه هستند، «معسکر نصرت‌مدار» و «اردوی ظفرشعار» و «افواج بحرکردار» (همان: ۱۹)، «معسکر قیامت‌اثر» (همان: ۲۸) به هژبران دلیر و رزم‌آوران شیرگیر، یک‌تازان رستم‌کمان بهمین‌کمند (همان: ۷) و دلیران رستم‌کمند آرش‌کمان (همان: ۸) تشبیه کرده است و در توصیف تعداد نیروهای کریم‌خان اغراق‌آمیز می‌نویسد: «لشکری که محاسبان و هم از تعداد آن عاجز آیند و عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن به قصور اعتراف نمایند» (همان: ۲۱).

تملق‌گویی و مداحی زیاد به سلاطین، عبارات بسیاری را به خود اختصاص داده و به‌طوری‌که گاه این موضوع یعنی ذکر یک واقعه مهم تاریخی قربانی افراط در مداحی شده و در پیچ‌وخم لفاظی و عبارت‌پردازی مآلف گیبج و حیران می‌شود. نامی اصفهانی جعفرخان زند را با القابی مانند «سکندر فریدون‌فر، دارای جم‌شکوه، فریدون‌سیر، جهانگیر کسری‌نظیر، بهرام‌خنجر، کی‌همسر دلیر، سپهدشهاب، دلیر کشورگیر، خدیو فیروزمند کشورگشا، شهریارجهانبان» نام می‌برد و به قدرت رسیدن وی را امداد غیبی می‌داند و اینکه در عالم خواب هاتف غیبی، ایشان را مخاطب قرار داده و به زبان الهام این آیه را به زبان می‌آورد: «إننا جعلناک خلیفه فی الارض فأحکم بین الناس بالحق»، از صولت آن خطاب مدهوش و از خواب بیدار می‌شود. نویسنده گیتی‌گشا آن شب را به شب قدر تعبیر کرده و در توصیف آن چنین سروده است:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی  
این شب قدر که این تازه براتم دادند  
(همان: ۲۵۴-۲۵۳)

مؤلف ارادت خاصی به خاندان صفویه داشته و از آنها به‌عنوان «دولت سلاطین جنت‌مکین» و دولت استوار یاد کرده است (همان: ۴)، اما با همه احترامی که برای خاندان صفویه قائل است، تلاش می‌کند تا کریم‌خان و دیگر حکام زند را به‌عنوان نمونه‌ای از فضایل پادشاه سستی ایران به تصویر بکشد و در عین احترام به سنت صفویه، سعی در ترویج مشروعیت زندیه

داشته است (TuckerT: 2004,368). البته این ارادت به خاندان صفوی در بین سایر مورخان عصر زندیه وجود داشته است. گلستانه با احترام و نیکی از خاندان صفویه یاد می‌کند و محمود افغان را به دلیل قتل شاهزادگان صفوی، «محمود عاقبت نامحمود» و «ملعون» می‌نامد و از آنها به عنوان شهید نام می‌برد و جماعت افغان را «بی‌ایمان و خونخوار و فرقه زشت نهاد و بی‌عافیت» می‌داند که باعث تخریب سلسله صفویه و برهم زدن اساس سلطنت شدند، به همین دلیل خان زند دستور قتل عام آنها را صادر کرد و در روز نوروز، حدود نه هزار از آنها را به قتل رساند و اموال و زنان آنها را ضبط کرد (گلستانه، ۲۵۳۶: ۲۴۳ و ۳۲۲-۳۲۳).

کریم خان، تلاش کرد تا دولت صفوی را احیا کند. با این هدف وی در سال ۱۱۶۲ ه.ق. «میرزا ابوتراب» پسر میرزا مرتضی صدر را که نوه دختری شاه سلطان حسین بود، شاه اسماعیل نامید و به تخت سلطنت نشانید. گزارش کار میل‌ها از ایران دوره زندیه نشان می‌دهد که با وجود اینکه در رگ‌های کریم خان خون سلطنتی جریان نداشت و دارای اصل و نسب و نژاد پستی بود، جرئت نکرده بود که لقب پادشاهی بر خود بگذارد، زیرا به خوبی پیش‌بینی کرده بود که اگر چنین اقدامی انجام دهد ایرانیان را از اطاعت خود بیزار خواهد کرد و وی غاصب نامیده خواهد شد؛ به همین دلیل لقب وکیل را برگزید (گزارش کارمیل‌ها از ایران، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

بهره‌کشی کریم خان از وجهه شاه صفوی به عنوان محور صف‌آرایی علیه جانشینان نادر به این دلیل بود که فکر می‌کرد مصلحت اقتضا می‌کند که در اطراف شاه اسماعیل سوم گمنام جمع شود، به عنوان طلسمی که موجب ایجاد قدرت قانونی و پشتیبانی برای خود می‌شود؛ کما اینکه نادر شاه به هنگام عزل شاه طهماسب بهتر آن دید که کودک خردسالش شاه عباس سوم را به جانشینی او برگزیند. حیثیت و اعتبار انتزاعی شاه صفوی به‌ویژه از زمانی که نادر سلطنت را غصب کرد، وجود مدعیان قدرت در دوره فترت به وجود آوردن یک شاه ظاهری هیچ‌کاره مانند شاه اسماعیل سوم را به عنوان طلسمی برای جلب حمایت مردم و مشروعیت بخشیدن به قدرت ایجاد می‌کرد. در واقع احترامی برای شاه ظاهری وجود نداشت و به جای آنکه شاه دست‌نشانده به صورت سمبلی زنده نگریسته شود به‌گونه‌ای آمرانه با وی رفتار می‌شد و کریم خان به همین راضی شد که در شیراز در سال ۱۱۴۳ ه.ش. شاه را مانند یک زندانی در قلعه آباده با آذوقه و تدارکات و مستمری کامل اسکان دهد و در هر نوروز هدیه‌ای از سوی خود به عنوان یک نایب‌السلطنه فرضی برای او بفرستد. بنابراین کریم خان با حمایت از اسماعیل سوم، توانست بیشتر از گذشته به خود به عنوان «وکیل» مشروعیت بخشد و نشان دهد که جزء بندگان او است، شاه زندانی در سال ۱۱۸۷ ه.ق. بدون آنکه عامه مردم آگاه شوند درگذشت (پری، ۱۳۶۵: ۳۰۶). اما احیای دولت صفوی پس از سه دهه و در شرایطی که

طوایف زند و بختیاری و قاجار و غیره همه مدعی بودند و به مقابله با یکدیگر برخاسته بودند، به هیچ وجه امکان نداشت (نامی اصفهانی: ۳۳).

### جایگاه «خود» در تاریخ‌گیتی‌گشا

#### الف. خودی سیاسی

در تاریخ‌گیتی‌گشا خودی سیاسی ماهیتی سیال دارد، بدین‌گونه که خود هم می‌تواند در جایگاه داخلی (داخل ایران) باشد و هم به دلیل دشمنی با خاندان زندیه، به‌عنوان دیگری محسوب شود؛ زیرا هر آن کس که بر ضد آرمان‌های زندیه قدم بردارد، حتی اگر داخلی باشد، به‌منزله دیگری سیاسی محسوب می‌شود. این اندیشه به این دلیل است که بعد از نادر، ایران مرکز جنگ و نزاع خان‌ها شد. نزاع علی‌مردان‌خان، کریم‌خان، فتحعلی‌خان، آقامحمدخان و ده‌هاخان دیگر که هر کدام از ایل و طایفه‌ای بودند، چنان خون یکدیگر را می‌ریختند که گویی در یک سرزمین واحد زندگی نمی‌کنند. ملکم، با توصیف شرایط سخت حاکم بر ایران در زمان به قدرت رسیدن کریم‌خان، «خود و دیگری» داخلی خان زند را به چهار دسته تقسیم کرده است: دسته اول: ایلیات و احشامات ایرانی که در چادر زندگی کرده و با تغییر فصول ییلاق و قشلاق می‌کردند و خوی سپاهیگری و بیابانگردی داشتند و همواره موجب وحشت و هراس سلاطین می‌شدند؛ دسته دوم: ایلات تاتار، ترک و ترکمن‌ها که در جمیع تغییرات سلسله سلاطین که در ایران روی داد با هم اجماع می‌کردند؛ دسته سوم: اهالی شهرها و بزرگان که اهل جنگ نبودند، اما در مواقع نیاز، برای دفاع از شهر و ناموس خود دست به اسلحه می‌بردند؛ دسته چهارم: قبایل و طوایف عرب که صفحات مابین کوهستان و سواحل خلیج فارس را تصرف کرده بودند (ملکم، ۱۳۷۹: ۵۱۹-۵۱۶).

به‌دلیل همین ماهیت سیال خود و دیگری است که افشارها که خودی ایرانی هستند به‌عنوان دشمنان خاندان زندیه، دیگری یا غیر خودی سیاسی محسوب می‌شوند. این خود، دیگری در منظر مؤلف تاریخ‌گیتی‌گشا برای بقا هر کاری انجام می‌داد؛ چنانچه نامی اصفهانی در اواخر دوره افشاریه از کورکردن چشم و کشته‌شدن برادر به دست برادر و خیانت می‌نویسد که «بازار جان‌فروشی گرم شد و چرخ جفای‌پیشه در ریختن خون مبارزان بی‌آزم» (نامی اصفهانی: ۸۶)؛ افرادی که برای کسب قدرت و ماندن در آن به هر کاری دست می‌زدند. کورشدن نصرالله‌میرزا و امامقلی‌میرزا و شاه‌رخ‌شاه، خیانت شاه‌جهان محمد غلام خاندان افشار که حقوق نام و نمک را فراموش کرده و امامقلی و شاه‌رخ‌میرزا را دستگیر کرده و در نهایت چشم آنها را کور کرده است (همان: ۱۱-۱۰).

نامی اصفهانی در تبیین خود سیاسی، حتی پا را فراتر گذاشته و به بعضی از اعضای خاندان زندیه که موجب هرج و مرج و نابسامانی داخلی شده‌اند در مقام غیر خودی سیاسی و داخلی می‌تازد. وی با اشاره به رقابت شاهزادگان و قتل عام و کشتار مخالفان بعد از مرگ کریم‌خان (۱۱۹۳-۱۱۶۵ه.ق)، در حالی که هنوز جسد وی دفن نشده بود، به هرج و مرج در نقاط مختلف ایران می‌پردازد که در نهایت بعد از درگیری و کشتار زیاد، ابوالفتح‌خان به حکومت می‌رسد. اما قدرت واقعی در دست زکی‌خان و علی‌مرادخان بود و به قول مؤلف «شبان چون به مستی خفت گرگان قوی چنگال گله را می‌ربایند و پاسبان چون ترک هوشیاری گفت دزدان بدسگال به متاع خانه و کالای کاشانه دست غارت می‌گشایند» (همان: ۲۳۲). این همه مدعی سلطنت و هرج و مرج، شاهی قدرتمند می‌خواست نه کسی مانند ابوالفتح‌خان. وی شخصیت ابوالفتح‌خان را چنین توصیف می‌کند: «جوانی بود می‌گساره و باده‌پیما و مفتون کیف‌صهبا و شیفته نشئه ساغر مینا، زمانی نبود که از کیف راح هوش ربا بی‌خود و مست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نباشد» (همان: ۲۳۱).

#### ب. خودی ایدئولوژیکی

نامی اصفهانی، اقوام مختلف ایران را با عناوین و القاب زشت نام می‌برد؛ ترکمانان را با القاب وحشی‌صفتان، وحشی‌سیرتان، بهایم‌سیرتان، فرقه‌بهایم می‌نامد (همان: ۲۹-۲۸). وی همچنین گلهای کهگیلویه را وحشی‌صفت بهایم‌کیش و روباه‌وش خدیعت‌اندیش می‌نامد که کریم‌خان آنها را تنبیه کرده است (همان: ۵۸). وی در توصیف مردم طبریان به وفور از تشبیه بهایم استفاده کرده است، وی می‌نویسد: «چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل گرد و وحشی‌صفتان بیشه‌نورد را که تا آن روز کشاورزان شلتوک‌کار و تبره‌دوشان دهره‌دار و در هنگام گاوسوار بودند جمع آورده؛ چون میمون‌های بزسوار بر یابوهای جنگلی گرازگردن گاوسم سگ‌دم شیرسر هزیرتن فیل‌گوش خرخروش موش‌تن خرس‌موی ستبرساق ضعیف‌زانوی غوک‌چشم گوسفندپشم برنشانده» (همان: ۷۱).

نامی اصفهانی درباره مردم ارومیه می‌نویسد: «بی‌تکلف حشراتی‌اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایمی‌اند مشتمل بر چندین گروه، آنها را مذاهب مختلفی می‌باشد، ارباب ادراکشان طریقه سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص‌کنندگان عقول و اذهان سر به در نمی‌آرند» (همان: ۱۰۵).

وی درباره مردم شیراز و خیانت آنها به لطفعلی‌خان زند، آنها را جماعت و خیم‌العاقبه فارسی و شیرازی و طایفه شومیه و قوم ملعون می‌نامد و میرزاابراهیم‌خان کلانتر فارس با



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۴۱

الفاظی همچون، حرام‌زاده لولی مذهب یهودی‌نسب، یهودی‌طینت نمرودطبیعت، خبثات، السواط شراب‌خوار، دیوث و حاجی روباه‌صفت لابلالی، حاجی شیطان‌خیال، یهودی‌زاده بی‌کتاب» خواننده است (همان: ۳۴۷-۳۳۷).

نکته‌ای که در کتاب آشکارا و به‌خوبی دیده می‌شود، اشارات و تشبیهات بی‌حد نویسنده به انواع بهایم اهلی و وحشی است که به‌کرات در سراسر کتاب دیده می‌شود. وی دشمنان را به روباه و نیروهای «خودی» را به نهنگان لجه‌ستیز مخوف، به رزم‌آوران شیرگیر، شیران پلنگینه‌پوش، نهنگان دریاکش، شیران عدوبند، شیران‌نر و پلنگان‌حمله‌آور، لشکر پلنگ‌غرور شیرزور، شیران حصارى و نهنگان دریای‌پایداری، وی محمدخان زند را شیری در بیشه شجاعت و پلنگی در کوه‌سار می‌داند، عقابان کبوترشکار و شیران آهوخوار، دلاوران پلنگ‌خشم شیرزور، شناوران نهنگ‌وش و آب‌بازان دریاکش، و... تشبیه کرده است (همان: ۱۸۵ و ۱۸۳ و ۹۸ و ۵۳ و ۳۷ و ۳۴ و ۱۷ و ۱۴ و ۵ و ۷).

## دیگری در تاریخ‌گیتی‌گشا

### الف. دیگری سیاسی

بعد از مرگ نادر هویت ایرانی دستخوش تزلزل شد، امپراطوری پهناور او حول محورهای قومی و قبیله‌ای از هم پاشید و قشون رنگارنگ او ذوب شد و افراد آن به محل‌های خود برگشتند یا کوشیدند خود را به محیط مناسبی در جایی از قلمرو پیشین ایران بر مردم تحمیل کنند. قدرت سیاسی کشور نیز مرکزیت خود را از دست داد. در حاشیه‌های مرزی ایران مناطق مستقلی ایجاد شد (فوران، ۱۳۷۷: ۱۳۷-۱۳۶). دوره حکومت کریم‌خان، خراسان به خاندان افشاریه واگذار شد و قفقاز تقریباً نادیده گرفته شد و عملاً قلمرو ایران محدود به مناطق مرکزی و جنوب ایران شد که در این مناطق نیز مدعیان بر سر قدرت مرتب در حال نزاع بودند. قاجارها در شمال، افغان‌ها در غرب، افشارها در غرب و مرکز و در نقاط دیگر ایران مبارزه برای کسب قدرت ادامه یافت و وضعیت پیچیده‌تری به خود گرفت. کنسول فرانسه در بغداد در همان زمان به دولت متبوع خودش درباره شرایط ایران نوشته، این امپراطوری وسیع بدون پادشاه است. وی درباره آشوب، هرج‌ومرج، غارت و چپاول که هر روزه خبر آن به بغداد می‌رسد، مطالب بسیاری را می‌نویسد (هدایتی، ۱۳۳۴: ۶-۷).

نامی اصفهانی عمدتاً «دیگری سیاسی» را رقبای داخلی خاندان زندیه می‌داند؛ از موارد بسیاری که در سراسر کتاب درباره «دیگری سیاسی»، به آن اشاره شده، ناآرامی‌هایی است که ایل قاجار برای سلسله زندیه به وجود آورده بود (نامی اصفهانی: ۲۷-۲۶). بعد از خیانت

بسیاری از هم‌پیمانان افغانی، آزادخان افغان و پیوستن آن به سپاه خان قاجار، خان قاجار توانست که تا اصفهان پیش رود و آن شهر را تصرف کند، اما بعد از مدتی سپاه آزادخان افغان با نیروهای قاجار در قم به هم برخوردند و محمدحسن خان که تاب مقاومت نداشت، به گیلان فرار کرد و از آنجا به آذربایجان رفت و قلعه ارومیه را تصرف کرد (همان: ۵۷-۵۴). اما بعد از مدتی دوباره نیروهای افغانی محمدحسن خان قاجار از سپاه وی فرار کردند و به وطن خود بازگشتند (همان: ۶۶). در ارومیه نیز باز هم عده‌ای دیگر از هم‌پیمانان آزادخان افغان، از جمله شهبازخان دنبلی به وی خیانت کردند و به نیروهای قاجار پیوستند و خان افغان چاره‌ای جز فرار به سمت اکراد یزیدی و طوایف بلباس که همواره علیه حکومت مرکزی طغیان و سرکشی می‌کردند، نداشت (همان: ۶۰) محمدحسن خان در ارومیه، خانواده‌های افغانی را به مازندران کوچ داد و در اثر سوء تفاهم به آنها، تعداد زیادی را کشت و اموال و بارو بنه، زنان و فرزندان آنها را به یغما برد (همان: ۶۹-۶۸).

مؤلف، محمدحسن خان قاجار را «دیگری سیاسی» می‌داند و ظلم و ستم وی را با ضحاک ماردوش افسانه‌ای مقایسه می‌کند. وی مانند نویسندگانی که دوره قبل از حکومتی را که آنان در آن زندگی می‌کنند، سرکوب می‌کنند، از دوره افشاریه به بدی یاد می‌کند و ظلم و ستم محمدحسن خان قاجار را احیاکننده دوره نادرشاه برای مردم می‌داند و با این کار دوره زندیه را برتر معرفی می‌کند (همان: ۶۱).

از موارد «دیگری سیاسی» فتنه فتحعلی خان افشار در تبریز بود که توانست بسیاری از مردم تبریز را با خود همراه کند. اما با پیوستن نیروهای طوایف شقاقی و شاهسون به فتحعلی خان افشار، عده‌ای از نیروهای زندیه بر سر این طوایف حمله کرده و به تاراج و چپاول و خلع سلاح آنها پرداختند (همان: ۶۹-۶۸). نامی اصفهانی چنان با آب و تاب، تاراج نیروهایی را که تا چند روز پیش جزء نیروهای «خود» بودند؛ توصیف می‌کند که انگار در مقابل دشمن خارجی به پیروزی رسیده‌اند. از دیگر افراد طایفه افشار سرکشی ذوالفقارخان افشار بود که بعد از دفع فتنه، وی و اموالش را نزد کریم خان فرستادند که در آنجا عفو و بخشش کریم خان شامل حال او شد (همان: ۱۷۰-۱۶۹). از طوایف افشار که علیه زندیه شورش کردند، ذوالفقارخان افشار بود که بعد از تصرف گیلان و قزوین به سمت همدان حرکت کرد، علیمرادخان با سپاهیان خود به دفع وی رفت و در نهایت به‌عنوان «دیگری سیاسی» به فرمان وی در زنجان کشته شد (همان: ۸۱-۸۰).

از موارد «دیگری سیاسی» تقی خان درانی و اهالی بدران کرمان بودند. نامی اصفهانی آنها را «بهایم‌سیرتان کوهستان» و «اراذل رجال کرمان و سفله‌وشان و روباه‌وشان» می‌نامد و آنان را به

حشرات کوهستانی و غول بیابانی تشبیه کرده است (همان: ۱۵۰ و ۱۱۸).

از موارد «دیگری سیاسی» بختیاری‌ها بودند. بختیاری‌ها اغلب برای حکومت کریم‌خان در دسر درست می‌کردند و به راهزنی و غارت دست می‌زدند، زکی‌خان به آنها حمله کرد و آنها را شکست داد، اموالشان را غارت کرد و کلیه شعب طوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ را از موطن اصلی خود کوچ داد و اموال و خزاین و اغنام آنها را تصاحب کرد (همان: ۱۲۱-۱۲۰). جماعت لرهای کهگیلویه و دشتستان نیز بارها علیه کریم‌خان شورش کردند که کریم‌خان در خیرآباد نزدیک بهبهان تعداد زیادی از آنها را کشت و کله‌منارهایی از سرهای آنها درست کرد که هم مایه عبرت و هم باعث اعتبار برای خود باشد. با این حال نویسنده از مروت و فتوت کریم‌خان می‌نویسد که یگانه دهر بوده است (همان: ۱۳۸).

فرمانروای زند در بخش عمده‌ای از این دوره به امور خلیج فارس اشتغال داشت. سواحل ایرانی خلیج فارس از اروندرود تا تنگه هرمز تحت تسلط گروهی شیوخ عرب و اتباع غالباً سرکش آنها قرار داشت. اینان که اکثراً از مسلمانان سنی بودند، حالت منزوی داشتند و با بقیه همسایگان ایرانی خود نمی‌جوشیدند و فقط هنگامی به فرمانروایان ایران خراج می‌دادند که آنها قدرت اعزام سپاه به منطقه‌شان را داشته باشند و حتی در آن صورت نیز عده‌ای از آنها موقتاً به جزایر نزدیک ساحل می‌گریختند (پری، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

از موارد «دیگری سیاسی»، میرمهنا در بندر ریگ بود. وی در آنجا به شرارت و خیانت پرداخت که با شنیدن خبر فرستادن نیرو از طرف کریم‌خان به سمت وی، ابتدا به جزایر خارکو و سپس به فکر تصرف خارک که در دست پادشاه فرنگ بود، افتاد. با توجه به ضعف نیروی دریایی ایران، از اینکه بتواند بلافاصله وی را شکست دهد و از خارک بیرون کند، امکان نداشت. کریم‌خان برای بهره‌گیری از کمک‌های نظامی فرانسه در راه بیرون راندن میرمهنا از جزیره خارک از داشتن پیوند دوستی و بازرگانی با فرانسه خوشنود بود و حتی کریم‌خان در طرح پیمان پیشنهادی خود امتیاز جزیره خارک را به فرانسویان واگذار کرد (حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۵). نامی اصفهانی بدون توجه به ضعف کریم‌خان در نیروی دریایی و ناتوانی در بیرون راندن میرمهنا از جزیره خارک، می‌نویسد: خان‌زند دو سال به وی فرصت داده که شاید «رخسار مال خود را در آینه عقل ببیند و ترک آن حرکت بی‌خردانه کرده و خود روی خدمت به درگاه وی آورد و چون چنین حرکتی از میرمهنا ندید، زکی‌خان را به جنگ وی فرستاد» (نامی اصفهانی: ۱۶۴). زکی‌خان با کمک نیروی دریایی اعراب بنی‌کعب و شاه‌بندران جزیره عباسی و کنگان و بوشهر به جزیره خارک حمله کردند، میرمهنا به بصره فرار کرد و مردم بصره هم او را دستگیر و به عمر پاشا حاکم بصره تحویل دادند و عمرپاشا نیز از بغداد

حکم قتل وی را گرفت و او را به قتل رساند.

### ب. دیگری مذهبی

از فحوای کلام و شیوه بیان نامی اصفهانی، به گرایش‌های مذهبی او می‌توان پی‌برد. نامی اصفهانی که فردی مذهبی و شیعه متعصب بوده، دیباچه کتابش اولین جایی بود که تمایلات مذهبی و شریعت‌مدارانه وی در آن بروز کرده است. وی شروع کتابش را پس از حمد و ثنای خدا و پیامبر به ذکر فضایل امام علی(ع) پرداخته و در همان اول نشان داده که کتاب را با گرایش شیعی می‌نویسد (نامی اصفهانی: ۱۶۸-۱۶۱). وی در کتابش به مراسم مذهبی دهه اول ماه محرم، برافراشتن پرچم عزاداری، تعزیه خوانی و سوگواری که در حضور کریم‌خان انجام می‌شد، اشاره می‌کند (نامی اصفهانی: ۷۵).

وی از افغان‌ها که سنی مذهب بودند، به عنوان «دیگری مذهبی» یاد می‌کند و آنها را ملعون می‌نامد (نامی اصفهانی: ۵). وی نبرد ایران با افغان‌ها را نبرد بین اسلام و کفر می‌داند. او جنگیدن با افغانان را جهاد علیه کفار به حساب می‌آورد و کشته شدن را شهادت می‌داند. نویسنده نیروهای ایرانی را در مقابل افغانان، غازی نامیده و از افغانان به عنوان کافر و «شجره خبیثه» یاد می‌کند. وی پیروزی کریم‌خان را به مددکاری حیدرصفدر دانسته که توانست بر سپاه کینه‌خواه افغان که آنها را «قوم قرین الخذلان» و «مخذول مردود» نامیده پیروز شود (نامی اصفهانی: ۴۰-۳۸). واژه‌های متعددی در تمام صفحات گیتی‌گشا به چشم می‌خورد که بیانگر همین طرز فکر است؛ وی در جنگی که کریم‌خان از آزادخان افغان شکست خورده، آن را تقدیر الهی می‌داند. نامی اصفهانی هر جا که نتوانسته است امری را به خرد خود بپذیرد، بر اساس یک قاعده که همه چیز در حوزه قدرت الهی امکان‌پذیر است و به منزله معجزه انبیاست، کوشیده است آن را توجیه کند. وی در توجیه قتل عام افغانان به دستور کریم‌خان، هر چند کشتار آنها را از تجلیات غیب و ضمیر کریم‌خان می‌داند که از ظاهر آنها متوجه شده که به راه راست هدایت نخواهد شد و هیچ وقت نفعی برای کسی نخواهد داشت، معتقد است که از اواخر دوره صفویه افغانان همواره باعث انواع شور و شر و نقصان و ضرر بوده و در هر عصری هزارگونه خیانت و جنایت انجام داده و خدمت هیچ مخدومی را به اتمام نرسانده و کار هیچ صاحب‌کاری را انجام نداده‌اند، بنابراین کریم‌خان دستور قتل عام و کشتار آنها را در صبح روز نوزدهم می‌دهد (همان: ۹۰-۸۹).

از موارد «دیگری مذهبی» در دوره کریم‌خان، خوارج بودند. نویسنده کتاب آنها را از سلم مذهب ناحق و بر معارج کفر عارج و مانند کفار و بی‌دین می‌داند چرا که از دشمنان امام علی بودند. از آنجایی که کریم‌خان ارادت خاصی به تشیع و امام علی(ع) داشت، دستور سرکوب

آنها را صادر کرد (نامی اصفهانی: ۱۷۶).

### ج. دیگری فرامرزی

پیوند دوستانه ایران با اروپاییان در روزگار فرمانروایی خاندان زند وجود داشت. اگر چه به سبب ویژگی‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی و شرایط ویژه تاریخی که بر جهان سرمایه‌داری سایه افکنده بود یک رشته از دگرگونی‌ها را همراه داشت، استعمار سرمایه‌داری و بورژوازی غرب به مراحل آغازین اوج نزدیک می‌شد و هماهنگ با آن جنبش، کمپانی‌های سوداگر غربی در حوزه سوداگری‌های خود، از جمله خلیج فارس و هندوستان، پیش از پیش تحت حمایت دولت‌های متبوع خود به درگیری‌های نظامی گرایش می‌یافتند. از سوی دیگر زندیان، هم به دلیل نیاز به برخی از فراورده‌های اروپایی و هم به امید دریافت کمک از نیروی دریایی برای از میان برداشتن مخالفان مانند میرمهنا، به برقراری پیوند دوستی با انگلیسی‌ها و فرانسویان بر پایه دادوستد و بازرگانی سخت دل بستگی داشتند (حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۱).

در دوره نسبتاً کوتاه زمامداری کریم‌خان و اعقابش تا برآمدن قاجار تحولات خاصی به جز موارد معدود آن هم به وسیله ایلات و عشایر دو طرف مرز ایران و عثمانی، در عرصه روابط خارجی ممالک ایران روی نداد. در واقع بازیگران اصلی در عرصه روابط خارجی همچنان روسیه و عثمانی بودند. در این ارتباط روسیه به تلاش پیشین خود برای تصرف سرزمین‌های قفقاز برای ایجاد حائل در برابر عثمانی و طرح اتحاد با ایران علیه عثمانی ادامه داد. به رغم این فرصت‌جویی‌های سران روس، پیوند کریم‌خان با روس‌ها دوستانه بود. یورش‌های پی‌درپی روس به عثمانی با کوتاه‌شدن دست آن امپراطوری از سرزمین‌های زیر سلطه‌اش همراه بود و به همین سبب روس‌ها گه‌گاه می‌کوشیدند از ناهمسازگاری‌ها، دشمنی‌ها و ستیزه‌جویی‌های موجود میان ایران و عثمانی بهره گیرند. چنین می‌نماید که کوشش «چهل‌هزار فرنگی» روسی بر «حرب سلطان روم» از راه دربند و درگیری با نیروهای کریم‌خان در این چارچوب نیازمند بررسی است. زیرا این اتفاق درست به گاه سرگرمی نیروهای عثمانی در جنگی بر ضد یورش کریم‌خان به بصره چهره بست. البته «این خبر بر طبع غیور کریم‌خان گران آمد» و برای فتح‌علی‌خان قبه «... رقم مطاع صادر شد که فرقه مذکور را اجازه فرود آمدن از کشتی‌ها ندهد و اگر لجاجت کنند به سزا برسانند» و او هم با بسیج کردن نیروهای فراوان روس‌ها را به سود عثمانیان واپس راند و همین اقدام سبب برقراری دوستی میان ایران و عثمانی شد (همان: ۲۰۶). اما گاه و بی‌گاه تنش‌هایی در نواحی مرزی با عثمانی به وجود می‌آمد که موجب درگیری و جنگ می‌شد. یکی از موارد «دیگری فرامرزی»، تنش با دولت عثمانی بر سر اعراب بنی‌کعب

بود که همواره تابع عثمانی بودند و دولت عثمانی انتظار داشت که ضمن اطاعت، مالیات خود را نیز به نمایندگی آن دولت در بغداد و بصره بپردازند، ولی کعبی‌ها که در این زمان به دلیل زندگی عشایری، حرکت و فعالیت مداوم، دست و پنجه‌نرم کردن با ناملاپمات، خصوصیات لازم را برای سرکشی به دست آورده بودند، نه تنها به حکام عثمانی مالیات نمی‌دادند، بلکه در خشکی و دریا نیز به اتباع آنها آزار می‌رساندند و همواره آنها را چپاول می‌کردند. برای سرکوبی این طایفه پاشای بغداد و بصره دو مرتبه با لشکری فراوان بر آنها تاخت، البته هر بار نتوانست کاری از پیش ببرد (کشمیری، ۱۳۵۰: ۹۱-۹۰).

اما بعد از سقوط دولت افشاریه، از ظلم و ستم عمر پاشا حاکم بغداد به رهبری شیخ سلیمان یکی از شیوخ، وارد منطقه دورق در جنوب ایران شدند و مدخل شط‌العرب را بر روی همه کشتی‌های بازرگانی و مسافربری دولت عثمانی بستند. والی بغداد که خود از عهده اعراب بنی‌کعب برنیامده بود، کریم‌خان را با وعده و وعید به دشمنی با آنان برانگیخت و اینکه در صورت جنگ کریم‌خان با اعراب بنی‌کعب آذوقه و خوراک لشکر ایران و همچنین کشتی در اختیار آنان قرار دهد. چون از طرف اعراب بنی‌کعب تعرضی به خاک ایران صورت نگرفته بود، کریم‌خان اصرار و عجله‌ای در سرکوب آنان نداشت (کسروی، ۱۸۰: ۱۳۳۰-۱۷۸)، اما در نهایت با توجه به شیعه‌بودن اعراب بنی‌کعب و کریم‌خان، با مصالحه و بدون جنگ، کریم‌خان قبول کرد که اعراب بنی‌کعب خراجگزار ایران باشند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۸-۵۵).

از موارد «دیگری فرامرزی»، درخواست کرده‌های بابان<sup>۱</sup> تحت نفوذ عثمانی بود که از کریم‌خان برای کمک و میانجی‌گری بین کردستان بابان با عثمانی درخواست کمک کردند و بعد از رفع تنش بین آنها، همواره علاقه خاصی به دربار ایران داشتند، چون از دربار عثمانی دل خوشی نداشتند. کریم‌خان، سپاهی به فرماندهی علی‌مرادخان به جنگ عثمانی فرستاد. نامی اصفهانی، دلیل حمله کریم‌خان به خاک عثمانی را علاوه بر کمک کرده‌های بابان از آنها، طاعونی می‌داند که در شهرهای عراق و از جمله عتبات اتفاق افتاد و تعداد زیادی از ایرانیان جان خود را از دست دادند. دولت عثمانی حاضر به باز پس دادن اموال ایرانیان به بازماندگان نشان نبود. دلیل دیگر یاری نرساندن عمر پاشا حاکم بصره به نیروهای زکی‌خان در حمله به خوارج بود (نامی اصفهانی: ۷۱-۶۹). از طرفی رفتار سخت و ناگهانی پاشا در تحمیل عوارض مرزی بر زائران ایرانی در نجف و کربلا و مصادره اموال زائران ایرانی و

۱. خاندان بابان از اقوام کهن و شریف‌کرد هستند و سرسلسله اولیه این خاندان پیربوداق یا میربوداق نام داشت و چون بزرگ ایل بود، او را به‌به (بابا) خوانده‌اند که بعد از پیربوداق اولاً واحفاد و جانشینان و حتی سرزمین متصرفی آنها را با جزئی تغییر بابان گفته‌اند (روحانی، ۱۳۷۱: ۴۵۹/۳).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۴۷

درخواست‌های ایران برای بازپس‌دهی اموال ایرانیان و اصلاح رفتار با زائران طبق قرارداد با نادر (۱۱۲۵ ه.ش.) بدون پاسخ مانده بود. برای خان زند پس از فقدان مشهود برای زیارت، دسترسی آزاد به عتبات عالیات در عراق اهمیت بیشتری نسبت به زمان صفویه و افشاریه یافته بود (پری، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

نکته بارز در جنگ ایران و عثمانی به‌عنوان «دیگری‌فرامرزی»، همکاری خوارج عمان با عثمانی‌ها علیه خان زند و از طرفی همکاری شیخ حمود خزاعی از مشایخ بزرگ حله و تحت سلطه عثمانی بود که پیرو مذهب شیعه اثنی‌عشری بودند و با خان زند همراه بوده و در لطف و عنایت خان زند قرار داشتند (نامی اصفهانی: ۲۰۱). نامی اصفهانی، اعراب بصره به‌عنوان «دیگری‌فرامرزی» را با این عبارت توصیف می‌کند: «از آنجا که جماعت اعراب بادیه قومی وحشی‌صفت و رمیده می‌باشند، چون غزالان وحشی در بوادی بی‌آب و آبادی پروریده ... هرگز مکلف هیچ‌گونه تکلیف نبوده‌اند و به شکار سوسمار و صید موش روزگار گذرانیده و با آب و علف رایگان مانند وحشی‌صفتان چریده ... یکی از معجزات حضرت خیرالبشر همین بود که این جماعت نادان بهایم بیابان را به تکالیف شاقه مکلف داشته و این وحشیان را مقید به دام دین گردانید» (نامی اصفهانی: ۲۱۱). وقتی که نیروهای زندیه موفق به تصرف بصره می‌شود، نویسنده از زبان وزیر دربار زندیه که وی را «وزیر بی‌نظیر عهد و عصر و صادق» و مانند افلاطون و ارسطو می‌داند، یعنی میرزا محمدحسین الحسینی فراهانی که در جنگ همراه نیروهای ایرانی بوده، اهمیت تصرف بصره را تشریح می‌کند و نیز به‌علت اینکه بصره از یک طرف به آب و از طرف دیگر به بیابان خالی از سکنه ارتباط داشت، گرمی هوا و بیماری وبا از عواملی بوده که به غیر از فرماندهان روم که مالکان و سپهداران آن ولایت بودند، از زمان ظهور دین اسلام فقط به دست امام‌علی (ع) فتح شده و دیگر هیچ کشورگشایی تا این زمان نتوانسته که در آن رخنه کند و خوشحالی خود را از اینکه این فتح به دست دولت کریم‌خان صورت گرفته، نشان می‌دهد. ملکم درباره رفتار صادق‌خان بعد از تصرف بصره با مردم چنین می‌نویسد: «وی به استمالت قلوب ناس پرداخته و در رعایت خاطر خلق غایت جهد را مبذول داشت» وی همچنین می‌نویسد: «صادق‌خان روزی به وکیل انگریزی در بصره گفت که در همه بصره فقط جایی که قابل سکونت من است خانه تو است اما احترام من به ملت انگریز به قدری است که اگر دیوار این خانه از طلا بود از تو نمی‌گرفتم» (ملکم، ۱۳۷۹: ۷۵-۷۲). سایکس هم مانند ملکم از رفتار همراه با عدالت، رفاقت و صمیمیت صادق‌خان با مردم بصره می‌نویسد (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۰۷-۴۰۲).

### نتیجه

تدوین این پژوهش حول محور مسئله «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری گیتی‌گشا مبین سامان‌دادن به رویه‌های متنی جهت به تصویر کشیدن چگونگی روند ساخت و تثبیت «خودی و دیگری» به مقتضای روایت تاریخی مدنظر بود. بنابراین با در نظر داشتن این مؤلفه‌ها در این عصر هم وجه تمایز مفهوم «خودی و دیگری» و هم از جهت بستر هویتی در این مقطع مدنظر قرار گرفته است. رویکرد نامی اصفهانی به مسئله «خودی و دیگری» به مؤلفه‌هایی مانند اندیشه ایرانشهری، دیدگاه و اقدامات مذهبی، احیای دولت صفوی، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی، سرکوب مخالفان داخلی و نداشتن تعصب بدون تملق و تمجید به مخالفان اشاره دارد. با توجه به یافته‌های این پژوهش تألیف گیتی‌گشای نامی اصفهانی در بستر سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی دوره زندگی انجام گرفته است. این مسئله خود بازتاب‌دهنده ذهنیت و عینیت آن برش تاریخی از حیات جامعه ایرانی و بیان گفتمان‌های تاریخی عصر حاکمیت زندگی است که در پی مرگ نادر اتفاق افتاد که پیام‌آور مرگ و ویرانی و سقوط ارزش‌های اخلاقی و انسانی به شمار می‌رفت. بر این اساس، در این دوره «خود» از ساخت قبیله‌ای، قومیت‌ها، زبان‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلف تأثیرپذیر بود. همچنین مفهوم «دیگری» از طریق روند برون‌گذاری دشمن‌انگاری کنشگران داخلی و خارجی موجود در ادوار تاریخی مختلف به مقتضای مؤلفه‌های ارزشی، مذهبی و سیاسی حاکم بر دوره تعریف می‌شود. «دیگری» در این دوره متأثر از عثمانی و روابط با آن است که ادعای جغرافیایی و ارضی و همچنین قومی و قبیله‌ای عثمانی تحت لوای مذهب را خود دارد. بنابراین با توجه به بحران‌های سیاسی و اجتماعی در ایران عصر زندگی و ناپایداری دولت حاکم نمی‌توان به تصویری ثابت از «دیگری» دست یافت. در گیتی‌گشا منظور از «دیگری»، کنشگر و کنشگرانی هستند که در این دوره تاریخی، برای کارگزاران و تصمیم‌گیران اصلی به گونه‌ای تضادآمیز تعریف شده‌اند. در واقع کنشگرانی که در ادوار مختلف نقش «دیگری» را در تاریخ ایران بازی کرده‌اند، در این دوره «خودی و دیگری» در مقابل عثمانی‌ها، اعراب بنی‌کعب و کردهای بابان تحت نفوذ عثمانی و... هویت و خودفهمی پیدا کرد و هر بار نیز این هویت شکل و معنای خاص خود را داشته است. بنابراین، هویت «خودی» بستگی به دیگری دارد. در عصر زندگی، ایران در مقابل عثمانی‌ها، هویت و خودفهمی سیاسی به مفهومی ایدئولوژیک پیدا کرد. همانطور که مشاهده شد، علل و عوامل زیادی در کنار هم قرار گرفته و توجه نامی اصفهانی را به بازشناسی مفهوم «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری دوره پژوهش شده موجب شدند. در گیتی‌گشا تشابه‌سازی و تمایزبخشی به‌عنوان یک عنصر هویت‌بخش برای تمایز میان «خودی و دیگری» در مقابل همسایگان و در برخی از دوران در



مقابل معارضان داخلی قرار می‌گیرد، بخشی از این عوامل را در نقش حاکمیت زندیه و بخشی دیگر را می‌توان در ماهیت نزاع‌های ایران و عثمانی و مدعیان داخلی ارزیابی کرد؛ توجه مکرر و عامدانه نامی اصفهانی، به‌کارگیری عناوین و ترکیباتی نظیر «دیدگاه جهاد در راه خدا»، «جهاد علیه کفار»، «خدایو خصم‌گیر عدوبند» و «حضرت ظل‌اللهی جهان‌پناهی»، قرارداد نام ایران در مقابل دشمنان، تأکید بر جغرافیای سرزمین ایران، برشمردن و نمایاندن آثار ایرانیان و تأکید بر مفاخر فرهنگی، معنوی و ایدئولوژیک ایران در کنار دیگر عوامل فرهنگی از مهم‌ترین مؤلفه‌های عرصه «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری نامی اصفهانی است. از روی همین اظهار نظر، می‌توان پی‌برد که مؤلف گیتی‌گشا در چه جهتی حرکت کرده و در روایت وقایع، از چه منظری نگاه کرده و آن را به رشته تحریر درآورده و نوعی بینش ایدئولوژیک را بر اساس اندیشه «خودی و دیگری» در آن می‌توان مشاهده کرد. با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان چنین بیان کرد که تحولات سیاسی و مذهبی ایران در دوره پژوهش‌شده در تشکیل هویت، اندیشه «خودی و دیگری» و خودآگاهی‌های سیاسی پایدار را در ایران مؤثر بوده است.

### منابع

- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶) *سبک‌شناسی یا تاریخ‌تطور‌نثر فارسی*، جلد ۳، تهران: امیرکبیر.
- بیگدلی، آذر (۱۳۷۸) *آتشکده آذر*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷) *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۴۲) *نگارستان دارا*، به‌کوشش عبدالرسول خیام‌پور، بی‌نا.
- فوران، جان (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- نامی اصفهانی، میرزامحمدصادق (۱۳۶۳) *تاریخ‌گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- هدایتی، هادی (۱۳۳۴) *تاریخ زندیه*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- غفاری‌کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹) *گلشن مراد*، تهران: زرین.
- گلستانه، ابوالحسن (۲۵۳۶) *مجموعه‌التواریخ*، به‌سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- پری، جان (۱۳۶۵) *کریم‌خان زند (تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۷۹-۱۷۴۷)*، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: فراز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) *زندیان*، از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- ملکم، جان (۱۳۷۹) *تاریخ کامل ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰) *تاریخ ایران*، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- کشمیری، محمد (۱۳۵۰) «تصرف بصره به دست ایرانیان در زمان شهریاری زند»، *مجله*

۵۰ / بررسی و تحلیل انگاره‌های استمرار روند هویت ایرانی اسلامی در تاریخ گیتی‌گشا / زلیخا امینی

بررسی‌های تاریخی، شماره ۱، سال ۶.

کسروی، احمد (۱۳۳۰) تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان، تهران: گوتنبرگ.

گزارش کارملیت‌ها از ایران؛ در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۴۷-۱۷۲۹) (۱۳۸۱) ترجمه معصومه ارباب، تهران: نی.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۱) جهانی شدن، فرهنگ و هویت، تهران: نی.

روحانی، بابامردوخ (۱۳۷۱) تاریخ مشاهیر گُرد، بخش ۲، جلد ۳، تهران: سروش.

Mead, J. 1964: On social psychology: selected papers. Chicago: University of Chicago Press

Tajfel, H. 1978: Interindividual behavior and intergroup behavior. In H

Tucker, Ernest. 2004.: Historiography Afsharid And Zand Periods, Encyclopedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, Volume II.

Smith, Anthony. 1991, National Identity. London: Penguin Books.

### List of sources with English handwriting

- Bīgdelī, Āzar (1999), *Ātaškād-e Āzar*, Edited by Mīr Hāšem Moḥaddeḡ, Tehrān, Amīrkabīr.
- Donbalī, ‘Abdolrazāq. H. (1963), *Negārestān-e Dārā*, by ‘Abdolrasoūl kayyāmpoūr.
- F.William, (1979), *Observations Years 1787-1786*, translated by Mohsen-Javidan, Tehran, Foran, John, (1998), *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, *Translated by Aḥmad Tadayon*, Tehrān, Mo’asese ḡadamāt-e Farhangī-ye Rasā.
- Ġafārī Kāšānī, ‘Abolḡassan, (1990), *Golšanmorād*, Tehrān, Zarrīn.
- Golestāne, Abolḡassan, A. (2536 –shahshahi), *Majmal al-Tawārīḡ*, with the efforts of Modarres Razavī, Tehrān, University.
- Hā’erī, ‘Abdolḡadī, (2008), *The First Confrontations of Thoughtful Thoughts The Case of Civilization of the Bourgeoisie-West*, Tehrān, Amīrkabīr.
- Hedāyatī, Hādī, G.(1955), *History of Zandieh*, Volume 1, Tehrān, Amīr Kabīr.
- Kasravī, Aḥmad. (1951), *Tārīḡ-e Pānšad Sāle kūzestān*, Tehrān, Gothenburg
- Kešmīrī, Moḡammad, (1971), "*Occupation of Basra by Iranians during Shahriari Zand*", *Journal Historical Studies*, Vol. 1, Year 6, April and May.
- Malcolm, Sir John, (2000), *History of Iran*, Translated by Esmā’īl Heīrat, Tehrān, Afsoon.
- Moḡammad Taḡī, B. (2007), *Sabkšenāsī Yā Tārīḡ-e Taṡavūr-e Naṡr-e Fārsī*, Volume 3, Tehrān, Amīrkabīr.
- Nāmī Ešfahānī, Mīrzā Moḡammad Šādeḡ, (1989), *Tārīḡ-e Ġīṡgošā*, with introduction by Sa’eed Nafīsī, Tehrān, Eqbāl.
- Pari, Jan (1986), *Karīm kān-e Zand*, Translated by ‘Alī Moḡammad Sākī, Tehrān, Farāz.
- Pari, Jan. (2008), *Zandīyān*, from the Cambridge History Collection, Translated by Morteżā Tāḡebfar, Tehrān, jāmi.
- Roḡhānī, Bābāmardouḡ, (1992), *History of Kurdish Celebrities*, Section –3, Tehrān, Sorouš.
- Sari Al-Qalam .Mahmood –to), "*Tribal Principles of Culture*", *Political-Economic Journal*, Shahid Beheshti University Press, No. 136-135 Peri.
- Sykes, Percy Molesworth, (2001), *History of Iran*, Translated by Seyed Moḡammad Taḡī Faḡreda’ī ḡilānī, Tehrān, Afsoon.

### English Source

- Mead,j.1964: on social psychology: selected papers. chicao: university of chicao press
- Tajfel,h.1978: interindividual behavior and intergroup behavior. in H
- Tacker,Ernest.2004.:Historiography AfshRID And Zand Periods,Encyclopedia Iranica,Edited BY Ehsan Yarshater,VolumII.
- Smith,Anthony.1991,National Identiy.London: Penguin books.



## The Study and Analysis of Ideas of Continuation of Iranian-Islamic Identity Trend in the History of Giti Gosha<sup>1</sup>

Zoleikha Amini<sup>2</sup>

Received: 1400 /03/ 04  
Accepted: 1400/06/04

### Abstract

Identifying the position and place of "self and otherness" to characterize the continuation of the process of "Iranian-Islamic" identity in the thought of Nāmī Isfahani, historian of the Zandi era and the ideas influenced by it on his attitude in the reflection of narrations, is the subject of the present study in Gitisha.

Due to the descriptive-analytical nature of the research, in this article, an attempt was made to introduce, study and investigate Giti Gosha through a conceptual and methodical understanding of its reports, to acknowledge the fundamental aspects of the political, religious and social life of this period of Iranian history. Isfahani's view on the subject of "insider and other", its reflection in the content and method of his historiography were closely examined. The research findings indicate that in Gitigsha, Karim Khan's eternal power, devotion to the Safavid dynasty and Iranian identity as defining and identifying elements of "self" have been the focus of Isfahani's letter and other issues are just a reflection of this idea. Also, since the thought, insight, language and concepts of historiography and historiography (epistemology) and the beliefs of " self and otherness ", the Isfahani name has shown itself well in the history of Gitigsha as a mirror, On the other hand, he says that he has considered three types of them in another way: "religious, political, cross-border" and accuses all of them of interfering in the internal affairs of Iran.

**Keywords:** Historiography, Zandieh, Iranian-Islamic identity, Self and otherness, Isfahan's name.

---

1. DOI, Digital Id:10.22051 / hph.2021.36681.1540

2. PhD in Islamic Iran, Kharazmi University, Tehran, Iran, Email: [z\\_sh\\_amini@yahoo.com](mailto:z_sh_amini@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۵۳-۸۴

### تبیین مؤلفه‌های تاریخ نگاری دینی سید جعفر شهیدی<sup>۱</sup>

یعقوب پناهی<sup>۲</sup>، اصغر منتظرالقائم<sup>۳</sup>

محمدعلی چلونگر<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۳

#### چکیده

تاریخ نگاری علمی که پس از تحولات روش شناسی و پیشرفت‌های حوزه نظری تاریخ، از غرب آغاز شد، بینش و روش مورخان را ارتقا داد و اصول تازه‌ای برای تاریخ پژوهشی بنیان نهاد. مورخان معاصر ایرانی نیز با الهام از این پیشرفت‌ها، آثاری با چهارچوب‌های جدید علمی پدید آوردند، از جمله سید جعفر شهیدی، با وجود خاستگاهی حوزوی و سنتی توانست از دستاوردهای جدید علم تاریخ در حوزه‌های پژوهشی تاریخ اسلام و تاریخ زندگانی امامان شیعه (ع) بهره گیرد. مسئله محوری پژوهش حاضر بررسی و تبیین اصول تاریخ پژوهی در آثار این مورخ برای پاسخ به این پرسش است که مؤلفه‌های تاریخ نگاری شهیدی چیست و آیا می‌توان آنها را روشمند و علمی دانست. به نظر، شهیدی در مقام مورخی مسلمان و شیعه معتقد متأثر از تغییرات اجتماعی و برای پاسخ به دغدغه‌های شخصی و نیازهای عصری، در صدد بوده ضمن قرائتی تازه از تاریخ اسلام، از حیات پیشوایان دینی نیز به منزله الگوهای انسانی و اخلاقی، تصویری تاریخی و به دور از شوائب، اوهام و زوائد ارائه کند؛ این کوشش‌ها با هدف تقویت و ترویج دین و اخلاق، به نوعی «تاریخ نگاری دینی» منجر شده است. تاریخ نگاری این مورخ واجد مؤلفه‌های روش شناسی مهمی همچون جرح و تعدیل علمی و انتقادی روایت‌ها، تلاش برای تبیین تاریخی و روشمند برخی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.34376.1484

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: panahi1404@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول): montazer@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: M.chelongar@ltr.ui.ac.ir

انگاره‌های عقیدتی، بهره‌گیری نسبی از رویکردها و مبانی سایر علوم برای ارائه تحلیل‌های جامع و نقد آرا برخی نویسندگان مسلمان و مستشرقان است. شهیدی به‌عنوان مورخی ادیب تلاش کرده است اصول پیش‌گفته را به‌صورت علمی و روشمند، با ادبیاتی گویا و مبتنی بر گفت‌و شنود پرسش‌محورانه با سوژه‌های تاریخی به کار بندد، گرچه در موضوعاتی نیز از توصیفات سنتی فراتر نرفته و بینشی متکی بر ستون شریعت و تحت‌تأثیر انگاره‌های عقیدتی دارد، با این وصف شاید بتوان او را تاریخ‌نگاری «نوسنت‌گرا» به‌شمار آورد.

**واژگان کلیدی:** سید جعفر شهیدی، تاریخ‌نگاری، روش‌شناسی، تاریخ‌نگاری دینی، کلام و تاریخ، نوسنت‌گرا.

#### مقدمه

نگارش تاریخ به‌عنوان مهم‌ترین میراث فرهنگی و هویتی یک جامعه برای شناخت انسان، توسعه و انتقال تجربه بشری و تبیین رویدادهای معاصر، ضروری و حائز اهمیت فراوان است (برنارد، ۱۳۸۹: ۲۵؛ کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۸). با این وجود، علمی‌بودن این رشته در قرون معاصر با تحولات عقلی و پیشرفت‌های روش‌شناسی در علوم مختلف با چالش‌های جدی مواجه شد. به همین دلیل مورخان و برخی دانشمندان غربی درصدد برآمدند اصول و مبانی تاریخ‌نگاری را علمی و دارای چهارچوب کنند. این تلاش‌ها، به تحولات روش‌شناسی در حوزه تاریخ‌نگاری انجامید. پیشرفت‌های تاریخ‌نگاری غرب کم‌وبیش به جوامع دیگر از جمله ایران نیز انتقال یافت. در ایران مواجهه روش‌ها و نگرش‌های سنتی و نوین، ترکیبی نامتجانس در تاریخ‌نگاری معاصر خلق کرد که گرچه نتیجه آن بحران روش در پژوهش‌های تاریخی بود (مفتخری، ۱۳۹۰: ۲)، در مجموع تغییراتی شایان توجهی در پژوهش‌های مورخان ایرانی ایجاد کرد و آنان را به‌سمت تاریخ‌نگاری علمی<sup>۱</sup> سوق داد. استفاده از روش‌های نوین پژوهشی، آثار تاریخ‌نگارانه درخور و مهمی در حوزه تاریخ ایران پدید آورد، ولی تاریخ اسلام و تاریخ مذهب تشیع یا به‌عبارتی کلی‌تر تاریخ‌نگاری دینی مغفول ماند و چندان نتوانست نسبت خود را با تاریخ‌نگاری علمی روشن کند. برخی از دلایل این غفلت را می‌توان در مسائلی همچون آشفتگی روشی، نوعی تعلیق معرفتی، محدودیت‌های عصری و سیاسی، کمبود متخصص و روند کُند تحصیلات عالی در ایران (گیب و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۹۳) جست‌وجو کرد.

۱. برای توضیحات تفصیلی درباره تاریخ‌نگاری علمی نک: ملایی‌توانی، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۹؛ اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۴۷۲-۴۷۸؛ کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۷۳-۲۴۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۳۵؛ ساماران و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۹۶-۲۴۸؛ مفتخری، ۱۳۹۰: ۶-۲؛ رضوی، ۱۳۹۴: ۳۲-۳۵.

با این حال برخی از تاریخ‌پژوهان دانشگاهی تلاش کردند در آثارشان اصول تاریخ‌نگاری علمی را برای بازنمایی تاریخ اسلام و تشیع به کار گیرند. یکی از این مورخان سیدجعفر شهیدی است. مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی و نقد تاریخ‌پژوهی و تبیین روش‌شناسی آثار شهیدی برای پاسخ به این سؤال اساسی است که مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری شهیدی کدام‌اند و آیا می‌توان آنها را روشمند و مبتنی بر چهارچوب‌های علمی دانست. به نظر می‌آید شهیدی متأثر از عواملی همچون پیشینه حوزوی، تغییرات و تحولات جامعه ایران، دغدغه‌های مذهبی شخصی و التفات به تحولات نظری در دانش تاریخ با مشاهده روش تاریخ‌نگاری برخی مورخان هم‌عصرش، درصدد برآمده تاریخ اسلام و تاریخ حیات امامان شیعه را با رهیافتی نو «بازنمایی تاریخی» کند. در این رویکرد، شهیدی آگاهانه یا ناخودآگاه به سمت نوعی تاریخ‌نگاری دینی با چهارچوب‌هایی خاص سوق داده شده است که در آن سویه‌هایی از تحولات روش‌شناختی و رویکردهای علمی معاصر دانش تاریخ به چشم می‌خورد. البته ایشان در موضوعاتی نیز نتوانسته پا را از دایره تاریخ‌نگاری سنتی محصور در محدودیت‌های اعتقادی بیرون گذارد؛ از این رو شاید بتوان به تعبیری او را مورخی «نوسنت‌گرا» به شمار آورد. تبیین شیوه کاربست اصول تاریخ‌نگاری علمی و چهارچوب‌های روش‌شناسی به صورت انضمامی می‌تواند نتایج سودمندی برای محققان حوزه نظری تاریخ به همراه داشته باشد.

### زندگی و زمانه سیدجعفر شهیدی

سیدجعفر شهیدی در سال ۱۲۹۷ در بروجرد متولد شد. دوران تحصیل ابتدایی و متوسطه را در بروجرد و تهران گذراند. در سال ۱۳۲۰ به حوزه علمیه نجف رفت. تحصیلات حوزوی را تا درجه اجتهاد در محضر علمایی چون آیت‌الله خویی در نجف و آیت‌الله بروجردی در قم طی کرد. در ۱۳۲۷ برای درمان، با نیت سفری کوتاه به ایران بازگشت، اما ماندگار شد. مدتی معلم و سپس فهرست‌نویس کتابخانه دانشگاه تهران شد. در ۱۳۳۲ در آزمون دانشکده معقول و منقول شرکت کرد و لیسانس گرفت. در ۱۳۴۰ ش در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی پذیرفته شد. از ۱۳۲۸ به جمع مؤلفان لغت‌نامه دهخدا پیوست و بعد از وفات استادانش، دهخدا (۱۳۳۴) و معین (۱۳۵۰) ریاست سازمان را بر عهده گرفت. طی چهار دهه با حداقل امکانات و سخت‌گیری و دقت علمی لغت‌نامه را به جایگاهی مطلوب رساند. تدریس، اداره بنیاد موقوفه افشار و چاپ فرهنگ معین از دیگر فعالیت‌های اوست. این استاد فرهیخته در سال ۱۳۸۶ درگذشت.

در تاریخ‌نگاری هر مورخ، هم عوامل ذهنی یا ایپستمولوژیک، بر سه پایه مذهب‌شناسی

(مبانی کلامی و تئولوژیک)، فلسفه‌شناسی و علم‌شناسی، و هم عوامل عینی یا آنتولوژیک همچون اقتضائات عصری و ساختارهای بیرونی محیط بر مورخ از جمله ساختارهای سیاسی، طبقاتی، قومی، ملی و نژادی، تأثیرگذارند. بر ذهن و زبان شهیدی نیز عناصر متعددی همچون تعلقات مذهبی، تضاد یا تعامل با جریان‌های سنتی و مدرن<sup>۱</sup> حاکم بر فضای فکری ایران در دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ شمسی، برخی آثار معاصر عربی و غربی با روش‌های جدید پژوهشی، تحولات و تغییرات مذهبی، فرهنگی و سیاسی، اجتماعی ایران، شبهات، پرسش‌ها، مطالبات و نیازهای عصری جامعه ایران درباره تاریخ اسلام و تشیع تأثیرگذار بوده‌اند. در نهایت مجموعه این عوامل، علائق پژوهشی این مورخ را به سمت نوعی تاریخ‌نگاری دینی با چهارچوب‌هایی خاص سوق داده‌اند. در این مسیر علمی، شهیدی در یک فرایند تطوری و پویا، از تاریخ‌نگاری انقلابی با رهیافتی سنتی، سیاسی و گرایشاتی کلامی، شیعی به تاریخ‌نگاری با چهارچوب‌های علمی و روشمند و سویه‌هایی از بی‌طرفی تاریخی سوق پیدا کرد و توانست در دو مقطع حساس، آثاری مهم تألیف کند. شهیدی در برهه اول پس از شهریور ۱۳۲۰ به دلیل فضای باز سیاسی و طرح برخی شبهات درباره اسلام و تشیع از جانب برخی نویسندگان و روشنفکران غرب‌گرای ایرانی مانند کسروی و نیز اندیشمندان عرب و مستشرقان، با نگارش آثاری همچون *جنايات تاريخ و مهدويت در اسلام*، به دفاع از عقاید شیعه پرداخت. در برهه دوم با وقوع انقلاب اسلامی، جامعه ایرانی به شناخت تاریخ اسلام و حیات امامان شیعه، اقبال گسترده‌ای نشان داد، همین ضروریات عصری و دعوت علما از شهیدی، موجب شد دیگر بار به تدریس و تألیف کتاب‌هایی در حوزه تاریخ اسلام و تشیع از جمله *تاريخ تحليلی اسلام*، *زندگانی فاطمه زهرا (س)*، *علی از زبان علی (ع)*، *پس از پنجاه سال*، *زندگانی امام علی بن‌الحسین (ع)*، و *زندگانی امام صادق (ع)* پردازد (نک: شهیدی، ۱۳۷۲: ۷۳۰-۷۳۴؛ محقق، ۱۳۸۷: ۷۹؛ یکه‌کار و دیگران، ۱۳۸۷: ۴۰-۸؛ میراث ماندگار، ۱۳۶۹، ۸-۳).

در این پژوهش برای تعیین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری شهیدی، ابتدا وجوه و شالوده‌های تاریخ‌پژوهی دینی، سپس مؤلفه‌های بارز روش‌شناسی و در نهایت تکنیک‌های نگارشی و ادبی این ادیب مورخ را بررسی و تبیین خواهیم کرد.

۱. در این رابطه به‌طور کلی از جریان‌هایی همچون ۱. سنت‌گرایان؛ ۲. نیروهای انقلابی یا نواندیشان مذهبی؛ ۳. نخبگان علمی دانشگاهی؛ ۴. روشنفکران غرب‌گرا با گرایش‌ات ناسیونالیستی؛ ۵. جریان‌های مارکسیستی می‌توان یاد کرد که شهیدی با سه جریان نخست همگرا بود و با دیگر جریان‌ها اختلاف‌نظر جدی داشت.



### ۱. وجوه تاریخ‌نگاری دینی در آثار شهیدی

تاریخ و تاریخ‌نگاری از دیرباز در اسلام و سایر ادیان سامی خدمت‌گذار دین بوده و وظیفه آن انتقال ارزش‌های مذهبی و اخلاقی است (نک: روزنتال، ۱۳۶۵: سراسر فصل دوم؛ مفتخری، ۱۳۹۰: ۲۳-۲۲؛ زرین‌کوب، ۲۰۰-۱۹۸ و ۶۰؛ زریاب، ۱۳۸۷: ۷۱؛ لمون، ۱۳۹۴: ۲۵۱-۲۵۰). در تمدن اسلامی نیز بنا بر دلایلی، تاریخ‌نگاری از اسلام و مقتضیاتش تأثیر عمیق و بنیادین پذیرفت. سایه دین حتی در اعصاری تاریخ را متأثر از حدیث، کلام و دیگر علوم اسلامی کرد و مورخان مسلمان در چنین بستری در کنار شأن مورخ بودن محدث، فقیه، مفسر، متکلم و در مواردی فیلسوف هم بودند (گیب و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۱؛ زریاب، ۱۳۶۸: ۵۳-۳۶؛ هامفریز، ۱۳۹۶: ۱۵۶؛ رایبسون، ۱۳۹۲: ۲۰۶ و ۱۶۲). روش حاکم بر تاریخ‌نگاری آنان نیز بیشتر سنتی و مبتنی بر وقایع‌نگاری، بدون توجه به روابط رویدادها و علل تحولات بود و معمولاً اهدافی اخلاقی و عبرت‌آموزانه را دنبال می‌کرد. این روند تا قرون معاصر کماکان امتداد یافت و می‌توان آن را پارادایم پیشامدرن تاریخ‌نگاری توصیف کرد (اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۲ / ۱۱۶۵-۱۱۶۳؛ آقاجری، ۱۳۹۶: ۴).

از عصر رنسانس و سپس در دوره مدرن و پسامدرن، تاریخ‌نگاری، معنایی تازه یافت و ژانرهای متعددی پیدا کرد که پژوهش در آنها مبتنی بر اصول و دستاوردهای جدید علم تاریخ شد. یکی از این ژانرها، تاریخ‌نگاری دینی بود که مفهوم و چهارچوبی تازه به خود گرفت، اما در تعریف آن کماکان میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد. روزنتال در تعبیری کوتاه تاریخ‌نگاری مذهبی را در مقابل تاریخ‌نگاری سکولار (دنیوی) به کار برده که در آن ماورا جایگاهی ندارد. آلبرت حورانی تاریخ‌نگاری در اسلام را به دو نوع فرهنگی مذهبی و سیاسی نهادی تقسیم کرده و به عقیده او در تاریخ‌نگاری فرهنگی مذهبی، تاریخ مفاهیمی همچون پیامبر و سنن او، تأثیرات و تحولات دین و فرهنگ اسلامی، تجربه‌های معنوی مسلمانان، نظام‌های اعمال، عقاید و قوانین اسلامی و... بررسی می‌شود (گیب و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۹۹-۱۹۸). برخی دیگر وظیفه این ژانر تاریخ‌نگاری را بررسی تاریخی تحولات دین به‌عنوان پدیده‌ای تأثیرگذار و تأثیرپذیر از اجتماع عنوان کرده‌اند. پژوهشگران معاصر نیز محوریت نگاه مورخان مدرن و پسامدرن را در انواع ژانرهای تاریخ‌نگاری گسترش داده و هدف آن را تعمیق دید شهروندی برای بهتر زیستن تفسیر کرده‌اند. در تعریفی کلی شاید بتوان گفت این سبک تاریخ‌نگاری به دنبال بررسی تشکیل و تطور دین و نهادهای وابسته به آن، باورداشتهای مذهبی و تحولاتی که به دنبال داشته‌اند و تبیین سیره بزرگان ادیان یا مذاهب بر اساس داده‌ها و روش تاریخی است (نک: اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۲ / ۱۱۷۰-۱۱۶۳). در این رهیافت مورخ از منظری

هستی‌شناختانه جهان‌بینی اسلامی را برای تحلیل رویدادها و روایت آنها برمی‌گزیند، لذا پیش‌فهم‌های معرفت‌شناختی و مبانی اپیستمولوژیک دینی و ارزشی‌اخلاقی او که متأثر از اسلام یا تشیع است، بر متن تاریخی‌اش اثر می‌گذارد. البته برخلاف رویکرد کلامی، مورخ در این رویکرد از سیستم استدلالی دستگاه تاریخ استفاده می‌کند و تکیه او بر عقل انتقادی تاریخی است و به‌طور مداوم مراقب است در دام ایدئولوژی یا اعتقادات شخصی با دیدن یا ندیدن برخی منابع و مستندات یا تقلیل برخی و برجسته‌سازی برخی دیگر نیفتد و به شأن خود به‌عنوان محقق تاریخ و نه مبلغ دین التفات کامل دارد.

به نظر می‌رسد، شهیدی نیز در ابتدای حیات علمی‌اش به‌عنوان مورخی مقبول و حوزوی که به داشتن عقاید دینی راسخ و دفاع از آنها شهره بوده، با رویکردی نزدیک به کلام به سراغ مسائل تاریخی رفته است، اما به تدریج با فاصله‌گرفتن از این رویکرد، تلاش کرده برای پاسخ به منتقدان و اجابت علایق شخصی و انتظارات اجتماعی، رهیافتی تاریخی در پیش گیرد. در واقع او به تدریج به سنگر تاریخ رهنمون شده و این علم را مستحکم‌تر از علوم دیگر برای دفاع از دین و پیشوایانش یافته است. این فرایند در نهایت شهیدی را به تولید آثاری سوق داده که بازتاب‌دهنده نوعی تاریخ‌نگاری دینی خاص با چهارچوب‌های اخلاقی، تربیتی و تاحدودی اعتقادی است. در مجموع می‌توان گفت شهیدی در مقام یک مورخ مسلمان در عین حال که دغدغه‌ها، موضوعات پژوهشی و پیش‌فرض‌های ذهنی‌اش همگی دینی هستند، می‌کوشد نفی و اثبات‌ها، استدلال‌ها و ماهیت و روش پژوهش‌اش متکی بر مبانی، معیارها و متدولوژی تاریخی باشد.

مهم‌ترین شاخصه‌های این رویکرد تاریخ‌نگارانه را می‌توان در وجوه پیش رو مشاهده کرد.

## ۱.۱. بازنمایی تاریخی تحولات صدر اسلام و ترسیم الگوی‌هایی دین‌مدار و اخلاقی از

### پیشوایان دینی

یکی از مؤلفه‌های بارز در پژوهش‌های شهیدی که به تاریخ‌نگاری این مورخ رنگ‌وبوی دینی بخشیده، علاقه وافر او به تاریخ اسلام و زندگانی امامان شیعه است. در باور شهیدی مانند بسیاری از مورخان مسلمان، تاریخ بر اساس تقدیر الهی در یک سیر خطی رو به تکامل در حرکت است و انسان وظیفه دارد در مسیر آن برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی تلاش و حیاتش را متعالی کند. همین مسئله موجب شده مسلمانان به سبک زندگی اهمیت بسیار دهند و تلاش کنند شیوه زندگی خویش را به سیره شخصیت‌های متعالی در تاریخ اسلام نزدیک کنند و تا حد ممکن شبیه ایشان شوند (مصطفی، ۱۹۷۸: ۵۷/۱-۵۶؛ حضرتی و دیگران، ۱۳۸۱).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۵۹

۱۲۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۹۸-۱۹۹؛ الدوری، ۱۴۲۶: ۱۷-۱۸؛ اشپولر، ۱۳۸۸: ۱۰؛ سخاوی، ۱۴۱۳: ۱۵۸-۱۶۵؛ سالم، ۱۹۶۱: ۵۳).

شهیدی نیز متأثر از این گرایش، درصدد بازنمایی تحلیلی، با رویکردی جدید از تاریخ صدر اسلام و سیره رسول‌الله(ص) و امامان شیعه(ع) برای ایجاد تغییر و دگرگونی در جامعه معاصرش برآمده است. از این منظر در اندیشه او، تاریخی اصالت دارد که هدفش تحلیل حوادث صدر اسلام و زندگی امامان(ع) برای الگوبرداری و حرکت به سمت دگرگونی اخلاقی و اجتماعی باشد. شهیدی کوشید در پرتو آموزش تاریخ و مقایسه رویدادها با تحولات معاصر، به فرد و اجتماع و رهبران آن مدام یادآوری کند، تاریخ واقعی چیست و راه صحیح از سقیم را چگونه می‌توان تمیز داد و هرکدام چه نتایج و پیامدهایی دارد (نک: شهیدی، ۱۳۸۶: ۳۲ و همان، ۱۳۲۷: سراسر سه مجلد و در موضوعاتی مانند سقیفه، فدک، جنگ خیبر، افسانه غرانیق و...). در این بازنمایی با محوریت اخلاق و شریعت، شهیدی تحت‌تأثیر انگاره‌ها و سنت‌های کلامی اسلامی یا شیعی خویش قرار می‌گیرد و گاه به دفاع از عقایدش می‌پردازد، اما در تلاش است روح کلی آثارش تاریخی باشد. از این رو در گام نخست با کاربست روش‌های علمی و سخت‌گیری‌های پژوهشی و روشی سعی دارد انگاره‌های کلامی را با استدلال‌های تاریخی توجیه و تبیین کند. بدین منظور در قامت مورخی خردمحور و مسلمان با تلفیق و تلائم نگاه علمی، عقلی و انتقادی در گزارش‌هایی که از تحولات اسلام ارائه می‌دهد، بیش از هر چیز بر پیامدهای یک رخداد یا سرنوشت یک تصمیم در طول تاریخ اسلام و تأثیر آن بر سعادت یا شقاوت مسلمانان تکیه می‌کند و می‌کوشد ابعاد آن را با هدف عبرت‌آموزی به تصویر کشد. همچنین شهیدی هنگامی که لایه‌های مختلف زندگی و شخصیت رسول‌الله(ص) و امامان شیعه(ع) را بررسی می‌کند، بیشتر به دنبال بازنمایی نکات اخلاقی و پایبندی ائمه به دین و تقیدشان به اصول انسانی است تا از این مجرا مخاطب، ترغیب به تبعیت از پیشوایان دینی شود. در عرصه اجتماعی نیز بیش از هر چیز به دنبال تصحیح انحرافات ایجادشده در اسلام و تقبیح رفتارهای ناسالم فرقه‌ای و مذهبی ناشی از «رقابت‌های قبیله‌ای» یا تعصب است.

برای تحقق این هدف شهیدی روش‌های گوناگونی را به کار می‌گیرد، به‌عنوان مثال در قامت مورخی شیعه که به عامه مسلمانان نیز توجه دارد، در رابطه با رویداد کربلا، با نگاهی فرافرقه‌ای رفتارهای گروه حق را در کنار خصوصیات و عملکرد گروه باطل به تصویر می‌کشد و عمق تقابل این دو دسته را در صحنه‌های مختلف واقعه عاشورا، به‌خوبی نشان می‌دهد. به عبارتی گویاتر رشادت‌ها، مظلومیت‌ها، ادب انسانی و پایبندی اسلامی امام‌حسین(ع) و یارانش را در کنار بی‌رحمی‌ها، عهدشکنی‌ها، حقارت‌ها و بی‌ادبی‌های ابن‌زیاد و اطرافیانش به

زیبایی روایت می‌کند، به‌گونه‌ای که خواننده پس از اتمام روایت تاریخی، به سمت ادبی انسانی و اخلاقی الهی که در جبهه امام حسین(ع) جاری است، سوق پیدا کند (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۴۲). موارد بیشتر نک: انحرافات تاریخ اسلام در اعصار اموی و عباسی (شهیدی، ۱۳۸۸: ۲۴۲ و ۱۲۰ و ۱۱۶) تأثیر منفی سقیفه و شعار الائمه من قریش بر تاریخ اسلام (شهیدی، ۱۳۲۷: ۴۱/۱-۴۳؛ همان: ۳/ ۷۰-۶۵) تأثیر تقسیم ناعادلانه بیت‌المال در عصر خلفا در توسعه شکاف طبقاتی (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۴۹-۱۴۴ و همان، ۱۳۲۷: ۳/ ۷۹-۷۵).

در چهارچوب همین رویکرد، شهیدی در کتاب‌های سیره نیز با دو هدف اجتماعی و فردی و با مرور زندگی امامان و مدنظر قراردادن سیره و روش آنها در برخورد با تحولات، تغییرات و انحرافات به بررسی تاریخ اسلام می‌پردازد (نک: شهیدی، ۱۳۸۶: ۳۲ و ۳۶ و ۱۰-۸). این مورخ با درک مقتضیات زمان و مطالبات جامعه ایرانی شیعی به پژوهش در تاریخ تشیع و زندگانی ائمه توجه نشان می‌دهد و انگیزه نگارش این دست آثار را نیازهای جامعه و لزوم تصحیح نگاه سطحی و نادرستی عنوان می‌کند که از دیرباز درباره امامان وجود داشته است. وی تصریح می‌کند هنگامی که به سراغ منابع دست اول رفته، متوجه این تصورات غلط شده، اما تصاویر نادرست چنان در روان و ذهنش نقش بسته که به‌سختی توانسته آنها را بزدايد، به‌همین دلیل برای تصحیح خطاها تصمیم گرفته خودش دست به قلم شود. (شهیدی، ۱۳۸۷: ۷-۹).

به‌عنوان مثال شهیدی با نقد تلقی جامعه از حیات امام سجاد(ع)، انگیزه‌اش از تألیف کتابی درباره زندگی این امام را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تصورات نادرست و آموزش‌های غلط ممکن است برای همیشه اثری نامطلوب در ذهن شنونده برجای گذارد و خدای ناخواسته شخصیتی بزرگوار در مقابل سی سال تعلیم مسائل فقهی، ارشاد عملی، دستگیری بی‌منت از درماندگان، رأفت به مستمندان و زیردستان، در دهان شکستن سخنان ستمگران، خضوع و خشوع به درگاه پروردگار و بالاخره به جای گذاشتن اثری در نهایت بلاغت و... از شیعیان خود لقب بیمار بگیرد. این شد که کوششی فراوان به کار رفت تا کتابی بر مبنای منطق و مدرک نه عاطفه و احساس فراهم کنم» (شهیدی، ۱۳۸۹: ۵).

در یک نمونه دیگر شهیدی متأثر از این نگاه کارکردگرایانه به تاریخ حیات ائمه(ع) درباره زندگی فاطمه(س) و ضرورت پیروی اخلاقی از ایشان می‌نویسد: «در کنار مسائل صرف تاریخی، آنچه هر زن و مرد مسلمان باید از زندگانی دختر پیغمبر بیاموزد، پارسایی او، پرهیزگاری او، بردباری، فضیلت، ایمان به خدا و ترس از پروردگار و دیگر خصلت‌های عالی انسانی است که در خود داشت. او دختر پیغمبر و الگویی کامل و نمونه‌ای از زن تربیت‌شده و برخوردار از اخلاق عالی اسلامی است» (شهیدی، ۱۳۸۶: ۸-۱۰ و ۳۲) و ادامه می‌دهد: «فاطمه

زهر(س) در خانه، همسر نمونه است، چون سراسر زندگانی او نمونه است، چون خود او نمونه است، چون شوی او، پدر او و فرزندان او نمونه‌اند. نمونه مسلمان‌هایی آراسته به فضیلت و خوی انسانی و..... چنین کسان طیبیان الهی و شاگردان حق‌اند. برتری را در بزرگی روح می‌دانند نه در پروردن تن و اگر به تن زنده‌اند برای آن است که زندگی درست را به دیگران بیاموزند»(همان، ۱۳۸۶: ۸۷-۸۱ و ۶۶ و ۴۱)، همچنین برای توضیحات بیشتر در این زمینه نک: (وطن‌دوست، ۱۳۹۱: ۷۰-۶۲)، برای مشاهده موارد بیشتر نک: پیامدهای فتوحات (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۲۹ و ۱۲۸ و ۱۲۶ و ۱۲۴)، پیامدهای احیای نظام قبیله‌ای (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۱۵-۱۱۶)، جوانمردی امام‌سجاد(ع) در واقعه حَرّه با پناه‌دادن به خانواده مروان (شهیدی، ۱۳۸۸: ۲۰۲)، شخصیت امام‌حسین(ع) و دیگر امامان در قامت مصلحان اجتماعی (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۷۶-۱۷۷ و ۱۷۱-۱۶۷ و ۱۱۸)، فضایل و اخلاق امامان شیعه(ع) در ساحت‌های فردی، اجتماعی و سیاسی (شهیدی، ۱۳۸۸: امام‌علی(ع): ۱۶۶ و ۴۶؛ امام‌حسن(ع): ۱۷۲، امام‌باقر(ع): ۲۳۶، امام‌صادق(ع): ۲۸۷، امام‌کاظم(ع): ۲۹۹، امام‌رضا(ع): ۳۰۵، امام‌جواد(ع): ۳۲۸-۳۲۷، امام‌هادی(ع): ۳۴۴، امام‌حسن عسگری(ع): ۳۵۳-۳۵۲) نگاه شیعیان به امام‌علی(ع) و اولاد ایشان(حسین، ۱۳۸۶: ۱۲-۸)، اخلاق پیامبر(ص) در مواجهه با یهودیان خیر (شهیدی، ۱۳۲۷: ۱۸/۱-۲۰)، فضایل حضرت زینب(بنت‌الشاطی، ۱۳۳۲: ۱۲-۱۰)، شخصیت اخلاقی و انقلابی ابوذر(شهیدی، ۱۳۶۰: سراسر کتاب)

## ۱.۲. ترجیح دین بر دولت در تبیین حیات امامان شیعه

در گفتمان شیعی، مسئله جانشینی پیامبر در قالب اصل امامت تعریف شده و ذیل اصول مذهب قرار گرفته است. امام در این تلقی با مشخصه‌هایی همچون نصب، تنصیب و معصومیت شناخته می‌شود و همان وظایف و اهداف الهی پیامبر را در قبال جامعه بر عهده دارد. قدرت نیز در نگاه او صرفاً ابزاری نیرومند برای انجام کارهای نیک، هدایت مردم و برپاداشتن شعائر دینی و ترغیب به اصول اخلاقی است.

در همین چهارچوب شهیدی نیز به‌عنوان مورخ شیعه امامان را رهبران الهی جامعه می‌داند که مأمور به راهنمایی و هدایت بشر برای تحصیل پارسایی و نیل به سعادت هستند، چه بر مسند قدرت باشند، چه نباشند(شهیدی، ۱۳۲۷: ۳/۷۰). وی با توجه به واقعیت‌های تاریخ تشیع در مسئله تشکیل دولت و نگاه ائمه به امر سیاسی، معتقد است در سیره امامان(ع) تقدم دین بر دولت اصلی روشن و ثابت است. به باور شهیدی پیام ائمه(ع) عمدتاً دعوت به امور معنوی، باطنی و اخلاقی بوده است و هیچ‌گاه دین را فدای سیاست نکرده‌اند. از این‌رو در

حیات آنها ترجیح و تقدم «دین» و «اخلاق» بر «حکومت» و «سیاست»، اصلی بنیادین است. در تبیین این نگاه در یک نمونه برجسته، شهیدی در توجیه مراجعت امام حسین (ع) به کوفه در پی درخواست مردم این شهر می‌نویسد: «حسین (ع) همچون پدرش مرد دین بود نه مرد سیاست سازشکارانه و دین را همان می‌دانست که جدش از نخستین روزهای دعوت خویش اعلام کرد؛ اجرای عدالت با گرفتن حقوق ضعیفان از متجاوزان» (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۱۷). در ادامه با تشریح روحیه مردم کوفه و اطلاع امام از آن می‌نویسد: «امام (ع) نمی‌توانست به درخواست کوفیان که نیازمند رهبری او هستند جواب ندهد، از ترس اینکه مبدا کشته شود و قیامش به نتیجه نرسد. او سیاست‌پیشه‌ای نبود که برای به دست آوردن حکومت برخاسته باشد. مسلمانی بود، غمخوار امت. مردم با نامه‌هایشان حجت را بر او تمام کردند و اگر امروز و فردا می‌کرد و... نزد خدا چه جوابی داشت؟ نقطه اختلاف ما با بعضی مورخان و جامعه‌شناسان در همین جاست. آنها به قیام امام حسین (ع) از دید «سیاست» می‌نگرند، در حالی که او از این قیام «دین» را می‌خواست» (همان، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۹). موارد بیشتر نک: سخنان امام حسین (ع) درباره حکومت و دین (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۶۰-۱۶۲ و ۱۵۳-۱۵۲ و ۱۴۲ و ۱۲۱-۱۱۶)، ترجیح امام علی (ع) به حفظ دین پس از سقیفه (شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۰۶-۱۱۳؛ همان، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۵؛ همان، ۱۳۸۸: ۱۵۰)، پاسخ امام صادق (ع) به پیشنهاد ابوسلمه خلال برای خلافت (شهیدی، ۱۳۸۸: ۲۸۳)، نگاه امویان و عباسیان به مسئله دین و دولت در مقایسه با نگرش امامان (ع) (شهیدی، ۱۳۸۸: ۲۶۷-۲۶۸؛ همان، ۱۳۸۹: ۸۸)

### ۱.۳ تبیین تاریخی و روشمند انگاره‌های عقیدتی با رعایت انصاف و اعتدال

حاکمیت نظام ارزش‌ها بر ذهن و زبان مورخ امری اجتناب‌ناپذیر است، به‌همین دلیل علایق فرقه‌ای و مذهبی در کنار علایق سیاسی، طبقاتی و اجتماعی در نگرش و استنباط مورخ و بالتبع تاریخ‌نگاری او انعکاس می‌یابد. این تأثیرگذاری در تاریخ‌نگاری دینی به‌نحو برجسته‌تری احتمال ظهور و بروز دارد. هیچ مورخی نمی‌تواند به‌طور کامل از معرفت پیشینی خالی شود، لذا لازم است برای کنترل تأثیر ارزش‌ها و تعدیل باورهای کلامی‌اش تدابیری به خرج دهد تا در قضاوت‌هایش از دایره انصاف و اعتدال خارج نشود. مورخان به‌طور طبیعی به‌نوعی ارزش‌گذاری در فضای ذهنی خود گرفتارند و به‌همین دلیل است که نمی‌توانند درباره سوژه‌های تاریخی کاملاً بی‌طرف بمانند. البته باید توجه داشت معیار پایبندی به روش علمی ادعای بی‌طرفی نیست، بلکه بالعکس بیان صریح و آشکار اولویت‌های ارزشی است تا هر ناظری، ادعاهای، تحلیل‌ها و نتایج به‌دست‌آمده از کنکاش مورخ را با اولویت‌های ارزشی او

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۶۳

محک زند و با این قیاس میزان پابندی‌اش به معیارهای علمی را بسنجد (میردال، ۱۳۸۲: ۲۲-۲۵؛ فصیحی، ۱۳۹۰: ۱۵). برای ارائه تاریخی منصفانه و مهار باورهای کلامی و جهت‌گیرهای عقیدتی، مورخ لازم است در گام نخست همه داده‌های تاریخی مکتوب یا غیرمکتوبی را گردآوری کند که نزد مورخان معتبر است، سپس به دور از سوگیری به سنجش و پالایش آنها بپردازد و صحت و سقم هر دسته از اخبار را با روش‌های تاریخی بررسی کند. پس از حصول نتیجه، مبانی تاریخ‌نگاری و اساس تحلیل‌هایش را نیز به‌طور شفاف اعلام کند و در نهایت با پشتوانه استدلال‌ها و عقل تاریخی و بر اساس داده‌های مستند، روایت‌هایی دقیق ارائه دهد (نک: مفتخری، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۶)

شهیدی متأثر از علایق و خاستگاه خود به‌عنوان یک مورخ حوزوی مسلمان در ارزیابی رویدادها و شخصیت‌ها به‌ویژه در ساحت گفتمان شیعی، فارغ از عقاید کلامی نیست و تاحدی از آنها تأثیر می‌پذیرد. او در چنین مواردی می‌کوشد ضمن حفظ شأن مورخانه خود با چشم تاریخ به تماشای ایدئولوژی برود و وجوه کلامی تحولات اندیشه‌ای، شخصیت‌ها و جریان‌ها را با قواعد و روش‌های تاریخی تبیین و توجیه کند. برای تحقق این هدف، مدام به منابع دست اول و موثق تاریخی ارجاع می‌دهد و در پذیرش روایات آنها سخت‌گیری می‌کند، به بررسی همه جانبه محتوا و افراد و جریان‌های حاضر در روایت می‌پردازد، بافتی که روایت در آن تولید شده و تأثیر عناصر زمانی مکانی را در نظر می‌گیرد (نک: شهیدی، ۱۳۸۵: ۵)، با پرسش و پاسخ مداوم در برخی روایات و حتی متواترات تشکیک می‌کند، روایت‌ها را با قرینه‌های خارجی تطبیق می‌دهد و در نهایت از عقل اعتقادی تسلیم‌شدنی و متکلمانه فاصله می‌گیرد و تلاش می‌کند عقل انتقادی تاریخی را در تحلیل‌هایش به کار بندد و جانب انصاف را فرو نهد (نک: شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۷۱؛ همان، ۱۳۲۷: ۸-۷). گرچه شهیدی در مواردی نیز به صراحت ضمن بیان اعتقادات کلامی خود، از آنها دفاع می‌کند و حتی برای توجیه‌شان پای فراتاریخ را به تاریخ باز می‌کند، در نهایت می‌کوشد واقعه را در چهارچوبی تاریخی و با ادبیاتی گویا، معنادار و به‌دور از تناقض و جانبداری تشریح کند (نک: شهیدی، ۱۳۲۷: ۳۰-۳۶؛ شهیدی و دیگران، ۱۳۴۷: ۴۵ به بعد).

به‌عنوان نمونه شهیدی روایات متعددی پیرامون اختلافات فاطمه (س) و علی (ع) در منزل، خواستگاری علی (ع) از جویریة دختر ابوجهل که موجب رنجش فاطمه (س) و گلایه پیامبر (ص) شد، سندیت خطبه فدک و محتوای گفت‌وگوی فاطمه (س) و ابوبکر، مشاجره میان فاطمه (س) و علی (ع) بعد از رویداد سقیفه و... را طرح می‌کند و سپس به بررسی سندی و اعتبار محتوایی آنها می‌پردازد. در گام نخست با احصا و پالایش این اخبار تلاش می‌کند با

ارجاع به منابع دست اول، صحت و سقم‌شان را بررسی کند. در گام بعدی با تطبیق آنها با قرائن خارجی به طرح پرسش‌های متعدد تاریخی و عقلی پیرامون روایت‌ها می‌پردازد. در نهایت نیز با رد این قبیل روایات، شاخ و برگ دادن و تغییر، محتوای آنها را از جمله اقدامات راویان اموی یا عباسی به‌عنوان دشمنان اصلی علی(ع) می‌داند «تا نشان دهند مردم نه تنها در بیرون خانه از علی(ع) ناخشنود بودند، بلکه نزدیک‌ترین کسان وی درون خانه هم از او رضایت نداشتند». پس از اثبات ضعف این روایات با ادبای نسبتاً کلامی می‌نویسد: «حتی اگر واقعیتی هم در این احادیث نهفته باشد، دال بر نقص و ضعف نیست، چراکه حاکی از یکی از شرایط انسانی است و گردی بر دامن مکارم اخلاق آن بزرگواران نمی‌افشاند و منافی عصمت‌شان نیست» (شهیدی، ۱۳۸۹: ۱۴۳ و ۹۲-۸۸) موارد بیشتر نک: نقش امام‌علی(ع) در تثبیت دین اسلام (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۶۶ و ۴۶؛ همان، ۱۳۸۷: ۴۷ و ۱۲)، شفای چشمان شهیدی با عنایت علی(ع) (شهیدی، ۱۳۸۷: ۹)، نابودی پیمان‌نامه توسط موریانه (شهیدی، ۱۳۸۸: ۵۶)، پیروزی در بدر مرهون قدرت ایمان مسلمانان (همان: ۸۰)، امداد غیبی در چشم‌پوشیدن ابوسفیان از تصرف مدینه پس از احد (همان: ۸۷)، امر خدا به پیامبر (ص) در غدیر خم (همان: ۱۱۱)، اشاره به «نص» در مقابل معاویه (همان: ۱۵۶)، حادثه سپاه ابرهه و مرغان مأمور خداوند (همان: ۱۶)، رعایت انصاف درباره عمر و معاویه (همان: ۲۶۳ و ۲۴۳-۲۴۲ و ۱۹۹-۱۷۸ و ۱۴۳ و ۱۳۵-۱۳۴؛ شهیدی، ۱۳۲۷: ۷۱/۳-۷۴)، مسئله سن کم و دانش بسیار امام‌جوادی(ع) (همان: ۳۲۶)، عبارت «خدا می‌داند» در برخی موضوعات تاریخی مانند تعداد پیروان واقعی امام‌حسن(ع)، فضایل عایشه (شهیدی، ۱۳۸۹: ۴۰؛ همان، ۱۳۸۷: ۸۴ و ۸۲)، دفاع از نکاح متعه در تشیع (شهیدی، ۱۳۲۷: ۲۹/۱)، عدالت اجتماعی در عصر ابوبکر (همان: ۶۸/۳-۶۷)، انتقاد به شورای انتخاب عثمان (همان: ۸۵/۳-۸۲)، توطئه دارالندوه با حضور شیطان (شهیدی و دیگران، ۱۳۴۷: ۲۳۲-۲۳۱).

## ۲. روش‌های پژوهش

### ۲.۱. جرح و تعدیل علمی و انتقادی روایت‌ها

در قرون معاصر پس از پیشرفت‌هایی که بشر در علوم مختلف به دست آورد، مورخان با چالش‌های متعددی برای تبیین منطق پژوهش تاریخی و تثبیت هویت علمی این رشته مواجه شدند. یکی از این چالش‌ها امکان نیل به حقیقت تاریخی و به تبع آن علمیت داشتن یا نداشتن تاریخ بود. از جمله شیوه‌هایی که برای اثبات علمیت تاریخ بسیار مدنظر و کنکاش قرار گرفت، بررسی و نقد منابع تاریخی بود. دو شخصیت برجسته در این رابطه که مورخان بعدی روش



آنها را بارها استفاده کرده‌اند، «بارتلد گئورگ نیبور» و «لئوپولد فون رانکه» بودند. رانکه به‌عنوان پدر تاریخ‌نگاری جدید و بنیان‌گذار علم تاریخ و نیبور به‌عنوان اولین مورخ روم که تاریخ را با روح علمی بررسی کرد، بر بررسی انتقادی و سخت‌گیرانه اسناد، منابع و داده‌ها و دوری مورخ از تعلقات و ارزش‌های شخصی و پیش‌داوری تأکید فراوان داشتند. به اعتقاد آنها کشف واقعیت تنها از این طریق ممکن و اثبات‌شدنی بود (بلک و دیگران، ۱۳۸۹: ۵۶؛ هیوز، ۱۳۸۶: ۳۸۵؛ آقاجری، ۱۳۹۶: ۱۷؛ فولادوند، ۱۳۸۱: ۹؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۹۵؛ ایرگس، ۱۳۹۶: ۳۵-۳۲)

شهیدی نیز آگاهانه یا ناخودآگاه متأثر از تحولات تاریخ‌نگاری در غرب و مشاهده برخی آثار با روش‌های پژوهشی جدید در کشورهای عربی و البته مقدم بر آن، استفاده از دانش‌های سنتی مانند علم رجال، درایه‌الحديث و علم اصول، در بررسی صحت و سقم منابع و داده‌های تاریخی، سخت‌گیری‌های جدی و منتقدانه‌ای به خرج داده است. طبعاً منظور از این شباهت صرفاً گونه‌ای «مشابهت روشی» میان عملکرد شهیدی و دستاوردهای تاریخ‌نگاری در غرب است و «مفهوم‌پردازی‌های دقیق برای چهارچوب‌های نظری» منظور نظر نیست.

شهیدی یکی از ریشه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی را روایات و احادیثی می‌داند که با هدف حفظ قول و فعل رسول‌الله (ص) ایجاد شده‌اند.<sup>۱</sup> به‌همین دلیل در قدم اول با نگاهی تردیدآمیز و توأم با شک، آنها را می‌نگرد و تلاش می‌کند این قبیل احادیث را با اتخاذ رهیافتی تاریخی و نقادانه با سخت‌گیری تمام مجدداً ارزیابی کند، گرچه در مواردی نیز متأثر از اعتقاداتش به این اصل پایبند نیست. متأثر از این بینش در بررسی‌های اسنادی و حدیثی با عبور از نگاه رجالی و صرفاً متکی بر بررسی سلسله روایان به نقد محتوا و مضمون احادیث نیز می‌پردازد و از طرق گوناگون درصدد اثبات درستی یا رد اخبار و روایات رسیده از منابع برمی‌آید. برای نیل به این مقصود شهیدی از روش‌هایی همچون تطبیق داده‌ها با دیگر روایات‌های مرتبط و آیات قرآن (زینی‌وند، ۱۳۹۱: ۱۸۹-۱۹۰)؛ عرضه آنها بر «قرینه‌های خارجی و قطعی یا اطمینان‌بخش» (شهیدی، ۱۳۸۸: ۲۰۹)؛ عرضه محتوای روایت‌ها بر منابع ادبی، حدیثی، کلامی و فقهی، توجه ویژه به منطق درونی روایت و در نهایت تطبیق آن با عقل تاریخی بهره برده است (نک:

۱. برای توضیح درباره جایگاه حدیث و ارتباط تنگاتنگ آن با تاریخ در قرون نخستین اسلامی نک: الدوری، ۱۴۲۶: ۲۰؛ بعد؛ عوادالمعروف، ۱۳۸۶ق؛ همان، ۱۳۸۵: سراسر مقاله؛ روزنتال، ۱۳۶۵: ۷۵؛ اسماعیل، ۱۳۸۸: ۴۰؛ آقاجری و دیگران، ۱۳۹۳: سراسر مقاله؛ پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۷-۲۳؛ حضرتی و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۲۷-۱۲۶؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱: مدخل حدیث/۲۰؛ دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۷: مدخل حدیث/۱۲؛ گیب و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۹-۱۸؛ محمدی، ۱۳۹۷، بخش اول کتاب.

شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۳۸ و ۱۲ و ۱۱؛ همان، ۱۳۸۸: ۲۰۹ و ۹۶). شهیدی متأثر از همین حساسیت به منابع تاریخی قرون نخستین اسلامی تصریح می‌کند از آنجا که «جعل روایات، تهمت و افتراکاری، تخلیط و تدلیس در متن، محو احادیث یا تأویل و تفسیر احادیث به سود خود یا برای باطل ساختن دعوی حریف، دخالت گروه‌ها و جریان‌های وابسته به قدرت (اموی، عباسی، خوارج) حدیث‌سازی توسط استادان مکتب‌های فکری، نومسلمانان و... کاری رایج بوده است. مورخ باید مطالعه اسناد و تتبع در گزارش‌های گوناگون و مقابله و جرح و تعدیل روایت‌ها را به‌عنوان اصلی ثابت، در تاریخ‌نگاری خویش همواره به کار بندد و آن را بنویسد که نزدیک به منابع اصلی باشد» (شهیدی، ۱۳۸۸: ۹۶؛ همان، ۱۳۸۵: ۵).

به این ترتیب شهیدی با روشی انتقادی و تحلیلی تلاش می‌کند با بررسی همه‌جانبه محتوا، افراد، قبیله‌ها و جریان‌های حاضر در روایت، رفع تناقضات، کشف مجهولات و درک بافتی که روایت در آن تولید شده و همچنین تأثیر عناصر زمانی و مکانی به «کشف ارتباط معنایی، تاریخ‌مند و منسجم از روایت‌ها» دست یابد<sup>۱</sup> (نک: شهیدی، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۷). در چهارچوب این روش به‌عنوان یک نمونه شهیدی پس از شرح جنگ خندق به برخورد پیامبر (ص) با یهویمان بنی قریظه اشاره می‌کند و ماجرای حکمیت سعد بن معاذ درباره کشتن مردان و اسارت زنان و فرزندان را بررسی سندی و محتوایی می‌کند. شهیدی پس از بررسی روایت ابن اسحاق و طبری در این باره آنها را مشابه هم، اما نقل قول واقدی را متفاوت و از حیث سندی مضطرب می‌داند. سپس با اشاره به نظرات مستشرقان تلاش می‌کند با طرح سؤالات متعدد ابعاد و زوایای داستان را واکاوی و روشن کند و با رویکردی تاریخی به نقد آن بپردازد. مهم‌ترین پرسش ذهنی او امکان داشتن یا نداشتن گردن‌زدن ۷۰۰ تا ۹۰۰ تن از مردان بنی قریظه در یک نصف روز توسط دو نفر است که با طرح سؤالاتی به غیرممکن بودن آن حکم می‌دهد. شهیدی با دقت در محتوای روایت حدس تاریخی خود را پیش می‌کشد و انگشت تأکید بر چشم و هم‌چشمی اوس و خزرج در صدور این روایت می‌نهند. او احتمال می‌دهد ناقل خبر از طایفه خزرج بوده و تلاش کرده داستان را به سود طایفه خود بازگو کند تا حشمت طایفه خزرج را در دیده پیغمبر بیش از رقیبان بنمایاند. سپس در نقدی درونی، اختلاف مورخان در باب چگونگی کشته‌شدن اسیران را نقل می‌کند و می‌گوید این اختلاف، متبّع دقیق را از پذیرش این روایت‌ها که شهرت یافته‌اند باز می‌دارد. شهیدی به قرینه‌های خارجی نیز توجه می‌کند و سیره پیغمبر در جنگ‌های پیشین و نحوه برخورد با اسرا و... را خلاف پذیرش چنین حکمی می‌داند. در گام

۱. برای آگاهی بیشتر از مباحث نظری در این حوزه نک: سجادی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۳ و ۱۱۲-۱۱۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۲؛ ملایی‌توانی، ۱۳۹۵: ۸۸-۸۹؛ مانزلو، ۱۳۹۴: ۶۴؛ هامفریز، ۱۳۹۶: ۱۳۳؛ استنفورد، ۱۳۸۶: ۲۲۰

بعدی زنده شدن رقابت اوس و خزرج بعد از مرگ پیغمبر و نقش معاویه و تاریخ‌نویسانش در این باره را با هدف درهم‌کوبیدن انصار پر رنگ می‌بیند و دلایلی تاریخی برای آن ارائه می‌دهد. در جمع‌بندی نهایی می‌گوید: «به نظر می‌رسد داستان بنی‌قریظه سال‌ها پس از این واقعه و هنگامی که نسل حاضر در آن محاصره برافتاده به وسیله داستان‌گویی که از تیره خزرج بوده دستکاری شده، تا بدین وسیله نشان دهد که حرمت طایفه اوس نزد پیغمبر به اندازه طایفه خزرج نبوده و برای همین پیغمبر هم‌پیمان‌های خزرج را نکشته، اما هم‌پیمانان اوس را گردن زده است. همچنین تلاش کرده نشان دهد رئیس قبیله اوس جانب هم‌پیمان‌های خود را رعایت نکرده است»<sup>۱</sup> (شهیدی، ۱۳۸۸: ۹۱-۹۴). موارد بیشتر نک: نقد طبری (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۳۵ و ۱۲۵)، تحلیل رویداد سقیفه (شهیدی، ۱۳۸۷: ۳۴)، ارقام کشته‌شدگان صفین (همان: ۱۲۱)، علل ناکامی حاکمان امام‌علی (ع) (همان: ۷۲)، افسانه قطام (همان: ۱۶۴-۱۶۱)، سال تولد فاطمه (س) (همان: ۱۳۸۶: ۲۶-۳۲)، تعداد شاگردان امام‌صادق (ع) (شهیدی، ۱۳۸۴: ۶۵)، نقد روایت بیمار بودن امام‌سجاد (ع) در کربلا (شهیدی، ۱۳۸۹: ۵۸)، رد برخی اشعار منتسب به امام‌سجاد (ع) با محتوای مفاد قبایله‌ای (همان: ۶۳)، نقد روایت‌های مشهور درباره شهربانو (همان: ۲۷-۹)، رد ماجرای غرانیق (شهیدی، ۱۳۲۷: ۳/ ۲۱-۴۰)، تردید در روایت پیشنهاد امام‌باقر (ع) برای ضرب سکه به عبدالملک (همان: ۲۲۵)، مسئله ولایت‌عهدی (همان: ۳۰۵-۳۰۴)، صلح امام‌حسن (ع) (همان: ۱۷۵-۱۷۱)، تشکیک در آمار نامه‌های کوفیان به امام‌حسین (ع) (همان: ۱۹۷)، تردید در روایت «المهدی من ولدی اسمه اسمی» (همان: ۲۸۴)، پیدایش تشیع و تطور آن (شهیدی و دیگران، ۱۳۴۷: ۱۱-۲۰)

## ۲.۲. بهره‌گیری نسبی از مبانی سایر علوم برای ارائه تحلیل‌های چندجانبه و فراگیر

پس از تخصصی شدن علوم در عصر مدرن، ضعف‌های این رویکرد کم‌کم عیان شد و به تبع آن اندیشه‌گفت‌وگو درباره کمک‌رسانی علوم به یکدیگر در دهه‌های اخیر شکل گرفت تا از این مجرا هم دانشی مبتنی بر تفکر جمعی مبنای تحلیل در مسائل علوم مختلف شود و هم موضوعات پیچیده و چندبعدی صرفاً متکی به اندوخته‌های یک رشته خاص تبیین نشود، بنابراین عالمان معرفت‌شناسی بر ضرورت استفاده از رویکردهای بینارشته‌ای برای درک عمیق‌تر مسائل علوم انسانی تأکید کردند. با این رویکرد علوم مختلف می‌توانند هر یک

۱. برخی محققان با رد این نظریه معتقدند اختلافی میان روایت‌های ابن‌اسحاق، طبری و واقدی وجود ندارد و آنها مکمل همدیگرند. همچنین قرآن نیز به قتل و اسارت بنی‌قریظه به صراحت اشاره کرده است. (قنوت، ۱۳۸۵: ۲۳۵). البته به نظر نقد شهیدی معطوف به نحوه مجازات و آمار کشته‌شدگان ماجراست و نه اصل رویداد.

راهنمای وصول مورخ به بخشی از گذشته شوند (برک، ۱۳۹۴: ۱۷؛ زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۳۵؛ علوی پورودیگران، ۱۳۹۵: ۱۲؛ حضرتی، ۱۳۹۳: ۶۹؛ پاکتیجی، ۱۳۹۲: ۲۷؛ میرجعفری و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۲).

شهیدی از جمله مورخانی است که با التفات به ذات پیچیده و چندبعدی پدیده‌های تاریخی و اجتماعی، تلاش کرده برای ارائه تحلیل‌های عمیق‌تر و دقیق‌تر، از دستاوردها و روش‌های دانش‌های همجوار تاریخ از جمله تفسیر، ادبیات، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، جغرافیا، علوم سیاسی و اقتصاد در تحلیل‌هایش در حد توان بهره‌گیر (نک: شهیدی، ۱۳۸۵: ۵) البته استفاده شهیدی از این علوم، به معنای کاربست نظریه‌ها، روش‌ها یا مسائل بنیادین و اساسی آن علوم به صورت تخصصی در تاریخ نیست، بلکه او تلاش کرده پا را از دایره علم تاریخ فراتر نهد و به جنبه‌هایی مختلف از حیات اجتماعی انسان‌ها که در وقوع رویدادهای تاریخی اثرگذارند از منظر علوم دیگر توجه کند تا از این طریق در بستری چند ساحتی پدیده‌های تاریخی را تحلیل کند. در ادامه استفاده شهیدی از برخی علوم را با ذکر مثال‌هایی روشن تبیین خواهیم کرد.

از مهم‌ترین علومی که شهیدی از آن استفاده کرده، جغرافیاست، این مورخ با درک تأثیر جغرفیا بر روحیات و آداب و رسوم یک نژاد یا ملت در اغلب آثار تاریخ‌نگارانه خود بر اصل تأثیر محیط و فرهنگ غالب آن بر اقوام تأکید فراوان کرده است (شهیدی، ۱۳۸۵: ۵-۶). در قرون معاصر بسیاری از مورخان داشتن این نگرش را به عنوان یکی از اصول تاریخ‌نگاری علمی در تحلیل جوامع مختلف ضروری دانسته‌اند. به باور ساماران رویدادهای تاریخی نه تنها در زمان بلکه در گستره مکان نیز وقوع می‌یابند و هر دو محور زمان و مکان بر تحولات تاریخی و سیر و عمق آنها تأثیر می‌گذارند، لذا برای درک بهتر فضای اجتماعی و فرهنگی هر دوره تاریخی، شناخت اختلافات جغرافیایی ضروری است (ساماران و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۰۹/۱ یاسمی، ۱۳۹۲: ۶۵؛ خضر، ۱۳۸۹: ۳۵؛ زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۲۰ و ۱۰۰).

از تأثیرات مهم محیط جغرافیایی و طبیعی شبه جزیره بر ساکنانش، رشد و نهادینه شدن فرهنگ قبیله‌ای است. بر همین اساس مورخان شناخت بخش مهمی از رویدادهای صدر اسلام و کنش‌های سیاسی، ایدئولوژیکی و اجتماعی آن عصر را در گروی شناخت قبایل جاهلی و رویه‌ها و کشمکش‌های درونی آنها می‌دانند.<sup>۱</sup>

شهیدی نیز با درک این اهمیت، صف‌بندی جدید سیاسی و حتی مذهبی قبایل بعد از

۱. اهمیت قبیله نک: منتظرالقائم و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۲-۲۰؛ محمدی، ۱۳۹۴: ۱۰۹-۱۱۲؛ قائدان، ۱۳۷۶: ۳-۵؛ قییم،

۱۳۹۱: ۱۳۰-۱۳۲؛ جشنی، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۸

وفات پیامبر(ص) را تا حد زیادی متأثر از نظام قبیله‌ای عصر جاهلی و تعصبات، تضادها و رقابت‌های درونی آنها می‌دانست و با کمک گرفتن از علوم مانند نسب‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به تحلیل هم‌گرایی‌ها یا واگرایی‌های قبایل نسبت به یکدیگر یا نسبت به قدرت سیاسی حاکم و تشریح پیامدهای آن می‌پرداخت (شهیدی، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۰). شهیدی در کنار اصل قبیله، به ریشه آن یعنی عنصر نسب هم توجه داشت و تأثیر آن در تعامل یا تقابل قبایل و شکل‌گیری رویدادها را لحاظ می‌کرد.<sup>۱</sup> همچنین از مبانی دانش روان‌شناسی تاریخی نیز برای بررسی انگیزه‌های روانی افراد در کنشگری‌شان، بر مبنای بافت‌های تاریخی فرهنگی قبایل بهره می‌برد.<sup>۲</sup> به‌عنوان نمونه شهیدی رقابت قبایل با یکدیگر در آستانه قیام امام‌حسین(ع) در شهرهای شام، مکه، مدینه، بصره و کوفه را بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد روحیات مردم در این شهرها چهار دهه پس از رحلت رسول خدا(ص) تغییر کرده و گرفتار تعصب‌ها و رقابت‌های قبیله‌ای، نسبی و جغرافیایی شده‌اند. همین مسئله موجب شده اصول اساسی اسلام را فراموش کنند و دعوت امام برای اصلاح را فروگذارند. شهیدی با بررسی ترکیب‌بندی مردم در سرزمین‌های اسلامی در سال ۶۱، با توجه به مبانی علوم پیش‌گفته می‌نویسد: «روحیه و روان اجتماعی غالب در مدینه در پی فتوحات، آسایش و تن‌آسایی شده بود. بصره شهر مضریان بود و تنها دو قبیله به نامه امام‌حسین(ع) پاسخ دادند که آنها هم به‌موقع به یاری ایشان نشتافتند. کوفه نیز شهری با گرایش‌های عقیدتی مختلف بود که هر دسته آرمان و معتقدات و هواوس‌های مخالف دسته دیگر داشت. یمانیان در آنجا اکثریت بودند و با مضریان در رقابت تاریخی قرار داشتند» (شهیدی، ۱۳۸۵: ۹۲-۱۱۱ و ۱۷-۱۶؛ همان، ۱۳۸۷: ۹۹). موارد بیشتر نک: تقابل‌های قبیله‌ای جغرافیایی در شهرهای مختلف جهان اسلام (شهیدی، ۱۳۸۹: ۱۰۳ و ۵۸؛ همان، ۱۳۸۸: ۲۱۳-۲۱۰ و ۱۸۵ و ۱۶۷-۱۶۸)، مخالفت با جریان شیعی مبتنی بر درگیرهای قبیله‌ای (شهیدی، ۱۳۸۷: ۱۰۵)، جامعه‌شناسی تاریخی حجاز و علل روان‌شناسانه در رقابت‌های قحطانی - عدنانی (شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۴۶-۱۴۸)، علل روان‌شناسانه رفتار دوگانه مردم کوفه (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۱۹؛ همان، ۱۳۸۷: ۹۹)، نقش رقابت قبیله‌ای در سقوط امویان (شهیدی، ۱۳۸۸: ۲۳۷-۲۳۹).

شهیدی از مبانی علم اقتصاد و سیاست نیز در تحلیل‌هایش بهره برده است. در تعریفی اجمالی علم اقتصاد را می‌توان شناخت و تحلیل بخشی از کنش‌های جمعی انسان‌ها در راستای

۱. علم نسب‌شناسی نک: آیین‌وند، ۱۳۸۷: ۱۶؛ گیب و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۷؛ ساماران و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۵۲/۲

۲. روان‌شناسی تاریخی نک: علوی‌پور و دیگران، ۱۳۹۴: ۶۹ و ۶۸؛ نجم‌رحیم، ۱۳۷۴: ۱۲۵

تأمین معیشت توصیف کرد. بر پایه این تعریف مورخ می‌تواند مسائل اقتصادی را به‌عنوان یکی از اسباب مادی تحولات تاریخی در تحلیل‌هایش بررسی کند (اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۰۶۵ و ۲/ ۱۰۴۴؛ یاسمی، ۱۳۹۲: ۱۶۵). در همین چهارچوب شهیدی علت‌العلل آشفتگی‌های دوره عثمان و در نهایت قتل او را «به هم خوردگی تعادل اقتصادی» در جامعه اسلامی تحلیل می‌کند. گویی در نظر او تحولات اقتصادی به تحولات اجتماعی منجر شده و تحولات اجتماعی نیز دگرگونی‌های سیاسی و تاریخی را در پی داشته است (شهیدی، ۱۳۸۵: ۸۹). موارد بیشتر نک: دلایل مخالفت قریش با رسول‌الله (ص) که بر طبق آیان قرآن بیشتر اقتصادی بود تا اعتقادی (شهیدی، ۱۳۸۸: ۵۰-۴۹ و ۶۳؛ همان، ۱۳۸۶: ۹۵)، تحلیل اقتصادی از تقابل مکه و مدینه (شهیدی، ۱۳۸۸: ۷۷ و ۷۲ و ۸۶)

علم سیاست نیز در تعریفی کلاسیک شناخت تحولات حوزه قدرت است. برای مورخان سیاست و تاریخ دو روی یک سکه‌اند و آشنایی با تاریخ اساس واقع‌بینی در سیاست است.<sup>۱</sup> شهیدی با بررسی و تحلیل رفتارها و مناسبات کنشگران عرصه سیاست و عوامل مؤثر بر تعامل عناصر سیاسی در فرهنگ قبیله‌ای، تلاش می‌کند ارتباطی معنادار و منجسم میان رفتار کنشگران سیاسی و پیامدهای تصمیم یا اقدام آنها بیابد. به‌عنوان نمونه درباره حادثه سقیفه، شهیدی حوادث بعد از رحلت رسول‌الله (ص) را بر اساس توطئه و قدرت‌طلبی قریش و نیز اختلافات قبیله‌ای و طایفه‌ای قحطانی‌عدناتی یا مضریمیانی و همچنین چشم‌وهم‌چشمی اوس و خزرج تحلیل می‌کند و معتقد است قریش صحنه سیاسی آن روزگار را به‌گونه‌ای طراحی و هدایت کرد که سرانجام خودش بر سرنوشت مسلمانان حاکم شود و قدرت و مکتب و سیادت از دست‌رفته‌اش را بازیابد (نک: شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۴۴-۱۴۸ و ۱۱۶-۱۱۴؛ همان، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۴؛ همان، ۱۳۲۷: ۳/ ۶۵-۷۰؛ همان، ۱۳۸۸: ۱۱۵-۱۱۶)، برادرخواندگی زیاد از سوی معاویه با اهداف سیاسی (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۸۳-۱۸۴)، استفاده از اصطلاحات رایج علوم سیاسی مانند دین و دولت، وکالت در توکیل و... (شهیدی، ۱۳۸۵: ۸۸-۸۷)، نقش سران قبایل و اشراف در قتل عمر (شهیدی، ۱۳۸۷: ۵۵؛ همان، ۱۳۸۸: ۱۳۸)، ریشه‌های توطئه قتل حضرت امیر (همان، ۱۳۸۷: ۱۶۰-۱۵۹)

## ۲.۳. آشنایی با آرا نویسندگان معاصر عربی و غربی و نقد آنها

نقد نویسندگان معاصر غربی یا مسلمانان عرب و ایرانی و دفاع از کیان اسلام به‌ویژه تشیع از

۱. رابطه سیاست و تاریخ نک: گل محمدی، ۱۳۹۵: ۳۰؛ همان، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۰۸؛ حسینی‌فر، ۱۳۸۹: ۹۲-۸۵؛

زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۹ و ۲۰

دیگر مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری شهیدی است. نخستین کتاب‌های شهیدی مانند مهدویت در اسلام یا جنایات تاریخ و همچنین ترجمه و نقد کتاب‌ها و مقالات شخصیت‌هایی مانند طه حسین، مصطفی عقاد و بنت‌الشاطی متأثر از همین نگاه انتقادی او به نویسندگان معاصرش است. شهیدی در اغلب روایت‌های مناقشه‌برانگیز در مواجهه با آرا و آثار برخی نویسندگان مسلمان یا مستشرقان، رویکردی انتقادی، صریح و تاحدودی توأم با بدبینی دارد. البته هیچگاه به‌طور کلی نظرات تحقیقی آنها را رد نمی‌کند و حتی برخی روش‌های علمی، دستاوردها و رهیافت‌هایشان را که به تعبیر خودش «منطبق با منابع و اسناد اصیل تاریخی» باشد، تحسین می‌کند (شهیدی، ۱۳۸۶: ۵۱-۴۸).

شهیدی در انتقادهایش به این نویسندگان در اغلب موارد با رویکردی اعتدالی و چشمانی باز و با ارجاع به منابع دست اول تاریخ اسلام به سراغ آرا آنها می‌رود و پس از انتخاب تحلیل‌هایی که محل نقد یا از روی غرض هستند، تلاش می‌کند اخبار صحیح را از سقیم با کاربست عقل و روش تاریخی جدا کند. سپس به جرح و تعدیل سخت‌گیرانه روایت‌های موجود می‌پردازد تا ابعاد و زوایای تاریک آن رویداد روشن‌تر شود. برای شهیدی فهم ساحت معنوی تاریخ اسلام، به‌ویژه تاریخ تشیع و نیز شخصیت قدسی بزرگان دین، اهمیت بسیار دارد و بر همین اساس در مواردی که مبنای تحلیل مورخان غربی یا مسلمان «تاریخ بنیادی» است، سعی می‌کند با تشریح نگاه مسلمانان به تاریخ اسلام و نگرشی که به شخصیت‌های دینی دارند، به نقد موضع آنان بپردازد (شهیدی، ۱۳۸۶: ۵۳-۴۸). در این زمینه شهیدی نقش ماورا و تأثیر آن در حوادث تاریخی را رد نمی‌کند (شهیدی، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۲ و ۲۰-۱۹)، اما سعی دارد با استناد به منابع متواتر دست اول، از منظری تاریخی و مبتنی بر نظام علی معلولی حوادث را برای مستشرقان و مغرضان بازشناساند (نک: شهیدی، ۱۳۸۸: ۹۱؛ همان، ۱۳۲۷: ۳۸/۳). به این ترتیب در کنار تفسیر مادی و طبیعی از سیر تاریخ، دست عالم غیب را هم در آن بی‌تأثیر نمی‌داند (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۷۱؛ همان: ۱۳۸۶: ۴۳-۴۲ و ۱۲-۱۰).

در یک نمونه برجسته، شهیدی در مسئله ازدواج امیرمؤمنان (ع) و فاطمه (س) با تصریح به آنکه تمام منابع دست اول و مورد اتفاق شیعه و سنی در این رابطه را با «دقت و وسواس مورخانه» بررسی کرده است، می‌گوید: «فرقی نمی‌کند مورخ شیعه یا سنی، غربی یا شرقی هر کس که بخواهد در این زمینه تحقیق کند باید به این منابع رجوع کند» (شهیدی، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۳). شهیدی سپس شماری از روایات منابع تاریخی و حدیثی را برمی‌شمرد و به نقد نظر شرق‌شناسان در رابطه با این ازدواج می‌پردازد و می‌گوید: «اگر مطالبی در کتاب‌های شرق‌شناسان دیده شود که در هیچ‌یک از سندهای دست اول منابع تاریخ اسلام نیامده باشد،

نباید آن را پذیرفت یا لااقل باید در درستی آن تردید کرد نه آنکه بگوییم آنها مدارکی دارند که در اختیار ما نیست» (همان). شهیدی با مرور برخی تحلیل‌های مستشرقان درباره حضرت زهرا (س) به نقد نظراتی همچون نداشتن خواستگار، بیماری فاطمه (س) قبل از رحلت پیامبر (ص) و همچنین این روایت که چون پدرش گفت علی (ع) از او خواستگاری کرده یک‌ه خورد، می‌پردازد و با رد این اخبار روایت بلاذری را که نظرات شرق‌شناسان برگرفته از آن است، عیناً می‌آورد و اثبات می‌کند که به‌روشنی هویداست، این روایت معنایی کاملاً متفاوت از درک و فهم شرق‌شناسان دارد و درباره مرگ رسول‌الله (ص) و پیوستن فاطمه (س) در کوتاه‌ترین زمان به ایشان و بشارتی است که پیامبر به فاطمه (س) می‌دهد نه خبر ازدواج علی (ع) با فاطمه (س). سپس با نقد کسانی که کورکوانه نظرات شرق‌شناسان را می‌پذیرند، می‌گوید: «آنجا که اصل حادثه در سندهای دست اول به‌روشنی موجود باشد، اجتهاد در برابر نص معنی نخواهد داشت» (همان: ۵۳-۵۱).

موارد بیشتر نک: نقد روش و بیش برخی مستشرقان همچون لامنس، گلدزیهر، دورمنگام، گیب و... (شهیدی: ۱۳۸۶: ۵۲؛ همان، ۱۳۸۵: ۱۱۹)، نقد نظرات بلاشر و مویر درباره غرانیق (شهیدی، ۱۳۲۷: ۲۹/۳)، نقد مستشرقانی که علی (ع) را سرمایه‌داری بزرگ معرفی کرده‌اند (شهیدی، ۱۳۸۶: ۷۵-۷۶)، انتقاد از مستشرقانی که فاتحان عرب را گرسنگان توصیف کرده‌اند (همان: ۵۶-۴۸)، نقد دورمنگام درباره مشاجره فاطمه (س) با علی (ع) (همان: ۱۰۸)، نقد شوقی ضیف درباره خنیاگران عصر اموی (همان: ۲۵۷)، نقد فیاض درباره شروط آشتی‌نامه امام‌حسن (ع) (همان: ۱۷۲)، نقد مستشرقانی که پیروزی بدر را متکی بر قدرت جنگاوری مدینه دانسته‌اند (همان: ۸۰)، نقد دیدگاه عقاد و توجیحات او درباره سقیفه (همان، ۱۳۸۶: ۱۴۱)، نقد نظر عقاد و شریعتی درباره بیماری فاطمه (س) (همان: ۱۴۵)، نقد اشخاص یا آثاری که به تقبیح باورهای شیعی پرداخته‌اند (شهیدی، ۱۳۲۷: هر سه مجلد) (افرادمانند کمره‌ای، خلیلی، افسر، طنطاوی و...)، پاسخ به علمای الازهر (شهیدی، ۱۳۶۰، ۳۰-۱۵)، تمجید از شرق‌شناسانی که در اصالت شهربانو تشکیک کرده‌اند (شهیدی، ۱۳۸۹: ۱۰)، پاسخ به نقدهای کسروی درباره پیدایش تشیع و مهدویت (شهیدی و دیگران، ۱۳۴۷: ۶۰-۱۹).

### ۳. تکنیک‌های نوشتاری و سبک ادبی

۳،۱. پرسش و پاسخ مداوم با سوژه‌ها برای روشن‌شدن ابعاد تحولات و حفظ وحدت

مسلمانان

از بارزترین تکنیک‌های نوشتاری شهیدی برای بررسی تحولات تاریخی، طرح سؤال‌های



متعدد پیرامون یک روایت و پاسخ غیرمستقیم به آنهاست. این شیوه اغلب در مسائل اختلافی یا موضوعات اساسی تاریخی با هدف جلوگیری از تنازعات فرقه‌ای و جریحه‌دارنکردن عواطف و احساسات دیگر مسلمانان و همچنین پاسخ به ابهامات و شبهات صورت می‌گیرد (شهیدی، ۱۳۲۷: ۱/۴۰؛ خوش‌زاد، ۱۳۹۵: ۸۹-۹۰). از جمله فواید این شیوه کشف صحت و درستی روایت، حفظ وحدت و احترام به عقاید فرق اسلامی، برانگیختن کنجکاوی و دقت مخاطبان و تشریح و توجه‌دادن به ابعاد مختلف و مغفول یک رویداد تاریخی است.

ای‌اچ‌کار تاریخ را گفت‌وگوی مداوم مورخ، میان حال و آینده تعبیر می‌کند (کار: ۱۳۷۸: ۴۵-۴۶). می‌توان گفت شهیدی نیز با این گفت‌وگوها در قالب سؤالات متعدد، به‌دنبال بازنمایی روشن‌تری از تاریخ صدر اسلام برای مخاطبان معاصر است تا همچون خود او به‌صورت ملموس‌تر و دقیق‌تری با رویدادهای تاریخی و ابعاد پنهان آنها درگیر شوند. در این روش شهیدی به‌دنبال تسهیل گفت‌وگو میان مخاطبان و داده‌های تاریخی و برقراری ارتباط میان زمان گذشته و حال برای درک بهتر حقیقت است. به تعبیری، شهیدی نوعی بحث تاریخی با روشی سقراطی<sup>۱</sup> در پیش می‌گیرد؛ به این صورت که مبحث را با چند پرسش اساسی آغاز می‌کند و مسئله تاریخی را تا حد توان وضوح و دقت می‌بخشد، سپس بحث سند و محتوای روایت‌ها را با کاربست عقل و دیگر علوم کمکی تاریخ، دست‌مایه‌ای برای نقد و تحلیل قرار می‌دهد و هنگامی که ابعاد بحث روشن شد و سؤالات به جان مخاطب نشست، در مقام پاسخ‌گویی از پاسخ قطعی و صریح طفره می‌رود و قضاوت نهایی نمی‌کند، بلکه با استفاده از آرایه‌ها، صناعات ادبی و... پاسخ‌هایی غیرمستقیم با رویکردی استفهامی انکاری ارائه می‌دهد و به طرح سؤالات گوناگون دیگر برای وضوح بیشتر جوانب بحث بسنده می‌کند. از این طریق در تلاش است هم وحدت مسلمانان را حفظ کند هم مخاطب را به تأمل بیشتر درباره مسئله تاریخی وادارد. گاهی نیز پاسخ را با عباراتی همچون «خدا می‌داند» به عوامل ماورایی می‌کشانند. شهیدی در توضیح خود برای اتخاذ این رویکرد می‌نویسد: «در نوشته‌هایم نمی‌خواهم به داوری بنشینم و به خود اجازه نمی‌دهم در بحثی درآیم که شاید بعضی برادران مرا آزرده کند.

---

۱. سقراط نخستین فیلسوف بزرگ یونانی، کوشید مفاهیم و روش‌های تازه‌ای را در مباحث فلسفی وضع کند. برای نیل به این هدف او از روشی دیالکتیکی یعنی جست‌وجوی حقیقت از راه پرسش و پاسخ بهره برد. از این رو «استاد بازپرسی» لقب گرفت، چرا که با پرس‌وجوی پی‌درپی در مسائل اساسی اخلاق و سیاست، مخاطب را وادار می‌کرد، جواب‌هایش به سؤالات متعدد را پس بگیرد و به نادانی، برداشت اشتباه و تناقض در حرف‌هایش آگاه شود (نک: کاپلستون، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۸؛ مگی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۰؛ فولادوند، ۱۳۸۵: ۴۸ و ۳۸-۲۸؛ فروغی، ۱۳۷۵: ۲۰-۱۹؛ یاسپرس، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۲؛ خراسانی، ۱۳۹۳: ۵۹-۵۰؛ پاتوکچا، ۱۳۹۳: ۴۲-۳۹)

اما تنها من نیستم که به تحلیل این ماجرا می‌پردازم چنین پرسش‌هایی برای هر خواننده‌ای پیش می‌آید و تا آنجا که ممکن است باید منصفانه به آنها پاسخ داد» (شهیدی، ۱۳۸۷: ۴۹-۵۰).

به‌عنوان یک نمونه شهیدی، در ماجرای ترکیب شورا برای انتخاب خلیفه سوم، ابتدا به طرح چند سؤال می‌پردازد. اگر خلافت پس از رسول‌خدا (ص) خاص علی (ع) نیست و پیغمبر هم وی را در غدیر خم به جای خویش نگمارده و اگر انتخاب امام به عهده شورا است، چرا اعضای شورا باید همگی از مهاجران باشند، چرا انصار نباید در این مجلس راه یابند. اگر رسول‌خدا «گفته الاثمه من قریش» معنایش این است امام از قریش باشد نه آنکه تنها قریش می‌تواند امام برگزینند؛ دوم اینکه چرا شش تن به مشورت نشینند، مگر آن روز اصحاب حل و عقد تنها شش نفر بودند؛ سوم چرا گردن یک یا دو تن مخالف را باید بزنند؛ چهارم اگر پس از سه روز کسی را نتوانستند برگزینند همه را بکشند. این همه سخت‌گیری و ترساندن اعضای شورا برای چه بود؟ چرا باید طرف عبدالرحمن بن عوف میزان انتخاب باشد؟ این چراهاست که ۱۴ قرن بی‌پاسخ مانده است. شهیدی به‌صورت غیرمستقیم خطبه سوم نهج البلاغه را برای پاسخ به این سؤالات پیش می‌کشد و در نهایت می‌نویسد: «باید ضمن حفظ وحدت، به این پرسش‌ها پاسخ‌هایی منصفانه داد» (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۴۰). در ماجرای رحلت دختر پیامبر (ص) شهیدی پس از شرح مآووقع به مسئله تهدید اهل خانه اشاره می‌کند و می‌پرسد: «آیا راست است که بازوی دختر پیامبر (ص) را با تازیانه آزرده‌اند؟ آیا می‌خواستند با زور به درون خانه راه یابند؟ چرا این خشونت‌ها را روا داشته‌اند؟» و چند سؤال دیگر. شهیدی در مقام پاسخ، ابتدا نکات مثبت شخصیت اصحاب پیامبر (ص) و سختی‌هایشان در راه اسلام را یادآوری می‌کند و سپس با جمله‌ای غیرمستقیم: «هنگام آزمایش، دینداران اندک خواهند بود» موضوع را به پایان می‌رساند. موارد بیشتر نک: نقد حدیث یاران من چون ستارگان‌اند (شهیدی، ۱۳۲۷: ۱/ ۴-۲؛ همان ۱۳۸۵: ۱۴۶-۱۴۵)، ماجرای سقیفه و پیامدهای آن (همان: ۱۰۹ و ۶۲ و ۵۸)، ماجرای فدک (همان: ۱۱۹)، تاریخ شهادت حضرت زهرا (س) (همان: ۱۵۴-۱۵۷)، عملکرد عایشه در مواجهه با امام علی (ع) (شهیدی، ۱۳۸۷: ۸۳-۸۴)، عملکرد طلحه و زبیر (همان: ۹۱)، ماجرای قتل عثمان (شهیدی، ۱۳۸۷: ۶۵)، صلح امام حسن (ع) (همان: ۱۷۱-۱۷۵)، ولایت عهدی امام رضا (ع) (همان: ۳۰۳-۳۰۵)، علل فروپاشی امویان (شهیدی، ۱۳۸۶: ۲۶۰ و ۲۴۶)، روایات مربوط به اسارت شهربانو و انتقالش به مدینه (شهیدی، ۱۳۸۹: ۱۴-۲۲)

### ۳.۲. بهره‌وری از دانش ادبی

بهره‌گیری از دانش ادبی برای عرضه تاریخی گویا و روان از مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری شهیدی است. تاریخ از لحاظ شیوه بیان با ادبیات ارتباط تام دارد و قریحه نویسنده‌گی برای

مورخ از اسباب عمده توفیق است (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۱۰). حتی برخی گزارش‌های تاریخی و داستان‌های ادبی را از یک نوع می‌دانند (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۴۴-۱۶۶؛ احمدی، ۱۳۸۷: ۱۳۹؛ علوی‌پور و دیگران، ۱۳۹۵: ۳۶۰-۳۳۵). شهیدی نیز به‌عنوان یکی از استادان برجسته ادبیات فارسی و عربی از دانش ادبی خویش در جای‌جای آثارش بهره برده است. کلمات شهیدی ساده و روشن و جملاتش کوتاه، گویا و استوارند. روایت‌های او از انسجام و نظم کافی برخوردار است و همواره تلاش کرده است با واژگانی پر قدرت و تحلیل‌هایی جذاب، در قالب پاراگراف‌هایی استاندارد و نظام‌مند، تحولات را به‌صورت کرونولوژیک بازنمایی کند. استفاده از اشعار از دیگر ویژگی‌های نثر اوست. شهیدی سعی می‌کند با تحلیل محتوای اشعار باقی‌مانده از صدر اسلام و تطبیقشان با داده‌های تاریخی (شهیدی، ۱۳۸۹: ۱۰۰؛ همان، ۱۳۸۸: ۳۰۸ و ۲۷۲) ابعاد جدیدی از لایه‌های پنهان، مفاهیم نهفته، موضع‌گیری‌ها، مناسبات، کنایه‌ها و استعاره‌ها را در آنها کشف و برای مخاطب با زبانی ساده بازتوصیف کند. به‌عنوان نمونه نک: بازتاب تاریخ‌نگاری عثمانی و مفاخرات قبیله‌ای در اشعار ولیدبن عقبه (شهیدی، ۱۳۸۸: ۱۴۷-۱۴۹؛ همان، ۱۳۸۶: ۱۷۷-۱۷۹)، اشعار فرزددق در تحلیل مسائل سیاسی (همان، ۱۳۸۵: ۱۴۸)، اشعار شاهنامه و فتوحات اسلام (همان، ۱۳۸۸: ۱۲۸ و ۱۲۷)، استخراج تحلیل‌های سیاسی از اشعار ولایتعهدی امام‌رضا(ع) (همان، ۳۰۸)، تعبیر زیبای ادبی برای توصیف رویدادهای تاریخی (مردم [کوفه] رنگ‌پذیر زبردست‌نواز زبردست‌آزار، بُنه پیغمبر، بینایی قریش در بازرگانی، اشراف‌های معنوی عصر عمر، دین‌فروشان و دنیاخران، روزهای دربندان عثمان) (همان، ۲۲۰ و ۱۴۹ و ۱۴۵ و ۱۴۲ و ۱۳۸ و ۱۳۴ و ۱۱۴ و ۶۶ و ۵۰؛ همان، ۱۳۸۵: ۱۶۲ و...). در نگارش سیره امامان شیعه نیز شهیدی با بهره‌بردن از استعداد ادبی خویش و به‌منظور تأثیرگذاری بیشتر و عمیق‌تر همانند خالق یک رمان یا کارگردان یک فیلم، درصدد است سلسله‌ای از وقایع زندگانی امامان را در طول دوره حیات‌شان و در نسبت با وقایع تاریخ اسلام متناوباً به تصویر کشد. در این تصویرپردازی شهیدی به یک شخصیت نقش محوری می‌دهد و سپس سلسله حوادث پیرامون او را به دامنه‌ای وسیع‌تر یعنی تاریخ اسلام می‌رساند و می‌کوشد با ترسیم نتایج و پیامدها، مخاطبان را به تأمل بیشتر و عمیق‌تر درباره رویدادها وادار کند.

### نتیجه

در ایران معاصر تاریخ‌نگاری دینی روشمند و علمی، بنا بر دلایلی از جمله حساسیت‌ها و محدودیت‌های عصری کمتر مدنظر تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است. در این میان سیدجعفر شهیدی را می‌توان از پیشگام‌ترین مورخان معاصر دانست که کوشیده با رهیافتی تحلیلی و

بدیع، تحولات صدر اسلام و حیات امامان شیعه را به دور از زوائد و انگاره‌های کلامی «بازنمایی تاریخی» کند. شهیدی در فرایندی تطوری با فاصله‌گرفتن از تاریخ ایدئولوژیک، به نوعی تاریخ‌نگاری دینی گرایش پیدا کرده که در آن سویه‌هایی از تحولات روش‌شناختی و رویکردهای علمی معاصر دانش تاریخ به چشم می‌خورد. شالوده‌های این سبک تاریخ‌نگاری را می‌توان در وجوهی همچون توجه ویژه به تاریخ صدراسلام و حیات امامان شیعه با رویکردی اخلاقی، تبیین سیره ائمه در کنش‌های تاریخی بر محوریت دین و نه سیاست و تلاش برای بازنمایی تاریخی و روشمند برخی انگاره‌های عقیدتی و کلامی مشاهده کرد. در این رهیافت تاریخ‌نگارانه، شهیدی در قامت مورخی «نوسنت‌گرا» برای بررسی و تبیین تحلیلی انتقادی تحولات هم از رویکردهای سنتی و کلاسیک و هم از اصول روش‌شناختی تاریخی نوین بهره گرفته است. در ساحت روش نیز تاریخ‌نگاری دینی شهیدی واجد مؤلفه‌هایی همچون جرح و تعدیل علمی و بررسی سخت‌گیرانه و انتقادی روایت‌ها و اسناد آنها، توجه به ماهیت چندساحتی پدیده‌های تاریخی و بهره‌گیری نسبی از علوم کمکی برای ارائه تحلیل‌هایی عمیق‌تر و همه‌جانبه و رجوع به منابع دست اول و موثق تاریخی و تطبیق آنها با دلالت‌ها و قرینه‌های داخلی و خارجی برای نزدیک‌تر شدن به حقیقت تاریخی است. شهیدی همواره نیم‌نگاهی انتقادی و تاحدودی بدبینانه به آثار مستشرقان و برخی نویسندگان غرب‌گرای معاصر عرب یا ایرانی نیز داشته و به نقد و تصحیح آرا آنان پرداخته است. از ویژگی‌های نوشتاری شهیدی در آثار تاریخی‌اش ادبیات گویا و روان اوست که متکی بر دانش ادبی و برآمده از کلمات و جملات ساده، روشن، پر قدرت و استوار ذهن و زبان این ادیب مورخ است. همچنین گفت‌وشنود پرسش‌محورانه با سوژه‌های تاریخی از دیگر تکنیک‌های ادبی اوست که اهدافی همچون حفظ وحدت مسلمانان و توجه‌دادن مخاطبان به ابعاد پنهان رخدادها را دنبال می‌کند. در مجموع می‌توان گفت شهیدی به‌عنوان مورخی «نوسنت‌گرا» در عصر گذار تلاش کرده صورت‌بندی تاریخی، روشمند و تازه‌ای از تحولات صدر اسلام و حیات برخی امامان شیعه ارائه دهد؛ گرچه در مواردی نیز پا را از دایره شریعت بیرون ننهاد و محصور در همان رویکرد سنتی باقی مانده است.

## منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۷) *رساله‌ای در تاریخ*، تهران: مرکز.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴) *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت و دانشگاه امام صادق (ع).
- اسماعیل، محمود (۱۳۸۸) *نقد تاریخ پژوهی اسلامی*، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- اسماعیلی، حبیب‌الله؛ قادری، منیر (۱۳۹۲) *جستارهایی در تاریخ و تاریخ‌نگاری*؛ جلد ۲، مجموعه مقالات و گفت‌وگوهای کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، تهران: خانه کتاب.
- اشپولر برتولد؛ بازورث، کلیفورد ادموند و... (۱۳۸۸) *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- ایرگس، گئورگ (۱۳۹۶) *تاریخ‌نگاری در قرن بیستم از عینیت علمی تا چالش پسا مدرن*، محمدابراهیم باسط، تهران: سمت.
- آقاجری، سیدهاشم؛ حاتمی، امیرحسین (۱۳۹۳) «روش اسنادی و گذار از آن در تاریخ‌نگاری اسلامی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، شماره ۹۸، صص ۳۱-۵
- آقاجری، سیدهاشم (۱۳۹۶) *جزوه درس تاریخ‌نگاری*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- آیینه‌وند، صادق (۱۳۸۷) *علم تاریخ در گستره جهان اسلام*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بایلین، برنارد (۱۳۸۹) *تاریخ‌آموزی و تاریخ‌نگاری*، ترجمه مرتضی نورائی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- برک، پیتر (۱۳۹۴) *تاریخ و نظریه اجتماعی*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: طرح نقد.
- بلک، جرمی؛ مک‌رایلد، دونالد (۱۳۸۹) *مطالعه تاریخ*، ترجمه محمدتقی ایمان‌پور مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بنت‌الشاطی، عایشه عبدالرحمن (۱۳۳۲) *شیرزن کربلا*، ترجمه جعفر شهیدی، تهران: حافظ.
- پاتوکچا، یان (۱۳۹۳) *سقراط، آگاهی از جهل*، محمود عبادیان، تهران: هرمس.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۱) «مدخل حدیث»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۲۰، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) *روش‌شناسی تاریخ*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- جشنی، عبدالله معصومی (۱۳۸۹) *قبیله همدان و نقش آن در تاریخ اسلام و تشیع*، قم: دلیل ما.
- حسنی فر، عبدالرحمن (۱۳۹۷) «واکاوی تعاریف تاریخ سیاسی و ارائه چهارچوبی مفهومی و نظری»، *جستارهای تاریخی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، سال ۹ شماره ۱، صص ۱۰۸-۸۷
- حسین، طه (۱۳۶۳) *انقلاب بزرگ، جعفر شهیدی و دیگران*، تهران: مؤسسه علی‌اکبر علمی.

- حضرتی، حسن (۱۳۹۳) روش پژوهش در تاریخ‌شناسی، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حضرتی، حسن؛ زرگری نژاد، غلامحسین؛ آقاجری، سیدهاشم؛ حسنی، عطاءالله (۱۳۸۱) تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، تهران: نقش جهان.
- خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۹۳) از سقراط تا ارسطو، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- خضر، عبدالعلیم عبدالرحمن (۱۳۸۹) مسلمانان و نگارش تاریخ، ترجمه صادق عبادی، تهران: سمت.
- الدوری، عبدالعزیز (۱۴۲۶) نشأه علم التاریخ عند العرب، بیروت: مرکز دراسات العربیه.
- رابینسون، چیس اف (۱۳۹۲) تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمه محسن الویری، تهران: سمت.
- رضوی، سیدابوالفضل (۱۳۹۴) درآمدی بر تاریخ‌نگاری ایرانی اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵) تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس.
- زریاب، عباس (بی تا) مورخان ایرانی در عهد اسلامی: بی جا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸) بزم آورد، تهران: علمی و سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) فلسفه تاریخ، تهران: نشر هامون.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹) تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر.
- زینی‌وند، تورج (۱۳۹۱) «درآمدی بر روش‌شناختی دکتر شهیدی»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال ۱۳، شماره ۵۰، صص ۲۱۱-۱۸۳.
- سالم، سیدعبدالعزیز (۱۹۶۱) التاریخ و المورخون العرب، بیروت: دارالنهضة العربیه.
- ساماران، شارل با همکاری گروه مؤلفان (۱۳۸۹) روش‌های پژوهش در تاریخ، جلد ۲، مشهد: پژوهش‌های اسلامی آستان قدس.
- سجادی، سیدصادق؛ عالم‌زاده، هادی (۱۳۸۶) تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران: سمت.
- سخاوی، محمدبن عبدالرحمان (۱۴۱۳) الاعلان بالتویخ لمن ذم التاریخ، بیروت: دارالجیل.
- شهیدی، سیدجعفر و دیگران، (۱۳۴۷) محمد خاتم پیامبران، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۲۴) مهدویت در اسلام، بروجرد: سعادت.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۷) جنایات و تاریخ (سه جلد در یک مجلد)، تهران: حافظ.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰) آواره بیابان ریبه، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲) از دیروز تا امروز، تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴) زندگانی امام صادق، جعفر بن محمد (ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) پس از پنجاه سال تحلیلی تازه پیرامون قیام حسین (ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) زندگانی فاطمه زهرا (س)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۷۹

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) علی از زبان علی (زندگانی امیرالمؤمنان(ع))، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) تاریخ تحلیلی اسلام (از آغاز تا نیمه نخست سده چهارم)، تهران: علمی و فرهنگی و نشر دانشگاهی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) زندگانی علی بن‌الحسین(ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.  
علوی پور، سیدمحسن؛ فاضلی، مجتبی (مترجم) (۱۳۹۵) گفتارهایی درباره تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.  
عوادالمعروف، بشار (۱۳۸۵) «مظاهر التأثير علم‌الحديث فی علم التاریخ عندالمسلمین»، الاقلام، سال ۱، شماره ۵، صص ۴۱-۲۲.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) «اثرالحديث فی نشأه التاریخ عندالمسلمین»، الاقلام، سال ۲، شماره ۹، صص ۱۴۰-۱۱۶.

فروغی، محمدعلی (۱۳۷۵) سیرحکمت در اروپا، تهران: نیلوفر.  
فصیحی، سیمین (۱۳۹۰) «نسبت‌های تاریخ و ایدئولوژی»، مجله ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۶۴، تهران: خانه کتاب.

فولادوند، عزت‌الله (۱۳۸۱) «خدا و انسان در تاریخ»، بخارا، شماره‌های ۲۵ و ۲۶، صص ۲۳-۱۴.  
قائدان، اصغر (۱۳۷۶) «نقش نظام قبیله‌ای در تحولات سیاسی دوران پس از پیامبر»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۳۳، صص ۶۸-۶۴،

قنوت، عبدالرحیم (۱۳۸۵) «نقد و بررسی کتاب تاریخ تحلیلی اسلام»، فصلنامه نامه تاریخ‌پژوهان، شماره ۹۰، صص ۲۵۹-۲۲۴.

قیم (۱۳۹۱) «نقش و عملکرد قبیله عبدالقیس در روند تحولات سیاسی جهان اسلام»، پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، شماره ۶، صص ۱۵۱-۱۲۹

کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸) تاریخ فلسفه، جلد ۱، سیدجلال‌الدین مجتوبی، تهران: علمی فرهنگی.  
کار، ای‌اچ (۱۳۷۸) تاریخ چیست، حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.

کالینگوود، رابین جورج (۱۳۸۵) مفهوم کلی تاریخ، علی‌اکبر مهدویان، تهران: اختران.  
گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۹) «بازتعریف تاریخ سیاسی؛ پیشنهادی برای ساماندهی تاریخ سیاسی پژوهشی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۰، شماره ۵، صص ۱۲۸-۱۰۷.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۵) تاریخ سیاسی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.  
گیب، هامیلتون؛ لوئیس، برنارد؛ فرای، ریچارد و... (۱۳۹۴) تاریخ‌نگاری در اسلام، یعقوب آژند، تهران: گستره.

لمون، مایکل (۱۳۹۴)، فلسفه تاریخ، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات.  
مانزلو، آلن (۱۳۹۴) و ساخت تاریخ، مجید مرادی‌سده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام  
محمدی، رمضان (۱۳۹۴) «قبیله‌کنده و نقش آن در مهمترین رویدادهای عصر جاهلی و اسلام»، مجله تاریخ اسلام، شماره ۶۳، صص ۱۴۹-۱۰۹.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۷) سیر تطور و تحول اخبار سیره، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مصطفی، شاکر (۱۹۷۸) *التاریخ العربی و المورخون*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۰) *مبانی علم تاریخ*، تهران: سمت.
- مگی، برایان (۱۳۸۵) *فلاسفه بزرگ*، عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) *سرگذشت فلسفه*، حسن کامشاد، تهران: نی.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵) *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*، تهران: نی.
- منتظرالقائم، اصغر؛ سعیدیان جزی، مریم (۱۳۹۹) *قبیله نزع در تاریخ اسلام و تشیع (تا پایان قرن سوم)*، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- میراث ماناگار (۱۳۶۹) نشست با اندیشمندی فرزانه جعفر شهیدی، شماره ۱، صص ۱۲-۳.
- میرجعفری، مرتضی؛ الویری، محسن؛ نورایی، مرتضی (۱۳۸۸) *روش پژوهش در تاریخ*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- میردال، گونار (۱۳۸۲) *عینیت در پژوهش‌های اجتماعی*، مجید روشنگر، تهران: مروارید.
- نیل‌ساز، نصرت؛ سیدعلی آقایی (۱۳۸۷) «مدخل حدیث»، *دانشنامه جهان اسلام* جلد ۱۲، تهران: کتاب مرجع.
- وطن‌دوست، کبری (۱۳۹۵) *مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری سیدجعفر شهیدی*، پایان‌نامه دانشگاه تهران.
- هامفریز، آراستیفن (۱۳۹۶) *چهارچوبی برای پژوهش در تاریخ اسلام*، جواد مرشدلو، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- هیوز وارینگتن، مارنی (۱۳۸۶) *پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ*، محمدرضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.
- یاسپرس، کارل (۱۳۸۹) *سقراط*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- یاسمی، رشید (۱۳۹۲) *آیین نگارش تاریخ*، تهران: اساطیر.
- یکه‌کار، شیرین؛ طباطبایی، محمدهادی (۱۳۸۷) *سیدجعفر شهیدی*، تهران: سازمان فرهنگی هنری شهرداری.



### List of sources with English handwriting

- Ahmadī, Bābak, 1387, Treatise on History, Tehrān: Markaz
- ‘Alavīpoūr and Fāzelī, 1395, Seyed Moḥsen and Mojtābā, Discourses on History and Interdisciplinary research, Tehrān: Research Institute for Islamic History
- Al-Doūrī, ‘Abdol ‘Azīz, 1426, Našāh ‘Elm al-Ta’rīk ‘End Al-‘Arab, Beirut: Markaz-e Derasāt al-‘Arabiya.
- Āqājārī, Seyed Hāšem et al., 1393, Tradition Method And Transition From It In Islamic Historiography, historical perspective & historiography, Vol. 98
- Āqājārī, Seyed Hāšem, 1396, Historiography textbook, Tehrān: Tarbiyat Modarres University
- Ā’ynehvand, Šādeq, 1387, Science of History in the Islamic Civilization, Tehrān: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Bailyn, Bernard, 1389, On the teaching and writing of history : responses to a series of questions, Translated by Morteżā Nouraei, Tehrān: Research center for Islamic History.
- Binet al-šātī, ‘Āyeša ‘Abd al-Raḥmān, 1332, ja‘far Šahīdī, Šīrzan-e Karbalā, Tehrān: Hāfez
- Black, Jeremy et al., 1389, Study of History, Translated by Moḥammad Taqī Imānpūr Mashhad: Ferdowsi University
- Burke, Peter, 1394, History and social theory, Translated by Ḥosseīn ‘Alī Nozarī, Tehrān: Tarḥ-e Naqd
- Collingwood, Robin George, 1385, The General Concept of History, ‘AlīAkbar Mahdaviyān, Tehrān: Akhtarān
- Copleston, Frederick Charles, 1388, A History of Philosophy, Vol. 1, Seyed jalāloddīn Mojtābā, Tehran: Cultural Science
- Edward Hallett Carr, 1378, What is history, Hassan Kāmšād, Tehrān: kārazmī.
- Encyclopedia of the World of Islam, 1387, Volume 12, "Hadith Entry" Tehrān: Ketāb-e Marja‘.
- Esmā‘īl, Maḥmūd, 1388, Critique of Islamic Historiography, Translated by Hojjatollah Jodakī, Tehrān: Research center for Islamic History.
- Esmā‘īl, Ḥabībollah et al., 1392, Essays in History and Historiography, Tehrān: kāne Ketāb Faṣṣīḥī, Sīmīn, 2011, "The relations of History and Ideology", "Journal of the Month of History and Geography", No. 164, Tehrān: kān-e
- Foolādvard, ‘Ezatollah, 1381, "God and Man in History", Nos. 25 and 26 of Tehran: "Boḳārā"
- Foroūqī, Moḥammad ‘Alī, 1375, Seīr-e Hekmat dar Europe, Tehrān: Niloūfar
- Gibb, H. et al., 1394, Historiography in Islam, Yaqūb Āzand, Tehrān: Gostareh
- Golmoḥammadī, Aḥmad, 1389, " Redefining Political History", Historical Perspective & Historiography, 20th Year, No. 5
- Golmoḥammadī, Aḥmad, 1395, Political History, Tehran: Research Institute for Islamic History.
- Ḥassanīfār, ‘Abdolraḥmān, "Analysis of Definitions of Political History and Presenting a Conceptual and Theoretical Framework" Historical Researches of the Institute of Humanities and Cultural Studies, Year 9, Issue 1, 1397
- Ḥazratī, Ḥassan et al, 1381, Reflections on Islamic History and Historiography, "Conversation with Āqājārī and ..." Tehrān: Naqš-e Jahān.
- Ḥazratī, Ḥassan, 1393, the Method of Research in historiology, Tehrān: Research Institute of Imam koḥeīnī and the Islamic Revolution
- Ḥosseīn, Tāhā, 1984, The Great Revolution, Jafar Shahidi and others, Tehrān: ‘Alī Akbar Scientific Institute
- Hughes-Warrington, Marnie, 1386, Fifty thinkers on history, Moḥammad Reżā Badī‘ī, Tehrān: Amīrkabīr
- Humphreys, R. Stephen, 1396, Islamic history : a framework for inquiry, javād Moršedlou, Tehrān: Research Center for Islamic History
- Iggers, Georg G, 2017, Historiography in the twentieth century : from scientific objectivity to the postmodern challenge, Translated by Moḥammad Ebrāhīm Bast, Tehrān: Samat

- ‘Iwād al-Ma‘roūf, Bašār, 1385, "Mazāhr al-Ta‘ūr ‘Elm al-Ḥadīṭ Fī ‘Elm Ta‘rīk ‘End al-Moslemīn ", "Al-Aqlām", Volume 1, Number 5
- ‘Iwād al-Ma‘roūf, Bašār, 1386, "Aṭar-e Ḥadīṭ Fī Nešāh al- Ta‘rīk ‘End al-Moslemīn", "Al-Aqlām", Volume 2, Number 9
- jašnī, ‘Abdollah Ma‘soūmī, 2010, Hamedan tribe and its role in the history of Islam and Shiism, Qom: Dalīl-e Mā
- Jaspers, Karl, 1389, Sokrates, Moḥammad Hassan Lotfī, Tehran: k̄ārazmī.
- kežr, ‘Abdol ‘Alīm ‘Abdol Raḥmān, 1389, Muslims and Writing of History, Šādeq ‘Ebādī, Tehrān: Samat
- korāsānī, Šarafoddīn, 1393, From Socrates to Aristotle, Tehrān: Šahīd Beheštī University
- Lemon, Michael, 1394, Philosophy of history : a guide for students, Translated by Moḥammad Ḥosseīn Vaqār, Tehrān: Eṭelā‘āt.
- Magee, Bryan, 1385, The great philosophers: an introduction to western philosophy, ‘Ezatollah Foolādvand, Tehrān: k̄ārazmī.
- Magee, Bryan, 1389, The story of philosophy, Hassan Kāmšād, Tehrān: Ney
- Mīrāt-e Māndegār, 1369, Nešastī ba Andīšmandī Farzāne Ja‘far Šahīdī, No. 1
- Mirdal, Gunar, 1382, Objectivity in Social Research, Majīd Rošangar, Tehrān: Morvārīd.
- Mīrja‘farī, Morteżā et al., 1388, Research Method in History, Tehrān: Islamic Sciences and Culture Academy.
- Moftakarī, Ḥosseīn, 1390, Mabāniye ‘Elm-e Tārīk, Tehrān: Samt.
- Moḥammadī, Ramażān, 1394, " Kendeḥ Tribe and Its Role in the Most Important Events of Ignorance Age and Early Islam ", Journal of History of Islam, No. 63
- Moḥammadī, Ramażān, 1397, The evolution of Sīrā news, Qom: Research Institute of Hawzah and and University
- Molā‘ī Tavānī, ‘Alīrezā, 1395, An Introduction to the Research Method in History, Tehrān: Ney
- Montazer Al-Qā‘em and Sa‘eedīyān, Asgār, 1399, The Role of the Nakha Tribe in the History of Islam, Tehrān: Islamic Sciences and Culture Academy.
- Moštafā, Šakīr, 1978, Ta‘rīk al-‘Arabī wa al-Movarżīkūn, Beirut: Dār al-‘Elm al-Malā‘īn.
- Munslow, Alun, 1394, Deconstructing history, Majīd Morādīsadeh, Tehrān: Research center for Islamic History
- Pākatčī, Aḥmad, 1392, Methodology of History, Tehrān: Imām Šādeq University Press
- Patokcha, Yan 1393, Sokrates, Awareness of Ignorance , Maḥmoūd ‘Ebādīyān, Tehrān: Hermes
- Qā‘edān, Aşqar, 1376, "The Role of the Tribal System in the Political Developments of the Post-Prophet Era", Keyhān Farhangī, No. 133
- Qanavāt, ‘Abdolrahīm, 1385, "Critique and Review of the Book of Analytical History of Islam", Quarterly Journal of History of Researchers, No. 8 and 9
- Qayem, 2012, "The role and function of the ‘Abdol Qais tribe in the process of political developments in the Islamic world", Quartely Research Journal of Islamic History, No. 6
- Razavī, Seyed ‘Abolfazl, 1394, An Introduction to Iranian-Islamic Historiography, Tehrān: Research Institute for Islamic Culture and Thought
- Robinson, Chase F, 1392, Islamic Historiography, Translated by Moḥsen Al-vīrī, Tehrān: Samat
- Rosenthal, Franz, 1365, History of Historiography in Islam, Translated by Asadollāh Āzād, Mashhad: Āstān-e-Qūds Publications
- Šahīdī, Seyed ja‘far et al, Nd, Moḥammad k̄ātam-e Payāambarān, Tehrān: Ḥosseīniye Eršād
- Šahīdī, Seyed ja‘far, 1324, Mahdism in Islam, Boroujerd: Sa‘ādat.
- Šahīdī, Seyed ja‘far, 1327, Crimes and History, (three volumes in one volume), Tehrān: Hāfez.
- Šahīdī, Seyed ja‘far, 1360, Āvāre Bīyābān-e Rabaze, Tehrān, Nehzat-e Zanān-e Mosalmān.
- Šahīdī, Seyed ja‘far, 1372, from yesterday to today, Tehrān: Qaṭreh
- Šahīdī, Seyed ja‘far, 1384, The Life of Imam Šādeq, ja‘far b. Moḥammad (AS), Tehrān: Daftar-e Naşr-e Farhang-e Eslāmī.
- Šahīdī, Seyed ja‘far, 1385, Pas Az Panjāh Sāl Tahliīlī Tāze Pīrāmūn-e Qīyām-e Ḥosseīn, Tehrān: Daftar-e Naşr-e Farhang-e Eslāmī.

- Šahīdī, Seyed ja'far, 1386, Life of Fatemeh Zahra (PBUH), Tehrān: Daftar-e Našr-e Farhang-e Eslāmī.
- Šahīdī, Seyed ja'far, 1387, Ali from the language of Ali (Life of Amīr al-Mo'menīn (AS)), Tehrān: Daftar-e Našr-e Farhang-e Eslāmī.
- Šahīdī, Seyed ja'far, 1388, Analytical History of Islam (from the beginning to the first half of the fourth century), Tehrān: 'Elmī Farhangī va Našr-e Dānešgāhī.
- Šahīdī, Seyed ja'far, 1389, Life of 'Alī b. Hosseīn (AS), Tehrān: Daftar-e Našr-e Farhang-e Eslāmī.
- Sajādī, Seyed Šādeq et al, 1386, Historiography in Islam, Tehrān: Samt
- Sakāwī, Moḥammad b. 'Abd al-Raḥmān, 1413, al-a'lān Be-al-Tobīk Līman zam a al-Ta'rīk, Beirut: Dār al-jīl.
- Sālem, Seyyīd 'Abdol 'Azīz, 1961, History and Historians of the Arabs, Beirut: Dar al-Nahḏa al-'Arabīya
- Samaran, Charles et al., 2010, Research Methods in History, Volumes 1 and 2, Mashhad: Islamic Research of Āstān-e-Quds
- Spuler, Bertold et al., 1388, Historiography in Iran, Translated by Yaḡoūb Āžand, Tehrān: Gostareh
- Stanford, Michael, 1384, An introduction to the philosophy of history, Translated by Aḡmad Golmoḥammadī, Tehrān: Našr-e Ney
- Stanford, Michael, 1386, A companion to the study of history, Translated by Mas'ōūd Šādeqī, Tehrān: Imām Šādeq University
- The Great Islamic Encyclopedia, 1391, Volume 20, " Hadith Entry " Tehrān: The center for the Great Islamic Encyclopedia
- Vaḡandost, Kobrā, 1395, Components of Historiography of Seyed Jafar Shahidi, Thesis: University of Tehran
- Yāsemī, Rašīd, 1392, Ā'in-e Negāreš-e Tārīk, Tehrān: Asāfīr.
- Yekehkār, Šīrīn et al, 1387, Seyed Ja'far Šahīdī, Tehrān: Sāzmān-e Farhangī Honarī-ye Šahrdārī.
- zarrīnkoob, 'Abdolhosseīn, 1389, Tārīk dar Tarāzū, Tehrān: Amīrkabīr
- Zaryāb, 'Abbās, 1368, Bazm Āvard, Tehrān: 'Elmī va Soḡan.
- Zaryāb, 'Abbās, 1387, Philosophy of History, Tehrān: Našr-e Hāmoon
- Zaryāb, 'Abbās, Nd, Iranian historians in the Islamic era.
- Zīnīvand, Toūraj, 1391, " A Prelude to the Methodology of the Historical Works of Dr. Seyed Ja'far Shahidi ", Quarterly Journal of History of Islam, Year 13, Issue 50



## **Explaining the Methodological Components in Seyed Jafar Shahidi Religious Historiography<sup>1</sup>**

Yaghoub Panahi<sup>2</sup>  
Asghar Montazer al-Oaem<sup>3</sup>  
Mohammad Ali Chelongar<sup>4</sup>

Received: 2020/11/30  
Accepted: 2021/06/24

### **Abstract**

Beginning in the West after the development of methodology and theoretical results in history, scientific historiography promoted the insights and methods of historians. It established new principles for the history of research. Inspired by these developments, contemporary Iranian historians also created new scientific frameworks, including Seyed Jafar Shahidi. Despite his theological and traditional origins, he benefited from the recent achievements of history in the fields of research on Islamic history and the life history of Shiite Imams. The present study mainly aims to study and explain the principles of historiography in Shahidi's works to find the components of his historiography and answer whether they can be considered methodological and scientific. As a Muslim and Shiite historiographer, Shahidi believes to be influenced by social changes and responding to personal concerns and modern needs. Away from clutter, delusions, and excesses, these efforts have led to a kind of "religious historiography" aimed at strengthening and promoting religion and morality. Shahidi's historiography has important methodological components such as the scientific and critical modification of narratives, the attempt to historically and methodologically explain some ideological ideas, the relative use of approaches and foundations of other sciences to provide comprehensive analysis and critique of the views of some Muslim or Orientalist writers. Shahidi tried to apply the aforementioned principles scientifically and methodologically as a literary historiographer, with expressive literature based on interrogative dialogue with historical subjects. However, in some respects, he does not go beyond traditional descriptions and has a strong religious influence; he may be considered a "neocentrist" historiographer.

**Keywords:** Seyed Jafar Shahidi, Methodology, Religious historiography, Theology and history, Neo-traditionalist.

---

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.34376.1484

2. PhD student of History of Islam, University of Isfahan, Isfahan, Iran:  
[panahi1404@gmail.com](mailto:panahi1404@gmail.com)

3. Professor of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran (corresponding author):  
[montazer@ltr.ui.ac.ir](mailto:montazer@ltr.ui.ac.ir)

4. Professor of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran: [M.chelongar@ltr.ui.ac.ir](mailto:M.chelongar@ltr.ui.ac.ir)

The present paper is extracted from a PhD dissertation titled Methodological Critique of Historiography of Contemporary Historian Literary Scholars (Zarrinkoob, Shahidi, Zaryab, Fayyaz, Aeinehvand) University of Isfahan, in 2021.

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۵-۱۰۷

## چرایی نگارش تحفه العالم در دوره شاه سلطان حسین صفوی<sup>۱</sup>

یعقوب تابش<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۴

### چکیده

درباره چرایی نگارش تحفه العالم که موضوع آن ذکر اوصاف شاه سلطان حسین صفوی است، پاسخ‌هایی بسیط داده شده است که از اظهارات خود نویسنده ریشه می‌گیرد. مدعای این پژوهش این است که نگارش تحفه العالم با بحران‌هایی که حکومت صفوی در آن زمان با آن درگیر شده بود، پیوند دارد؛ از این رو نویسنده در این نوشتار درصدد است با به‌کارگیری تحلیل گفتمان انتقادی، چرایی نگارش تحفه العالم را در آن موقعیت تاریخی و اجتماعی روشن کند. بحران‌هایی که در آن زمان دامنگیر حکومت صفویه شده بود فندرسکی را بر آن داشت با یک نظم زبانی شاه را به‌عنوان عامل اصلی مطرح کند که سایر نیروها حول آن حرکت می‌کنند. او تلاش می‌کند نقایص و ضعف‌های شاه را رؤیت‌ناپذیر و در عوض نیروهای پیرامون او را در ظهور بحران‌ها و ضعف‌ها مؤثر و مقصر بداند. شاه در گفتمان تحفه العالم با شخصیت کامل خود درصدد تربیت سایر نیروها است تا حکومت و جامعه بسامان شود.

واژگان کلیدی: تحلیل گفتمان انتقادی، نگارش تحفه العالم، فندرسکی، شاه سلطان حسین.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2022.36446.1531

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران: y.tabesh@hsu.ac.ir

#### مقدمه

فندرسکی به صراحت هدف از تألیف *تحفه‌العالم* را بیان صفات ممتاز شاه سلطان حسین دانسته است و خود را به دو دلیل از مداحی و اغراق‌گویی درباره شاه سلطان حسین برکنار می‌داند: اول اینکه خود را در زمره سادات و علمای دینی دانسته، از این رو مدح غیر خدا از این دو قشر زینده نیست؛ از سوی دیگر شأن شاه سلطان حسین از نظر وسعت قلمرو و کثرت حاکمان تابع، بر همگان آشکار است و نیازی به مداحی ندارد، اما بیان این صفات چه ضرورتی دارد؟ به عبارت دیگر هدفی که نویسنده از نوشتن *تحفه‌العالم* دارد و آن را به صراحت بیان نکرده چیست؟ به زعم نویسنده مقاله برای پاسخ‌گویی به این سؤال، بهترین روش، یاری طلبیدن از «تحلیل گفتمان انتقادی» (Critical Discourse Analysis) است.

تحلیل گفتمان به مثابه یک رویکرد میان‌رشته‌ای پس از ظهور در اواسط دهه شصت سده بیستم میلادی تا اواسط دهه هفتاد، در بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی تغییرات بنیادی و عمیق پدید آورد. این اصطلاح برای اولین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زلیک هریس، زبان‌شناس معروف انگلیسی، به کار رفته است (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۱۰). در واقع روش تحلیل گفتمان نشان‌دهنده معانی نهفته در ذهن مؤلف است (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۵). تحلیل گفتمان انتقادی به جای توجه صرف به قواعد ظاهری زبان، آن را با توجه به پیوندهای اجتماعی و تاریخی و بافت فرهنگی مطالعه می‌کند (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۱۶؛ خزانه‌دارلو و جلاله‌وندالکامی، ۱۳۹۲: ۹۱). میشل فوکو بر این باور است که رابطه‌ای تعاملی بین متن (text) و زمینه (context) وجود دارد. معنا همان قدر که از متن ناشی می‌شود، از بافت یا زمینه اجتماعی و فرهنگی نیز اثر می‌پذیرد (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۳)؛ از این رو روش تحلیل گفتمان انتقادی، این ویژگی را دارد تا هدف پنهان فندرسکی را از نگارش *تحفه‌العالم* آشکار کند.

مدعای این پژوهش بر مبنای تحلیل گفتمان انتقادی این است که نگارش *تحفه‌العالم* با زمینه‌های تاریخی و اجتماعی زمان نگارش آن در پیوند است. نظام دانش *تحفه‌العالم* معطوف به ساختارهایی بود که دستخوش تغییر یا بحران شده بودند و در صدد ارائه پاسخی برای حل بحران بود. به عبارت دیگر فندرسکی قصد داشت گفتمان خود را در *تحفه‌العالم* به استخدام حل آسیب‌هایی درآورد که حکمرانی را در اواخر عصر صفویه تهدید می‌کرد.

در این پژوهش در صورت‌بندی سطوح کار تحلیل گفتمان از مفاهیم گفتمانی فرکلاف در سه سطح توصیف، تفسیر (بینامتن) و تبیین استفاده شده است؛ زیرا نگارنده این جستار بر این باور است که در آغاز باید توصیفی از متن بدون در نظر گرفتن تأثیر متون دیگر بر آن ارائه شود. سپس به متونی اشاره می‌شود که نویسنده کتاب از آنها به عنوان پشتیبان بهره برده و ریشه

در گذشته دارد و در نهایت رابطه متن با زمینه‌های اجتماعی تبیین شده است. در بسامان‌رساندن سطح توصیف، از مفهوم «برجسته‌سازی» استفاده شده که بیشتر در کار تحلیل گفتمان کارلا و موف دیده می‌شود. در سطح تبیین هم، در این مقاله از رویکردهای تحلیل گفتمانی فوکو استفاده شده است.

مهم‌ترین دستاورد فوکو را می‌توان تحلیل روابط قدرت و دانش دانست. هر متنی به یک منبع قدرت مرتبط است، قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند؛ باید پذیرفت که نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش همبسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و درعین حال، مناسبات قدرت را پدید نیاورد (فوکو، ۱۳۷۸: ۴۰). مدعای دیگر نویسنده در این پژوهش این است که *تحفه‌العالم* هم درصدد ایجاد و القای قدرت از طریق نظم دانشی ویژه خود است.

#### پیشینه

تاکنون در هیچ پژوهشی درباره چرایی نگارش *تحفه‌العالم* بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی، تحقیق نشده است. به نظر می‌رسد مقاله «شاه سلطان حسین در *تحفه‌العالم*» اثر احسان اشراقی (۱۳۵۵) اولین نوشته‌ای است که راجع به *تحفه‌العالم* نوشته شده است. نویسنده بیشتر از آنکه قصد معرفی *تحفه‌العالم* را داشته باشد، در اندیشه بهره‌گیری از مطالب این کتاب برای کاهش اثر کوتاهی‌هایی است که دیگر منابع به شاه سلطان حسین نسبت داده‌اند.

رسول جعفریان، مصحح کتاب *تحفه‌العالم*، به نقل از فندرسکی هدف نگارش کتاب را بیان احوال و صفات شاه سلطان حسین ذکر کرده است. مقاله «اوصاف شاه سلطان حسین» نوشته زهرا علی محمدی (۱۳۸۸) چند ماه پس از انتشار کتاب *تحفه‌العالم* به منظور معرفی آن در کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا* نگاشته شده است. زهرا احمدی (۱۳۸۸) هم چند ماه بعد از انتشار کتاب طی مقاله‌ای کتاب *تحفه‌العالم* را معرفی و نقد کرده است؛ نویسنده توصیفات فندرسکی در زمینه ظاهر علم و دانش و قداست بخشیدن به شاه را تبعیدی و در شأن یک عالم فرهیخته نمی‌داند (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۸۷ و ۱۸۶ و ۱۸۵).

دهنوی (۱۳۹۹) پایان‌نامه‌ای با عنوان *بازتاب تاریخ‌نگاران تحولات عصر شاه سلطان حسین صفوی در تحفه‌العالم میرفندرسکی* نگاشته که تنها چند صفحه از محتوای آن با عنوان پایان‌نامه مرتبط است. نویسنده با آنکه مدعی است از روش «تبارشناسی» که یکی از روش‌های کاربردی فوکو در برخی آثارش است، بهره برده و این روش را توضیح داده، در متن پایان‌نامه از این روش غافل شده است. با این حال این اثر به‌عنوان یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد از این جهت

که بخش‌هایی از *تحفه‌العالم* را به زبان امروز بازنویسی کرده سودمند است.

#### ۱. توصیف

##### الف. برجسته‌سازی شایستگی‌های شاه سلطان حسین

در سطح توصیف، متن مورد نظر از دیگر متن‌ها و زمینه و اوضاع اجتماعی جدا و سپس بررسی می‌شود. این بررسی، در واقع تحلیل انتزاعی متن است (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۱۶۷). با این حال مطالعه و توصیف زبان متن نمی‌تواند بدون جهت‌گیری باشد (آقاگل‌زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶: ۲۰) گفتمان‌ها همواره غیر را به حاشیه می‌رانند و خود را برجسته می‌کنند. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت و تداوم هژمونی یک گفتمان است (کسرایبی و پوزش‌شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۰-۳۴۹).

فندرسکی در وصف ویژگی‌های شاه سلطان حسین کوشیده شایستگی‌های او را در مقایسه با فرمانروایان گذشته و حال، برتر نشان دهد. بخشی از این فرمانروایان شاهان پیشین صفوی بودند که هر چند خودی به شمار می‌رفتند و فندرسکی بارها از آنها به نیکی یاد کرده، با این حال شاه سلطان حسین را از نظر دارا بودن برخی صفات از آنها برتر دانسته است. برخی دیگر فرمانروایان مناطقی نظیر «روم [عثمانی]، فرنگ [اروپا]، هند [گورکانیان] و توران [ازبکان]» بودند که اگرچه در آن زمان بین ایران و این مناطق خصومتی که منجر به جنگ جدیدی شود نبود، در نظم زبانی فندرسکی این فرمانروایان دست‌کم رقیب به شمار می‌رفتند و شاهان صفویه به‌ویژه شاه سلطان حسین صفات والاتری در مقایسه با آنها داشتند. افزون بر اینها فرمانروایان ظالم، بددین، بدگوهر، جاهل، بدخو، بدسیمما، سست‌عنصر که فندرسکی از آنها ذکری به میان نیاورده، در نظام معنایی فندرسکی «غیر» یا «دیگری» به شمار رفته‌اند.

در همان اشعار آغازین جزء اول کتاب، پیش از ذکر صفت اول، شاه را پاک‌دین، شریعتمدار، دارای دانش، فرخ‌سرشت (فرهمند و اقبال‌مند) عادل، خوش‌سیمما، بخشنده، هیبت‌مند، نرم‌خو، می‌داند که از آغاز آفرینش آدم و عالم شاهی با چنین ویژگی‌های درخشان بر تخت ننشسته است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۳).

نویسنده برای اینکه برتری شاه در ذهن مخاطب برجسته و پذیرفته شود، افزون بر ذکر صفات، اقدامات عملی مرتبط با هر صفت را گزارش می‌کند. این گزارش‌ها هم مؤید صفات شاه هستند و هم برش‌هایی از تاریخ‌نگاری ارزشمند سال‌های آغازین فرمانروایی شاه سلطان حسین به شمار می‌روند.

اقدامات نخستین شاه سلطان حسین پس از بر تخت نشستن «قورق شراب» و پس از آن



منع «سایر مسکرات و خبثات و فحشا و فواحش و مغنیات و سایر اسباب زشت نشاط و طرب و بازی نرد و شطرنج و گنجفه و دیگر ادوات قمار و آلات لهو و لعب» و «کبوتر پرانیدن» گزارش می‌شود. برای اینکه کار شاه سلطان حسین در این زمینه برجسته شود، از فرمان‌های منع مسکرات و فسق و فجور و فحشا در زمان برخی شاهان پیشین صفوی سخنی به میان نمی‌آید و اقدامات شاه سلطان حسین در این زمینه جدید و بدیع شمرده می‌شود (همان: ۳۶-۳۵). افزون بر این شاه جدید برخلاف شاهان گذشته از کسانی که مناصب دولتی و بخشش‌های مالی دریافت کرده بودند، خواست به جای قدردانی از او، از خداوند سپاسگزار باشند و از به‌کاربردن کلمه «سجده» برای احترام به پادشاه هنگام شرفیابی که پیش از آن به کار برده می‌شد، پرهیز شود؛ زیرا سجده مخصوص خداوند است و مقرر شد از این پس واژه تعظیم را به جای آن به کار گیرند. مجموع این گزاره‌ها، بر صفت «دین‌داری و شریعتمداری» شاه دلالت می‌کند.

در ذکر صفت دوم یعنی «صله رحم» اقدام شاه جدید در رویارویی با اعضای ذکور خاندان سلطنت برجسته‌سازی شده است. محرومیت‌های رفاهی و کورکردن که در سبک رفتاری «اسلاف کرام»، شاهان پیشین صفوی، بود تبدیل به فراهم آوردن امکانات رفاهی و رفتار مهربانانه شاه سلطان حسین با آنها شد. پاکی طینت او را کمتر پادشاهی داشته است (همان: ۴۰-۳۸).

در زمینه عدالت شاه افزون بر اینکه همچون اجداد خویش صاحب منصبانی را برای رسیدگی به شکایات گماشته بود، خود با لباس مبدل به میان مردم می‌رفت یا در بیرون از دربار شکوائیه شاکیان را می‌ستاند و هر چند روز یک‌بار به «مظالم می‌نشست»؛ از این‌رو نویسنده عدالت او را متفاوت با عدالت دیگران و حتی برتر از انوشیروان می‌داند (همان: ۴۳-۴۰).

نویسنده تدابیر و مهارت‌های رزمی شگفت‌انگیز فوق بشری و شجاعت شاه را در زمینه نظامی برجسته می‌کند. در صفت بخشندگی شاه با زیاده‌روی در بخشیدن انواع اجناس گران‌بها به اقشار گوناگون و کمک به نیازمندان برجسته می‌شود. زیبایی چهره و موزونی اندام شاه در *تحفه‌العالم* آن‌قدر برجسته می‌شود که نویسنده مدعی است مجموع زیبایی‌های او را در هیچ بشری مشاهده نکرده است (همان: ۴۹-۴۳).

در بخش ذره و آفتاب که بعد از صفت هفتم به صورت جداگانه آمده، وصفی مشروح به نظم و نثر از ویژگی‌های ممتاز و برجسته شاه ارائه می‌دهد که در آن شاه یک ابر انسان معرفی می‌شود که در ساحت‌های گوناگون دارای کمال است؛ آن‌قدر زیباست که نظرها محو او

می شود. هم خداوند «فرهنگ» است و هم خداوند «نیرو» و قدرت بدنی، در همان حال که در عقل و دانش همچون افلاطون است. نیازمند مشورت با هیچ کسی نیست؛ زیرا او به «عقل کل» هم دانش می آموزد. «صلابت» و «مهابت» او تاروپود روز و شب را از هم می گسلد و کوه و زمین را می شکافد، در عین حال با سادات و علما و ضعفا و فقرا با نرم خوئی رفتار می کند (همان: ۵۲-۴۹). به باور فندرسکی آن قدر جایگاه شاه سلطان حسین بلند است که در کائنات هیچ شاهی به فرمندی او نیست، او «سایه کردگار»، ظل الله، بر روی زمین است (همان: ۵۸).

در صفت هشتم آنجا که از آرامش و شتاب نداشتن و مضطرب نبودن شاه در رویدادهای مهم سخن می گوید این صفت او را در بین شاهان عالم بی نظیر می داند؛ از جمله در هنگام جلوس برخلاف آنچه در میان شاهان ایران و بیشتر حکومت های «روم و هند و ترکستان» رواج داشت، مرگ پدرش را مخفی نکرد و هر چه به او گفتند اول پادشاهی خود را تثبیت کند و سپس مراسم تشییع و عزاداری برگزار کند، نپذیرفت. پس از مراسم عزاداری هم مقام پادشاهی را به برادران پیشنهاد کرد، اما آنها نپذیرفتند و او را شایسته این جایگاه دانستند (همان: ۷۲-۷۳). حتی رفتار او با حکیم باشی در مقایسه با رفتار سایر شاهان پیشین برجسته سازی شده است؛ معمولاً پس از مرگ هر پادشاه، حکیم باشی به محل دفن شاه در گذشته تبعید می شد، اما شاه سلطان حسین نه تنها او را از پایتخت دور نکرد، بلکه او را همچنان در شغل سابق خود نگه داشت (همان: ۷۵).

عفت و عصمت به عنوان نهمین صفت ممتاز شاه سلطان حسین در مقایسه با شاهان پیشین بیان شده که از محتوای ذیل آن پیداست که فندرسکی عصمت شاه را کنترل میل جنسی و حفظ ناموس مردم از تعرض امیال شهوانی خود و دیگران تفسیر می کند؛ از این رو افزون بر منعیاتی که در فصل اول کتاب بیان شده، قوانین اجتماعی جدیدی وضع کرد تا با ایجاد محدودیت ها و ممنوعیت ها آبروی زنان و پسرانی که هنوز بر صورتشان مو نرویده بود، حفظ شود (همان: ۸۳ و ۸۲).

فندرسکی صفت ساده زیستی شاه را با اقشار پایین دست «تجار و محترفه و مزارعیان و سایر اوساط الناس» و مقامات زیردست مقایسه کرده و این صفت را در او برجسته کرده است، با آنکه در آن زمان اقشار مختلف مردم از پوشاک مجلل استفاده می کردند و وابستگان به حکومت در زینت و تجمل از مردم عادی پیشی گرفته بودند، شاه اکثر اوقات لباس ساده به تن می کرد، این در صورتی است که پادشاه به سبب مقام برتر خود شایستگی استفاده از قیمتی ترین اجناس را داشت (همان: ۸۵-۸۴).

در سخنوری هیچ کس فصاحت شاه سلطان حسین را نداشت. «بلاغت کلام و رعایت مقتضای مقام» در مرتبه‌ای است که فوق آن متصور نتواند بود. در این صفت هم نویسنده درصدد ساختن «دیگری» است؛ «اکثر ملوک و سلاطین و اکاسره و قیاصره و خواقین، بل همگی ایشان، بلکه هر یک از غلامان و ملازمان اعلیٰ حضرت چه از ارکان دولت و مقربان و چه از سلطانان و خانان و بیگلربیگیان» به نحوی صحبت می‌کنند که مخاطب متوجه جایگاه و منزلت آنها شود. طوری به صحبت کردن همراه با خشونت عادت کرده‌اند که اگر هم بخواهند بنا به ضرورتی با خوش‌رویی سخن بگویند «نادلچسب و بی‌مزه و افسرده و یخ‌بسته» می‌شود. این در صورتی است که شاه سلطان حسین با هرکسی از هر صنف با خوش‌رویی سخن می‌گوید، به طوری که خود را هم‌شان او می‌کند (همان: ۱۰۲ و ۱۰۱ و ۱۰۰).

به باور فندرسکی عقل پادشاهان کامل‌تر از عقول همه است (همان: ۱۱۲-۱۱۰). از نظر فندرسکی فنون حکمرانی در شاهان فطری است، آنها در هیچ زمینه‌ای نیاز به آموزش ندارند و عقل آنها فراتر از عقول همه مردم است (همان: ۱۳۹ و ۱۳۷ و ۱۱۷ و ۹۷ و ۹۶). عقل، دانش، ادراک، معرفت، هوش، رأی، دقت فکر شاه سلطان حسین در میان شاهان بی نظیر است (همان: ۱۳۹ و ۱۲۹ و ۹۷ و ۷۸ و ۵۲ و ۵۱ و ۵۰).

فندرسکی به صراحت و افسوس‌ناکانه صفت شاه سلطان حسین را داشتن طالع قوی و اقبال بلند در آغاز جلوسش می‌داند و فتح ولایت اورگنج یا همان خوارزم را با نیروی نظامی اندک، حدود هزار نفر سوار ترکمان، یکی از براهین متعدد اثبات خوش‌طالعی پادشاه دانسته و جزئیات آن را به‌عنوان نمونه روایت می‌کند (همان: ۱۵۳ و ۱۵۲ و ۱۴۴).

### ب. سوژه‌سازی

نویسنده *تحفه‌العالم* مخاطب خود را «ساکنان اطراف و قاطبان اکناف عالم» یعنی فرمانروایان و مردم سایر کشورهای دور و نزدیک می‌داند تا از صفات ممتاز شاه سلطان حسین آگاه شوند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵). از نظم زبانی و معنایی *تحفه‌العالم* چنین برمی‌آید که نویسنده افزون بر آنچه ذکر شد مخاطبان دیگری را مدنظر داشته که آشکارا از آنها یاد نکرده است.

یکی از مخاطبان او خود شاه است، فندرسکی با دانش خود یک نظم زبانی در بیان شایستگی‌های فرمانروا به وجود آورده و سعی می‌کند این ویژگی‌ها را با اقدامات اولیه شاه پیوند دهد. او با این کار هم شاه را به تداوم این اقدامات و برگرفتن این شایستگی‌ها در شخصیت خود تشویق می‌کند و هم تلاش می‌کند «امرا و ارکان دولت» را متقاعد کند شاه

جدید یک فرمانروای مطلوب است؛ از این رو درست عمل کردن به وظایف و امیدواری به آینده می تواند برای آنها سودمند باشد. به بیان دیگر نویسنده امیدوار است قدرت ناشی از نظم زبانی در *تحفه العالم* هم شاه و هم زیردستانش را تحت تأثیر قرار دهد. او مطالب زیادی از کتابش را ذیل صفت دوازدهم (حلم و بردباری) به انداز و سرزنش امرا و ارکان دولت اختصاص داده و آنها را از سوءاستفاده از نرم خوئی شاه بر حذر داشته است و به آنها تذکر می دهد که سرانجام از مقام خود عزل خواهند شد. برعکس برخی از آنها را که «خنده و شکفتگی پادشاه»، هیبت و صلابت او را از دل های ایشان کم نمی کند می ستاید و به ایشان اطمینان می دهد که «بنیان مناصب ایشان استوار و توجهات پادشاهی نسبت به ایشان برقرار است» (همان: ۱۱۶). تذکرات فندرسکی به امرا و ارکان دولت و ملاحظاتی که باید در روابطشان با پادشاه حفظ کنند، حجم چشمگیری از مطالب جزء چهارم را در برمی گیرد؛ به طوری که ابیاتی خاص در آداب هم نشینی با پادشاهان می آورد که سروده خود اوست که به طور آشکار مخاطب او امرا و ارکان دولت هستند و مخاطب پنهان او شاه است. نظم معنایی این بخش شاه را در زمینه رفتار با زیردستان و آشنایی با الگوهای رفتار با آنها و حتی دست برداشتن از بردباری افراطی و افزودن چاشنی هیبت و صلابت به این صفت، خطاب قرار داده است (همان: ۱۳۲-۱۰۲).

## ۲. تفسیر (بینامتن)

تفسیر ترکیبی از محتویات خود متن، دانش زمینه ای مفسر و بینامتن است (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۱۹ و ۲۱۵). بینامتنیت یکی از سازوکارهای گفتمانی است که نزد فرکلاف با زبانی متون و چگونگی تحول و تطور متون جدید از متون پیشین هم بسته است (بزدی، ۱۳۹۸: ۱۲۵). هر متنی حتی در سطح واژه ها و گزاره ها متأثر از متون و آموزه های پیشینی خود است. تأثیرپذیری *تحفه العالم* از متون و آموزه های پیشینی از ظاهر متن پیدا است؛ اولین اقدامات شاه سلطان حسین منع مسکرات، فحشا، غنا و قمار گزارش شده که این اقدام در واقع اجابت تقاضای شیخ الاسلام ملا محمدباقر مجلسی در هنگام تاج گذاری شاه بود و بینامتن آن به قرآن، احکام اسلامی و متون فقهی برمی گردد (مائده: ۹۱-۹۰، بقره: ۲۱۹ و ۱۶۹ و ۱۶۸؛ نور: ۲؛ فرقان: ۷۲؛ حج: ۳۰؛ مؤمنون: ۳؛ لقمان: ۶؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/ ۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۲/ ۱۰۹؛ شیخ بهایی، ۱۳۸۶: ۲۳ و ۷۷۱ و ۷۵۹ و ۷۵۶ و ۴۷۱؛ محقق سبزواری، ۱۵۵ و ۱۵۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۷/ ۵۶؛ مجلسی، ۱۳۸۵: ۱۰/ ۲۶۷-۲۴۸؛ مجلسی، بی تا: ۵۶۸ و ۵۶۷ و ۵۶۶؛ مجلسی، ۱۴۱۴: ۱/ ۲۶۷ و ۵۶۴/۴). به بیان دیگر شاه با این اقدامات «شرع پیغمبری» را تازه کرد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۵).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۹۳

سجده‌نکردن در مقابل غیر خدا و همه موهبت‌ها را از خداوند دانستن هم از آموزه‌های اسلامی است که شاه در آغاز جلوس به رعایت عملی این آموزه‌ها تأکید می‌کند (همان: ۴۰-۳۸).

«صله رحم» یکی دیگر از توصیه‌های اسلامی است که هم در قرآن و هم در روایات فراوان بر آن تأکید شده است (بنگرید به: محیطی اردکانی، ۱۳۷۸: ۳۱-۲۸) این توصیه با رفتار ملایم شاه سلطان حسین با اعضای خاندان شاهی به مرحله اجرا درآمد. به‌زعم نویسنده چنین رفتاری از دل‌رحمی او ناشی می‌شد و این دل‌رحمی را از جد خود پیامبر اسلام (ص) به ارث برده بود. نویسنده برای اینکه کردارهای متفاوت فرمانروایان دیگر با شاه سلطان حسین را درباره صله رحم از سوی آنها عادی‌سازی کند، از عبارت «لا أرحم بین الملوک» بهره می‌گیرد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۹). این عبارت که هم معنای «الملک عقیم» است، در متون گذشته فراوان به کار رفته است (ثعالبی، بی تا: ۷۱؛ ثعالبی، ۲۰۰۳: ۹۵؛ ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۱۰۷ و ۱۶۱؛ جهشیاری، ۱۴۰۸: ۱۲۹) و باعث شده برخی فرمانروایان رفتار خشن خود را با برخی اولاد ذکور خاندان شاهی توجیه کنند.

برای اجرای عدالت گماشتن صاحب‌منصبانی که به شکایات رسیدگی می‌کردند، رسمی بود که نویسنده انجام آن را خاص شاه جدید ندانسته؛ زیرا اجداد او نیز این کار را انجام می‌دادند، اما کردار دیگر او، یعنی با لباس مبدل به میان مردم رفتن که نویسنده به سابقه آن اشاره نکرده نیز در بین شاهان و کارگزاران گذشته سابقه داشت. شیخ علی‌خان زنگنه، وزیر شاه سلیمان، شب‌ها با لباس مبدل در محلات شهر گردش می‌کرد تا از اوضاع مملکت باخبر شود (نوابی، ۱۳۸۳: ۲۴۵). دست‌کم درباره شاه عباس اول چنین کرداری را ذکر کرده‌اند (شرلی، ۱۳۸۷: ۷۸) یا هر چند روز به مظالم نشستن پادشاه، رسمی بود که بسیاری از فرمانروایان پس از اسلام همچون پادشاهان ایران باستان انجام می‌دادند (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۵۲۳ و ۴۰۶ و ۳۸۳ و ۳۶۷ و ۳۵۸). ذیل همین صفت از انوشیروان به‌عنوان شاهی نام می‌برد که در زمینه عدالت شهره است و در اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها از او فراوان یاد می‌شود. با این حال عدالت شاه سلطان حسین را برتر از انوشیروان می‌داند؛ زیرا به باور او عدالت شاه از شریعت اسلامی سرچشمه می‌گرفت (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۰).

به‌زعم نویسنده، شاه زور و بازوی خود را از حضرت علی (ع) ارث برده و در مهارت‌های رزمی شبیه اسکندر است. فردی است که همچون پیامبر (ص) علم لدنی دارد (همان: ۵۳-۴۹). از نظر او شاه جدید یادگار پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) است (همان: ۵۸). فندرسکی با وصفی اغراق‌آمیز سطح فهم فلسفی شاه را به اوج می‌رساند؛ به طوری که

فیلسوفان مکاتب مختلف از نور حکمت او می‌آموزند. نویسنده برای وصف فهم بالای شاه از آشنایی خود با تاریخ فلسفه استفاده می‌کند. حکمت از دهان شاه را همانند گوهری می‌داند که از دریای حکمت یونان بیرون می‌آید. در یکجا هم حکمت‌دانی شاه را به اندازه‌ای بالا می‌برد که گویی، پیروان مکتب مشاء و اشراق با نور حکمت او روشنی کسب می‌کنند. رسایی تدبیر و کاردانی اش را در جمیع امور به اندازه‌ای می‌داند که سطح فهمش را از ارسطو و افلاطون برتر می‌انگارد تا جایی که این دو در دستگاه فلسفی خود، شاگرد شاه به شمار می‌روند. در جای دیگر او را در عرصه دانش همچون ارسطو، در سیاست عملی و فر پادشاهی همچون اسکندر و از نظر حکمت نظری همچون افلاطون می‌داند (همان: ۱۳۹ و ۵۱ و ۵۰). درباره صولت و هیبت شاه، به سیره انوشیروان استناد می‌کند که «امرا و ارکان دولت» را در کارها مطلق‌العنان نمی‌گذاشته است (همان: ۱۲۷) و قولی از پیامبر را در ستایش عدل انوشیروان ذکر می‌کند: «آنی ولدت فی زمن الملک العادل» (همان: ۱۲۸).

یافتن ارجاعات *تحفه‌العالم* در متون و رویدادهای گذشته مؤید این است که او برای بیان معنای مدنظر و هژمونی گفتمان خود از افرادی همچون پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) انوشیروان، اسکندر و فیلسوفان و بزرگان یونان باستان بهره برده است که در ادبیات زمانه چهره‌های موجهی بوده‌اند.

پیوند خوردن جلوس شاه سلطان حسین با بهار و زنده‌شدن طبیعت و باریدن باران و فراوانی و ارزانی اجناس در میانه تابستان نمی‌تواند بی‌ارتباط با بر تخت نشستن شاه فرهمند ایرانی باشد. بی‌تردید وقوع بارش‌های پی‌درپی آن‌هم در تابستان عجیب به نظر می‌رسد، اما وقتی روایت بر تخت نشستن شاه سلطان حسین با شاه فرهمند ایرانی مقایسه شود، می‌توان گفت در هر دو روایت جلوس فرمانروا با بهاری‌شدن طبیعت همراه است (برای نمونه پادشاه فرهمند بنگرید به: احمدی، ۱۳۸۸: ۱۸۷؛ خلعتبری و دلیر، ۱۳۸۸: ۴۷؛ رستم‌وندی، ۱۳۸۷: ۱۴؛ کناوت، ۱۳۵۵: ۱۹۱-۱۹۰). افزون بر این ذکر اسامی شاهان ایرانی پیش از اسلام و به‌کارگیری واژه‌هایی که به‌طور آشکار به فرهمندی شاه اشاره دارند و بهره‌مندی شاه سلطان حسین از آن (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۵۳ و ۱۳۹ و ۹۷ و ۶۷ و ۵۹ و ۵۸ و ۵۷ و ۵۲ و ۵۰ و ۴۹) حکایت از این دارد که نویسنده برای هژمونی کردن گفتمان خود تنها به آموزه‌ها و احکام اسلامی بسنده نکرده، بلکه به بهره‌گیری از ویژگی‌های شاه آرمانی ایران باستان هم مبادرت ورزیده است. نویسنده وقتی «امرا و ارکان دولت» را به مواظبت از رفتار خود در پیشگاه پادشاه، خطاب قرار می‌دهد، آنها را به شنیدن و به کار بستن نصایح «عقلای زمان و حکمای دوران» از جمله حکیم اسدی طوسی فرامی‌خواند (همان: ۱۰۶).

در جای دیگر برای اینکه امرا و ارکان دولت را متوجه اشتباهشان در مواجهه با شاه کند، از یک تمثیل دربارهٔ افلاطون و داستانی از پیامبر مربوط به واقعهٔ خیبر بهره می‌برد. سپس شیوهٔ کرداری شاه صفی و شاه عباس دوم را در عزل و نصب مقامات حکومتی بیان می‌کند (همان: ۱۲۵-۱۲۲ و ۱۱۱ و ۱۰۹). به این ترتیب او محتوای گزاره‌های خود را در مقام عرضه بر امرا و ارکان دولت به مراجع پیشینی مستند می‌کند و بر ارزش آنها برای تبدیل شدن به «حکم» و در نهایت «کردار» می‌افزاید.

### ۳. تبیین

گزاره‌هایی که در *تحفه‌العالم* بیان شده و با متون و رویدادهای پیشینی پشتیبانی می‌شود به دگرگونی برخی ساختارهای جامعه و رویدادها مرتبط است. *تحفه‌العالم* بخشی از نظام دانش است که در خدمت به رویداد خلق شده است. فندرسکی آسیب‌های حکومت را در زمانهٔ خود می‌شناخت؛ از این رو درصدد بود با ایجاد یک نظم معنایی در *تحفه‌العالم* راه نجات حکومت صفوی را ارائه دهد که از نظر او یک فرمانروای شایسته بود. هدف نویسنده این است که با گزاره‌هایی که در *تحفه‌العالم* مطرح می‌کند، سوژه‌هایی بسازد که بتواند ضعف و بحران را حول دال مرکزی یعنی شاه متوقف و در نهایت قدرت شاه را تضمین کند. به عبارت دیگر گفتمان فندرسکی درصدد است در اواخر عصر صفویه به استخدام آسیب‌هایی درآید که حکمرانی صفویه را تهدید می‌کرد.

او راه بازگرداندن امید به اصلاح را در جامعه برجسته‌سازی صفات شاه جدید می‌داند. شاهی بی‌عیب و نقص با عقل کامل که با وجود تجربهٔ اندک قادر است با متعجب کردن مقامات جاهل همهٔ مشکلات را شناسایی کند و راه حل مناسب برای آنها عرضه کند و در راه رفع مسائل حکومتی و اجتماعی گام‌های عملیاتی بردارد. فندرسکی درصدد القای این معنی است که ایران اینک دارای فرمانروایی است که با دانش و درایت و سایر شایستگی‌های لازم برای حکمرانی راه سوءاستفاده‌ها را خواهد بست و امور را به مسیر درست خویش هدایت خواهد کرد. اگر تا به حال برخی امور هنوز رویهٔ سابق را دنبال می‌کنند، به دلیل صفت بردباری و نبود اضطراب و شتاب شاه است. بی‌تردید در آینده شاه «کهن‌دانش نوجوان» همهٔ امور را سامان خواهد داد (برای نمونه بنگرید به: موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۹۹-۸۴). بیگانگان باید بدانند ایران دورهٔ رکود و ضعف خود را سپری کرده و اینک دوره‌ای از اقتدار را آغاز کرده است:

شهنشاه ایران چو گردد سوار      عَلم بر فرازد پی کارزار

به چین لرزش افتد به هند اضطراب به توران تزلزل، به روم انقلاب (همان: ۸۹). در داخل هم به برکت تدابیری که خداوند به شاهنشاه جوان القا کرده «احوال اهل ایران به نظام و کار دین و دولت به انتظام تام آید» و «امور متعلق به امر رفاهیت معاش، گره از کارهای فروبسته خلق جهان گشاید» (همان).

### الف. بحران‌های حاکمیتی در هنگام نگارش *تحفه‌العالم*

از آنجا که مدعای این پژوهش بر این است که متن *تحفه‌العالم* بنا بر ضرورت اجتماعی و تاریخی و در پی تغییر در برخی ساختارها و پیدایی برخی بحران‌ها، تولید شده و درصدد ارائه راه‌حل برای وضعیت موجود است، اشاره به بحران‌هایی که در حاکمیت صفویان در هنگام نگارش *تحفه‌العالم* به وجود آمد، ضروری به نظر می‌رسد.

در زمینه سیاسی، دادن حکومت ایالات به شاهزادگان در دوره اول حکومت صفوی، اگرچه پیامدهای سیاسی ناخوشایندی برای حکومت پادشاه در مرکز به دنبال داشت (نویدی، ۱۳۸۶: ۸۱؛ رهبرین، ۱۳۸۳: ۶۰)، فرصت مناسبی برای تجربه‌اندوزی شاهزاده‌جانشین پادشاه بود. شاه عباس یکم از بیم آنکه مبدا شاهزادگان به پشتوانه امرای مدعی سلطنت شوند، این شیوه را برانداخت (منشی، ۱۳۸۲: ۲/۴۴۰؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۷). با حصر سیاسی شاهزادگان در حرم‌سرا شاهزادگان از یک عامل سیاسی پویا و خطرناک و مستقل از نظر پادشاه وقت به موجوداتی منفعل و غیرسیاسی تبدیل شدند. از آنجا که دو فرمانروای پایانی صفوی، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، تربیت‌شده حرم‌سرا بودند و تجربه سیاسی خاصی پیش از به سلطنت رسیدن نداشتند، نتوانستند جایگاه شاه را در اوج نگه دارند. دیوان‌سالاران می‌دانستند که شاه، چیزی جز یک فرد جاهل به امور حکومتی نیست (کمپفر، ۱۳۶۰: ۲۹-۳۹؛ نویدی، ۱۳۸۶: ۱۱۹-۱۱۶؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۲۲۴-۲۲۳؛ لاکهارت، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۰)؛ از این رو با ضعف شاه زمینه نزاع بر سر منافع و سلطه بر شاه بین دیوان‌سالاران، حرم و صاحب‌منصبان مذهبی درمی‌گرفت.

ضعف شاه و تضاد بین نیروهای حکومت و در نتیجه نابسامانی در اداره کشور در آستانه جلوس شاه سلطان حسین به یک گفتمان سیاسی غالب در جامعه تبدیل شده بود. حاکمان افرادی زیاده‌خواه بودند که مهم‌ترین هدفشان جلب رضایت کارگزاران حکومت مرکزی در پایتخت بود تا در منصبشان پایدار بمانند. مرعشی از وجود تضاد و رواج ارتشا در بین مقامات پایتخت در انتخاب حکام سخن می‌گوید (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴۹-۴۸). نظم دانشی *تحفه‌العالم* درصدد بود گفتمان جدیدی به وجود آورد تا حول یک پادشاه مقتدر همه نیروها فرمان‌بردار باشند.



در زمینه اقتصادی پس از عباس دوم به تداوم امنیت که اساس اقتصاد بود، به اندازه دوره پیشین اهمیت داده نشد. به‌رغم کوشش‌های شیخ علی‌خان زنگنه از امنیت راه‌ها کاسته شد. بر مبلغی که راهداران از مسافران و کاروان‌ها به‌عنوان حق راهداری دریافت می‌کردند، به‌تدریج چنان افزوده شد که معمول شد درآمد حاصل از وجوه راهداری را به اجاره دهند. این امر دست راهداران را باز کرد و راهداران، به رهنمائی تبدیل شدند که حتی با توسل به خشونت، عوارض گزافی دریافت می‌کردند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۶۵). دولت برای حل مشکلات اقتصادی خود به استفاده حداکثری از منابع اقتصادی در بخش‌های شهری، روستایی و عشایری می‌اندیشید و توجه چندانی به بهبود و نگهداری زیرساخت‌های اقتصادی که از دوره عباس اول توسعه یافته بود، نکرد (برای آگاهی اجمالی از وضعیت اقتصاد و امنیت در این دوره نک: متی، ۱۳۹۳: ۹-۸).

هم‌زمان با کاهش امنیت در جاده‌ها، اقتصاد تجاری ایران رو به زوال رفت. گزارش‌های سیاحان اروپایی به‌وضوح بیانگر چنین تنزلی است (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۰۱). بنا بر گزارش شاردن در زمان سلطنت شاه سلیمان از ارزش اقتصادی ایران به حد تأثرانگیزی کاسته شد، نه تنها دارای مردم به حد زیادی کاسته شد، بلکه جنس و ضرب سکه‌ها عیبناک شد و از آن پس سکه‌ها کم‌عیار و ناسره گشت» (شاردن، ۱۳۷۲: ۷۰۱/۲).

با آنکه وضعیت اقتصاد وخیم بود، نه‌تنها عشرت‌طلبی نخبگان سیاسی کاهش نیافت، بلکه بر تجمل‌گرایی آنها افزوده شد. دربار سخاوتمندانه اداره می‌شد و ریخت‌وپاش زیادی داشت (همان: ۲۱۵-۲۰۶). تنها شاه نبود که این هزینه‌ها را می‌کرد، بلکه گزارش‌هایی از کردار اسراف‌گرایانه صاحب‌منصبان نیز در دست است (منجم، ۱۳۳۴: ۱۱۵-۱۱۶؛ متی، ۱۳۹۳: ۲۰۸؛ باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۷: ۲۰۸). شاردن در سال ۱۰۸۸ ق. وضع نابسامان سپاهیان را ناشی از گرایش فرماندهان به تجمل‌پرستی می‌داند. او تجمل‌پرستی و عشرت‌جویی و خوش‌گذرانی دربار و درباریان را دلیل کم‌توجهی به سپاه می‌داند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۲۰۴/۳-۱۲۰۳).

در زمینه دینی هم دگرگونی‌ها آشکار بود؛ با آنکه شاه عباس اول با سیاست‌های تمرکزگرایانه خود نهاد دینی را همچون سایر ارکان حاکمیت زیر کنترل خود داشت، اما در زمان او نهاد دینی از امکانات و شرایط مساعد برای توسعه خود بهره برد و با افزایش مدارس بر تعداد طلاب و علمای دینی افزوده شد. عالمان شیعی که در آغاز نفوذ خود را در جامعه مدیون شاه بودند، به‌تدریج از نقطه اتکای دیگری در کنار حمایت دولت بهره بردند و در زمان آخرین شاهان صفویه از پایگاهی دوگانه، دولتی و مردمی برخوردار شدند، عوامل این پایگاه و نفوذ ثانوی را باید در مدارس و حوزه‌های علمی دینی و گسترش قشر روحانی، مساجد و

مراکز مقدس، باورهای مذهبی مردم، ایجاد منابع مالی نوین همچون موقوفات غیر حکومتی، وجوهات شرعی و خمس در کنار منابع مالی دولتی جست‌وجو کرد (آقاجری، ۱۳۸۹: ۶۰۵ و ۳۷۰-۳۶۹).

به عبارت دیگر از دوره ثبات صفویه در عهد شاه عباس اول، به تدریج گفتمان شریعت‌محور شیعی رونق می‌گیرد و رفتارهای مخالف شریعت که با عنوان «منکرات» یا «فسق و فجور» در شریعت شناخته می‌شدند، از سوی علما برجسته می‌شود؛ از این رو یکی از بحران‌های جامعه در دهه‌های پایانی حکومت صفوی رواج این کردارهای مخالف شریعت است که در *تحفه‌العالم* تحت تأثیر گفتمان شریعت‌مدار از آسیب‌های جدی جامعه به شمار می‌رفتند. برای ریشه‌کنی این آسیب‌ها وجود یک پادشاه مقتدر ضرورت داشت.

#### ب. تولید قدرت در گزاره‌های موجود در *تحفه‌العالم*

به نظر فوکو کلید فهم وقایع سیاسی و اجتماعی گفتمان است، گفتمان مجموعه‌ای از گزاره‌ها است که یک مفهوم کلی را در برمی‌گیرد. گفتمان طرحی از کلمات، مفاهیم و دلیل‌آوری‌ها است که در ظاهر، حاصل «اراده معطوف به دانستن» است، اما در پس آن «اراده معطوف به قدرت» نهفته است (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۹ و ۱۳۸ و ۱۳۴). دانش از طریق زبان منتقل می‌شود و فوکو دانش را مترادف قدرت می‌داند؛ بنابراین زبان نیز مترادف قدرت است، چون دانش و زبان با دقت تمام درهم‌تنیده می‌شوند (فوکو، ۱۳۹۴: ۱۷۰).

در *تحفه‌العالم* بر اساس تحلیل گفتمان فوکویی نظم دانش در قالب گزاره‌ها سوژه را می‌سازد و گزاره‌ها تبدیل به حکم اجرایی برای سوژه می‌شوند. کار ویژه و جدی گفتمان، تولید ذات برای چیزها است (بنگرید به: صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۱). گزاره‌هایی که به‌سادگی و به‌طور واضح در *تحفه‌العالم* مطرح شده و برای پادشاه جدید قدرت‌آفرین به شمار می‌روند، گزاره‌هایی هستند که امور را بدیهی می‌کنند و حکم اجرایی به شمار می‌روند.

گزاره محوری *تحفه‌العالم* این است که شاه سلطان حسین بهترین پادشاه روی زمین است. این گزاره به سوژه اطمینان می‌دهد که اطاعت از شاه جدید بدون لحظه‌ای تردید واجب است. اطاعت کردن از چنین فرمانروایی سعادت فردی و اجتماعی را به همراه خواهد آورد و اطاعت نکردن از او به بحران‌های کنونی در حیطه فردی و اجتماعی دامن می‌زند و شوربختی‌های جدید می‌آفریند.

«شاه یک فرد دین‌دار است»، «از نسل پیغمبر و امامان شیعه است»، «شاه درصدد اجرای احکام اسلامی نظیر صلّه رحم و مبارزه با منکرات است»، «شاه سپاس و سجده را تنها

مخصوص خداوند می‌داند»، «شاه انسانی با عفت و با عصمت است». این گزاره‌ها به سوژه‌ای که دغدغه دین دارد (علما و شیعیان عادی) حکم می‌کند که وجود چنین پادشاهی در این زمانه مغتنم است، باید از او حمایت کرد و حکومت او را همچون حکومت حضرت علی(ع) و حضرت محمد(ص) دانست.

«شاه در عقل و دانش نظیر ندارد»، «شاه انسان مستقلی است و کارها را بر اساس عقل کامل خود انجام می‌دهد»، «شاه فردی عادل است که عدالتش حتی از انوشیروان عادل برتر است»، «شاه در هنگام انجام کارها و تصمیم‌گیری‌ها آرامش و وقار لازم را دارد»، «در آغاز فرمانروایی پادشاه فرهمند طبیعت بهاری می‌شود و کالاهای فراوان و ارزان می‌شود»، «فرمانروا با عدالتش جهان را بهاری می‌کند»، این گزاره‌ها اطمینان‌شونده را در مهارت‌های تخصصی حکمرانی پادشاه جلب می‌کند و به او حکم می‌کند که با وجود چنین حاکمی لازم نیست نگران اداره امور کشور شد، باید در اجتماع با آرامش زندگی کرد؛ زیرا کارها به کاردان سپرده شده است.

«شاه در شجاعت و مهارت‌های رزمی بی‌نظیر است»، «شاه انسانی خوش‌اقبال است»، این دو گزاره به نیروهای نظامی حکم می‌کند در رکاب شاه که فرماندهی شجاع و دارای مهارت‌های نظامی و خوش‌اقبال است، علیه دشمنان بجنگند، زیرا با وجود چنین فرمانروایی، پیروزی با آنها است.

«شاه انسانی بردبار و در عین حال با ابهت است»، «شاه انسانی خوش‌خوی و در عین حال با صلابت است»، «شاه انسان سخنوری است و با هر قشری متناسب با احوال آن قشر صحبت می‌کند»، «شاه دارای چهره‌ای زیبا و اندامی موزون است»، این گزاره‌ها کردار سخت و نرم شاه را به مخاطب گوشزد می‌کند و به او حکم می‌کند از رفتار نرم پادشاه گرفتار سوءتفاهم نشود و نزد او کردار گستاخانه را به کناری نهد؛ زیرا هر لحظه ممکن است با صلابت و رفتار قاطعانه او روبه‌رو شود.

«شاه انسانی سخاوتمند است، از بخشندگی او همه اقشار به ویژه نیازمندان بهره‌مند می‌شوند»، «شاه با آنکه تمام دارایی‌های کشور در اختیار او است، انسانی ساده‌زیست است». این دو گزاره به مخاطب حکم می‌کند، در کردارهای اقتصادی خود شاه را الگو قرار دهد؛ در عین حال که باید فردی گشاده‌دست باشد و به نیازمندان ببخشد، باید از تجملات به دور باشد تا کمکی باشد به وضعیت وخیم اقتصادی که کشور در آن زمان درگیر آن بود. نیروهای نظامی هم باید از به‌کارگیری تجملات در لباس و ابزارهای نظامی بپرهیزند تا به جای نشان دادن زرق‌وبرق لباس و ابزارهای جنگی طلاکاری شده، کارکرد واقعی مهارت‌ها و ابزارهایشان

آشکار شود.

### پ. وجود پتانسیل «شکست» در *گفتمان تحفه‌العالم*

درستی و نادرستی گزاره‌ها به استواری و پاسخ‌گویی آنها در درون یک گفتمان بستگی دارد (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۹ و ۱۳۸). همان‌طور که گفته شد در *گفتمان تحفه‌العالم* شاه برای حل بحران، محور توجه است. نویسنده سعی در خلق پادشاهی همه‌چیزتمام دارد که هیچ عیب و نقصی بر او نمی‌چسبد. حتی ضعف‌های او توجیه می‌شود و هر جا نقص و ضعفی مشاهده شد، «دیگران» عامل آن به شمار می‌روند. فندرسکی سعی دارد بیشتر تقصیرات را متوجه «امرا و ارکان دولت» کند، آنها باید جایگاه خود را بشناسند، باید بدانند که بدون شاه موجودات حقیری هستند که هستی شاه به آنها وجود می‌بخشد؛ از این رو باید کاملاً مطیع اراده او باشند. آنها نباید در بین مردم جایگاه خود را در امور حکومتی مؤثر و ارزشمند نشان دهند. امرا و ارکان اگر همواره شاکر و چاکر شاه باشند و از او امر و اطاعت کنند، همه جامعه به سامان می‌شود؛ زیرا پادشاه مقامی است که عقل کامل دارد و هیچ کاری را بی‌دلیل انجام نمی‌دهد.

در *تحفه‌العالم* مصلحت‌های پادشاهی همان مصلحت‌های خداوندی هستند؛ بنابراین اگر زیردستان مطیع محض پادشاه باشند و همیشه پادشاه را ناظر خود بدانند و وظایف خود را برای پادشاه و حتی از ترس او به‌درستی انجام دهند، مشکلات حل می‌شود. شاه حق دارد به عنوان مربی، امرا و ارکان دولت را تربیت کند که حد خویش را بشناسند و مردم و نیروهای نظامی را تربیت کند تا با وجود بحران‌های نظامی و اقتصادی در آغوش تجملات غوطه‌ور نشوند. مردمی را که مرتکب فسق و فجور و نابهنجاری‌ها می‌شوند، باید تربیت کند تا بحران اجتماعی که بر اساس گفتمان شریعت شیعی رؤیت‌پذیر شده است، برطرف شود.

دانش - قدرت فندرسکی در *تحفه‌العالم*، اشکالاتی را که حول محور شاه قرار دارد، محور و توجیه می‌کند و این اشکالات را به‌سوی نیروهای پیرامونی شاه سوق می‌دهد. در گفتار فندرسکی مردم ساکت هستند، حتی امرا و ارکان دولت هم تریبون ندارند. نظم‌دانشی فندرسکی حول محور شاه می‌چرخد. برای حل بحران‌ها، نیروهای پیرامونی شاه و جامعه باید کردارهای خود را تغییر دهند. شاه طبق گزاره‌های مطرح‌شده در *گفتمان تحفه‌العالم* ضعف و نقصانی ندارد که مجبور باشد با تغییر کردارهای آنها را جبران کند. به عبارت دیگر گزاره‌های مطرح‌شده در *تحفه‌العالم* انتقاد از پادشاه را ناممکن می‌کند و به خود او تلقین می‌کند که او نیرویی بی‌نقص است، اگر هم اشکالی وجود دارد، از دیگری است؛ بنابراین هیچ ضرورتی ندارد شاه کردارهای خود را برای رفع بحران‌ها تغییر دهد. طرح گفتمان به این صورت، آن هم

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۰۱

برای شاهی که نمی‌تواند خود را در بلندمدت با صفات ممتاز مطرح‌شده در گفتمان تطبیق دهد در نهایت منجر به شکست گفتمان خواهد شد؛ زیرا یکی از عوامل پیروزی گفتمان این است که اصول پیشنهادی آن در میان گروه‌های اجتماعی دارای اعتبار باشند (همان: ۱۳۲).

### نتیجه

چرایی خلق متن *تحفه‌العالم* بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی با زمینه‌های تاریخی و اجتماعی زمان نگارش کتاب پیوند دارد. سامان دانشی که فندرسکی در *تحفه‌العالم* به وجود آورده، درصد تولید قدرت است؛ قدرتی که از گزاره‌های موجود در *تحفه‌العالم* برمی‌آید و در واقع «حکم»ها و «باید»هایی را به مخاطبان الزام می‌کند. اطاعت بی‌چون و چرا از پادشاهی که دارای صفات ممتاز در زمینه‌های دینی، عقلی، اقتصادی، اداری، نظامی و اخلاقی و زیستی است، به‌زعم نظم دانشی *تحفه‌العالم*، بحران‌های گوناگون موجود را سامان می‌دهد. با آنکه گزاره‌های مطرح‌شده در گفتمان *تحفه‌العالم* از سوی آموزه‌های اسلامی، ایران باستان و حتی عناصر گفتمانی یونان باستان پشتیبانی می‌شدند، پیروزی گفتمان *تحفه‌العالم*، برای شاهی همچون شاه سلطان حسین که قادر نبود خود را با صفات ممتاز مطرح‌شده در گفتمان مذکور سازگار کند و به‌تبع آن در میان گروه‌های اجتماعی دارای اعتبار باشد، امری ناممکن بود.

### منابع

قرآن کریم.

- آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹) *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو.
- آقاگل‌زاده، فردوس و مریم‌السادات غیثیان (۱۳۸۶) «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی» *زبان و زبانشناسی*، دوره ۳، شماره ۵، صص ۳۹-۵۴.
- احمدی، نزهت (۱۳۸۸) «نگاهی دیگرگونه به شاه سلطان حسین صفوی: تحلیلی بر کتاب *تحفه‌العالم*»، *پیام بهارستان*، دوره ۲، شماره ۵، صص ۱۹۲-۱۸۱.
- اشراقی، احسان (۱۳۵۵) «شاه سلطان حسین در *تحفه‌العالم*»، *تاریخ: نشریه گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۰۲-۷۴.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۷) *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: صفی‌علیشاه.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶) *سفرنامه تاورنیه*، به تصحیح حمید شیرانی، ترجمه ابوتراب نوری، تهران: کتاب‌فروشی سنایی و کتاب‌فروشی تأیید.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۲۰۰۳) *التمثیل و المحاضرة*، به تصحیح قصی الحسین، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

\_\_\_\_\_ (بی تا) *الاعجاز و الایجاز*، به تصحیح محمد ابراهیم سلیم، قاهره: مکتبه القرآن.

جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۴۰۸) *الوزراء و الکتاب*، بیروت: دارالفکر الحدیث.  
حسینی مرعشی تبریزی، اسماعیل (۱۳۷۰) *عالم آرای شاه طهماسب*، زندگی داستانی دومین پادشاه دوره صفوی، به تصحیح ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.

خزانه دارلو، محمد علی؛ جلاله وند الکامی، مجید (۱۳۹۲) «تحلیل انتقادی گفتمان قدرت در دو فصل از سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک توسی»، *سیاست جهانی*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۱۰۸-۸۹.  
خلعتبری، اللهیار؛ دلیر، نیره (۱۳۸۸) «اندیشه ایرانی شهری و خواجه نظام‌الملک»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، دوره ۱، شماره ۲، صص ۶۱-۲۷.

دهنوی، مرضیه (دفاع ۱۳۹۹) *بازتاب تاریخ نگارانه تحولات عصر شاه سلطان حسین صفوی در تحفه‌العالم میرفندرسکی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام.  
رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۷) «آز» و «داد»: آسیب‌شناسی سیاسی شهریاری در شاهنامه فردوسی، پژوهش سیاست نظری، دوره ۸، شماره ۵، صص ۱۹-۱.

رهربرن، کلاوس میسائیل (۱۳۸۳) *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاوس جهاناداری، تهران: علمی و فرهنگی.

سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴) *قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نی.

شاردن، ژان (۱۳۷۲) *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، ۵ جلد، تهران: توس.  
شرلی، آنتونی و رابرت (۱۳۸۷) *سفرنامه برادران شرلی*، به تصحیح علی دهباشی، ترجمه آوانس، تهران: نگاه.

شیخ بهایی، محمد بن حسین (۱۳۸۶) *جامع عباسی: رساله عملیه*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.

صالحی‌زاده، عبدالهادی (۱۳۹۰) «درآمدی بر تحلیل گفتمان «میشل فوکو» روش‌های تحقیق کیفی»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال ۲، شماره ۳، صص ۱۴۱-۱۱۳.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۸۱) *سندبادنامه*، به تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.

علی محمدی، زهرا (۱۳۸۸) «اوصاف شاه سلطان حسین»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۳۷، صص ۸۵-۸۲.

فرکلاف، نورمن (۱۳۸۷) *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعه و تحقیقات رسانه‌ها.

فوکو، میشل (۱۳۷۸) *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌نیده، تهران: نی.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۹۴) *نظم اشیا: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۰۳

مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی (۱۳۷۲) راه روشن، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

کسرابی، محمدسالار؛ پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸) «نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۳۶۰-۳۳۹.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰) سفرنامه کمپفر. ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی. کناوت، ولفگانگ (۱۳۵۵) آرمان شهریاری ایران باستان از کسنفن تا فردوسی، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

کرستین سن، آرتور (۱۳۶۸) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب. لاکهارت، لارنس (۱۳۸۰) انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

متی، رودلف پی (۱۳۹۳) ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۵) آسمان و جهان: ترجمه کتاب السماء و العالم؛ جلد ۱۴ بحار الانوار، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: اسلامیه.

\_\_\_\_\_ (بی تا) حق‌الیقین، تهران: علمیه اسلامیه.

مجلسی، محمدتقی (۱۴۱۴) لوامع صاحبقرانی المشتهر بشرح الفقیه، قم: مؤسسه اسماعیلیان. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸) شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، به تحقیق و تصحیح عبدالحسین محمدعلی بقال، قم: اسماعیلیان.

محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۳۸۳) روضه الانوار عباسی در اخلاق و شیوه کشورداری، به تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث. محیطی اردکانی، احمد (۱۳۷۸) «صله ارحام در قرآن و سنت»، فرهنگ کوثر، دوره ۳، شماره ۲۵، صص ۳۱-۲۸.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲) مجمع التواریخ، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری و سنایی.

منجم، ملاکمال (۱۳۳۴) تاریخ صفویان (خلاصه التواریخ، تاریخ ملاکمال)، به تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: فروردین.

منشی، اسکندر (۱۳۸۲) تاریخ عالم‌آرای عباسی، به تصحیح ایرج افشار، ۳ جلد، تهران: امیرکبیر. موسوی فندرسکی، ابوطالب بن میرزا بیک (۱۳۸۸) تحفه العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین، به تصحیح رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی. نوایی، عبدالحسین (۱۳۸۳) اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۱ تا ۱۱۰۵ ق. همراه با

۱۰۴ / چرایی نگارش *تحفه‌العالم* در دوره شاه سلطان حسین صفوی / یعقوب تابش

یادداشت‌های تفصیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.  
نوبدی، داریوش (۱۳۸۶) *تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی (قرن شانزدهم و هفدهم میلادی)*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نی.  
یزدی، میثم (۱۳۹۸) «روش‌شناسی تحلیل گفتمان انتقادی سازمانی فرکلاف در مطالعات سازمانی و رویدادی هنر»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، دوره ۲، شماره ۱، صص ۱۳۲-۱۱۳.



**List of sources with English handwriting**

- Agha Golzadeh F., Ghiasian M.S.(1386) " Main Approaches To Critical Discourse Analysis" Language and Linguistics, Volume 3, Number 5, pp. 54-39.
- Aghajari, Seyed Hashem (1389) An Introduction to the Relationship between Religion and Government in Safavid Iran, Tehrān: Tavḥ-e Nū.
- Ahmadi, Nozhat (1388) "Another look at Shah Sultan Hussein Safavid: An analysis of the book Toḥfat al-‘ālam", Payam Baharestan, Volume 2, Number 5, pp. 192-181.
- Ali Mohammadi, Zahra (1388) "Attributes of Shah Sultan Hussein", Book of the Month of History and Geography, No. 137, pp. 85-82.
- Allahyar Khalatbari, Dalir, Nayreh (1388) "The Iranshahri Thought and Khajeh Nizam-al-Molk", Cultural History Studies, Volume 1, Number 2, pp. 61-27.
- Bastani, Parisi, Mohammad Ibrahim (1367), Politics and Economics of the Safavid Era, Tehrān: Ṣafī ‘Alī Šāh.
- Chardin, Jean (1372) Chardin Travelogue, translated by Iqbal Yaghmaei, 5 volumes, Tehrān: Toos.
- Christensen, Arthur (1989) L'Iran sous les Sassanides, translated by Rashid Yasemi, Tehrān: Donyāye Ketāb.
- Dehnavi, Marzieh (1399) Historical Reflection of the Developments of the Age of Shah Sultan Hossein Safavid in Mirfanderski's Gift of the World, M.Sc. Thesis, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University.
- Eshraghi, Ehsan (1355) "Shah Sultan Hussein in Toḥfat al-‘ālam ", History: Journal of the Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Volume 1, Number 1, pp. 102-74.
- Fairclough, Norman (1387) Critical Discourse Analysis, translated by Fatemeh Shayesteh-Piran et al., Tehrān: Markaz Motāle‘e va Tahqīqāt-e Resānehā.
- Feiẓ Kāšāni, Mohammad b. Šāh Morteẓā (1372) Rāh-e Rošan-e Mashhad: Bonīyād-e Paẓūhešhā-ye Astān-e Qods Raẓavī.
- Foucault, Michel (1378) Surveiller et punir: Naissance de la Prison. Translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehrān: Ney.
- Foucault, Michel (1394) The order of things; an archaeology of the human sciences, translated by Yahya Emami, Tehrān: Research Institute for Cultural and Social Studies.
- Hosseini Mar‘ashi Tabrizi, Ismail (1370) ‘Ālam Ārāy-e Šāh Tahmasb, the fictional life of the second king of the Safavid period, edited by Iraja Afshar, Tehrān: Donyāy-e Ketāb.
- Jahešyārī, Abū ‘Abdollāh Moḥammad b. ‘Abdūs (1408) Al-Vozarā wa al-Kotāb, Beirut: Dār al-Fīkr al-Hadīth.
- Kasravi, Mohammad Salar; Pozesh Shirazi, Ali (1388) " discourse theory of laclau and mouffe: elaborate and efficient tool in understanding the political phenomenons ", Politics, Volume 39, Number 3, pp. 360-360. The
- Kempfer, Engelbert 13 (1360) Kempfer's Travelogue. Translated by Kikavous Jahandari, Tehrān: Kharazmi.
- Knauth, Wolfgang (1355) Arman Shahriari of Ancient Iran from Kasnenf to Ferdowsi, translated by Seif al-Din Najmabadi, Tehrān: General Writing Office of the Ministry of Culture and Arts.
- Lockhart, Laurence (1380) The fall of the Safavi dynasty and Afghan occupation of Persia, translated by Ismail Dolatshahi, Tehrān: Šerkat-e Enteshārāt-e ‘Elmī va Farhangī.
- Majlīsī, Moḥammad Baqīr (2006) Āsmān va jahān: Translation of the book Al-sma‘ wa Al-‘Ālam, vol.14 of Beḥār al-Anvār, translated by Mohammad Baqr Kamarei, Tehrān: Islamīye.
- Majlīsī, Moḥammad Baqīr (n.d) Haq al-Yaqīn, Tehrān: ‘Elmīye Islamīye.
- Majlīsī, Moḥammad Taqī (1414) lawam‘ Šahībqarānī al-Moštarh Bī Šraḥ al-Faqīh, Qom: Mū‘asisa Isma‘īliyyān.
- Mar‘ašī Šafavī, Mirzā Moḥammad kalīl (1362) Majma‘ al-Tawarīk, edited by Abbas Iqbal Ashtiani, Tehrān: Ṭahoorī wa Sanā‘ī.

- Matthee, Rudolph P (2014) *Persia in crisis : Safavid decline and the fall of Isfahan*, translated by Hassan Afshar, Tehrān: Našr-e Markaz
- Mohammad Ali Khazaneh Dar Lou Majid Jalalehvand Alkami (2013) "Critical Discourse Analysis of Power in Two Chapters of Siasat-Nameh of Khajenezam-ol-Molk-Tusi", *World Politics*, Volume 2, Number 3, pp. 108-89.
- Mohaqqeq Helī, Ja'far b. al-Ḥasan (1408) *Šarā'e' al-Islam Fī Masā'il-e Ḥalāl wa Ḥarām*, researched and corrected by Abdol Hussein Muhammad Ali Baqal, Qom: Isma'īlyān.
- Mohaqqeq Sabzevārī, Moḥammad Bāqir b. Moḥammad Mo'men (1383) *Rūdat al-Anwar Abbasi Dar Aklāq va Kešvardārī*, corrected by Ismail Changizi Ardahi. Tehrān : Našr-e Mīrāt Maktoob, Āyyīne Mīrāt.
- Mohit Ardakani, Ahmad (1999) "Sele Raḥem in the Qur'an and Sunnah", *Farhang Kowtar*, Volume 3, Number 25, pp. 31-28.
- Monajīm, Molā kamāl (1334) *History of Safavids (kolašat al- Tawarīk, Tārīk-e Molākamāl)*, edited by Ibrahim Dehgan, Arak: Farvardīn.
- Monšī, Eskandar (1382) *Tārīk-e 'Ālam Ārāy-e 'Abāsī*, edited by Iraja Afshar, 3 volumes, Tehrān: Amīrkabīr.
- Moḥsavī Fendereskī, Abūṭālīb b. Mīrzābeik (1388) *Toḥfat al-'ālam dar Ošāf va Akbār-e Šāh Soltān Hoseīn*, edited by Rasool Ja'farīyan, Tehrān, Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly.
- Najafī, Moḥammad Hassan (1404) *jawāhar al-Kalām fī Šarḥ-e Šarā'ī' al-Islam*, Beirut: Dār Al-Aḥyā al-Tarāṭ al-'Arabī.
- Navaye, Abdolhossein (1383) *Documents and political correspondence of Iran, from 1038 to 1105 AH. Along with detailed notes*, Tehrān: Bonīyād-e Farhang-e Iran.
- Navidi, Dariush (1386) *Socio-economic changes in Safavid Iran (sixteenth and seventeenth centuries AD)*, translated by Hashem Aghajari, Tehran: Ney.
- Rohrborn, Klaus Michael (1383) *Provinzen und Zentralgewalt persiens im 16. und 17. Jahrhundert*, translated by Kikavus, Jahandari, Tehrān: Theological and cultural.
- Rostamvandi, Taghi (1387) " 'Greed' And 'Justice': Political Pathology Of Monarchy In Firdausi'S Shahnameh", *pizhuhish-i siyosat-i nazari: research in political science*, Volume 8, Number 5, pp. 19-1.
- Salehizadeh, Abdolhadī (1390) "An Introduction to Michel Foucault's Discourse Analysis of Qualitative Research Methods", *Socio-Cultural Knowledge*, Volume 2, Number 3, pp. 141-113. The
- Sheikh Baha'ī, Moḥammad b. Hosseīn (1386) *jāmī'a 'Abāsī: Rīsāla 'Amaliya*, Qom: jāmī'a Modaresīn Hoze 'Elmīye Qom:
- Shirley, Anthony and Robert (1387) *Shirley Brothers Travelogue*, edited by Dehbashi, translated by Avans, Tehrān: Negāh.
- Soltani, Ali Asghar (1384) *Power, Discourse and Language: Mechanisms of Power Flow in the Islamic Republic of Iran*, Tehrān: Ney.
- Ta'ālībī, Abū Manšoūr 'Abdol Mālīk b. Moḥammad (2003) *Al-Tamfīl wa Al-Mohaḍīrah*, edited by Qusay Al-Hosseīn, Beirut: Dār wa Maktab Al-Hīlāl.
- Ta'ālībī, Abū Manšoūr 'Abdol Mālīk b. Moḥammad (n.d) *Al-E'jāz wa al-E'jāz*, corrected by Mohammad Ibrahim Salim, Cairo: Maktab al-Quran.
- Tavernier, Jeanne Batiste (1336) *Tavernier's Travelogue*, edited by Hamid Shirani, translated by Abu Trab Nouri, Tehrān: Sanai Bookstore and Ta'yīd Bookstore.
- Yazdi, Meysam (1398) " Fairclough's Organisational Critical Discourse Analysis Methodology in the Studies of Art Organisations and Events", *Research journal of the Iranian Academy of Arts*, Volume 2, Number 1, pp. 132-113.
- zahīrī Samarqandi, Moḥammad b. 'Alī (1381) *Sandbādnāmeḥ*, edited by Mohammad Baqir Kamal al-Dini, Tehrān: Markaz-e Našr-e Mīrāt-e Maktoob.



**Why the Tohfato al-Alam was written during the reign of  
Shah Sultan Hussein Safavi<sup>1</sup>**

Yaqub Tabesh<sup>2</sup>

Received: 2021/09/30

Accepted: 2022/02/03

**Abstract**

There are simple answers based on the author's own statements about the reason for writing the book of Tohfato al-Alam, which its subject is a description of Shah Sultan Hussein Safavid. The claim of this research is that the writing of Tohfato al-Alam is related to the crises that the Safavid government was facing at that time. This article seeks to clarify why Tohfato al-Alam was written in that historical and social situation by using critical discourse analysis. The crisis that had engulfed the Safavid rule at that time led Fenderski to present the Shah with a linguistic order as the central signifier around which other forces move and to see the imperfections and weaknesses of the Shah invisible, and instead of the forces around him to emerge. Know crises and weaknesses are effective and to blame. In the discourse of Tohfato al-Alam, the Shah, with his full personality, seeks to train other forces in order to organize the government and society.

**Keywords:** Critical Discourse Analysis, Writing Tohfato al-Alam, Fenderski, Shah Sultan Hussein.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2022.36446.1531

2. Assistant Professor, Department of History, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran:  
[y.tabesh@hsu.ac.ir](mailto:y.tabesh@hsu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۳۰-۱۰۹

### گونه شناسی آثار تاریخی ابن حبیب بغدادی (د. ۲۴۵هـ)<sup>۱</sup>

عطیه شریعت نژاد کیاسری<sup>۲</sup>، هادی عالم زاده<sup>۳</sup>  
یونس فرهمند<sup>۴</sup>، معصومعلی پنجه<sup>۵</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۳۰

#### چکیده

به ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی ادیب و مورخ پرکار سده سوم هجری بیش از سی و هفت اثر نسب داده اند که تنها یازده اثر از آنها در دست است. از این آثار هشت اثر در زمره آثار تاریخی و سه اثر از مقوله کتب ادب و لغت به شمار می آیند. در این مقاله کوشیده شد تا گونه شناسی تازه ای از نوشته های تاریخی ابن حبیب ارائه شود. با واکاوی موضوعات و محتوای آثار تاریخی بازمانده ابن حبیب می توان آنها را در دو گونه کلان همه چیز نگاری و تک نگاری (قبیله نگاری، مادر نگاری و نام نگاری) دسته بندی کرد. الْمُحَبَّر ائری همه چیز نگارانه و ترکیبی از گونه های مختلف تاریخ نگاری است که در ذیل ۱۷۵ عنوان، مطالب گوناگونی در آن آمده؛ از جمله، سیره، تراجم صحابه، تبار افراد، احوال زنان، تاریخ خلفا، مثالب و مناقب اشخاص و اطلاعاتی در آداب و رسوم عرب؛ اما الْمُتَمَّت فی اخبار قریش و اُمَمَات النَّبِی از سنخ تک نگاری اند و می توان به آنها عنوان «قبیله نگاری» و «مادر نگاری» داد. دیگر آثار

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.34837.1493

۲. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: shariatnejad.63@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول): hd.alemzadeh@gmail.com

۴. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: Farahmand@srbiau.ac.ir

۵. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: panjeh@srbiau.ac.ir

ابن حبیب نظیر اسماء المَعْتالین مِنَ الاشراف فی الجاهلیه و الاسلام و اسماء مَن قُتِلَ  
مِن الشُّعراء، مُختلف القَبائل و مُؤتلفها را که از ابداعات ابن حبیب و از سنخ  
تکننگاری‌اند، می‌توان ذیل گونه «نام‌نگاری» جای داد.  
واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری ابن حبیب بغدادی، همه‌چیزنگاری، قبیله‌نگاری،  
مادرنگاری، نام‌نگاری.

#### مقدمه

ابوجعفر محمدبن حبیب بغدادی (د. ۲۴۵هـ) ادیب و مورخ نیمه نخست قرن سوم هجری آثاری بسیار در موضوعات گوناگون نگاشته است. تبحر ابن حبیب در شاخه‌های گوناگون دانش‌های رایج در آن روزگار، از انسب و اخبار گرفته تا لغت، شعر و قبائل عرب (ابوالطیب الغوی، ۱۴۳۰: ۱۱۷؛ ابن ندیم، بی تا: ۱۵۵؛ بغدادی، ۱۴۲۲: ۸۷/۳؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۲۴۸۰) از او عالمی جامع‌الاطراف یا به تعبیر امروزیان «همه‌چیزدان» ساخته بود. ابن‌ندیم در *الفهرست* سی‌وهفت اثر از وی نام برده (همان: ۱۵۵) که از آن میان یازده اثر در دست است.

تنوع آثار ابن حبیب در موضوع و محتوا اعم از تاریخی یا ادبی چندان است که بر پایه گونه‌شناسی (طبقه‌بندی/سنخ‌شناسی)‌های رایج در میان محققان تاریخ‌نگاری نمی‌توان آنها را گونه‌شناسی کرد. منظور از محتوا، مضامین/مطالب آثار است که حول موضوع یا موضوعاتی مختلف سامان یافته‌اند و مراد از موضوع مبحثی است که توجه بدان در دوره مؤلف و پیش‌تر از آن در قالب تکنگاشت‌هایی متداول بوده و مؤلف در آثارش ذیل عنوانی واحد یا عناوین فرعی مختلف بدان پرداخته است.

در مطالعات تاریخ‌نگارانه در اسلام شناخت گونه‌ها عمدتاً با دو رویکرد همراه بوده است: در رویکرد نخست که اغلب محققان بر آن بوده‌اند توصیف مکتوب احوال و اعمال انسان به هر روش و رعایت هر شیوه تنظیم و تدوین شود، مواد و داده‌های تاریخی دانسته شده و گونه‌شناسی با نگاهی جزئی و بر مبنای محتوای آثار و شیوه‌های مختلف شکل گرفته و هر یک از انواع آن نظیر سیره، طبقات، معاجم، نسب‌شناسی، تسمیه‌نگاری، مثالب، مناقب و جز اینها به‌عنوان گونه‌ای تاریخی تلقی و معرفی شود؛<sup>۱</sup> در رویکرد دوم که چ. اف. رابینسون<sup>۲</sup> از آن پیروی کرده، منظور از اصطلاح گونه‌شناسی مفهومی انتزاعی و ایدئال<sup>۳</sup> است و انواع تاریخ‌نگاری اسلامی در سه دسته سیره‌نگاری، تراجم‌نگاری (طبقات، معاجم) و گاه‌نگاری

۱. در این باره رک: روزنتال، ۱۳۶۸: ۸۱/۱؛ سجادی و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۰۹؛ ناجی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۱۹-۹۸.

2. Ch. F. Robinson.

3. Ideal Type.

خلاصه شده و نوشته‌های تاریخی نظیر نسب‌شناسی، فهرست‌نویسی، مثالب، مناقب و نظایر اینها گونه تاریخی به شمار نمی‌آیند چون که فاقد دو ویژگی اصلی تاریخ‌نگاری، یعنی قالب نثر و تعاقب زمان‌اند (رایبسون، ۱۳۹۲: ۱۱۹-۱۱۸ و ۲۶-۲۵).

در جمع بین این دو دیدگاه «می‌توان تمامی مکتوبات تاریخی در سده‌های نخستین هجری و پس از آن را ذیل دو گونه اصلی جای داد: گونه نخست شامل آثاری که صرفاً حاوی مواد تاریخی‌اند، نظیر کتاب‌هایی با عنوان الاوائل، المثالب، المناقب، تک‌نگاری‌ها و نظایر اینها و گونه دیگر، آثاری که افزون بر مواد تاریخی همراه با درک تاریخی<sup>۱</sup> و تعاقب زمان‌اند»<sup>۲</sup> مطابق با این نظر تألیفات ابن حبیب و دیگر مؤلفان سده‌های نخستین هجری به‌عنوان آثاری که حاوی مواد تاریخی‌اند، محل اعتنا است. با این همه از میان آثار ابن حبیب تنها المُنَمَّق فی اخبار قریش و المَحَبَّر مدنظر محققان بوده که در گونه‌شناسی این دو نیز، نظری واحد ارائه نشده است.

ف. روزنتال<sup>۳</sup> ذیل تاریخ خبر بی‌ذکر اثری از ابن‌حبیب آثار او را مجموعه‌ای از تک‌نگاشت‌های خبری و به‌منزله پایان صورت تاریخ خیر دانسته است (روزنتال، ۱۳۶۸: ۸۵/۱)؛ به پیروی از او م. ناجی نیز دو کتاب اصلی و مشهور وی، المَحَبَّر و المُنَمَّق، را ذیل تاریخ‌نگاری خبر و حاوی اطلاعات تاریخی در موضوعات گوناگون از جمله عرب دوره جاهلی، سیره نبوی و تاریخ اسلام معرفی کرده است (ناجی، ۱۳۷۵: ۹۸/۲)؛ حال آنکه ر. جعفریان از منظری کلان تألیفات ابن‌حبیب را ذیل گونه تاریخ‌نگاری اجتماعی و فرهنگی و در اخبار شعر و شاعران به شمار آورده و ذیل گونه «تسمیه‌نگاری» نیز به المَحَبَّر اشاره کرده است (جعفریان، ۱۳۹۳: ۴۱، ۴۳). این گونه‌شناسی‌ها جامع نیستند و همه محتوا و موضوعات آثار ابن‌حبیب را در بر نمی‌گیرند؛ از این رو در این مقاله کوشیده شد، بیان شود که آثار تاریخی موجود از ابن‌حبیب به کدام شیوه‌ها تدوین شده (ساختار) و حاوی چه محتوای موضوعاتی است و بر مبنای این معیارها هریک از آنها را در کدام یک از گونه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی می‌توان جای داد.

---

۱. روزنتال ذیل عنوان جهان‌نگری تاریخی محمد(ص) (The historical outlook of Muhammad) به مفهوم درک تاریخی پرداخته و از توجه ایشان به تاریخ گذشته و آینده سخن گفته است. از نظر وی: «تاریخ در نظر رسول اکرم عظیم جلوه می‌کرد. به‌طور کلی گرچه پیامبر نتوانست پیشرفت حیرت‌آور علم و دانشی را که بعدها در پرتو دین اسلام به وجود آمد، پیش‌بینی کند، مع‌هذا سعی ایشان به رشد آتی تاریخ‌نگاری در اسلام مدد رسانده است» (روزنتال، ۱۳۶۸: ۴۳/۱).

۲. از تقریرات عالم‌زاده در درس «شناخت مآخذ».

### پیشینه

محققان از میان آثار ابن حبیب بیش از همه به *المحبر و المنمق فی اخبار قریش* توجه کرده‌اند، اما در باب گونه‌شناسی این دو اثر نیز دقت کافی و اهتمام وافی به کار نبسته‌اند. ایلزه لیشتن اشتاتر<sup>۱</sup> نخستین کسی است که به *المحبر* توجه نشان داده و در مقاله‌ای با عنوان «محمد بن حبیب و کتابش *المحبر*» (۱۹۳۹) پس از معرفی ابن حبیب ذیل عنوان منابع به سلسله اسانید ذکر شده در اثر و استادان او پرداخته است. دلاویدا<sup>۲</sup> در مقاله «مادر - نام‌های شاعران نوشته محمد بن حبیب» (۱۹۴۲) محتوای اثری از ابن حبیب با عنوان *من نسب الی امه من الشعراء* را عرضه کرده است. خورشید احمد فاروق در *مقدمه المنمق فی اخبار قریش* (۱۹۸۵) و محمد حمیدالله در *خاتمه المحبر* (۲۰۰۹) پس از معرفی زندگی علمی و اجتماعی ابن حبیب، درباره منابع وی در تدوین آثارش نوشته‌اند.

توجه عبدالسلام هارون در *مقدمه اسماء المغاتلین من الاشراف فی الجاهلیه و الاسلام و یلیه کنی الشعراء*<sup>۳</sup> و *من غلبت کنیت علی اسمه* (۲۰۰۰)، به شیوه ابن حبیب، نظیر ذکر نکردن دلیل تألیف و ملزم نبودن مؤلف به شیوه واحد در تنظیم مطالب، در تألیف کتاب خالی از فایده نیست. علی عبد مشالی در مقاله‌ای با عنوان «ابن حبیب بغدادی (ت ۲۴۵ هـ) درسه فی منهجه و موارد کتاب المنمق مثلاً» (۲۰۱۶) به زندگی علمی، سیاسی و اجتماعی ابن حبیب و آیات قرآن، احادیث مذکور در اثر، راویان و شعری که ابن حبیب از ایشان نام برده پرداخته است. عابد رحمان طیار در مقاله «کتاب *المحبر* ابن حبیب و جایگاه آن در تاریخ‌نویسی نخستین اسلامی» (۲۰۱۸) با بررسی روند ادغام مضامین عرب-اسلامی با کتاب مقدس و منابع یهودی، *المحبر* را نخستین گام در تکامل تاریخ‌نگاری اسلامی به صورت عام و توجه به تاریخ جهان به صورت خاص معرفی کرده است.

### ۱. همه چیز نگاری

در نگاه نخست *المحبر* اثری است که بیش از همه به نام‌نامه عرب/ فرهنگ نام‌ها شباهت دارد. دیدگاه روزنتال که *المحبر* را ذیل تاریخ خیر<sup>۴</sup> و دیدگاه جعفریان که آن را ذیل تسمیه‌نگاری

1. Ilse Lichtenstadter.

2. G. Levi Della Vida

۳. دو اثر در مجموعه‌ای واحد با عنوان *نوادیر المخطوطات* گرد آمده‌اند و عبدالسلام هارون مقدمه‌ای واحد برای دو اثر نگاشته‌اند؛ زین سبب سال (۲۰۰۰) صرفاً در *خاتمه من غلبت کنیت علی اسمه آمده است*.

۴. جعفریان (۱۳۹۳: ۴۲) می‌نویسد: «نوعی نگارش تاریخی شرح حالی است که در تاریخ‌نگاری اسلامی به‌عنوان یک روش استفاده می‌شده است. اساس این روش بر این بوده که نویسنده فهرستی از اسامی افرادی را ارائه



دانسته، همه موضوعات و مندرجات اثر را پوشش نمی‌دهد؛ زیرا به هیچ روی اثری در تاریخ خبر نبوده و گونه تسمیه‌نگاری صرفاً در معنای فهرستی از اسامی افراد درگیر در ماجرای خاص نیز با محتوا و موضوعات تمام اثر مطابقت ندارد. همچنان که نمی‌توان آن را از گونه گاه‌نگاری در معنای رعایت توالی زمان و افراد دانست، زیرا تنها در مباحث آغازین اثر نظیر مدت زمان میان انبیا، طول عمر پیامبران، اسامی خلفا (ابن‌حیب، ۱۳۶۱: ۳۳-۱) و گاه در موضوعاتی نظیر معرفی غزوه‌ها، سریه‌ها و اسامی پادشاهان توالی زمان و افراد رعایت شده (همان: ۶۶۷-۶۶۵ و ۳۷۰-۳۵۸ و ۱۲۵-۱۱۰) و این روند در *المحبر* تداوم نداشته است.

بررسی محتوای *المحبر* حاکی از آن است که اثری مرکب از گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری نخستین اسلامی نظیر سیره‌نگاری، صحابه‌نگاری، مناقب‌نگاری، مثالب‌نگاری، نسب‌نگاری و آداب و رسوم است که به صورت رساله‌های کوچک و اغلب به شکل فهرستی از اسامی عرضه شده است؛ از این رو *المحبر* اثری همه‌چیزنگارانه بوده که موضوعات و محتوای هر یک از آنها به شرح زیر تفکیک‌پذیر است:

#### ۱.۱. سیره‌نگاری

منظور از سیره، زندگی‌نامه شخصی خاص از تولد تا مرگ است (رابینسون، ۱۳۹۷: ۱۲۷) و اغلب محققان سیره‌نویسی را از گونه‌های اصلی تاریخ‌نگاری به شمار آورده‌اند (رابینسون، ۱۳۹۷: ۱۱۶؛ جعفریان، ۱۳۹۳: ۳۰؛ ستوده، ۱۳۹۸: ۶۷). در اینجا منظور از سیره موضوعاتی است که پیرامون سرگذشت پیامبر به صورت فهرستی از اسامی گرد آمده است؛ برای نمونه، زمان تولد پیامبر، معرفی غزوات و سریه‌ها، جده‌های پیامبر که عاتکه نام داشتند، جده‌های پیامبر که فاطمه نام داشتند، نسب‌شناسی پیامبر از جانب مادران، فرستادگان پیامبر نزد ملوک، فرماندهان سپاه رسول خدا، موالی رسول خدا، کسانی که محمد نام داشتند، اسامی پرده‌داران رسول خدا و خلفا، اسامی نقبای پیامبر/کسانی که پیامبر تولیت امری را به ایشان سپرد، اسامی زنانی که با رسول خدا بیعت کردند، اسامی زنانی که به مشرکان ملحق شدند و رسول خدا مهریه همسران ایشان را پرداخت، همسران پیامبر، دامادهای پیامبر، دختران پیامبر، زنانی که با رسول خدا ازدواج کرده اما هم‌بستر نشدند (ابن‌حیب، ۱۳۶۱: ۳۲ و ۴۰۵ و ۲۶۸ و ۲۵۸ و ۱۳۰ و ۱۲۹ و ۱۲۸ و ۱۱۰-۱۲۵ و ۷۵ و ۷۱ و ۵۱ و ۴۷ و ۱۱-۸).

#### ۱.۲. صحابه‌نگاری

منظور از صحابه‌نگاری معرفی شماری از صحابه است که در مجموعه‌ای خاص جای

---

می‌داده که درگیر در ماجرای خاصی بوده‌اند و به صورت یک رساله یا کتاب عرضه می‌کرده است»

می‌گرفتند، نه شرح دقیق احوال تمامی آنها به شیوه‌ای که ابن‌عبدالبر در *الاستیعاب فی معرفه الاصحاح* به آن پرداخته است؛ نظیر پیمان برادری میان صحابه قبل از هجرت، پیمان برادری میان صحابه بعد از هجرت، کسانی که محمد نام داشتند، نخستین شخص از مهاجرین که محمد نامیده شد، نخستین شخص از انصار که محمد نامیده شد، نخستین کسانی از مهاجرین و انصار که بعد از هجرت متولد شدند، کسانی از مهاجرین و انصار که نامشان سعد و عبدالله بود و در جنگ بدر حضور داشتند، کسانی که از غزوه تبوک سرپیچی کردند، جاسوسان پیامبر در جنگ بدر، اسامی کسانی که در عهد پیامبر به جمع‌آوری قرآن پرداختند، اسامی بشارت‌دهندگان به پیامبر، اسامی موالی مهاجران و انصار که در جنگ بدر کشته شدند، اسامی صحابه رسول که در جنگ جمل و صفین با علی (ع) بودند (همان: ۲۸۹ و ۲۸۷ و ۲۸۶ و ۲۸۵ و ۲۷۸ و ۲۷۶ و ۲۷۴-۲۷۵ و ۱۳۰ و ۷۱-۷۰).

### ۱.۳. مناقب‌نگاری

تدوین تک‌نگاری‌هایی در بیان مناقب<sup>۱</sup> و فضائل، در نتیجه رقابت‌های قبیله‌ای و برای حفظ مآثر و اخبار و انساب قبایل بوده است (سجادی و دیگران، ۱۳۷۵: ۵۶). ابن‌حیب در مباحث نسب‌شناختی و ویژگی‌های فردی و اخلاقی به ذکر مناقب افرادی از قریش پرداخته، نظیر خلفایی که مادرانشان از قبیله قریش بودند، اشراف قریش، کسانی که از طرف مادر تا دو نسل از بنی‌هاشم بودند، نخستین کسی که از طرف مادر تا دو نسل از بنی‌هاشم بوده است، نخستین کسی که از جانب مادر تا سه نسل از بنی‌هاشم بوده است، سخاوتمندان زمان جاهلیت، سخاوتمندان مسلمان، وفاداران عرب در جاهلیت، کسانی که در جاهلیت بت‌پرست نبودند، سخت‌کوشان در جنگ، زیرکان عرب، فصیحان عرب، کسانی که در جاهلیت حکمی داده‌اند که موافق با حکم اسلام بوده است، کسانی که در جاهلیت شراب، مستی، ازلام، قمار و قرعه را منع کردند، کسانی از مضر، ربیع، قضاعه و یمن که فرماندهی سپاهی هزار نفری را عهده‌دار بودند، اسامی افرادی که شبیه پیامبر بودند و مردانی که به دلیل زیبایی نقاب بر چهره داشتند (همان: ۴۷۴ و ۳۷۷ و ۳۵۵ و ۳۴۸ و ۲۵۱-۲۴۶ و ۲۴۱ و ۲۳۳ و ۲۳۲ و ۱۸۴ و ۱۸۱ و ۱۷۱ و ۱۶۶ و ۱۶۲ و ۱۶۱ و ۱۴۶ و ۱۳۷).

۱. «مناقب / مَنَقَبَت‌نگاری: مَنَقَبَت به معنای شایسته‌کرداری است و جمع آن مناقب است. ... این اصطلاح در عرف تاریخ‌نگاری اسلامی نوعی سیره اختصاصی است که کلیه فضایل، افعال، کردار، معجزات، کرامات و عبادات شخص مدنظر را بیان می‌کند. مناقب‌نگاری از پیامبر گرامی خدا، حضرت فاطمه (س) و امامان (ع) تا عالمان و بزرگان صحابه و تابعین را در بر می‌گرفته است» (آیین‌وند، ۱۳۸۷: ۲۶۴).

#### ۱.۴. مثال‌نگاری

محتوای *المحبر* در مثال یا به عبارتی بیان ویژگی‌های ناپسند افراد گاه در موضوعات نسب‌شناختی و گاهی در موضوعات اخلاقی، ویژگی‌های فردی و در مواردی طعن در مشاغل افراد بوده است؛ نظیر خلفایی که مادرانشان کنیز بودند، کسانی که مادرانشان نصرانی بودند، کسانی که مادرانشان حبشی بودند، نجبای نادان قریش، نادان‌های ثقیف، زنان نادان، آزاردهندگان قریش، مسخره‌کنندگانی از قریش که به اشکال مختلف مردند، تفرقه‌افکنان، زنادقه قریش، زنانی که مرگ پیامبر آرزویشان بوده، خون‌ریزهای عصر جاهلیت، نیرنگ‌زنندگان عرب، اسامی منافقانی از اوس و خزرج، اسامی کسانی که از جنگ گریختند، اسامی مفسدان، اشرافی که به دلیل سرقت دستشان قطع شد، اشرافی که در جنگ چشمانشان را از دست دادند، اشراف نابینا، اشرافی که جذام یا پسی داشتند، اشراف یک چشم، اشراف معلول و اشرافی که چشمانشان دوبین بوده از جمله موضوعات *المحبر* در مثال است (همان: ۴۹۴-۴۷۰ و ۴۶۷-۴۵۵-۴۳۵ و ۳۸۱ و ۳۸۰ و ۳۷۹ و ۳۰۵ و ۳۰۴ و ۳۰۳ و ۳۰۲-۲۹۹ و ۲۹۹-۲۹۶ و ۲۶۱ و ۲۴۴ و ۱۹۲ و ۱۸۵ و ۱۶۱ و ۱۶۰ و ۱۵۷ و ۴۵).

#### ۱.۵. نسب‌نگاری

در *المحبر* افزون بر صورت تبارنامه‌ای و معرفی سلسله نسب افراد تا چند نسل؛ نظیر معرفی نسب پیامبر، خلفای راشدین، اموی و عباسی از جانب مادر، نسب مریم بنت عمران و نسب دانیال؛ به معرفی مناسبات خانوادگی و آشکارکردن روابط سببی و نسبی افراد نیز توجه شده؛ نظیر اسامی فرزندان اسماعیل، اسحاق، یعقوب، مدین بن ابراهیم و فرزندان ابراهیم، دختران رسول خدا، دامادهای پیامبر، دامادهای ابوبکر، عمر، عثمان و علی و حسن رضی الله عنه، دامادهای خلفای بنی امیه، دامادهای عبدالله بن زبیر، دامادهای خلفای عباسی، دامادهای عبدالملک، دامادهای اصحاب شوری، اسامی کسانی که در جنگ بدر بر صفیه وارد شدند و با او محرم بودند، مردی که چهار خلیفه با دختران او ازدواج کرد، کسانی که نزدیک‌ترین فرد به نیای بزرگ بودند و کسانی که از فرزندان، نوه و نتیجه صد نفر را دیده‌اند (همان: ۳۹۴ و ۳۹۰ و ۳۸۹ و ۳۸۶ و ۲۵۷ و ۲۴۳ و ۵۲-۶۵ و ۸-۳۳).

#### ۱.۶. آداب و رسوم

ابن حبیب ذیل عنوان سنت‌های رایج در جاهلیت که با ظهور اسلام برخی باقی و تعدادی از بین رفته‌اند، به آداب و رسوم عرب در عصر جاهلیت نظیر مراسم حج، رسم تلبیة بتان،

بازارهای معروف در جاهلیت، رسم کفن کردن میت قبل از اسلام، انواع ازدواج در جاهلیت و قطع دست دزدان توجه نشان داده و در عناوینی مجزا نظیر داوران عرب، توشه‌داران کاروان، محاسبه‌گران ماه کبیسه/ نساء، به مشاغل عرب در عصر جاهلیت پرداخته است (همان: ۴۶۵ و ۳۸۸ و ۳۷۳ و ۳۰۹-۳۴۰ و ۲۸۵ و ۲۵۸ و ۱۸۹ و ۱۷۳ و ۱۵۶ و ۱۳۷ و ۱۳۲ و ۳۲).

### ۱.۷. زن‌نگاری

در *المحبر* ذیل مباحث نسب‌شناختی، مناقب‌نگاری، مثالب‌نگاری، آداب و رسوم و مناسبات خانوادگی به زنان توجهی ویژه شده است. در مباحث نسب‌شناختی نسب مادری پیامبر و خلفا مدنظر ابن حیب بوده (همان: ۱۳-۸)، نیز توجه به مناسبات خانوادگی زنان با پیامبر، اشراف و افرادی که در جنگ‌ها حضور داشتند، از دیگر موضوعات *المحبر* بوده؛ نظیر جدات پیامبر که عاتکه و فاطمه نام داشتند، زنی که دوازده خلیفه با او محرم بود، زنی که پدر، جد و همسرش در بدر کشته شدند، زنی که از مردان متعدد هفت پسر داشت و به گواهی پیامبر همگی آنها در یکی از جنگ‌ها شرکت داشتند، زنی که دو برادرش در جنگ بدر با پیامبر و دو برادر دیگرش با مشرکان بودند، زنی که پدر و عمویش در جنگ بدر با رسول خدا بودند و عمومی دیگرش با مشرکان بود، زنی که یکی دایی‌اش در بدر با پیامبر و دایی دیگرش با مشرکان بود، زنی که برادر، دایی و همسرش در روز احد شهید شدند، زنی که چهار همسر و برادرش در روز بدر در سپاه پیامبر بودند، همسران رسول خدا که با وی همبستر نشدند (همان: ۴۰۵ و ۴۰۴ و ۴۰۳ و ۴۰۲ و ۴۰۱ و ۴۰۰ و ۳۹۹ و ۵۴ و ۴۷).

شماری از موضوعات در مناقب زنان است، نظیر زنان بلندمرتبه‌ای در نسب که بعد از ازدواج در ماندن یا ترک کردن همسرانشان مخیر بودند، زنان وفاداری که بعد مرگ همسرشان ازدواج نکردند، زنان نجیب/ زنانی که سه فرزند پسر از اشراف داشتند و زنانی که با پیامبر بیعت کردند. برخی موضوعات نیز در مثالب است؛ نظیر افرادی از قریش که مادرشان حبشی، سندی، نبطی، یهودی و نصرانی بودند و زنانی که بیش از سه بار ازدواج کردند (همان: ۴۵۵ و ۴۳۵ و ۴۳۳ و ۴۰۶ و ۳۹۸ و ۳۹۶ و ۳۰۶ و ۳۰۵). در مباحث آداب و رسوم پیرامون زنان در جاهلیت، کسب درآمد از طریق کنیزان، رسم سه طلاقه، ارث‌نبردن زنان و کودکان، عده نگه‌داشتن زنان پس از طلاق، ازدواج با دو خواهر و ازدواج با همسران پدر از موضوعات مدنظر مؤلف بوده است (همان: ۳۲۷ و ۳۲۵ و ۳۲۴).

## ۲. تک‌نگاری

منظور از تک‌نگاری یا تک‌نگاشت گونه‌ای از نگارش یا تألیف است که به تفصیل یا اختصار درباره موضوعی واحد نوشته شده باشد. از میان آثار ابن‌حیب جز *المحبر* که اثری در موضوعات متنوع بوده و از آن با تعبیر همه‌چیزنگاری یا همه‌چیزنگاشت یاد شد، باقی آثار موجود از او پیرامون موضوعی واحد گرد آمده‌اند. تک‌نگاشت‌های ابن‌حیب به تناسب موضوع و هدف نویسنده ذیل عناوینی مانند *قبیله‌نگاری*، *مادرنگاری* و *نام‌نگاری* دسته‌بندی و معرفی شده‌اند.

### ۲.۱. قبیله‌نگاری

*المنمق فی اخبار قریش* تک‌نگاشتی درباره قبیله قریش است و چنان‌که *مصحح المنمق* در مقدمه آورده حاوی موضوعاتی است که تنها از طریق این اثر تا کنون به دست ما رسیده (ابن‌حیب، ۱۴۰۵: ۱۳) و از این‌روی در نوع خود منحصر به فرد است. ساختار *المنمق* ترکیبی از شیوه تاریخ‌نگاری خبر و تسمیه‌نگاری است و مؤلف در ذکر سلسله اسانید خبر تساهل ورزیده است.<sup>۱</sup> دیدگاه تاریخی، نوع روایات و مواد تاریخی که در *المنمق* دیده می‌شود در حقیقت استمرار دیدگاه قبیله‌ای پیش از اسلام به حوادث است. موضوعات *المنمق* و محتوای هر یک از آنها به شرح زیر است:

#### الف. اخبار پیرامون افرادی از قریش

منظور از خبر توصیف جامع رویدادی واحد است که معمولاً به صورت داستان کوتاه و اغلب به صورت گفت و شنود و توأم با شواهد شعری بوده و با عنوان حدیث، قصه و ذکر آغاز شده است (روزنتال، ۱۳۶۸: ۸۲/۱-۸۱)؛ برای نمونه، حدیث (حکایت) ایلاف، قصه زهره و امیه، حدیث آهوی کعبه، حدیث فیل، حدیث قصی بن‌کلاب و جمع شدن قریش به دور او و داخل شدن ایشان در بطیحه، حدیث اركاج، داستان ظلم و ستم فرزندان سبعه به نقل از کلبی، داستان سهیل بن عمرو در رده، داستان رنگ کردن موی عبدالمطلب با گیاه، حدیث قسامه، قصه اسد و بنی عدی از واقدی، قصه عمر بن خطاب با عماره بن ولید به نقل از واقدی، داستان ابی‌الحفص بن‌اخیف از واقدی، داستان منطقه قریه به نقل از کلبی، حدیث فاکه از واقدی، حدیث قیس بن‌نشه و جوار او به عباس بن عبدالمطلب، حدیث رقیقه، داستان فریادهای کوه ابوقبیس، حدیث اصل اموال عبدالله بن جدعان، داستان مرثیه‌خوانی برای عبدالله بن جدعان، قصه

۱. در باب روش اسنادی و گذار آن در تاریخ‌نگاری اسلامی (نک: آقاجری و دیگران، ۱۳۹۴: صص ۳۱-۱).

رکانه، قصه عثمان بن حویرث با قیصر، حدیث مرگ ولید بن مغیره و وصیت او، حدیث قتل ابو ازیهر دوسی، حدیث پیامبر و ابولهب، حدیث پیروزی طلیب بر پیامبر، داستان هشام بن مغیره و ضباعه، حدیث حسابگران ماه کبسه از کنانه، قصه بت‌های مکه، حدیث زبیر و اعرابی، حدیث فریادزننده شب در مرثیه هشام، حدیث مجلس قلاده و حدیث مسافر و هند (ابن حبیب، ۱۴۰۵: ۳۶۹ و ۳۵۷ و ۳۵۳ و ۳۴۲ و ۳۳۲ و ۳۲۷ و ۲۲۷ و ۲۲۵ و ۲۲۴ و ۲۱۸ و ۱۹۹ و ۱۹۱ و ۱۵۴ و ۱۵۲ و ۱۵۰ و ۱۴۹ و ۱۴۸ و ۱۴۵ و ۱۴۳ و ۱۴۲ و ۱۳۹ و ۱۳۱ و ۱۳۰ و ۱۲۵ و ۱۱۲ و ۱۱۱ و ۸۳ و ۸۱ و ۷۰ و ۵۹ و ۴۸ و ۴۱).

### ب. احلاف قریش

ابن حبیب در ۴۳ عنوان به احلاف یا به عبارتی پیمان‌های قریش پرداخته و در باب هر یک روایات متعدد را با ذکر سلسله اسانید نقل کرده است: پیمان مطیین؛ پیمان فضول؛ پیمان عدی و سهم؛ پیمان قبیله خزاعه برای عبدالمطلب؛ پیمان فضول از ابن‌بختری؛ شرح مطیین و هم‌پیمانان به نقل از کلبی؛ پیمان قریش با احابیش؛ پیمان‌های قریش با ثقیف و دوس؛ پیمان بنی‌علاج؛ پیمان حارثه بن‌الوقص با ابن‌ابی‌ثابت؛ پیمان جحش بن‌رئاب؛ پیمان قارظ؛ پیمان بنی‌شیمان؛ پیمان آل‌سوید؛ پیمان مرثد بن‌ابی مرثد الغنوی؛ پیمان بنی‌نسیب بن‌حارث؛ پیمان آل‌عاصم و آل‌سباع؛ پیمان عبدالله بن‌سعود الهذلی؛ پیمان آل‌صغیره بن‌عذره؛ پیمان عمرو بن‌الاعظم؛ پیمان ابی‌اسامه؛ پیمان النباش بن‌زراره؛ پیمان مسعود بن‌عمرو؛ پیمان بنی‌حارث بن‌فهر و عبدمناف؛ پیمان اوس و قریش؛ پیمان مرداس بن‌ابی‌عامر و حرب بن‌امیه؛ پیمان بنی‌عامر بن‌لؤی و عدی بن‌عمرو؛ پیمان مطیین و دیگر پیمان‌ها در روایت ابن‌ابی‌ثابت؛ پیمان فضول به روایت ابن‌ابی‌ثابت؛ پیمان جحش بن‌رئاب بن‌امیه؛ پیمان مقداد بن‌اسد بن‌عبد یغوث» (همان: ۲۶۷ - ۲۷۵ و ۱۸۹ و ۱۸۶ و ۸۶ و ۸۰ و ۵۲ و ۵۰).

### ج. ایام قریش

شرح جنگ‌های بزرگ و کوچک میان قبایل قریش و تفاخر آنها بر یکدیگر از موضوعاتی بوده که ابن حبیب در ۲۴ عنوان به آن پرداخته است: داستان فیل، داستان ارکاح، داستان اتفاقی که میان قریش و کنانه در روز ذات‌النکیف رخ داد، روز آبشار، روز فح، داستان فجار، داستان ستیز محارب بن‌فهره و بنی‌ضمیره، داستان فجار اول که مرتبط با قریش بود، داستان فجار دوم، داستان فجار سوم، داستان فجار چهارم، ادامه فجار چهارم به نقل از ابو عبیده معمر بن‌مثنی، روز عبلاء به نقل از واقدی، روز شرب، داستان روز غمیصا، روز ذی ضال/ قصبیه (همان: ۳۵۳ و ۲۱۱ و ۱۸۲ و ۱۸۱ و ۱۶۴ و ۱۶۳ و ۱۶۱ و ۱۳۲ و ۱۵۴ و ۱۲۳ و ۱۱۷ و ۱۱۳ و ۸۳ و ۷۰ و ۱۲)

#### د. مقاتل قریش

مقتل‌نویسی<sup>۱</sup> از انواع نگارش‌های تاریخی رایج میان مؤلفان بوده که در آن قتل یا شهادت شخصیت یا شخصیت‌های مهم شرح داده شده است. ابن‌حبیب ذیل عناوین داستان ابی‌حفص بن‌احیف به نقل از واقدی، داستان فاکه به نقل از واقدی، داستان کشته‌شدن ازبهر دوسی، مقتل عبدالرحمن بن‌خالد و علت آن، به‌صورت مفصل چگونگی به قتل رسیدن افراد را بیان کرده است (همان: ۳۶۰ و ۱۹۹ و ۱۳۱).

#### ه. منافرات قریش

منافره در لغت به معنای تفاخر در حسب، نسب و شرف است. در *لسان‌العرب* از ابن‌منظور به نقل از ابو عبیده آمده است: «منافره یعنی دو نفر که هر کدام بر یکدیگر فخرفروشی کرده و خود را برتر از دیگری داند و با این ادعا پیش نفر سوم روند تا بین آنها حکم کند»<sup>۲</sup>. ابن‌حبیب در ۱۴ عنوان به منافرات قریش پرداخته و در برخی از منافرات وصف محاسن افرادی نظیر عبدالمطلب و عباس بن‌عبدالمطلب ذکر شده است: «منافره عبدالمطلب و حرب بن‌امیه، منافره عبدالمطلب با قبیلۀ ثقیف، منافره هاشم بن‌عبد مناف با امیه بن‌شمس، منافره عائذ بن‌عبدالله بن‌عمر بن‌مخزوم با حارث بن‌سعد بن‌عبدالعزی، منافره مالک بن‌عمیله با عمیره بن‌هاجر خزاعی، منافره بنی‌مخزوم و بنی‌امیه، منافره بنی‌قصی و بنی‌مخزوم، منافره بنی‌لؤی بن‌غالب، منافره عتبه بن‌ربیع با فاکه بن‌مغیره مخزومی» (همان: ۱۰۹-۹۰).

#### و. مثالب قریش

آنچه در *المنمق* ذیل موضوعاتی در مثالب و مناقب قریش آمده به شیوه فهرست‌نویسی عرضه شده است: کسانی از قریش که دندان پیشین بالای ایشان جلوتر از دندان زیرین بود؛ اشرافی از قریش که یک چشمشان چپ بود؛ معلولان قریش؛ نابینایان قریش؛ یک‌چشمان قریش؛ مسخره‌کنندگان قریش و اخبار کشته‌شدن آنها؛ دروغگویان قریش؛ حد زده‌شدگان قریش؛ نجبای نادان قریش؛ کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقادی نداشتند؛ توشه‌داران کاروان؛ افرادی از قریش که مادرشان حبشی، سندی، نبطی، یهودی و نصرانی بود و کسانی که به دلیل سرقت دستشان قطع شده است (همان: ۴۰۵ و ۴۰۴ و ۳۹۴ و ۳۹۰ و ۳۸۶ و ۳۲۸ و ۳۲۷).

۱. مقتل: جمع آن مقاتل، جای کشتن و زمینی که در آنجا کسی کشته شده باشد، قتلگاه (ابن‌منظور، بی‌تا: ۵۵۰/۱۱).

۲. ذیل نفر: «المنافرة ان یفتخر الرجلان کل واحد منهما علی صاحبه ثم یحکما بینهما رجلا» (ابن‌منظور، بی‌تا: ۵/۲۲۶).

### ز. مناقب قریش

کسانی که در جاهلیت شراب، مستی، ازلام و قمار را حرام کردند؛ سران و بزرگان قریش؛ طعام‌دهندگان قریش در جنگ بدر؛ بخشنندگان قریش؛ کسانی از قریش که قبل از اسلام از پرستش بت‌ها دست کشیدند؛ اهل حمس؛ یاران پیامبر که از قریش بودند؛ شبیهان به پیامبر؛ زیبارویان قریش؛ شریفان قریش از حیث نسب؛ رؤسای قریش؛ سواره‌نظام‌های قریش؛ حاکمان قریش در منافرها و مفاخره‌ها؛ کسانی که از جانب مادر تا دو نسل از بنی‌هاشم بودند؛ افرادی که مادرشان تا سه نسل از بنی‌هاشم بودند (همان: ۴۲۵ و ۴۲۴ و ۴۲۲ و ۴۲۱ و ۳۸۹ و ۳۷۱ و ۳۳۱).

### ۲.۲. مادرنگاری

منظور از گونه مادرنگاری در تألیفات ابن حبیب آثاری است که به معرفی سلسله نسب و شجره‌نامه افراد از جانب مادر تا چند نسل به روش مبسوط اختصاص یافته است. نمونه‌هایی از مادرنگاری پیامبر، خلفای راشدین، اموی و عباسی تا روزگار مؤلف به اختصار در *المحبر* نقل شده (ابن حبیب، ۱۳۶۱: ۴۵-۹۱۲)؛ اما *أمّهات النبی* تنها اثر موجود از ابن حبیب است که به صورت مستقل در معرفی سلسله نسب پیامبر از جانب مادر تدوین شده است. او ابتدا سلسله نسب آمنه، مادر پیامبر را از جانب مادرانش تا هشت نسل بر شمرده و پس از آن مادران پدر و اجداد پیامبر را معرفی کرده است: عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، عبد مناف، قُصَی، کِلاب، مُرّه، کعب، لُؤی، غالب، فِهر، مالک، نَصْر، کِنانه، خُزَیمه، مُدرکه، الیاس، مُضَر، نِزار و مَعَلّه تا چند نسل. نسب برخی از مادران به یکی از قبایل قریش و برخی به عدنان و برخی به اِرم‌بن‌سام‌بن‌نوح ختم شده است. در پایان مؤلف عنوان کرده که نیای عدنان از جانب قَیذَر بن اسماعیل بن ابراهیم با سی و چند پدر که بعضی تا چهل بر شمرده‌اند به آدم (ع) ختم می‌شود (ابن حبیب، ۱۴۱۶: ۳۴-۳۳).

از نظر سترسین «در عصر عباسیان تدوین آثاری در زمینه انساب برای بر شمردن مفاخرات عرب و رد شعوبیه در آنچه در مثالب عرب نوشته‌اند، متداول بوده است.» (سترسین، ۱۴۱۲: ۸) پیش از ابن حبیب نیز هشام بن محمد بن سائب کلبی<sup>۱</sup> و مدائنی آثاری با عناوین *امّهات النبی* و *امّهات الخلفاء* تدوین کرده‌اند و حتی در کتیبه‌ای به جای مانده از عصر جاهلیت با عنوان کتیبه حسائن تا سه نسل نسب‌شناسی از جانب مادر صورت گرفته است - J.Ryckmans, 1986: 11- (64)؛ البته آثار ابن کلبی و مدائنی موجود نیست و اظهار نظر درباره محتوای آثار ممکن نیست؛ زیرا گاه آثار نوشته‌شده با این عناوین نظیر *امّهات الخلفاء* از ابن حزم اندلسی (د. ۴۵۶هـ) صرفاً در

۱. در باب چارچوب‌های تاریخ‌نگاری هشام کلبی (نک: منتظرالقائم، ۱۳۹۴: صص ۱۶۸-۱۴۹).



معرفی نام مادر خلفا بوده (ابن حزم، ۱۹۸۰: ۳۱-۱۲) و گونه‌ای در «نام‌نگاری» به شمار می‌آید، حال آنکه *امهات النبی* از ابن حبیب قدیمی‌ترین اثر به‌جای‌مانده از گونه «مادرنگاری» و در زمره یکی از گونه‌های فرعی «نسب‌شناسی» است که هدف از تألیف آن ذکر سلسله نسب پیامبر از جانب مادر برای بیان شرافت ایشان در نسب بوده است.

### ۳.۲. نام‌نگاری

بیشتر آثار ابن حبیب را می‌توان از گونه نام‌نگاری شمرد. منظور از نام‌نگاری پرداختن به اسامی از زوایای مختلف به‌منظور شناخت بیشتر افراد است. گاه نام‌نگاری صرفاً در شناخت اسامی افراد و نگارش در القاب، کنیه‌ها و نام افراد بوده که با تدوین «مؤتلف‌ها و مختلف‌ها»<sup>۱</sup> به کمال رسیده است؛ نظیر *کنی الشعراء و من غلبت کنیته علی اسمہ، القاب الشعراء و من یعرف منهم بأمه، مختلف القبائل و مؤتلفها و من نسب الی أمه من الشعراء*. گاهی نیز نام‌نگاری در معرفی گروهی خاص از افراد بوده که از منظری به یکدیگر شباهت داشته‌اند؛ مانند *اسماء المعتالین من الاشراف فی الجاهلیه و الاسلام و اسماء من قتل من الشعراء*. در هیچ یک از این آثار ترتیب الفبایی، زمانی و مکانی افراد مدنظر مؤلف نبوده است. ابن حبیب با تدوین چهار اثر در موضوعات متنوع به نام‌نگاری افراد با هدف شناخت اسامی آنها پرداخته است:

*القاب الشعراء و من یعرف منهم بأمه* در معرفی القاب شاعران است که در ذیل نام قبایل، ابتدا لقب شاعر و سپس نام او را آورده و شاعران منسوب به لقب مادرانشان را نیز ذیل هر قبیله معرفی کرده است. برای نمونه: «و من یعرف بامه من بنی تمیم... و منهم ابن فسوه: و هو عتیبه بن مرداس. اخو بنی کعب بن عمر بن تمیم» (ابن حبیب، ۱۳۹۳: ۵ / ۱۴۵)؛

*کنی الشعراء و من غلبت کنیته علی اسمہ* اثری در معرفی کنیه شاعران است که در دو بخش تدوین شده و مؤلف در بخش نخست، ۷۰ تن از شعرائی که شهرت کنیه آنها بر نامشان برتری یافته، عرضه کرده و ذیل نام قبایل ابتدا کنیه شاعر و سپس نام و سلسله نسب وی را از جانب پدر آورده است؛ اما بخش دوم در معرفی کنیه ۱۲۸ تن از شعرا است و صرفاً نام شاعر

۱. در لغت *نامه دهخدا* ذیل مؤتلف آمده: «مؤتلف... (اصطلاح رجالی) در اصطلاح اهل حدیث اتفاق اسم دو نفر راوی است در خط و اختلاف بین همان دو اسم است در تلفظ خواه اختلاف از حیث نقطه باشد یا از حیث شکل. اتفاق دو اسم در خط و اختلاف آن دو از حیث نقطه مانند «خیف» و «اخنف» اما اتفاق دو اسم در خط و اختلاف در شکل یعنی اعراب مانند «سلام» و «سَلَام...»؛ در اینجا *مختلف القبائل و مؤتلفها* در معرفی اسامی افراد متعدد از یک قبیله یا قبایل مختلف است که نام ایشان در کتابت مشابه یکدیگر بوده، اما به‌دلیل تصحیف و اختلاف حرکت تلفظ با هم تفاوت داشته اند یا از نظر خط و تلفظ همانند، اما متعلق به افراد مختلف بوده‌اند؛ نظیر *المؤتلف و المختلف فی اسماء الشعراء* اثر آمدی (د. ۳۸۵هـ.).

و سپس کنیه او بیان شده است (ابن حیب، ۱۳۹۳: ۲۹۶/۵ - ۲۷۹)؛  
*مُخْتَلَفُ الْقَبَائِلِ* و *مُؤْتَلَفُهَا* در معرفی اسامی افراد متعدد از یک قبیله یا قبایل مختلف است که نام ایشان در کتابت مشابه یکدیگر بوده، اما به دلیل تصحیف و اختلاف حرکت تلفظ با هم تفاوت داشتند یا از نظر خط و تلفظ همانند، اما متعلق به افراد مختلف بودند. تحقیق در اسامی افراد از این منظر به دلیل تهی بودن خط عربی از نقطه و شکل که قرائت صحیح برخی نام‌ها را مشکل یا ناممکن می‌کرده (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۳۱۱/۱۵)، گویای تبحر علمی مؤلف در نسب‌شناسی است. *مُخْتَلَفُ الْقَبَائِلِ* و *مُؤْتَلَفُهَا* از ابن حیب نخستین اثر در این نوع نام‌نگاری است که به دست رسیده و معلوم نیست پیش از ابن حیب اثری با این عنوان تدوین شده باشد. آیین‌وند کتب *المُؤْتَلَفِ* و *المُخْتَلَفِ* را در جایی گونه‌ای از نسب‌شناسی شمرده و گفته: «کتاب‌هایی با نام *المُؤْتَلَفِ* و *المُخْتَلَفِ* گونه‌ای از نسب‌نگاری است که مؤلف در آن به ضبط نام‌های قبایل و بیان موارد اتفاق و اختلاف [آنها] می‌پردازد. *مختلف القبائل و مؤتلفها* از محمدبن حیب و کتاب‌های *الایناس فی علم الانساب* از الوزير المغربي از نوع مورد اشاره است» (آیین‌وند، ۱۳۸۷: ۲۲۹) و در جایی دیگر ذیل تراجم به این گونه از آثار پرداخته و نوشته: «گاه تراجم‌نگاری به شیوه پراکنده در کتبی مانند *المؤتلف و المختلف، الاسماء و الکنی و الانقلاب، کتب انساب*، شرح لغوی و نحوی و ادبی و تاریخ عمومی وارد شده است» (همان: ۲۴۵). در دو تعریف ارائه‌شده عمدتاً به جنبه اسم‌شناسی مؤتلف‌ها و مختلف‌ها توجه شده و باید *مختلف القبائل و مؤتلفها* ذیل گونه نام‌نگاری و به عنوان مقدمه‌ای در تراجم احوال جای گیرد؛ زیرا اگرچه تدوین این اثر بیانگر مهارت علمی ابن حیب در نسب‌شناسی بوده، اثری در شناخت اسامی افراد است نه نسب‌شناسی ایشان. محتوای *الایناس فی علم الانساب* از الوزير المغربي (د. ۴۱۸هـ) نیز برخلاف عنوانش در شناخت اسامی افراد است و چنان‌که مصحح *الایناس* بیان کرده مبنای عمده الوزير المغربي در تألیف *الایناس فی علم الانساب*، *مختلف القبائل و مؤتلفها* از ابن حیب است (المغربی، ۱۴۰۰: ۱۷)؛

از دیگر آثار ابن حیب در گونه نام‌نگاری که به شناخت اسامی افراد اختصاص یافته *من نُسِبَ الی امّه من الشّعراء* است. این اثر در معرفی اسامی سی‌ونه تن از شعرای عصر اسلام و جاهلیت است که منسوب به اسم مادرانشان بودند. البته این نسبت تنها به نام خود مادر نبوده و گاه به کنیه، لقب و قبیله مادرانشان و حتی گاه به نام مادر بزرگشان منسوب می‌شدند و در یک مورد نیز شاعر را به نام مادر شخص دیگر نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup> مؤلف ذیل اسامی به سلسله نسب

۱. شعرائی که منسوب به نام مادرانشان بودند؛ نظیر ابن شَعُوب، ربیع‌بن غزاله، ابن عِزَارَةُ الِهْدَلِی، عمرو بن الصَّمَاء الخِزَاعِی، ابن السَّجَّاء، حَمِید بن طَاعَة السَّكُونِی، ابن اللَّثَمِیْنَة الخُتَعَمِی، یزید بن صَبَّه، ابن الهیجَمَانَه، عمرو بن مِیْرَدَه، بشر بن شَلُوَة الثَّعَلِی، ابن مِیَادَة المَرِی، بَشَامَه بن الغَدِیر، اسعد بن الغَدِیر، ابن الدَّغَمَاء العَجَلِی، عبدالمسیح بن عَسَلَه

شاعر از جانب پدر، چرایی منسوب‌شدن شاعر به آن نام و نقل ابیاتی از شاعر به غنای داده‌های خود افزوده است. مندرجات *کُنَى الشعراءِ و مَن غَلَبَتْ كُنْيَتَهُ عَلَى اسْمِهِ، مَن نُسِبَ إِلَى أُمَّهِ مِّنَ الشعراءِ، القاب الشعراءِ و مَن يُعْرَفُ مِنْهُمْ بِأَمَةٍ و مَخْتَلَفَ الْقَبَائِلِ و مَوْتَلَفَهَا* اسم‌شناسی بر اساس کنیه، نسبت به مادر، لقب و در معرفی مشابهت اسامی افراد مختلف از قبایل بوده است. بر مبنای این آثار می‌توان گونه‌نام‌نگاری را زیر مجموعه کتب حاوی مواد تاریخی و در واقع به‌مثابه صورت خام و آغازین کتب معاجم یا از فروع آن به شمار آورد (طاهری، ۱۳۹۴: ۳۲).

اما *اسماءُ الْمُغْتَالِينِ مِنَ الْأَشْرَافِ و اسْمَاءُ مَن قُتِلَ مِنَ الشُّعْرَاءِ* گونه‌ای دیگر از نام‌نگاری و در معرفی گروهی خاص از افراد بوده که از منظری به یکدیگر شباهت داشتند. این اثر از دو بخش تشکیل شده و در معرفی اسامی اشراف و شاعرانی از عصر جاهلی و اسلام تا زمان معصم است که به غیله یعنی با خدعه و نیرنگ، به اصطلاح روزگار ما «ترور» شدند. بخش نخست با عنوان «مِنَ الْمُغْتَالِينِ» در معرفی اسامی اشراف و شرح چگونگی کشته‌شدن آنها بوده که با ابیاتی از شعرا پیرامون آن حادثه درآمیخته و با معرفی پادشاهانی که خویشاوندان خود را به قتل رساندند، به پایان رسیده است و بخش دوم نیز با عنوان «مَمَّن قُتِلَ غَيْلَةً» شرح چگونگی کشته‌شدن شاعران است. در هیچ یک از دو بخش ترتیب الفبایی و زمانی رعایت نشده است.<sup>۱</sup> عبدالسلام هارون در مقدمه این اثر نوشته: «در گذشته *اسماءُ الْمُغْتَالِينِ* با نام *مَقَاتِلِ الْفُرْسَانِ* شهرت داشته است. نخستین بار ابن‌ندیم *مَقَاتِلِ الْفُرْسَانِ* را از تألیفات ابن‌حیب شمرده و پس از وی یاقوت و صاحب‌کشف‌الظنون از آن یاد کرده‌اند.» (ابن‌حیب، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۶) وی دلایل کافی در جهت اثبات این ادعا ارائه نکرده و معلوم نیست چرا *اسماءُ الْمُغْتَالِينِ* همان *مَقَاتِلِ الْفُرْسَانِ* پنداشته شده است. اگرچه پیش از ابن‌حیب تدوین اثری مستقل با عنوان *مُغْتَالِينِ* رایج نبوده و استادان و هم‌عصران ابن‌حیب بیشتر در عناوین *مَقَاتِلِ* یا *مَقَاتِلِ* تألیفاتی داشته‌اند<sup>۲</sup> و حتی ابوعبیده معمر بن مثنی‌ا اختصاصاً اثری مستقل با عنوان

الشیبانی، حرمله بن عسله، عتبان بن وصیله، عمرو بن لاطنابه؛ شعریایی که منسوب به کنیه مادرانشان بودند؛ مانند ابن‌ام‌خولی، العربیان بن‌ام‌سهله النبهانی، ابن‌ام‌حزنه، بنی‌ام‌قرقه، زمیل بن‌ام‌دینار، قَعْنَبِ بن‌ام‌صاحب الفزاری؛ شعریایی که منسوب به قومیت یا قبیله مادرانشان بودند؛ مانند قیس بن‌الحداذیه، ابن‌طُثْرِيَه، ابن‌الواقفیه السدوسی؛ شعریایی که منسوب به لقب مادرانشان بودند؛ مانند ابن‌الذبیبه و شیب بن‌البرصاء؛ شعریایی که منسوب به نام مادر بزرگان خود بودند؛ مانند ابن‌الواقفیه السدوسی که منسوب به نام مادری از مادرانش بود و نیز شاعری که منسوب به نام مادر فرد دیگری بوده است (ابن‌حیب، ۱۳۷۰: ۹۶/۱-۸۳).

۱. برای نمونه: ذیل نام عدی بن‌العبادی آمده: «و قد مر حدیثه فی المغتالین / شرح او در المغتالین گذشت؛ نمونه‌های دیگر: ۲۶۹ و ۲۶۳ و ۲۲۳.»

۲. نظیر مقتل عثمان، مسعود بن‌عمر و مقتله، مقاتل‌الفرسان و مقاتل‌الاشراف از ابو عبیده معمر بن‌مثنی‌ا (ابن‌ندیم، بی‌تا: ۸۰)؛ مقتل عثمان بن‌عفان، مقتل حبیش، مقتل عمرو بن‌سعید و خلافت عبدالجبار الازدی و مقتله از

مقاتل الفُرسان<sup>۱</sup> تدوین کرده، اغلب این آثار مفقود است و جز مقتل الحسین از ابومخنف لوط‌بن یحیی به روایت ابن کلبی در دست نیست. صرفاً در شرح نهج البلاغه یک روایت از مقاتل الفُرسان از ابو عبیده ذیل اخبار عمرو بن معدی کرب، شاعر و سوارکار، نقل شده (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۱۲/۱۲)، اما نام عمرو بن معدی کرب در زمره ۱۳۰ تن از اشراف و شاعران مذکور در اسماء المُغتالین نیامده و نیز ابن حیب تنها ذیل نام سه تن از شعرا از ایشان به عنوان سواره یا فارس یاد کرده (ابن حیب، ۱۳۹۳: ۲۴۴ و ۲۴۳/۷ و ۲۱۸/۶) در نتیجه این احتمال که اسماء المُغتالین همان مقاتل الفُرسان باشد، دور از ذهن است. افزون بر این به نظر می‌رسد کتب مُغتالین از سنخ کتب مقاتل نبوده؛ زیرا مؤلف از میان انواع قتل‌ها نظیر «فتک»<sup>۲</sup>، «غیله»<sup>۳</sup> و «مقتل»<sup>۴</sup> تنها به غیله پرداخته و عنوان اثر در بخش اشراف با عبارت «من المُغتالین» و در بخش شعرا با عبارت «ممن قُتل غیله» آغاز شده و ابن حیب در شش مورد ذیل اسامی شاعران عباراتی نظیر «و قد مرَّ حدیثه فی المُغتالین»، «و قد کتبناه فی اشراف المُغتالین»، «و قد کتبناه فی المُغتالین» و «و قد کتبت سبب قتله فی المُغتالین» به کار برده (ابن حیب، ۱۳۹۳: ۲۳۳ و ۲۲۶ و ۲۲۳ و ۲۱۵/۶) و از این جهت شرح شهادت یا ترور علی بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی (ع) که با خدعه بوده در اسماء المُغتالین نقل شده، اما شرح شهادت حسین بن علی (ع) در اثر نیامده است.

### نتیجه

آثار تاریخی ابن حیب بغدادی (د. ۲۴۵هـ) بر اساس موضوع یا موضوعات و محتوای هر یک از آنها به دو گونه اصلی همه‌چیزنگاری و تک‌نگاری (قریش‌نگاری، مادرنگاری و نام‌نگاری) دسته‌بندی می‌شود. این گونه‌ها صرفاً حاوی مواد تاریخی‌اند و از نظر ساختار اغلب به صورت فهرستی از نام‌ها یا موضوعاتی پیرامون اسامی افرادند؛ جز المُنَمَّی فی اخبار قریش که به دو

مدائنی (همان: ۱۵۰) و مقتل الحسین از ابومخنف لوط‌بن یحیی به روایت هشام بن محمد بن سائب کلبی.

۱. «فرسان forsān [عر، ج فارس] اسب سواران؛ سواران» (انوری، ۱۳۸۱: ۶/۵۳۰۸).

۲. «فتک [ف/ف/ف] ناگاه کشتن کسی را. ... کشتن از روی غفلت یا به انتهاز فرصت.» (دهخدا)

۳. غیله اسم از اغتبال. او را به غیله کشت؛ یعنی به فریب به جایی برد و او را کشت. کشتن بی‌آگاهی مقتول (ابن منظور، بی تا: ۵۱۰/۱۱).

۴. «مقاتل جمع مَقْتَل به معنای موضع و مکان قتل است. این کلمه مثل مغزی و مغزاه که در معنای غزوه به کار رفته به معنای قتل استعمال شده است و هنگامی که گویند مقتل فلان کس منظور قتل او است. این کلمه بیشتر برای مکان و موضع شهادت شهیدان اسلام به کار رفته و مراد از قتل شهادت است. مقتل‌نگاری در اصطلاح به شعبه‌ای از دانش تاریخ گفته می‌شود که در آن سرگذشت شهیدان با شرحی از مکان و زمان شهادت آنان از زبان راویان بیان می‌شود.» (آیینه‌وند، ۱۳۸۷: ۱/۳۰۰-۲۹۹).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۲۵

شیوه تاریخ‌نگاری خبر و تسمیه‌نگاری عرضه شده است و از آنجا که محتوای آن به‌طور کامل تک‌نگاشت‌هایی در موضوع قریش است از گونه قبیله‌نگاری به شمار آمده است. موضوع *أَمْهَاتُ النَّبِيِّ* صرفاً مادران پیامبر است و مؤلف به معرفی سلسله نسب پیامبر از جانب مادر به روش مبسوط پرداخته است، بدین‌رو از گونه مادرنگاری و به‌عنوان یکی از شاخه‌های علم نسب‌شناسی دانسته شده است. کنی *الشُّعْرَاءُ* و *مَنْ غَلَبَتْ كُنْيَتُهُ عَلَى اسْمِهِ، الْقَابُ الشُّعْرَاءُ* و *مَنْ يُعْرَفُ مِنْهُمْ بِأُمَّه* و *مَنْ نُسِبَ إِلَى أُمَّه مِنَ الشُّعْرَاءِ* و *أَسْمَاءُ الْمُعْتَالِينَ مِنَ الْأَشْرَافِ* از گونه نام‌نگاری و از نظر ساختار فاقد ترتیب الفبایی و زمانی‌اند. ابن‌حبيب تنها در *المُحَبَّر* در موضوعاتی نظیر سیره‌نگاری، صحابه‌نگاری، مناقب‌نگاری، مثالب‌نگاری و نظایر اینها افزون بر قریش و اشرافیت عربی به تاریخ عرب، امت اسلامی، پیامبران، پادشاهان و آداب و رسوم عرب توجه داشته و اثری با محتوای متنوع در قالب فهرستی از اسامی تدوین کرده است، از این‌رو *المُحَبَّر* اثری از گونه همه‌چیزنگارانه معرفی شده است.

### منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷) «تسمیه» (نام‌گذاری در عربی)، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم جنوردی، جلد ۱۵، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- آقاجری، سیدهاشم؛ حاتمی، امیرحسین (۱۳۹۴) «روش اسنادی و گذار آن در تاریخ‌نگاری اسلامی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، شماره ۱۳، صص ۳۱-۱.
- آیینه‌وند، صادق (۱۳۸۷) *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن‌ابی‌الحدید، عزالدین (۱۳۳۷ق) *شرح نهج البلاغه*، به کوشش محمدابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی.
- ابن‌حبيب (۱۳۹۳ق) *القاب الشُّعْرَاءُ وَ مَنْ يُعْرَفُ مِنْهُمْ بِأُمَّه، نوادر المخطوطات، المجموعه الخامسه، مصر: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی.*
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳ق) *أَسْمَاءُ الْمُعْتَالِينَ مِنَ الْأَشْرَافِ فِي الْجَاهِلِيَةِ وَ الْإِسْلَامِ، نوادر المخطوطات، المجموعه السادسه، مصر: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی.*
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۶ق) *أَمْهَاتُ النَّبِيِّ*، به کوشش محمد خیر رمضان، بیروت: دار ابن‌حزم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳هـ) *كُنَى الشُّعْرَاءِ وَ أَلْقَابُهُمْ وَ تَلِيهِ مَنْ نُسِبَ إِلَى أُمَّه مِنَ الشُّعْرَاءِ، نوادر المخطوطات، المجموعه السابعه، قاهره: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی.*
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱ق) *المُحَبَّر*، حیدرآباد الدکن: مطبعه جمیعہ دائرةالمعارف العثمانیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ق) *مُخْتَلَفُ الْقَبَائِلِ وَ الْمُؤْتَلَفُهَا*، به کوشش ابراهیم ایاری، بیروت: دارالکتب الاسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵ق) *الْمَنْمَقُ فِي أَحْبَارِ الْقُرَيْشِ*، به کوشش خورشید احمد فاروق، بیروت: عالم الکتب.

۱۲۶ / گونه‌شناسی آثار تاریخی ابن حیب بغدادی (د. ۲۴۵هـ) / عطیه شریعت‌نژاد کیاسری و ...

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۰ق) *مَنْ نُسِبَ إِلَى أُمَّهِ مِنَ الشُّعْرَاءِ*، به‌کوشش عبدالسلام هارون، نوادر المخطوطات، المجموعه الاولى، مصر: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی.

ابن حزم (۱۹۸۰م) *أُمَّهَاتُ الْخُلَفَاءِ*، به‌کوشش صلاح‌الدین المنجد، بیروت: دارالکتب الجدید.

\_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق) *جَمَهْرَةُ الْأَنْسَابِ الْعَرَبِ*، به‌کوشش عبدالسلام هارون، قاهره: دارالمعارف.

ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق) *تَارِيخُ مَدِينَةِ دِمَشْقَ*، به‌کوشش علی شیری، بیروت: دارالفکر.

ابن منظور، محمدبن مکرم (بی تا) *لِسَانُ الْعَرَبِ*، بیروت: دارصادر.

ابن ندیم، محمدبن ابی یعقوب (بی تا)، *الفهرست*، بیروت: دارالمعرفه.

ابوالطیب اللغوی، عبدالواحدبن علی (۱۴۳۰ق) *مَرَاتِبُ النَّحْوِيِّينَ*، به‌کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه العصریه.

اذکایی، پرویز (۱۳۷۸)، «تبارشناسی در ایران»، *ایران شناسخت*، شماره ۱۴، صص ۹۶-۱۴۹  
بغدادی، ابوبکر احمدبن علی (۱۴۲۲ق) *تَارِيخُ مَدِينَةِ السَّلَامِ وَ اِخْبَارُ مَحَلَّتَيْهَا وَ ذِكْرُ قُطَانِيهَا الْعُلَمَاءِ مِنْ غَيْرِ  
أَهْلِهَا وَ وَاوَدِيهَا*، به‌کوشش بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

تهانوی، محمد علی (۱۹۹۶م) *كَشَافُ اصْطِلَاحَاتِ الْفُنُونِ وَ الْعُلُومِ*، به تحقیق رفیق العجم، بیروت: مکتبه لبنان.

جعفریان، رسول (۱۳۹۳ش) *منابع تاریخ اسلام*، تهران: نشر علم.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۵ش) *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

رابینسون، چیس اف (۱۳۹۷ش) *تاریخ‌نگاری اسلامی*، ترجمه محسن الیوری، تهران: سمت.

روزنتال، فرانتس (۱۳۶۸ش) *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

زیبیدی، سیدمحمد مرتضی (۱۴۲۱ق) *تَاخُ الْعُرُوسِ مِنْ جَوَاهِرِ الْقَامُوسِ*، به‌کوشش ابراهیم التریزی، کویت: مؤسسه الكويت.

سترسین، ک. و (۱۴۱۲ق) *طُرُقُ الْأَصْحَابِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَنْسَابِ*، بیروت: دارصادر.

ستوده، غلام‌رضا (۱۳۹۸) *مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی*، تهران: سمت.

سجادی، صادق؛ عالم‌زاده، هادی (۱۳۷۵ش) *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.

صفدی، صلاح‌الدین (۲۰۰۱م) *الوافی بِالْوَقَائِتِ*، به‌کوشش احمد الارناوط، جلد ۱۹، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۹۶ش) *مُنْتَهَى الْأَرْبِ فِي لُغَاتِ الْعَرَبِ*، به‌کوشش علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران: سخن.

طاهری عراقی، احمد (۱۳۹۴ش) *رَدُّهُ BP/اسلام*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه جمهوری اسلامی ایران.

عبدمشالی، علی (۲۰۱۶) «ابن حیب بغدادی (ت ۲۴۵هـ)، دراسه فی منهجه و موترده «کتاب المنمق مثالا»، *القادسیه فی الآداب و العلوم التربویه*، المجلد السادس، العدد ۱.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۲۷

فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (۱۴۲۶ق) *القاموسُ المُحیطُ*، به کوشش محمدنعیم العرقسوسی، بیروت: مؤسسه الرساله.

مغربی، حسین بن علی (۱۴۰۰ق) *الایناس فی علم الأنساب*، ریاض: المملكة العربیه السعودیه.  
منتظرالقائم، اصغر؛ سعیدی، وحید؛ پناهی، یعقوب (۱۳۹۳) «بررسی چارچوب‌های تاریخ‌نگاری هشام کلبی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، شماره ۱۳، صص ۱۶۸-۱۴۹.  
ناجی، محدرضا (۱۳۷۵ش) «براض بن قیس»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، جلد ۱، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلام.  
یاقوت حموی (۱۹۹۳م) *مُعْجَمُ الْأَدْبَاءِ أَوْ إِرْشَادُ الْأَرِيبِ إِلَى مَعْرِفَةِ الْأَدِيبِ*، به کوشش احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

Rosental, Franz (1968), *A History of muslim historiography* history, Leiden, E. J. Brill.

Ilkka Lindstedet (2014), "Al-Madā'inī: kitāb *Almurdaḥāt min qurayš* or kitāb *man qutila 'anhā zawjuhā*", *zeitscherft fur geschichte der arabisch islamchen wissenschaften*, frankfurt, 20-21.

Ilse lichtenstadter (1939), "Muhammad ibn habib and his *kitab al-muhabbar*", *journal of the royal Asiatic Society of Great Britian and Irland*, No.1, jan, pp1-27.

Della Vida, G. Levi (1942) "Muhammad ibn Habibs "MATRONYMICS OF POETS"", *Journal of the American Oriental Society*, Vol 62. No.3,1942, pp.156-171.

J. Ryckmans (1986), "A three generations matrilineal genealogy in a Hasaeen inscription: matrilineal ancestry in pre-Islamic Arabia" *Britain through the ages: the archaeology*. London: KP. I, PP11-64.

Tayyara, Abed el-Rahman, (2018), "ibn habibs *kitab al muhabbar* and its place in early Islamic historical writing", *Department of World Languages, Literatures, and Cultures at Engaged Scholarship*.

### List of sources with English handwriting

- ‘Abd mošālī, ‘Alī (2016), “Ebn Ḥabīb Al- baḡdādī(245AH): A study of his method and resources in his book al-Munammaq as a model”, *alqādisīya*, V.16.[In Arabic]
- Abū al-Ṭayyeb al-loḡavī, ‘Abd al-wahīd b. ‘Alī(1430), *Marātib al-nahvīyīn*, with th research of moḥammad abūlfaḍl Ibrāhīm, Beirut: maktabat al-‘Aṣṣriyat.[In Arabic]
- Ādartaš, Ādamūš (1387), "Tasmīya", *The Great Islamic Encyclopedia*, under the supervision of sayyed kāzem mūsavī bujnūrī, Tehrān: Great Islamic Encyclopedia, V.15, š.1. [In Persian]
- Ā’nehvand, Šādeq(1387), *Scince of history in the Islamic civilization*, Tehrān: Institute for humanities and cultural studies.[In Persian]
- Āqājārī, seyyed ḥāsem, Amīrḥoseīn ḥātāmī(2014), “Tradition method and transition from it in islamic historiography”, *Historical perspective & Historiography*, V. 24, š.13.
- Azkā’ī, Parvīz(1378 š), “Tabāršenāsī dar Iran”, *Irānsenākt*, š.14, 1/139.
- Baḡdādī, Abūbokr Aḥmad b. ‘Alī(1422), *Tārīk madīnat al-Salām wa aḡbār-u muḥaddīthā wa dkr-u quṭānihā al-‘Ulama-i min ahlihā wa wāridihā*, Tašḥīh: baššār ‘Awwād, Beirut: dār al-ḡarb al-Islāmī.[In Arabic]
- Deḡdā, ‘Alī Akbar(1345), *Loḡatnāme Deḡdā*, under the supervision of moḥammad mu’īn va seyyed ja’far ṣahīdī, Tehrān: samt.[In Persian]
- Ebn Abī al-ḥadīd, ‘Abdulḥamīd(1337), *Šarḡ nahj al-balāqa*, Qom: The Āyatollāh Mar’asī najafī Library.[In Arabic]
- Ebn ‘Asāker, ‘Alī b. Ḥasan(1415), *Tārīk madīnat-u dīmašq*, Beirut: Dār al-fīkr.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad (1361), *al-Moḡabbar*, Ḥīydar Ābad al-dakan: maṭba’at al-jamī’at dā’irat al-ma’ārif al-‘oṭmānīyat.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad (1370), *Man nasīb-a ilā ommihī mīn al-ššu’arā’*, edited by ‘Abd salām ḥārūn, *Navādīr al-maḡtū’āt*, al-majmūat al-awlā: šarīka maktabat wa maṭbū’at moštafā al-bābī.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad (1400), *Moḡtalīf alqabā’īl wa mo’talīfoḡā*, with th research of Ibrāhīm Abyārī, Beirut: dār al-kotob al-Islāmī.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad (1405), *al-Monammaq fi aḡbār-e Qorayš*, with th research of Ibrāhīm abyārī, Beirut: ‘Alīm al- kotob.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad(1393), *Alqāb-u al-ššu’arā’ wa man yu’rif mīnhum bī Omah*, *Navādīr al-maḡtū’āt*, Egypt: šarīka maktabat wa maṭbū’at moštafā al-bābī, V.5.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad(1393), *Asmā’-o al-moḡtālīm mīn al-Āsrāf fi al-jāhīliya wa al-Islām*, Egypt: šarīka maktabat wa maṭbū’at moštafā al-bābī, V.5. [In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad(1393), *kanyat al-ššu’arā’ wa alqābohom wa yalīha man nasība ilā ommihī mīn al- ššu’arā’*, *Navādīr al-Maḡtū’āt*, al-majmūat al-sābī’at, Egypt: šarīka maktabat wa maṭbū’at moštafā al-bābī.[In Arabic]
- Ebn Ḥabīb, Moḥammad(1416), *Ommahāt al-Nabī*, with th research of moḥammad ḡeyr ramadān, Beirut: dār b. ḡazm. [In Arabic]
- Ebn Ḥazm (1418), *jamharat-o al-ansāb al-‘arab*, with th research of ‘Abd al-salām ḥārūn, Egypt: dār al-ma’ārif.[In Arabic]
- Ebn Ḥazm(1980), *Ommahāt al-ḡolafā*, Šālāḡ al-dīn Monjīd, Beirut: dār al-kītab al-ḡadīd.[In Arabic]
- Ebn Manzūr, Moḥammad, *Lisān al-‘Arab*, Beirut: dār al-šādīr.[In Arabic]
- Ebn Nadīm, Moḥammad b. Abī Ya’qūb, *al-Fīhrīst*, Beirut: dār al-ma’ārif.[In Arabic]
- Fīrūzābādī, maḡd al-dīn(1426), *al-Qāmūs al-moḡīṭ*, with th research of moḥammad na’īm al-‘Arḡasūsī, Beirut: Mo’assīsah al-rīsāla.[In Arabic]
- ja’farīyān, Rasūl( 1393), *Sources of Islamic history*, Tehrān: Našr-e ‘Elm.[In Persian]
- Maḡrībī, Ḥoseīn b. ‘Alī(1400), *al-Īnās fi ‘Ilm al-Ansāb*, Riyadh: al-Mamlīka al-‘Arabīya al-Sa’ūdīya .[In Arabic]
- Nāḡī, Moḥammadreżā(1375), "Barrāz b. Qiys", *Encyclopedia of the World of Islam*, under the supervision of ḡolām ‘Alī ḡadād ‘Adīl, Tehran: The Encyclopedia foundation, V.1.[In Persian]



- Panahi, Yaghoob, Vahid Saedi, Asghar Montazer al-Ghaem, (2014), "The Analysis of hesham kalbis historiography frameworks", Historical perspective & Historiography, V. 24, §13.
- Robinson, chase F(2003), *Islamic Historiography*, Tarnslated by Moḥsen Alvīrī, Tehrān: samt.[In Persian]
- Rosental, Franz(1968), *A histopry of muslim historiography*, Tarnslated by Asadollāh Āzād, Enteshārāt Āstān quds razawī.[In Persian]
- Şafadī, şalāh al-dīn(2001), *al-Wāfī bil Wafīyāt*, with th Research of Aḥmad Alarnawūt, Beirut:DarIhyā' alturāt al-'Arabī.[In Arabic]
- Şafīpūrī, 'Abd al-Raḥīm b. 'Abd al-karīm(1396), *Montahī al-'Arab fī loḡat-e al-'Arab*, Tehrān: Soḡān.
- Sajādī, Şādeq , Hādī 'Alemzādeh (1375), *A historiograohy in Islam*, Tehrān: samt.[In Persian]
- Sītūrsīn, K.w(1412), *Torfāt al-Aşḥāb fī Ma'rīfat al-Ansāb*, Beirut: dār şādīr.[In Arabic]
- Tahānavī, moḥammad 'Alī(1996), *Kaşşāf-işīlāhāt al-fonūn wa al-'Olūm*, with th research of Rafīq al-'Ajam, Beirut: maktabat Lebanon.[In Arabic]
- Ṭāherī 'Arāqī(1394), *Radīh BP Islām*, Tehrān: Sāzmān Asnād va ketāb ḡāneḥ ḡomhūrī Eslāmī Iran.[In persian]
- Yāqūt Hīmavī(1993), *Mo'jam al-Odaba' aw Irşād al-Urīb Ilā ma'rīfat al-adīb*, with th research of Iḥsān 'Abbās, Beirut: dār al-Ġarb al-Islām.[In Arabic]
- Zabīdī, Sīyyīd moḥammad Mortūzā(1412), *Tāj al-'Arūs fī jamāhir alqāmūs*, with th research of Ibrāhīm al-Tarzī, Kuwait: Mo'assisah al- Kuwait.[In Arabic]

#### Reference in English

- Rosental, Franz (1968), *A History of muslim historiography*history, Leiden, E. J.Brill.
- Ilkka Lindstedet(2014), "Al-Madā'inī:kitāb *Almurdafat min qurayş* or kitāb *man qutīla 'anhā zawjuhā*", *zeitscherft fur geschichte der arabisch islamchen wissenschaften*,frankfurt, 20-21.
- Ilse lichtenstadter (1939), "Muhammad ibn habib and his *kitab al-muhabbar*", jurnal of the royalAsiatic Society of Great Britian and Irland, No.1, jan, pp1-27.
- Della Vida, G. Levi (1942), "Muhammad ibn Habibs "MATRONYMICS OF POETS"", Journal of the American Oriental Society,Vol 62. No.3,1942,pp.156-171.
- J.Ryckmans (1986),"A three generations matrilineal genealogy in a Hasaeen inscription: matrilineal ancestry in pre-Islamic Arabia" Britain through the ages: the archaeology. London: KP.I, PP11-64.
- Tayyara, Abed el-Rahman (2018), "ibn habibs *kitab al muhabbar* and its place in early Islamic historical writing", Department of World Languages, Literatures, and Cultures at Engaged Scholarship.



## Typology of Historical Works of Ibn Ḥabīb Baġdādī (245 AH)<sup>1</sup>

Atiyeh Shariatnejad Kiasari<sup>2</sup>  
Hadi Alemzadeh<sup>3</sup>  
Yones Farahmand<sup>4</sup>  
Masoumali Panjeh<sup>5</sup>

Received: 2021/1/23  
Accepted: 2021/5/20

### Abstract

Abū Jaʿfar muḥammad ibn Ḥabīb Baġdādī, a prolific writer and historian of the third century AH, has been attributed more than thirty-seven works, of which only eleven are available. Of these works, eight are in the category of historical works and three are in the category of books of literature and vocabulary. It has been attempted in this article to present a new typology of Ibn Ḥabīb's historical writings. By analyzing the themes and content of Ibn Ḥabīb's surviving historical works, they can be classified into two major types of multiplegraphy and Monography (tribegraphy, mothergraphy and nomengraphy). *al-muḥabbar* is a multiplegraphy that is a combination of different types of historiography under 175 titles has various content in sīra, biographies of šahāba, genealogy, women status, history of the Caliphs, manāqib and maṭālib figures and information on Arab customs; but *al-munammaq fī akbār-i qurayš* and *ummahāt-u al-nabī* is an instance of monography which can also be termed as "tribegraphy" and "Mothergraphy". Other works of Ibn Ḥabīb such as *asmāʾu al-muġtālīn min al-ašraf fī al-ġahiliya wa al-islām*, *asmāʾu man qutila min al-šūʿarāʾ* and *muḳtalīf-u al-qabāʾil wa muʿtalīfuhā* which are among Ibn Ḥabīb's innovations and are of the monograph type, can be categorized as nomengraphy.

**Keywords:** Ibn Ḥabīb Baġdādī's Historiography, Multiplegraphy, Monography, Tribegraphy, Mothergraphy, Nomengraphy.

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.34837.1493

2. PhD candidate, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: shariatnejad.63@gmail.com.

3. professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author) Email: hd.alemzadeh@gmail.com

4. Associate professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: Farahmand@srbiu.ac.ir

5. Assistant Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: panjeh@srbiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۵۱-۱۳۱

## نسبت خاطره نگاری با امر واقع<sup>۱</sup>

سمیه عباسی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۷

### چکیده

بر اساس تعاریف اهل فن، جای گیری خاطرات مکتوب در زمره منابع خبری اولیه و مهم در تاریخ نگاری است و بررسی تاریخی فرایند شکل گیری و تکوین آن در تاریخ ایران، اثباتی بر مدعای فوق است. این پژوهش با رویکرد تحلیلی و طرح نگرش های روش شناختی درباره نسبت خاطره نگاری با امر واقع است و پاسخی متقن به این پرسش که سندیت خاطرات، در شکل «زندگی نامه خودنوشت» به چه میزان دارای اعتبار جهت کاربرست در تحقیقات تاریخ نگاری است. راستی آزمایی روایات متون خاطره نگاری بر اساس دیگر منابع اسنادی و همچنین اعتبارسنجی بر اساس الگوی «تواتر روایت» درباره یک واقعه، یکی از نتایج این پژوهش است. همچنین بر اساس اضلاع سنجش ناپذیر این خاطرات، چون معضل زاویه دید و موقعیت منحصر به فرد راوی در روایت، می توان این خاطرات را در رویکرد دوم، آثاری برای شناخت راویان آنها به عنوان افراد مؤثر در رویدادهای تاریخی، مدنظر دانست و دارای اعتبار جهت ارجاع اسنادی در نظر گرفت.

**واژگان کلیدی:** خاطره نگاری، امر واقع، تاریخ نگاری، زندگی نامه خودنوشت.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2022.37123.1550

۲. دانش آموخته دکتری تخصصی تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران:  
somayehabbasi179@yahoo.com

## مقدمه

نسبت امر واقع با تاریخ‌نگاری به‌عنوان یک مقدمهٔ روش‌شناختی، جهت ورود به بحث اصلی در این مقاله به کار برده شده است. مدخلی که بر مبنای آن، ساحت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مرتبط با تاریخ به‌مثابهٔ گذشته شناخته می‌شود و به‌عنوان یک علم، این نتیجه را به دست می‌دهد که منابع مرتبط با آن، چه از نوع متون خبری و دست اول و چه تحقیقاتی به واقعه می‌پردازند، به دلیل آنکه نویسندگان آنها، جهت انتخاب، گزارش و تحلیل داده‌ها از چارچوب‌های خاصی مبتنی بر ارزش‌های خویش بهره می‌برند؛ لذا امکان دستیابی کاملاً عینی به واقعیت رخدادها وجود ندارد. هرآنچه گزارش و تفسیر می‌شود، پیش از آنکه انعکاس شفاف و عیان رخدادها باشد، انعکاس زبانی مبتنی بر داوری‌ها و پیش‌فرض‌های ذهنی یک مورخ، یک واقعه‌نگار، یک خاطره‌نگار از یک حادثه است که از دید وی ارزش تاریخی برای ثبت را دارد. خاطرات مکتوب، به شکل زندگی‌نامهٔ خودنگاشت که نوع غالب جریان خاطره‌نگاری در ایران است، نیز طبق تعاریف مرتبط با منابع خبری و مهم مرتبط با تاریخ‌نگاری و همچنین به دلیل پذیرش اهل فن، در زمرهٔ منابع اصلی تاریخ‌نگاری در تاریخ ایران محسوب می‌شوند. در این مقاله سعی شده است با رویکرد تحلیلی و اثبات این مهم که گاه محل اختلاف پژوهشگران است، همچنین با بررسی فرایند شکل‌گیری و تکوین آن، مدعای فوق را بیشتر تأیید کند. پژوهش پیش رو با مفروض قراردادن زندگی‌نامه‌های خودنوشت در زمرهٔ منابع تاریخ‌نگاری و نسبت‌سنجی آن با امر واقع، به دنبال پاسخ به این پرسش است که سندیت خاطرات، در شکل «زندگی‌نامهٔ خودنوشت» به چه میزان دارای اعتبار جهت کاربست در تحقیقات تاریخ‌نگاری است. فقدان بحث‌های پربار روش‌شناختی در حوزهٔ خاطره‌نگاری در زبان فارسی و بی‌تفاتی پژوهشگران حوزهٔ علوم انسانی و به‌ویژه اهل تاریخ بدین منابع ارزشمند در حوزهٔ تحقیقات خویش، نگارندهٔ این پژوهش را بر آن داشت تا با رویکرد تحلیلی بدین بحث جهت شناخت بیشتر این منابع مهم ورود کند. دربارهٔ مسئلهٔ پژوهش حاضر، به‌صورت مستقیم، پژوهش‌های جدی در حوزهٔ رشتهٔ تاریخ به زبان فارسی وجود ندارد و صرفاً در برخی از مطالعات، به‌ویژه در حوزهٔ تاریخ جنگ، این مسئله به صورت‌هایی پراکنده اشاره و بحث شده است. «خطر سقوط بهمن» سه مقاله دربارهٔ خاطرات جنگ به قلم محسن حسام‌مظاهری، از نوشته‌هایی است که در یکی از بخش‌های آن به این مسئله پرداخته شده است و راهنمای این پژوهش در گسترش آن از منظر تاریخی بوده است. اما در نگاه کلان مدنظر پژوهش، یعنی اعتبارسنجی منابع تاریخی، مقالات متعددی وجود دارد که به‌صورت غیرمستقیم، در رویکرد این پژوهش تأثیرگذار بوده‌اند. مقالهٔ «ضرورت تعامل

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۳

بین‌رشته‌ای معرفت‌شناسی و علم تاریخ در بررسی چالش‌های شکاکانه درباره امکان و اعتبار شناخت تاریخی» به قلم زهیر صیامیان و موسی سیانی و مقاله «ملاحظاتی روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری‌های رسمی» از علیرضا ملائی توانی از این دست نوشته‌هاست. نسبت امر واقع با تاریخ‌نگاری

تاریخ به مثابه «زمان» و تاریخ به معنای «امر واقع» یا رویداد حادث شده در «گذشته» نسبت به زمان حال، دو تعریف تقریباً مشخصی است که از تاریخ در ذهن وجود دارد. در هر دو مفروض پذیرفته شده، زمان بدون شک دارای رکن اصلی است و به تعبیر ریکور می‌توان از آن به «زمان تاریخی» نام برد (داونهاور، ۲۰۱۶: ۱۱).

لحظه‌ها و رویدادهای مهم و معنادار گذشته‌های انسانی به بیان «راینهارت کوزلک» در «فضای تجربه» (زیبایی، ۱۳۸۷: ۸۶) است که مبتنی بر وقایع طبیعی یا فرهنگی گذشته است که شخص در زمان حال به خاطر می‌آورد و بر اساس اهمیت آن جهت نقطه عزیمتی دیگر برای یک کنش و تصمیم مشابه، در شکل‌های گوناگون آن را ثبت می‌کند. لذا می‌توان بر مبنای مباحث مطرح شده، تاریخ را دارای دو ساحت و دو مفهوم مرتبط با هم دانست که شناخت دقیق آنها، روشن‌کننده نسبت امر واقع با تاریخ‌نگاری است.

یک ساحت و معنای تاریخ ساحت هستی‌شناختی یا «Ontologic» تاریخ است و معنا و مفهوم دیگر آن ساحت معرفت‌شناختی یا «Epistemologic» کلمه است. تاریخ به معنی هستی‌شناختی آن، فرایندی مستقل از ذهن و واقعی است که جدای از آنکه آن را به مثابه یک ابژه و موضوع محل تأمل و معرفت خویش قرار دهیم یا نه، جریان دارد؛ مانند طبیعت (حضرتی، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۳). همچنین می‌توان از این جریان تاریخ به عنوان امر واقع نام برد. لذا هنگامی که این امر واقع یا «ابژه را موضوع تأمل و معرفت خویش قرار می‌دهیم، تاریخ به مفهوم دوم به وجود می‌آید و بهتر است برای اجتناب از خلط مبحث آن را «معرفت تاریخی» یا «علم تاریخ» نامید (همان: ۱۴)؛ علمی که «محصول تعامل و هم‌کنشی مورخ و واقعیت تاریخی است» (همان: ۱۶)

در تعریفی دیگر از علم تاریخ می‌توان آن را «علم شناخت و تفسیر گذشته انسان‌ها در پرتو حال که بر اساس روش‌ها، گزینش‌ها و تفسیرهای مورخان به دست می‌آید» (ملائی توانی: ۱۳۸۴) دانست که در مفهوم «تاریخ‌نگاری» تبلور می‌یابد. تحمیل تفسیر مورخ بر امر واقع «خواسته یا ناخواسته بر انبوهی از پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها، داورها، تئوری‌ها، باورها، دانسته‌ها و ملاحظات متعدد سیاسی، اخلاقی، مذهبی، ملی، فرهنگی و... مبتنی است. در واقع، مورخان با چارچوب‌های خاصی به نگارش، سنجش و ارزیابی داده‌ها می‌پردازند. این تفسیرها هم در

نوع نگاه تاریخ‌نگار و هم در انتخاب رویدادها و هم در انتخاب روش تحلیل آنها دخالت دارد؛ به همین دلیل بررسی و نگارش رخدادها به صورت کاملاً عینی ممکن نیست. به بیان دیگر، ما اساساً خبر، روایت و داده‌های خالص، عریان و محض نداریم؛ زیرا هر روایتی مسبوق به انبوهی از پیش‌فرض‌ها و تفسیرهای ذهنی است که ناخواسته بر نحوه انعکاس آن اثر می‌گذارد. در نتیجه، دستیابی به تمام حقیقت و نیز نگارش رخدادها به صورت شفاف و عریان ممکن نیست؛ از این‌رو هیچ‌گاه نمی‌توان تاریخ‌نهایی رویدادها را نگاشت» (همان).

شکاف بین امر واقع و مورخ هر چند پدیده‌ای است که هیچ‌گاه برطرف نخواهد شد، اما تلاش در کم‌کردن آن که بر تفسیر هر مورخی استوار است و مبتنی بر منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری است، کمکی همیشگی در راستای پر کردن این خلأ محسوب می‌شود. این منابع در یک تقسیم‌بندی دیگر، به منابع خبری و اثری نیز نام‌گذاری شده‌اند و شامل دو گروه هستند: «منابع خبری یا اخبار، همان مکتوبات گذشته همانند کتاب‌ها، اسناد، مهرها و مانند آن است و منابع اثری یا آثار، شامل آثار هنری مانند نقاشی‌ها و آرایه‌ها، آثار مادی مانند ظروف و ابزار، آثار معماری و بناها و مواردی از این قبیل است» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۹۲).

همچنین منابع تاریخ‌نگاری به لحاظ سندیت و اعتبار «به دو قسم منابع اولیه و ثانویه تقسیم می‌شود: منابع دست اول یا اولیه توسط شاهد و ناظر رویداد نوشته شده است. منابع دست دوم یا ثانویه گزارش‌های کسانی است که از نزدیک شاهد رویداد نبوده‌اند و خبر را با واسطه روایات مکتوب و یا مسموع نقل کرده‌اند» (همان).

می‌توان به‌صورت کلی و در جمع‌بندی این بحث اعلام کرد که تاریخ‌نگاری مبتنی بر انگاره‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی یک مورخ است و بنا بر آنکه «انعکاس‌زبانی ادراک تاریخی هر مورخ» (حضرتی، ۱۳۸۱: ۷۷) است، لذا رسیدن به واقعیت یا امر واقع امکان‌پذیر نیست، اما یاری جستن از دو گروه منابع، همراه با به کار بردن روش‌های مختلف می‌تواند این شکاف را تا حدودی پر کند.

### خاطره‌نگاری به‌مثابه یک منبع تاریخ‌نگاری

همان‌گونه که در سطور بالا گفته شد، منابع دست اول در حیطه تاریخ‌نگاری که منابع خبری یا مکتوبات نیز نام‌گذاری می‌شوند، به دلیل آنکه عامل، شاهد و ناظر رویداد آن را ثبت می‌کند، از لحاظ سندیت و اعتبار شایسته ارزش‌گذاری و کاربرد در یک اثر تحقیقی تاریخی است. می‌توان ادعا کرد که بیشتر این منابع خود نیز با بینش مورخانه به وجود آمده‌اند و لذا خود نیز نوعی تاریخ‌نگاری رویداد محسوب می‌شوند. از جمله این منابع می‌توان به خاطره‌نگاری در

انواع آن اشاره کرد؛ زیرا این منابع «در صورتی که بدون دست‌کاری عمدی یا کاستی و پریشانی ناشی از فراموشی، به‌دقت نوشته شوند، علی‌الخصوص متکی به تقریرات تقویم ایام باشند و به مدد یادداشت‌ها، نامه‌ها و مدارک صاحب‌خاطره یا دیگران فراهم آیند، در شمار منابع اصلی و مهم تاریخی جای دارند» (کمری، ۱۳۸۳: ۷۷).

نورائی نیز خاطرات را جزء «منابع اولیه تاریخ‌نگاری» می‌داند (نورائی، ۱۳۹۴: ۶۳) و بر این دیدگاه است که باید آنها را «یکی از ابزارها و مواد اجتهاد تاریخی مورخ دانست که گاه به‌مثابه یک منبع اصیل در کنار سایر منابع اهمیت می‌یابد» (نورائی، ۱۳۹۴: ۷۲)؛ زیرا «از مطالعه این یادداشت‌ها نه فقط مواضع مبهم و تاریک حوادث و بعضی اسباب و معدیات نفسانی آنها روشن می‌شود، بلکه غالباً اطلاعات سودمندی در باب احوال اجتماعی و اداری قرون و ادوار گذشته نیز به دست می‌آید» (نورائی، ۱۳۹۴: ۷۲).

علاوه بر تعاریف و نظراتی که در فوق ذکر شد و می‌تواند تأییدی معتبر بر جای‌گیری منابع خاطره‌نگاری در زیر دسته منابع دست اول تاریخ‌نگاری محسوب شود. ضروری است با بررسی چگونگی شکل‌گیری و تکوین این جریان خاطره‌نگاری در تاریخ ایران، به ارائه ادله‌ها و داده‌های متقن جهت این ادعا وارد شد که بخش بعدی نوشتار حاضر است.

#### چگونگی شکل‌گیری و تکوین جریان خاطره‌نگاری در ایران

در حوزه مطالعات خاطره، خاطره‌شناسی یا خاطره‌پژوهی، مبادی و مبانی متعددی وجود دارد که اصولاً در این زمینه، رویکرد متعارف رویکرد ادبی و تاریخی است و زندگی‌نامه خودنگار؛ نوع غالب خاطره‌نگاری در ایران نیز در زیرمجموعه آن قرار می‌گیرد (کمری، ۱۳۹۴: ۴۱). لذا بنا بر همین رویکرد گفته شده، زندگی‌نامه خودنگاشت، کارنامه‌ای است که به قلم خود فرد درباره جنبه‌های بیرونی و درونی زندگی‌اش نگاشته می‌شود که شامل محیط اجتماعی، اعمال، رفتار، ذهنیات، اندیشه‌ها و نفسانیات فرد است. این نوع ادبی تاریخی قابلیت انعکاس مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ادبی یک دوره خاص را دارد (اسلامی، ۱۳۸۸: ۵). در این نوع نوشتاری خاطرات، نویسنده آن گروه از تجارب گذشته را که برای خودش اهمیت دارد، از دیدگاه امروزی‌اش توصیف می‌کند. این تعریف، این گونه ادبی تاریخی را از گونه‌های دیگر جدا می‌کند. گونه‌هایی مانند سرگذشت (ثبت رویدادهای مدنظر مردم، مانند شرح زندگی دولت‌مردان)، گزارش ساده (ثبت روابط و خاطرات شخصی بدون تأکید بر خود) و خاطرات روزانه (ثبت آنی رویداد بی‌آنکه تأملات بعدی آنها را تغییر دهد). زندگی‌نامه خودنوشت معمولاً شرح زندگی گذشته فرد و موقعیت کنونی اوست. در این نگاه به گذشته، نویسنده درمی‌یابد که برخی از رویدادها نتایجی در برداشته‌اند که در آن زمان انتظار نمی‌رفته و

برخی دیگر تنها از راه اندیشیدن به آنها در حین نگارش زندگی‌نامه معنا یافته‌اند (مارتین، ۱۳۹۱: ۵۱).

درباره پیشینه این شیوه نوشتاری می‌توان گفت در غرب، خودزندگی‌نامه‌نویسی و خاطره‌نگاری سابقه‌ای طولانی دارد. اوج رویکرد غرب به زندگی‌نامه‌نویسی و خودسرگذشت‌نگاری و نیز پیدایی زندگی‌نامه به صورت رمان، به دوره رنسانس و انقلاب صنعتی و رواج اومانیزم باز می‌گردد. البته گفته شده که خاستگاه واقعی زندگی‌نامه‌های خودنگاشت یونان و روم بوده است؛ زیرا در روزگاران دور این دو فرهنگ، فردیت انسان معنا و هویت خاص داشته و در دوره رنسانس توجه و رویکرد جدی‌تر به آن شده است. در دوره استیلای کلیسا و مسیحیت در اروپا، پایبندی و اعتقاد به اعتراف زمینه را برای بسط خاطرات به‌ویژه پس از پایان دوره تفتیش عقاید در قرون وسطی فراهم آورد (کمری، ۱۳۸۳: ۸۶-۸۵؛ انوشه، ۱۳۷۶: ۷۶).

گسترش و بسطی که تحت تأثیر عوامل و شرایط گوناگونی صورت گرفت و در هر دوره‌ای ویژگی‌های خود را داشت، اما در یک بیان کلی می‌توان گفت که خاطرات ادبی و فرهنگی و به‌ویژه حدیث نفس، بن‌مایه خاطره‌نگاری در مغرب‌زمین است و از همین روست که خاطرات غربی بیشتر مدنظر در نقد ادبی است (عباسی، ۱۳۹۸: ۸۷).

مرزبندی دقیقی را نمی‌توان بین شیوه‌های مختلف نگارش این آثار به‌طور قطعی مشخص کرد، اما «در فرهنگ ایرانی سابقه زندگی‌نامه‌های خودنگاشت چندان طولانی نیست و نویسندگان قدیم ایرانی کمتر آثاری در این زمینه نوشته‌اند. این عدم رواج خاطره‌نویسی و به عبارتی ثبت وقایع روزانه توسط اقوام ایرانی را می‌توان با ارزیابی نظام سیاسی-مذهبی و ارزش‌های ناشی از آن بررسی نمود» (عباسی، ۱۳۸۸: ۶۰).

گفتنی است در ادب فارسی، زندگی‌نامه خودنگاشت به معنای واقعی کلمه و با توجه به معیارهای ارائه‌شده در ادب غرب وجود ندارد؛ زیرا آثار ایرانی بیشترین توجه خود را در نگارش این نوع ادبی، معطوف به انعکاس مسائل بیرونی و وقایع تاریخی می‌کنند و غالباً زندگی‌نامه‌ها را در حکم کارنامه‌ای که سرشار از اعمال مثبت مؤلف است، به نگارش درمی‌آورند. هیچ نشانی از بروز نفسانیات، سیر تحول درونی و فکری و اعمال خلاف اخلاق دیده نمی‌شود (اسلامی، ۱۳۸۸: ۵).

در دیدگاه میلانی نیز با آنکه ادبیات مدرن فارسی سرشار از تأثیرپذیری از انواع سبک‌های نوشتار غربی است، اما به شدت در خودزندگی‌نامه‌نویسی از ویژگی‌های نوشتاری این گونه غربی پرهیز کرده و در اجتنابی اختیاری، از خودآشکارسازی و خودافشاگری دوری جسته و از



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۷

همین منظر می‌توان این نمونه‌های بومی را دارای ارزش‌گذاری و نیازمند بررسی ویژه دانست (Milani, 1992:202).

در این بررسی، توجه به فرهنگ بومی در چرایی کمبود این سبک نوشتار و تأثیرناپذیری شدید از نمونه غربی، بدون شک راه‌گشایی در زمینه‌های پرسش‌های مربوطه است؛ زیرا به‌خوبی در لایه‌های فرهنگی موجود در بافت جامعه ایرانی تأکید بر مخفی نگاه‌داشتن حالات و کردار تجلی یافته است. اطمینان‌نداشتن و هراس از افشاگری به‌دلیل افشای اطلاعاتی که ممکن بود برای شخص راوی یا خاستگاه فکری وی مشکل ایجاد کند یا وی را آسیب‌پذیر کند، از دیگر دلایل بوده است (Ibid:209).

توجه به خود و فردیت خویش که رکن اصلی خودزندگی‌نامه‌نگاری است، در فرهنگ ایرانی مترادف با تکبر و لاف‌زنی است. در این فرهنگ، صفاتی چون خودستایی، خودنمایی، خودپسندی و خودخواهی زشت و عیب‌اند و نه حسن و هنر. هویت فرد در این فرهنگ، اغلب رابطه تنگاتنگی با جمع دارد و در گرو آن است. هنوز هم به کار بردن ضمیر اول شخص مفرد، برای بسیاری از ایرانی‌ها دشوار جلوه می‌کند. طبعاً در چنین شرایطی، نوشتن کتابی من‌محور کار آسانی نیست. در واقع، یکی از رایج‌ترین توضیحاتی که برای نوشته‌نشدن حدیث نفس ارائه شده، همین فروتنی درباره اهمیت و دستاوردهای خویش است (میلانی، ۱۳۷۵: ۶۱۹-۶۱۸).

با وجود شرایط دشوار شکل‌گیری خودزندگی‌نامه‌نگاری در ایران، می‌توان انواع زندگی‌نامه‌نگاری‌ها در ادبیات فارسی را که از «منابع اولیه تاریخ‌نگاری» (نورائی، ۱۳۹۴: ۶۳) نیز محسوب می‌شوند، به مانند ادبیات دیگر ملت‌ها از این قرار پنداشت: روزنامه خاطرات، وقایع‌نگاری، خاطره‌نگاری، سفرنامه و حدیث نفس. وجه مشترک همه این انواع در این است که راوی رویدادهایی را انتقال می‌دهد که به گمان او واقعاً اتفاق افتاده و چیزهایی را می‌نگارد که خود از نزدیک شاهد وقوع آنها بوده است. در این میان، وقایع‌نگاری در مرز تاریخ‌نگاری جا دارد و از انواع مشخص آن به شمار می‌آید. حال آنکه حدیث نفس در مرز داستان‌پردازی قرار دارد و غالباً از انواع ادبی دانسته می‌شود. به این گونه، صور گوناگون خاطره‌نگاری در محوری قرار دارد که یک سر آن تاریخ و سر دیگر آن انواع ادبی است (نورائی، ۱۳۹۴: ۴۰-۳۹) گفتنی است در تاریخ معاصر ایران، شکل‌گیری و رواج شیوه نوین خاطره‌نگاری ارتباطی وثیق با تحولات مرتبط با حوزه تاریخ‌نگاری دارد. در این دوره افرادی چون «ملکم‌خان، ناظم‌الدوله، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فضل‌الله‌خان خاوری، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا محمدجعفر خورموجی و

اعتمادالسلطنه را از مورخان و اندیشه‌گرانی باید دانست که در آثار خود با نقد شیوه‌های سنتی تفکر و تعقل و پیروی از اندیشه‌های غربی، مسیر تحول در اندیشه و تاریخ‌نگاری ایرانی را ایجاد کردند و به شکل‌گیری شیوه‌های جدید تاریخ‌نگاری و ثبت وقایع تاریخی که خاطره‌نویسی نیز بخشی از آن بود، کمک شایانی کردند» (عباسی، ۱۳۹۸: ۱۰۸).

خاطرات مربوط به عصر قاجاری را که حدود ۴۲ اثر است، می‌توان در یک تقسیم‌بندی تاریخی به دو دوره قبل و بعد از مشروطه تقسیم‌بندی کرد. در این میان، چهارده خاطره‌نگار با پانزده اثر در سال‌های قبل از مشروطه و تعداد ۲۷ اثر از ۲۷ خاطره‌نگار در سال‌های مشروطه تا سقوط شایان ذکر است. این جریان که در اواسط عصر ناصری با تأثیرپذیری از افکار جدید اروپایی در ایران به وجود آمد، به مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های جدید تحت تأثیر انقلاب مشروطه وارد مرحله‌ای جدید و روندی خاص شد. عظمت وقوع این انقلاب نیز در زمان وقوع آن به‌خوبی احساس می‌شد و افراد بسیاری را بر آن داشت تا این واقعه بزرگ را به گونه‌ای ثبت کنند و نوعی تحول کمی و کیفی را در این جریان رقم بزنند. تحولی همچون چرخش پایگاه طبقاتی خاطره‌نگاران از طبقه بالا به طبقه متوسط جامعه و بازتاب مای اجتماعی در مقابل فردیت راوی از جمله این تحولات است (فصیحی، ۱۳۹۴: ۹۸-۹۷).

انقلاب‌ها، جنگ‌ها و تغییرات نظام سیاسی همیشه از مهم‌ترین دلایل توسعه کمی خاطره‌نگاری‌ها محسوب می‌شوند. با تغییر سلسله قاجار به پهلوی و سپس پهلوی به جمهوری اسلامی، بازماندگان رژیم‌های پیشین از مهم‌ترین گروه‌هایی بودند که به ثبت خاطرات خویش از آنچه دیگر وجود خارجی نداشت، روی آوردند. اغلب آنها بر این باور بودند که با ثبت خاطرات خود، به گمان خویش، هم تحولات گذشته را ماندگار کنند و هم وجود خود را در آن حوادث به گونه‌ای مهم جلوه دهند. وجود بی‌شمار عنوان خاطره در دوره‌های بعد از سقوط و جنگ هشت‌ساله ایران و عراق که حتی نوشتن بسیاری از آنان به سال‌های اخیر بازمی‌گردد، دلیلی است که ادعای فوق را اثبات می‌کند. افزایش کمی این خاطرات و سقوط کیفی آن از دیگر ویژگی‌های بارزشان است. برای مثال، در دوران محمدرضا شاه پهلوی بسیاری از سران رژیم و نویسندگان نزدیک به آنان، دست به نگارش خاطرات برده‌اند. این روند خاطره‌نویسی در میان آنان تا سال‌های بعد از انقلاب نیز ادامه داشت. خاطره‌نویسان این دوره تلاش می‌کنند حضور خود را در عرصه‌های منفی حیات سیاسی و اجتماعی کمرنگ جلوه دهند و یا اینکه وقایع را به گونه‌ای بیان کنند که در بسیاری از آن جریانات حضور نداشته‌اند. بر همین اساس بسیاری از مطالب مهم زندگی خود و اشتباهات سیاسی خود را ناگفته باقی می‌گذارند و بدون هیچ اشاره‌ای از کنار آنها می‌گذرند. در این میان، می‌توان دو گروه عمده در بحث

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۹

خاطره‌نویسی مرتبط با دوره پهلوی مشخص کرد: یک گروه کسانی که به دنبال آن هستند تا هر آنچه را اتفاق افتاده، توجیه کنند، اعمال و رفتار شاه را در قبال مردم ایران تأیید کنند و به تمجید و تحسین او پردازند و سقوط رژیم شاهنشاهی را صرفاً متوجه آمریکا و انگلیس و سیاستمداران و اطرافیان بی‌کفایت و مردم ایران کنند که قابلیت درک اقدامات شاه را نداشتند. درباره این نوع خاطره‌نویسی می‌توان به کتاب‌های پاسخ به تاریخ نوشته محمدرضا پهلوی، من و بردارم نوشته اشرف پهلوی، خاطرات جهانگیر تفضلی و خاطرات عبدالمجید مجیدی اشاره کرد. شاید از این منظر بتوان گفت ادبیات پهلوی در این کتاب‌ها نوعی ادبیات توجیهی نام می‌گیرد؛ زیرا مشخصه آن توجیه شرایط و اوضاعی بود که آنان به ایفای نقش در آن پرداختند (توکلی، ۱۳۸۸: ۱۱۳ و ۸۰).

گروه بعدی کسانی‌اند که شخص شاه را مسئول مستقیم تمام حوادثی می‌دانند که منتهی به سرنگونی رژیم شد و در نتیجه از اطرافیان شاه سلب مسئولیت می‌کنند. اینان کسانی‌اند که از وقوع انقلاب صدمه دیده و شاه و خانواده پهلوی را مظهر فساد و تباهی در ایران می‌شناسند که می‌توان به خاطرات امیر عباس هویدا، فریدون هویدا و حسین فردوست در کتاب ظهور و سقوط پهلوی اشاره کرد (توکلی، ۱۳۸۸: ۷۹).

باید گفت هرچند نوشتن خاطرات در گروه‌های مختلف مردم با خاستگاه طبقاتی متفاوت در دوران حکومت پهلوی نیز تداوم یافت و صرفاً نباید این امر ثبت خاطرات را مرتبط با رجال و رژیم پیشین دانست، با این وجود «همچنان افراد مشخصی که دارای منزلت اجتماعی بودند، می‌توانستند خاطرات خود را بنویسند و منتشر کنند که می‌توان به خاطرات نظامیان، خاطرات سیاستمداران، خاطرات رجال ادبی و فرهنگی حکومت پهلوی اشاره کرد (دهقان، ۱۳۸۶: ۷۹). دهقان در تکمیل این مبحث همچنین اضافه می‌کند که «مردم کوچه و بازار نتوانستند وارد جرگه خاطره‌نویسان شوند. شرایط سیاسی در این دوران به شکلی نبود که خاطرات آنها مهم باشد و نقش مهمی در تحولات آن روز داشته باشند» (همان) و البته این تحولی بود که با انقلاب ۱۳۵۷ روی داد؛ زیرا انقلاب و سپس جنگ هشت‌ساله بعد از آن، مردم جامعه از تمام طبقات را درگیر خویش کرد و همچنان این فرصت را به وجود آورد که مردم با پذیرش نقش‌پذیری خویش، آنچه در آن نقش داشتند یا از نزدیک مشاهده کرده بودند، ثبت کنند. برای مثال مشخص در این باب می‌توان از زنان خاطره‌نگار نام برد؛ زنانی که در دوره قاجار و پهلوی مجموعاً یازده خودنگاشت را در تاریخ خاطره‌نگاری ایران برای خود ثبت کرده بودند، با وقوع انقلاب و به دلیل تحولات مرتبط با آن، ۳۱ اثر را منهای خاطرات مرتبط با جنگ به نام خویش زدند (عباسی، ۱۳۹۸: ۳۰۶-۳۰۵).

همچنان می‌توان از خودنگاشت‌های فعالان سیاسی نیز نام برد. به‌عنوان نمونه‌ای در این باره، فقط خاطرات مرتبط با ملی-لیبرال، ملی-مذهبی و ملی-چپ در ۱۴۱ عنوان خاطره‌شناسایی شد (رفیعی شفیق، ۱۳۸۹: ۴). در ارتباط با خاطرات جنگ نیز آن‌چنان که مظاهری در مقاله خویش «خطر سقوط بهمن» که نوشتاری درباره‌ی چرایی فربگی خاطرات جنگ است، در مجموع بازه‌ی ۳۱ سال بررسی، به رقم ۳۵۹ عنوان کتاب خاطرات از جنگ اشاره می‌کند (حسام مظاهری، ۱۳۹۶: ۳۷) که نشان از گستردگی این حوزه است.

به‌عنوان پایانی بر این بحث، می‌توان در یک نگاه کلان در پیوند خاطره‌نگاری به تاریخ‌نگاری، اذعان کرد که جریان تاریخ‌نگاری ایرانی که ریشه‌ای محکم و دیرپا داشت، نتوانست خود را از تحولات و تغییرات تدریجی جدیدی که در جنبه‌های مختلف فکری و مادی زندگی انسان ایرانی از دوره‌ی ناصری به بعد شکل گرفت، برکنار نگه دارد و به‌عنوان یک پدیده‌ی فرهنگی و اجتماعی خواسته یا ناخواسته با این تحولات همراه شد و در سبک، نثر، زبان گزارش رویدادها و موضوع و فن تاریخ و تاریخ‌نویسی تحولاتی یافت (قدیمی قیداری، ۱۳۹۳: ۲۰۳). از مظاهر این تحول می‌توان شکل‌گیری خاطره‌نگاری نوین به‌عنوان روشی غیررسمی و مخفی در ثبت وقایع جاری با دیدی انتقادی و با صراحت بیانی شجاعت‌آمیز در ارائه‌ی اطلاعات بکر تاریخی دانست. تحولی که در عین برخاستن از نقد بر شیوه‌ی سنتی تاریخ‌نگاری، تحت تأثیر افکار اروپایی به وجود آمده بود، خود به‌عنوان روشی در تکمیل این روند مبارزه و انتقاد به کار گرفته شد و بیشتر مؤلفان این آثار با آگاهی از «من فردی» و هویت جمعی، آن را به‌عنوان ابزاری در ارائه‌ی اطلاعاتی فراتر از زندگی خصوصی خویش قرار دادند و آثاری را به وجود آوردند که با تمام تأثیرپذیری از اندیشه‌های غربی در شکل‌گیری آن، روندی جدای از جریان خاطره‌نویسی در غرب را پیمود و بیشتر در حوزه‌ی منابع دست اول تاریخی جای گرفت تا آثار ادبی که نوع غالب زندگی‌نامه‌های غربی بود. خاطره‌نگاران ایرانی با آگاهی از این «من» و «تبلور دادن» آن در «مای اجتماعی» آن را نه در خدمت بیان احوالات خویش و بیان اصالت وجودی خود، بلکه در شرح وقایع سیاسی و اجتماعی پیرامون خود قرار دادند. آثار اغلب آنان که به‌خصوص تا زمان انقلاب ۱۳۵۷، اکثراً در زمره‌ی افراد طبقات بالا و تأثیرگذار در تحولات مختلف جامعه بودند، به‌دلیل مخفی و غیررسمی بودن و ارائه‌ی بکر اطلاعات از وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، به «تاریخ‌نگاری مخفی» و آثاری دارای اعتبار بالا در تاریخ‌نگاری تبدیل شد (عباسی، ۱۳۹۸: ۱۰۹-۱۰۸) لذا به‌صراحت و براساس داده‌های موجود می‌توان ادعا کرد که جریان خاطره‌نگاری ایرانی بنا بر تمام ادله‌ها و اطلاعات ارائه‌شده، منابع دست اول تاریخ‌نگاری محسوب می‌شوند.

### نسبت خاطره‌نگاری با امر واقع

جریان خاطره‌نگاری ایرانی، در نوع غالب زندگی‌نامه خودنگاشت که در مطالب فوق با تعاریف مفهومی آن و چگونگی شکل‌گیری و تکوین آن به‌عنوان یکی از منابع اولیه و مهم تاریخ‌نگاری شناختی کلی از آن به دست آمد. در این بخش از پژوهش این پرسش مطرح می‌شود که جریان خاطره‌نگاری به چه میزان می‌تواند به‌عنوان منابعی معتبر در تاریخ‌نگاری علمی استفاده شوند. نشان دادن عناصر شکل‌گیری یک خاطره بنا بر چندگانگی مراحل آن و نسبت‌سنجی این آثار با امر واقع، بدون شک یکی از مراحل اعتبارسنجی آنها جهت چگونگی کاربری در تحقیقات علمی تاریخ‌نگاری است که در ادامه پژوهش به آن اشاره شد.

خاطره مبتنی بر روایت است و روایت در مسیر تولید «محصول فرایندی سه مرحله‌ای است که از مشاهده و مواجهه فرد با یک تجربه یا موقعیت در ذهن او آغاز می‌شود و در مرحله دوم، بایگانی و حفظ آنچه ثبت شده و نهایتاً در سومین مرحله، فراخوانی، بازخوانی و اظهار آنچه ثبت و حفظ شده را شامل می‌شود» (حسام مظاهری، ۱۳۹۶: ۱۳). این فرایند چندگانه را می‌توان به زبان ریکور که به «ارتباط تنگاتنگ تاریخ و روایت» (کلارک، ۱۳۹۷: ۱۳۳) اعتقاد دارد، نیز این‌گونه وصف کرد: «برای ساختن داستان، خواه واقعی و خواه ساختگی، سه دوره زمانی لازم است. دوره نخست، وضعیت آغازین است. انسان‌ها در موقعیتی قرار دارند که می‌خواهند تغییر کنند یا صرفاً آن را ادراک کنند. ریکور این دوره را زمان «پیش‌پیکربندی»<sup>۱</sup> می‌نامد. در پرتو آگاهی از کردار اجتماعی و سیرت آدمی می‌توانیم حدس بزنیم که در آینده چه رخ خواهد داد و بر آن می‌شویم که اگر خرد حکم کند، نتیجه را تغییر دهیم. دوره دوم، زمان «پیکربندی»<sup>۲</sup> است. هنگام وقوع رویدادها در پی کنش یا ادراک آنها برمی‌آیم. دوره سوم، «بازپیکربندی»<sup>۳</sup> است. به رویدادهای گذشته می‌نگریم، خطوط منتهی به نتیجه را پی می‌گیریم و درمی‌یابیم که چرا نقشه‌ها به موفقیت نرسید. نیروهای خارجی چگونه در روند امور دخالت کردند یا رویدادهای موفقیت‌آمیز چگونه به نتایجی پیش‌بینی‌ناپذیر منجر شد. این سه دوره زمانی که برای خلق روایت لازم است، این امکان را رقم می‌زند که اهمیت و دلالت رویدادها ممکن است در سیر زمان تغییر یابد. همچنین بدیهی است آنچه از یک دیدگاه موفقیت‌شمرده می‌شود، شاید از دیدگاهی دیگر ناکامی یا شکست به حساب آید. سرانجام، تغییر منش «خود» شاید ناشی از آگاهی بعدی یا تغییر کیشی باشد که الگوی کلی زندگی را دگرگون سازد» (مارتین، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۱).

1. Pre-configuration
2. Configuration
3. Re-configuration

در مرحله اول که مشاهده و مواجهه فرد با یک تجربه یا موقعیت در ذهن اوست و به نوعی مبتنی بر گونه‌ای خوانش است، بن‌مایه آن «تصویری است که در ذهن او از مواجهه‌اش با یک موقعیت/ وضعیت/ رخداد نقش می‌بندد» (حسام مظاهری، همان) و بنا بر آنکه فرایندی مکانیکی نیست و نقش انسانی در آن محرز است، لذا چهار عامل محسوسات، تجربیات، اطلاعات و شخصیات کاملاً در فرایند شکل‌گیری آن مؤثر هستند.

در مرحله دوم یا مرحله بایگانی «مجموعه تصاویر ثبت‌شده در ذهن، بایگانی و محافظت می‌شوند. فرایند بایگانی تجارب و مشاهدات، فرایند بسیار پیچیده‌ای است که در آن نیز همه عوامل چهارگانه نقش‌آفرینی دارند. در همین مرحله است که برخی مشاهدات اساساً حذف و به فراموشی سپرده می‌شوند و برخی دیگر برجسته‌سازی و مؤکداً حفظ می‌شوند. مجموعه فرایندهای گزینش، حذف، بازسازی، تغییر و اصلاح و فربه‌سازی در همین مرحله انجام می‌شوند» (حسام مظاهری، ۱۳۹۶: ۱۸).

مرحله سوم یا فراخوانی اما زمانی «فرا می‌رسد که صاحب خاطره، به هر دلیل سراغ خاطراتش می‌رود و آنها را از بایگانی ذهن فرامی‌خواند و بازخوانی‌شان می‌کند. اینجاست که چهار عامل مذکور، دوباره وارد میدان عمل می‌شوند؛ البته این بار در قامت پسین‌شان؛ چرا که خاطره، بازخوانی/ فراخوانی/ بازسازی نقش و تصویر به‌جامانده از یک تجربه/ رخداد در ذهن فرد پس از گذشت زمان است. بنابراین محصول امروز راوی است. خوانش متنی است متعلق به دیروز، در امروز و لاجرم متأثر است از همه آنچه میان این دو نقطه زمانی بر راوی و بر جهان پیرامونش گذشته است. راوی امروز که خاطره دیروزش را بیان می‌کند، محسوسات و تجربیات و اطلاعات و شخصیتی دارد که با آن دیروزش یکی نیستند و هرچه فاصله زمانی میان امروز و دیروز، میان رخداد و روایت و گزارش و نقل خاطره آن، بیشتر باشد، انتظار می‌رود این تفاوت‌ها هم بیشتر شده باشد (همان: ۱۹-۱۸).

همان‌گونه که در بررسی دیگر منابع خبری، ساحت معرفت‌شناختی مورخ نقش مهمی در اعتبارسنجی سندیت آن منابع دارد، در بررسی منابع خاطره‌نگارانه نیز این عامل به معنی واقعی تأثیر دارد که می‌توان عناوین چهارگانه را نیز به نوعی در زیرمجموعه آن قرار داد. برای مثال «تجربیات فرد، در انتخاب و گزینش آنچه به‌عنوان خاطره در ذهن ثبت می‌شود» (همان). از عوامل مؤثر در این فرایند چهاروجهی است که در مرحله سوم خود را به‌صورت پررنگ‌تر جلوه‌گر می‌کند. مثلاً در یک مثال تاریخی، می‌توان از خاطرات خودنگاشت فرح پهلوی نام برد. وی که خاطرات خویش را در سنین کهن‌سالی نوشته، به‌دلیل تجربه انقلاب ۱۳۵۷ و نفرتی که از روحانیت دارد، خاطره‌ای درباره کودکی خودش بازنمایی می‌کند که در آن مورد

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۴۳

خشم یک روحانی محلی قرار گرفته و آن تجربه را به زمان انقلاب پیوند می‌زند (پهلوی، ۲۰۰۳: ۳۴).

تأثیر تجربیات، موقعیت و اطلاعات زمان ثبت رویداد یا اطلاعات پسین، از سوی هر خاطره‌نگاری چه به صورت محسوس و چه نامحسوس در هر اثر خودنگاشتی مشهود است. به عنوان یک مثال دیگر می‌توان از بازنمایی روایت پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ در خودنگاشت طاهره سجادی از مبارزین انقلابی بریده از سازمان مجاهدین خلق و پیوسته به خط مبارزان مسلمان یاد کرد. وی در ثبت خاطره ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌نویسد: «تا بعد از ظهر تمام مراکز از جمله ساختمان رادیو و تلویزیون به دست مردم افتاد. از رادیو شنیدم که گوینده گفت: «این صدای انقلاب اسلامی ملت ایران است» (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۰۳). ذکر کلمه «اسلامی» بنا بر تجربه و موقعیت امروزی راوی به گزارش مشهور پیروزی انقلاب ایران اضافه شده است، زیرا در خاطرات مشابه به مانند خاطرات کیان کاتوزیان (۱۳۸۱: ۹۹) و گزارش رسمی این رویداد، چنین کلمه‌ای وجود ندارد.

بعد از مرور کلی چگونگی ثبت یک خاطره و عوامل تأثیرگذار در خلق نوشتاری آن، مسئله مهم «نسبت آن با امر واقعی است که بدان ارجاع» (مظاهری، ۱۳۹۶: ۲۵) دارد. سؤال این است که «آیا اساساً می‌توان نسبت وثیقی میان خاطره، یعنی تصویری که چنین فرایند پیچیده‌ای را پشت سر گذاشته و از دهلیزهای تو در توی زمانی و فردی عبور کرده، با واقعیتی که بدان منتسب می‌شود، فرض کرد. به عبارت دیگر وجه اسنادی خاطره برای دیگران چیست؟» (همان) برای پاسخ به مسائل ذکر شده، می‌توان دو رویکرد یا دو نگاه به این منابع تاریخ‌نگاری را مدنظر داشت. ابتدا به خاطراتی توجه کرد که می‌توان بر اساس دیگر منابع اسنادی گزارش آنها را به راستی آزمایی گذاشت یا براساس الگوی تواتر روایت درباره یک واقعه، سندیت آن گزارش را بررسی کرد. این الگو که به نام «تضارب روایت‌ها» نیز نام‌گذاری شده؛ بدین صورت است که روایت‌های افراد مختلف از یک رخداد را با هم مقابله کرده تا از قبل این تضارب، ابعاد موضوع را روشن‌تر کند (همان). این الگو مبتنی بر روایت‌های مرتبط با زمان، مکان و رویداد واحدی واجد شرایط اجرایی است، برای مثال درباره خاطرات خودنگاشت فعالان و شاهدان انقلاب مشروطه، انقلاب ۱۳۵۷ و اسرای جنگ ایران و عراق، مناسب پیاده‌سازی است. گزارش نابسامانی اوضاع مردم در جریان حوادث مشروطیت، را می‌توان اولین مثال تاریخی این بخش دانست که به تواتر در خاطرات خودنگاشت مردمان این عصر بازتاب داشته و با نگاه به منابع رسمی و اسناد می‌توان اعتبار اسنادی برای آنها قائل شد. برای نمونه، ملیجک عزیزالسلطان گزارش‌های میدانی چندی از شرایط دردناک مردم پایتخت دارد

عزیزالسلطان، ۱۳۷۶: ۲۰۳۸/۳-۲۰۳۶) که به روایتی روشن‌تر در زبان تاجر تبریزی حاج اخوت این‌گونه منعکس شده است: «کار به قدری شد که یک مثقال برنج و گوشت و بقولات و حبوبات و میوه‌جات پیدا نمی‌شد. خوراک مردم منحصر بود به نان خالی، آن هم چه نانی. مسلمان نشنود و کافر نبیند» (اخوت، ۱۳۸۶: ۲۲۶).

شکنته جسمی و روحی فعالان سیاسی دوره پهلوی دوم، به‌خصوص در سال‌های پایانی آن، یکی از رویدادهای بدیهی زمان دستگیری این مبارزان سیاسی است که در خاطرات آنان به‌صورت پررنگی نمود داشته است. تواتر روایت در این زمینه، به همراه شواهد و اسناد متقن، راه را بر هرگونه انکار آن از سوی حامیان این رژیم تا به امروز بسته است. برای مثال، زنان مبارز سیاسی از طبقات مختلف اجتماعی، چه در جریان فکری چپ و چه مسلمانان، گاه به‌صراحت و گاهی با اشاره غیرمستقیم، بنا به موقعیت زمان روایت خویش، به وجود شکنته‌های جنسی اذعان و آن را بازنمایی کرده‌اند (دهقانی، بی‌تا: ۲۱-۲۶؛ دباغ، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۰؛ جعفری، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۰).

همچنین خاطرات خودنگاشت اسرای جنگ ایران و عراق که بیشتر آنها با تمرکز بر رویداد اسارت و به‌صورت تک‌موضوعی ثبت شده است، درباره بسیاری از وقایع تاریخی مرتبط با زمان اسارت و همچنین رویدادهای روزانه جاری در اردوگاه‌های عراق، مبتنی بر تواتر روایت هستند. برای مثال، شرح حال و هوای تأثیر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و رحلت آیت‌الله خمینی بر رزمندگان اسیر و نیروهای دشمن یا روایت کارشکنی‌های نیروهای عراقی در جلوگیری از مراسم عزاداری محرم، چنان در این آثار به تکرار ذکر شد است که مطالعه و بررسی آنها می‌تواند با الگوی مدنظر، در نهایت کمک به روشن شدن ابعاد و جزئیات این گزارش‌ها، جهت کاربست اسنادی در تاریخ مطالعات جنگ باشد.

اما در رویکرد دوم، بنا بر آنکه «بخش قابل توجهی از روایت‌ها اساساً موقعیتی یگانه و منحصر به فرد دارند، برخی ویژگی‌ها و مضامین اصلی خاطرات اساساً آنها را سنجش‌ناپذیر می‌کند» (حسام مظاهری، ۱۳۹۶: ۱۹). لذا بنا بر اضلاع سنجش‌ناپذیری چون غیبت دیگر اضلاع روایت (چون شاهدان و ناظران دیگر آن گزارش به دلیل مرگ ایشان)، مضمون موقعیت‌های منحصر به فرد راوی در متن رویداد، و معضل زاویه دید راوی، می‌توان از سنجش‌ناپذیری این روایت‌ها سخن گفت. به‌عنوان مثال، گزارش مخبرالسلطنه هدایت از مرگ خیابانی را می‌توان از این دست برشمرد. او به‌عنوان حاکم آذربایجان در زمان قیام خیابانی، از معدود کسانی است که علت مرگ وی را خودکشی توصیف می‌کند (هدایت، ۱۳: ۴۰۸-۴۰۹). در حالی که در منابع معتبری چون کتاب کسروی این شهرت عمومی زمان، تأیید شده نیست (کسروی، ۱۳۸۶: ۶۹۶).



در ذکر مثالی دیگر از متن خودنگاشتی تاریخی، جهت «موقعیت منحصر به فرد راوی در متن رویداد» می‌توان از خاطرات رئیس کتابخانه سلطنتی دوران پهلوی دوم یعنی بدری کامروز آتابای نام برد. وی ضمن روایتی از ملاقات با رهبر انقلاب در قم، موقعیت منحصر به فرد خود و واکنش‌های خود را که قابل اعتبارسنجی نیست، این‌گونه بازنمایی می‌کند: «مرا برداشتند سوار هلیکوپتر و رفتند. آنجا رفتیم توی آن راهرو درازش آن قدر ایستاده بودند گارد و همه چی. بعد رسیدیم به یک اتاق جلو یکی از این پاسدارها با ژسه، یک چادر آورد گذاشت، من با روسری رفتم روسری سرم بود. روسری بسته بودم، لباس معمولی. گفت چادر سرت کن. گفتم من نمی‌کنم. گفت می‌گویم چادر سرت کن می‌خواهی بری پیش آقا. گفتم من که آقا را نخواستم ببینم، آقا خواسته مرا ببیند، پس من چادر سرم نمی‌کنم. گفت مگر تو مسلمان نیستی؟ گفتم چرا ما پیش از اینکه شماها وارد ایران بشوید مسلمان بودیم. الان هم مسلمانیم ولی نه مسلمانی شما. بنا کرد داد و فریاد زدن و سه چهار تایی دیگر پاسدار را صدا کرد و هر کاری کردند من چادر سر نکردم. گفتم من مطابق شرع اسلام محفوظم چادر سر نمی‌کنم... من برای چی تقلید دریاورم. مگر من می‌مونم که این را ببندازم روی سرم. خودشان را کشتند گفتم من نمی‌روم. برگشتم این دالان دراز را برگشتم. مبشری برگشت مرا کشید گفت: بیا خانم بیا عیب ندارد. همین جوری رفتم» (کامروز آتابای، ۱۹۸۴: ۷-۶).

در ارتباط با معضل زاویه دید راوی خاطره که «خوانشی است از یک زاویه دید، زاویه دید اول شخص، از تجارب و وقایع» (مظاهری، ۱۳۹۶: ۲۶) و مبتنی بر این است که «هر کس واقعیت را آن‌گونه که می‌بیند (و البته مطلوبش است که ببیند) روایت می‌کند. برای همین به تعداد تجربه‌کنندگان و شاهدان یک موقعیت، می‌تواند روایت از آن موجود باشد» (همان: ۲۹)؛ بنابراین، به علت اختلافی که در یک رویداد، به علت زاویه دید یگانه راویان حکم فرماست «اساساً با یک واقعیت واحد مواجهه نیستیم که بخواهیم روایت نزدیک‌تر به آن را بیابیم. ما با واقعیت‌ها مواجهیم. به عبارت دیگر، دلیل تکثر روایات، نه صادق یا کاذب بودن راویان که چندگانه بودن خود واقعیت است. پیامد معضل زاویه دید همین است که شاهدان یک رخداد و تجربه‌کنندگان یک واقعیت (ساحت وجودی)، اساساً یک واقعیت را نمی‌بینند که در مرحله بعد بخواهند در روایت آن صادق باشند یا نباشند (ساحت معرفتی). آنها هرکدام واقعیت خودشان را می‌بینند؛ هرکدام مشاهده‌ای منحصر به خود دارند و به تبع هرکدام به فهم و ادراکی متفاوت از واقعیت نسبت به دیگری می‌رسند» (مظاهری، ۱۳۹۶: ۳۱).

به‌عنوان مثالی در این باره نیز می‌توان از روایت تحصن مشروطه‌خواهان در باغ سفارت انگلیس نام برد که در آثار خاطره‌نگاری عصر مشروطه، به‌عنوان یک رویداد تأثیرگذار بنا بر

موقعیت راویان مختلف، با زاویه دید گوناگون به صورت‌های مختلف روایت شده است. لذا در یک جمع‌بندی مشابه با نسبت امر واقع با تاریخ‌نگاری و اکنون خاطره‌نگاری می‌توان گفت از آنجا که «خاطرات ناگزیر، محصول راویان‌شان هستند و متأثر از ایشان؛ نه فقط متأثر از حافظه‌شان، بلکه همچنین متأثر از روحیات و اطلاعات و شخصیات و باورها و احساسات و همه ابعاد وجودی و پیرامونی‌شان؛ بنابراین خاطرات بیش از آنکه بیان واقعیت باشند، روایت راویان‌شان هستند و بیش از آنکه به فهم و شناخت واقعیت کمک کنند، به فهم و شناخت دیگران از راویان کمک می‌رسانند» (همان: ۳۲) و بنا بر آنکه در تاریخ خاطره‌نگاری ایران، بیشتر افراد تأثیرگذار در تحولات جامعه در دوره‌های مختلف تاریخی، نویسندگان این زندگی‌نامه‌های خودنوشت هستند، بدون شک آثار آنها یاری‌رسان شناختی از شخصیت ایشان جهت روشن‌شدن پاره‌ای از مسائل تاریخی خواهد بود؛ زیرا چه در این آثار و دیگر آثار تاریخ‌نگاری «آنچه ما می‌توانیم در اختیار داشته باشیم، همین واقعیات ذهنی-زبانی راویان است؛ نه واقعیت عینی بیرونی» (حسام مظاهری، ۱۳۹۶: ۳۲).

#### نتیجه

خاطره‌نگاری در انواع گونه‌های نوشتاری آن، به دلیل اینکه عامل، شاهد و ناظر رویداد آن را ثبت کرده، بنا بر توافق اهل فن، جزء منابع اولیه و مهم در تاریخ‌نگاری محسوب می‌شوند. بررسی فرایند شکل‌گیری و تکوین جریان خاطره‌نگاری در تاریخ معاصر ایران نیز به روشنی تأییدکننده این ادعا بود. لذا در این پژوهش با بررسی این فرایند تاریخی و جداسازی این نمونه بومی از شکل غربی آن که بیشتر در زمره منابع ادبی قابل جای‌گیری هستند، با نشان‌دادن نسبت خاطره‌نگاری با امر واقع، سندیت و اعتبار این متون از منظر یک منبع مهم تاریخ‌نگاری سنجش و ارزیابی روش شناختی قرار داده شد. راستی‌آزمایی روایات متون خاطره‌نگاری بر اساس دیگر منابع اسنادی و همچنین اعتبارسنجی بر اساس الگوی «تواتر روایت» درباره یک واقعه، یکی از نتایج این پژوهش است. همچنین بر اساس اضلاع سنجش‌ناپذیر این خاطرات، چون معضل زاویه دید و موقعیت منحصر به فرد راوی در روایت، می‌توان این خاطرات را در رویکرد دوم، آثاری جهت شناخت راویان آنها به‌عنوان افراد مؤثر در رویدادهای تاریخی، آشنایی با مواضع مبهم و تاریک حوادث تاریخی شایسته توجه و اعتبار در ارجاع اسنادی دانست.

## منابع

- اخوت، حاج میرزا عبدالجواد (۱۳۸۶) *از طبابت تا تجارت (خاطرات یک تاجر اصفهانی حاج میرزا عبدالجواد اخوت)*، به کوشش مهدی نفیسی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اسلامی، مهدی (۱۳۸۸) *بررسی و مقایسه زندگی‌نامه‌های خودنوشت در ادبیات فارسی و ادبیات مغرب زمین (با تأکید بر زندگی‌نامه‌های خودنوشت دوره قاجاریه و زندگی‌نامه خودنوشت راسل و بیونگ)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶) «زندگی‌نامه خودنوشت»، *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایروانی، محمدرضا (۱۳۹۰) *سمند خاطره (نگاهی تازه به خاطره‌نویسی)*، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.
- پهلوی (دیبا)، فرح (۲۰۰۳) *کهن دیارا*، [بی‌جا]: فرزاد.
- توکلی، یعقوب (۱۳۸۸) *کنکاشی در تاریخ‌نگاری معاصر*، تهران: سوره مهر، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- حاجبی تبریزی، ویدا (۱۳۸۳) *داد بی‌داد (نخستین زندان زنان سیاسی ۱۳۵۷-۱۳۵۰)*، تهران: ابازتاب نگار.
- حسام مظاهری، محسن (۱۳۹۶) *خطر سقوط بهمین؛ سه مقاله درباره خاطرات جنگ*، اصفهان: آرما.
- حسن‌زاده، اسماعیل؛ شادپور، مریم تفضلی (۱۳۹۲) «کاربرد مآخذ در تشخیص نسخه‌های اصل: با تکیه بر منابع تاریخی»، *دو فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)*، شماره ۱۱، صص ۸۹-۱۲۴.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰) *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، تهران: نقش جهان.
- داوניהور، برنارد؛ پلاور، دیوید (۲۰۱۶) «پل ریکور»، *دانشنامه استنفورد*، ترجمه سیدهاشم آقاجری، [پژوهش منتشر نشده].
- دباغ، مرضیه (۱۳۸۷) *خاطرات مرضیه حدیدچی (دباغ)*، به کوشش محسن کاظمی، تهران: سوره مهر.
- دهقان، احمد (۱۳۸۶) *خاک و خاطره*، تهران: صریح.
- دهقانی، اشرف (بی‌تا) *حماسه مقاومت: رفیق اشرف دهقانی سخن می‌گوید*، بی‌جا: بی‌نا.
- رفیعی شفیق، سمیه (۱۳۸۹) *بررسی ویژگی‌های خاطرات فعالان جبهه ملی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران، دانشگاه الزهراء (س).
- زیبایی، فرزاد (۱۳۸۷) *هرمنوتیک در دیدگاه پل ریکور*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین.
- سجادی، طاهره (۱۳۸۳) *خورشیدواره*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عباسی، سمیه (۱۳۸۸) *تحول خاطره‌نویسی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری دوره قاجار (۱۳۴۳-۱۲۰۹ ه.ق)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه الزهراء (س).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) *خاطره‌نویسی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری عصر قاجار*، تهران: سخنوران.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸) بازنمایی هویت و نقش‌های جنسیتی در خاطره‌نگاری زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، رسالهٔ دورهٔ دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه تربیت مدرس. فصیحی، سمین و سمیه عباسی (۱۳۹۴) «تحول من فردی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری نوین ایران (با تکیه بر خاطره‌نگاری عصر قاجار)»، دو فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، دورهٔ ۲۵، شمارهٔ ۱۵، صص ۸۷-۱۱۵.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳) *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام.
- کاتوزیان (حاج سیدجوادی)، کیان (۱۳۸۱) *از سپیده تا شام*، تهران: نشر آبی.
- کامروز (آتابای)، بدری (۱۹۸۴) *خاطرات بدری کامروز آتابای رئیس کتابخانهٔ سلطنتی*، به کوشش حبیب لاجوردی، مجموعهٔ تاریخ شفاهی هاروارد، آمریکا.
- کلارک، الیزابت (۱۳۹۷) *تاریخ، متن، نظریه*، ترجمهٔ هاشم آقاجری، تهران: مروارید.
- کمری، علیرضا (۱۳۸۳) *با یاد خاطره؛ درآمدی بر خاطره‌نویسی و خاطره‌نگاشته‌های پارسی در تاریخ ایران*، تهران: سورهٔ مهر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴) *پرسمان یاد؛ گفتارهایی در باب خاطره‌نگاری و خاطره‌نویسی جنگ و جبهه*، تهران: صریر.
- لجیک عزیزالسلطان، غلامعلی (۱۳۷۶) *روزنامهٔ خاطرات عزیزالسلطان ملیجک ثانی*، به کوشش محسن میرزایی، تهران: زریاب.
- مارتین، والاس (۱۳۹۱) *نظریه‌های روایت*، ترجمهٔ محمد شهباء، تهران: هرمس.
- ملائتی توانی، علیرضا (۱۳۸۴) «کند و کاوی در تعریف علم تاریخ و نقد یک نگاه»، *مجلهٔ تاریخ اسلام*، شمارهٔ ۲۲، در دسترس در تاریخ ۲۲ تیر ۱۴۰۰ در سایت:  
<http://ensani.ir/fa/article/38473/%DA%A9>
- میلانی، فرزانه (۱۳۷۵) «تو خود حجاب خودی؛ زن و حدیث نفس‌نویسی در ایران»، *ایران‌نامه*، سال ۱۴، شمارهٔ ۵۶، صص ۶۳۸-۶۱۱.
- نورائی، مرتضی؛ ابوالحسنی ترقی، مهدی (۱۳۹۴) *تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری معاصر ایران*، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام.
- Milani, Farzaneh (1992), *Veil and Words*, IB.Tauris, Co Ltd Publishers, London.

### List of sources with English hand writing

- Abbasi, Somayeh (1388) The evolution of memoir writing and its place in the historiography of the Qajar period (1209-1343 AH), Master Thesis in Islamic History of Alzahra University, Simin Fassihi, Tehrān.
- Abbasi, Somayeh (1396), *ḵāterenevīsī va jāyghāh-e Ān dar Tārīḵnegārīye ‘Aṣre Qājār*, Tehrān, Soḵanvarān.
- Abbasi, Somayeh (1398) Representation of identity and gender roles in Iranian women's memoirs from the Constitutional Revolution to the Islamic Revolution, thesis of the period PhD in History of Iran after Islam, Tarbiat Modares University, Supervisor: Dr. Hashem Aghajari, Tehrān.
- Anousheh, Hassan (1376), " Zendeḡnāme ḵodnevešt ", Dictionary of Persian Literature, Tehrān, Vezārat-e farhang va Eršād-e Eslāmī.
- Clark, Elizabeth A (1397) History, theory, text : historians and the linguistic turn, translated by Hashem Aghajari, Tehrān, Morvārīd.
- Dabaq, Marziyeh (1387), *ḵāterāt-e Marziyeh Hadidchi (Dabaq)*, by Mohsen Kazemi, Tehrān, Surah Mehr.
- Dehghan, Ahmad. (1386) *ḵāk va ḵātere*, Tehrān, Enteshārāt-e Šarīr, Vol.1.
- Dehghani, Ashraf (Nd), *Ḥemāse Moqāvemāt: Rafīq-e Ashraf Dehghani Soḵan Mīḡūyād*.
- Downhower, Bernard and David Plover (2016), "Paul Ricoeur", Stanford Encyclopedia, Translated by Seyed Hashem Aghajari, [unpublished research].
- Eslami, Mehdi (1388), "Barraṣī va Moqāyese-ye Zendeḡnāmeḡā-ye ḵodnevešt dar Adabīyāt-e Farsī va Adabīyāt-e Maḡreb Zamīn (Ba Takīd bar Zendeḡnāmeḡā-ye ḵodnevešt Dore-ye Qājārīye va Zendeḡnāme ḵodnevešt Russell and Jung )", M.Sc. Thesis, Qom University.
- Fassihi, Simin and Somayeh Abbasi (1394), " The Evolution Of “Personal Self” And Its Place In Modern Historiography Of Iran (Based On Qajar Era Memoirs) ", Historical perspective & historiography of Alzahra University, No. 15.
- Ghadimi Gheidari, Abbas (1393), *Tadāvūm va Tahavūl-e Tārīḵnevīsī dar Iran ‘Aṣr-e Qājār*, Tehrān, Center for Islamic History.
- Hajebi Tabrizi, Vida (1383) *Dād Bī Dād (the first prison for political women (1350-1357))*, Tehrān, Enteshārāt-e Bāztābnegār.
- Hassanzadeh, Esmail; Shadpour, Maryam Tafazoli (1392) " The Usage of Sources in recognition of original Historical Documents ", journals of historical perspective and historiography, Al-Zahra University, No. 11, pp. 89-124.
- Hazrati, Hassan (1380), *Ta’amolātī dar ‘Elm-e Tārīḵ va Tārīḵnegārī*, Tehrān, Naqš-e ḡāhān.
- Hesam Mazaheri, Mohsen (1396) *ḵātar-e Soqūt-e Bahman*; Three articles about war memoirs, Isfahan, Ārmā.
- Irvani, Mohammad Reza (1390). *Samand-e ḵātere (Negāhī Tāze be ḵātere Nevīsī )*, Tehrān, Bonīyād-e Hefz-e Ātār va Arzešhāye Defā’-e Moqadas.
- Kamari, Alireza (1383), *Bā Yād-e ḵātere*; An Introduction to Persian Diary and Memoirs in the History of Iran, Tehrān, Enteshārāt-e Surah Mehr.
- Kamari, Alireza (1394), *Porsemān-e Yād; Gofthārhāeī dar Bāb-e ḵāterenegārī va ḵāterenevīsī*, Tehrān, Šarīr.
- Kamrooz (Atabay), Badri (1984), *ḵāterāt-e Badri Kamrooz Atabay Ra’īs-e Ketābkāne Saltanaṡī*, by Habib Lajevardi, Harvard Oral History Collection, USA.
- Katozian (Haj Seyed Javadi), Kian (1381), *Az Sepīde Tā Šām*, Tehrān, Našr-e Ābī.
- Malīḡak ‘Azīz Al-Soltān, ḡolām ‘Alī (1376), *Rūznāme-ye ḵāterāt-e Azīz Al-Soltān Malīḡak īānī*, by Mohsen Mirzaei, Tehrān, Zaryāb.
- Martin, Wallace (1391), Recent theories of narrative, translated by Mohammad Shahba, Tehrān, Hermes.
- Milani, Farzaneh (1375), "You are your own hijab; Women and Hadith of Essay Writing in Iran ", USA, Iranian Studies Foundation Publications, Fourteenth Year.
- Molla’ī Tavani, Alireza (1384) " a browse through the definition of the science of history; and

- the critique of a view ", Journal of History of Islam, No. 22, available on July 13, 1400 at: <http://ensani.ir/fa/article/38473>.
- Nouraei, Morteza and Mehdi Abolhassani Taraghi (1394), Oral History and Its Place in Contemporary Iranian Historiography, Tehrān, Center for Islamic History.
- Okhovat, Haj Mirza Abdoljavad (1386) From Medicine to Business (Memoirs of an Isfahani businessman Haj Mirza Abdoljavad Okhovat) by Mehdi Nafisi, Tehrān, Našr-e Tārīk-e Iran.
- Pahlavi (Diba), Farah (2003), Kohan Dīyārā, Farzād.
- Rafiei Shafiq, Somayeh (1389) A survey of the features of the National Front-line Activists, Master Thesis in Iranian History, Tehrān, Al-Zahra University.
- Sajjadi, Tahereh (1383), kūršīdvāreh, Tehrān, Markaz-e Asnād-e Enqelāb-e Eslāmī.
- Tavakoli, Yaqub (1388). Kankāšī Dar Tārīknegārī-ye Mo'āṭer, Tehrān, Enteshārāt-e Surah Mehr, Pažūhešgāh-e farhang va Honar-e Eslāmī.
- Zibaei, Farzad (1387), "Hermeneutics in Paul Ricoeur's perspective", Master Thesis, Imam Khomeini International University of Qazvin.

**English Source**

Milani, Farzaneh (1992), *Veil and Words*, IB.Tauris, Co Ltd Publishers, London.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## The relationship between memoir and reality<sup>1</sup>

Somayeh Abbasi<sup>2</sup>

Received: 2021/08/12

Accepted: 2021/11/18

### Abstract

According to the definitions of experts, the place of written memoirs is among the primary and important news sources in historiography. The historical study of the formation process and its development in the history of Iran is proof of this claim. This research is an analytical approach and methodological approach about the relationship between memoir and reality and a convincing answer to the question of the validity of memoirs in the form of "autobiography" to what extent is valid for use in historiographical research. One of the results of this research is the verification of narrations of memoir texts based on other documentary sources as well as validation based on the pattern of "frequency of narration" about an event. In addition, based on the immeasurable sides of these memoirs, such as the difficulty of perspective and the unique position of the narrator in the narrative, in the second approach, these memoirs can be considered as works for identifying their narrators as influential people in historical events.

**Keywords:** Memoir, Fact, Historiography, Autobiography.

---

1. DOI: 10.22051/HPH.2022.37123.1550

2. Ph.D in History of Islamic Iran, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: [somayehabbasi179@yahoo.com](mailto:somayehabbasi179@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507





دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۷۶-۱۵۳

## از روان شناسی تاریخی تا تاریخ روان شناختی<sup>۱</sup>

زهرا قدیانی نژاد رزکی<sup>۲</sup>، فؤاد پورآرین<sup>۳</sup>

حسین مفتخری<sup>۴</sup>، علیرضا مرادی<sup>۵</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۷

### چکیده

روان شناسی به عنوان دانشی که درباره رفتار انسان بحث می کند، می تواند چشم اندازهای جدیدی در جهت بازخوانی گذشته برای پژوهشگران تاریخ ایجاد کند. هیچ دانشی به تنهایی قادر به شناخت تمامی جوانب حیات بشری نیست. با ارتباط تاریخ و روان شناسی دو رویکرد بین رشته ای «روان شناسی تاریخی»<sup>۶</sup> و «تاریخ روان شناختی»<sup>۷</sup> یا «تاریخ روان»<sup>۸</sup> شکل گرفت. در «تاریخ روان شناختی» تاریخ نگاران سعی می کنند نظریه ها و روش های روان شناسانه را در تحلیل پدیده های تاریخی به کار بگیرند، همان گونه که در «روان شناسی تاریخی» روان شناسان از رهیافت های تاریخی در جهت تبیین رفتار انسان سود می جویند. تعامل بین تبیین های روان شناختی و زیست شناسی و پیشرفت در علوم اعصاب، زمینه را برای ارائه رویکردی جدید در تاریخ به نام «تاریخ عصب»<sup>۹</sup> به وجود آورد که با تأکید بر نظریه فرگشت، مغز را

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.36849.1546

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

Zahra.ghadiyani@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران: Pour721@gmail.com

۴. استاد گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران: moftakhari@khu.ac.ir

۵. استاد گروه روان شناسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران: moradi@khu.ac.ir

- مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «تحلیل روان شناختی نقش فرودستان شهری در نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲-۱۳۳۰» در دانشگاه خوارزمی (تهران) در سال ۱۴۰۰ است.

6. Historical psychology.

7. Psychological history.

8. Psychohistory.

9. Neurohistory.

به‌عنوان کانون روایت تاریخ معرفی می‌کند. نویسنده با توصیفی فرایندی از روند تاریخی ارتباط تاریخ و روان‌شناسی، سعی در معرفی نگرشی نو در تبیین رفتار آدمی و تحلیل وقایع تاریخی دارد؛ البته با تأکید بر «تاریخ روان‌شناختی» و اهمیت استفاده از دانش روان‌شناسی و دانش مرتبط با آن یعنی زیست‌شناسی. این روش در ایران کمتر شناخته شده است. شکل‌گیری جریان تکامل‌گرا غیر از ساختارهای جسمانی در رابطه با رفتار آدمی نیز درخور طرح است. تن و روان انسان هر دو در یک فرایند تاریخی شکل گرفته‌اند.

**واژگان کلیدی:** روان‌شناسی تاریخی، تاریخ روان‌شناختی، تاریخ روان، تاریخ عصب.

#### مقدمه

تاریخ به‌لحاظ شیوه نگارش و چگونگی بازتاب حوادث تاریخی، فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است و نگرش‌های جدیدی در قلمرو تاریخ‌نگاری، به‌منظور بازنگری در تحلیل مسائل تاریخی پرورش یافته‌اند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری جدید، تغییر نگرش به حوادث گذشته و میزان دخالت انسان در آن است. تاریخ چه به‌معنای رویدادهای حیات بشری در طول زمان یا گزارش رویدادها در آن عنصر انسانی نقش محوری دارد. در واقع، مورخان در واکاوی وقایع و تجارب مهم بشری در گذشته، به‌دنبال انسان هستند. برخی از پژوهشگران باور دارند تاریخ علم خودشناسی است (Vaughn-Blount et al, 2009:118). آشکار است که مسئله «خود» به ماهیت انسان گره خورده است. تاریخ رمزنگاری که هم در حیطه علوم انسانی و هم شاخه‌هایی از علوم طبیعی مانند پزشکی و زیست‌شناسی قرار می‌گیرد، در بازخوانی تاریخ با رویکرد روان‌شناختی، دستاوردهای دانش روان‌شناسی یاریگر مورخان در جهت فهم عمیق‌تر انگیزه‌های درونی انسان و واکاوی و فهم اعمال انسانی در علل وقوع حوادث تاریخ است. به نظر می‌رسد در روزگار ما، کلیو<sup>۱</sup> خیلی تحت‌تأثیر افسانه سایک<sup>۲</sup> قرار گرفته است.

در دنیای مطالعات دانشگاهی و علمی غرب، پژوهش‌های متنوع و گسترده‌ای در ارتباط تاریخ و روان‌شناسی اختصاص یافته است. ویلیام گلیمور در کتاب خود<sup>۳</sup> لیستی از ادبیات

۱. Clio (Kelio) الهه تاریخ در اساطیر یونان، با شیپوری در دست که به افتخار قهرمانان تاریخی در آن دمیده می‌شود.

۲. Psychology، از ریشه یونانی psychē است. در اساطیر، سایکی (پسوخته) با نماد پروانه، شاهزاده‌ای زمینی است که ونوس به او حسادت می‌کند، بنابراین پسرش اروس (کوپیدو) را مأمور از بین بردن سایکی می‌کند، اما اروس عاشق سایکی می‌شود. (www.etymonline.com)

3. William Gilmore. Psychohistorical Inquiry: A Comprehensive Research Bibliography.

پژوهشی منتشر شده تا سال ۱۹۸۱ پیرامون روان‌شناسی تاریخی را ارائه می‌دهد. رانیان<sup>۱</sup> ویراستار و نویسنده کتاب *روان‌شناسی و تفسیر تاریخی* در مقدمه کتاب با عنوان «زمینه تاریخی و مفهومی روان‌شناسی تاریخی» به تاریخچه رابطه بین روان‌شناسی و تاریخ اشاره می‌کند. بخش اصلی کتاب نیز شامل مقالاتی در این زمینه است. افزایش انتشار مقاله‌ها، کتاب‌ها، نشریات، تعداد پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی، برگزاری کنفرانس‌ها و دوره‌های آموزشی در این دوران نشانگر علاقمندی پژوهشگران به این رویکرد جدید است.

به تدریج با توجه به رویکردهای مختلف روان‌شناسی، نظریه‌های زیادی برای تحلیل رفتار انسان به کار رفت. امروزه روان‌شناسی این امر را مبنای نظریاتش قرار داده که گونه مدرن انسان ماحصل دو نیروی تکامل زیستی و تکامل اجتماعی است. بنابراین هم پدیده‌های ذهنی<sup>۲</sup> و عوامل مؤثر زیرپوستی (زیست‌شناختی) و هم رفتار مشاهده‌شونده (عینی) و عوامل اجتماعی در مطالعات روان‌شناسی مدنظر قرار می‌گیرد. دیدگاه جدید روان‌شناسان، مورخان را نیز تحت تأثیر قرار داد. شناخت عوامل زیستی موجب گسترده‌گی افق دید و توانایی مورخان شد و ابزاری جدید برای مورخان برای تفسیر شواهد تاریخی فراهم کرد. بدین ترتیب تاریخ با طبیعت و فرهنگ مرز مشترک پیدا کرد. امروزه در غرب تاریخ‌پژوهان بسیاری بر مبنای این دیدگاه به تبیین تاریخ می‌پردازند. متأسفانه تاریخ‌نگاران ایرانی کمتر به اهمیت استفاده از دستاوردهای دانش روان‌شناسی در تحلیل تاریخ علاقه نشان داده‌اند و در پژوهش‌های زبان فارسی می‌توان به موارد محدودی مانند پژوهش بنی‌جمالی (۱۳۸۸) که در آن به معرفی و تاریخچه روان‌شناسی رهبران جهان پرداخته است و همچنین آقاجری (۱۳۹۲) و شهابی و احمدزاده (۱۳۹۵) اشاره کرد. آقاجری با تکیه بر نظریه ویگوتسکی، بر عوامل اجتماعی و فرهنگی در روان آدمی تأکید کرده است. با وجود آنکه عوامل اجتماعی و سیاسی بر طبیعت انسان سایه افکنده است، نمی‌توان منکر نقش فرایندهای علوم طبیعی به‌خصوص زیست‌شناسی در پیچیده‌ترین جزئیات حیات انسانی شد. به‌طور کلی در ایران درباره به‌کارگیری تفکر داروینی در رفتارشناسی و «تاریخ عصب» و استفاده از آن در ادبیات پژوهشی و آموزشی اصحاب علوم انسانی کاملاً غفلت شده است. این پژوهش با روش توصیفی (فرایندی) ضمن مرور شکل‌گیری تاریخ روان‌شناختی و اما و اگرهای آن، به اهمیت استفاده از دانش روان‌شناسی و دانش مرتبط با آن یعنی زیست‌شناسی در تحلیل وقایع تاریخی پرداخته است.

1. William McKinley Runyan (1947)

۲. Mental Phenomena مانند احساس، ادراک، اندیشه (تفکر)، هوش، شخصیت، حافظه و... است که قابل مشاهده نیستند.

نویسنده می‌کوشد ضمن نشان‌دادن اهمیت ارتباط تاریخ و روان‌شناسی، رویکرد شناخت طبیعت زیست‌شناختی سرشت انسان را در تبیین رفتار آدمی معرفی کند. برای بیان موضوع ابتدا رویکرد روان‌شناسی در تبیین رفتار انسان و هم‌افزایی تاریخ و روان‌شناسی و به‌دنبال آن روان‌شناسی تاریخی با دو موضوع روان تحلیل‌گری در تاریخ و زندگی‌نامه روان‌شناختی بررسی شد و در پایان مطالبی در خصوص تاریخ روان‌شناختی و همچنین ارتباط تاریخ با زیست‌شناسی و نظریه فرگشت در جهت معرفی «تاریخ عصب» ارائه شد.

رویکرد دانش روان‌شناسی در تبیین رفتار انسان

قدمت روان‌شناسی به‌عنوان یکی از اعضای خانواده فلسفه را می‌توان تا سده چهارم و پنجم قبل از میلاد دنبال کرد. اما روان‌شناسی نوین، به‌تدریج از فلسفه فاصله گرفت و جنبه علمی‌تری یافت. آغاز پژوهش‌های روان‌شناختی به‌شکل علمی در اواخر قرن هفدهم به‌دست رنه دکارت شکل گرفت که از آن با نام روان‌شناسی تبیینی<sup>۱</sup> یا تجربی یاد می‌شود. دکارت توجهش را از روح به ذهن<sup>۲</sup> و فرایندهای آن معطوف کرد و راه را برای مطالعه علمی انسان بر اساس نظام علّی که مدّعی «معقول‌ساختن تمام پدیده‌های ذهنی» است، هموار کرد. (دیلتای، ۲۰۹:۱۳۹۲) در اواخر قرن نوزدهم، ویلهلم وونت<sup>۳</sup> اولین آزمایشگاه روان‌شناسی را بنا نهاد و روش تجربی آزمایشگاهی را جهت مطالعه فرایندهای ذهنی و تبیین رفتار انسان به کار برد.

مطرح‌ترین رهیافت‌های روان‌شناسی مانند، روان‌کاوی، رفتارگرایی، شناختی و زیستی هر کدام به‌گونه‌ای متفاوت به تبیین چرایی انسان پرداخته‌اند. روان‌شناسان به‌تدریج از مطالعه رفتارهای متعارف و مفاهیم روان‌کاوی درباره مطالعه ذهن، به سمت و سوی درک پردازش

---

۱. (Explanativ) که گاهی آن را روان‌شناسی ساختاری یا سازنده (Constructive) می‌نامند (دیلتای، ۲۲۷:۱۳۹۲).

۲. (Mind) ذهن، در عربی عقل، روان (Psych)، روح (Spirit)، نفس (ego/self) و جان (life) دارای معانی متفاوت (به‌خصوص در مباحث دینی و فلسفه) ولی مرتبط با هم هستند که اغلب هم‌پوشانی معنایی دارند و در بعضی فرهنگ‌های لغت مترادف در نظر گرفته می‌شوند (مانند [www.britannica.com](http://www.britannica.com) یا [www.oxfordlearnersdictionaries.com](http://www.oxfordlearnersdictionaries.com)) برخی لغات در گذر زمان ضمن حفظ معنای پیشین معنای جدیدی به خود می‌گیرند. در فلسفه معاصر غرب آن جوهر غیرمادی که در معنای کلاسیک خود روح و نفس خوانده می‌شد، به‌تدریج ذهن نام گرفت. امروزه mental نیز تنها به معنای ذهن نیست و به معنای روح و روان هم آمده است. ([www.etymonline.com](http://www.etymonline.com)) فیلسوفان اسلامی با توجه به آموزه‌های مذهبی دیدگاه متفاوتی دارند. به‌عنوان مثال، ابوعلی سینا، برای انسان سه قسمت تن، روح و نفس را در نظر می‌گیرد.

3. Wilhelm Wudnt (1832-1931)

اطلاعات<sup>۱</sup> انسانی متمایل شدند. در روان‌شناسی شناختی یادگیری در انسان یک فعالیت مستمر پردازش اطلاعات است که عملکرد آن به دست سیستم عصبی انجام می‌شود. رویکرد محاسباتی توانست تعداد زیادی از رفتارهای انسان را که غایت‌شناسانه به نظر می‌آیند، از طریق علیت فیزیکی توضیح دهد و زمینه مناسبی برای ورود نظریه فرگشت داروین به حیطه روان‌شناسی فراهم شد و منطق پژوهش‌های علمی در مسیر کاملاً نوبنی قرار گرفت. به گفته باس (۱۳۹۴: ۴۴) «شواهد و مدارک متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد رفتارها نیز مشمول فرایند تکامل هستند». بدین ترتیب، روان‌شناسی تکاملی متولد شد که هدف آن فهم سازوکار ذهن و مغز انسان از منظر تکاملی است با این دیدگاه، تاریخ انسان فقط تاریخ چند هزار سال فرهنگ و تمدن نیست. شاید بتوان روان‌شناسی تکاملی را کندوکاوی تاریخی در تن و روان انسان در جهت یافتن ردپای الگوهای رفتار پیشینیان تا به امروز دانست تا بتوان «نقشه‌ای جهان‌شمول از طبیعت انسانی» ترسیم کرد (توبی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۶). یونگ<sup>۲</sup> نیز در اوایل قرن بیستم، منشأ بسیاری از رفتارهای انسان را ناشی از نمادهای کهن‌تر از تاریخ ثبت‌شده بشر یا کهن‌الگوها (سرزمون‌ها)<sup>۳</sup> می‌پنداشت که شامل تمامی تجربه‌های بشریت است و ریشه در حیات نیاکان آدمی دارد. لوبون نیز به نوعی میراث مشترک روانی بین انسان‌های هم‌نژاد «روان‌نژادی» اعتقاد داشت (لوبون، ۱۳۹۵: ۲۷).

زیست‌جامعه‌شناسان<sup>۴</sup> نیز با کمک دستاوردهای علم ژنتیک به ترمیم نظریه داروین پرداختند. آنها اعتقاد دارند رفتارها در طی زمان تکوین یافته و از نسلی به نسل دیگر، به وسیله ژن‌ها به ارث می‌رسند. مطالعات ژنتیک یکی از مهم‌ترین تحولات در تاریخ معاصر روان‌شناسی است که تأثیر زیادی بر پژوهش‌های روان‌شناختی خواهد داشت. شاید میراث ما برای نسل‌های آینده بیش از آن چیزی باشد که تا به حال تصور می‌کردیم.

---

۱. در نظریه محاسباتی ذهن (نظریه اطلاعات)، ذهن مانند رایانه، به‌عنوان یک محاسبه‌گر اطلاعات را از محیط گرفته (ورودی) و به‌عنوان یک واسطه، آنها را در درون خود پردازش، تفسیر و ذخیره می‌کند و خروجی‌های جدیدی (پاسخ/رفتار) را درست می‌کند، یعنی ذهن را می‌توان شبیه رایانه فهمید و برنامه‌های رایانه‌ای پدید آورد که مسائل را مانند انسان حل کنند.

2. Carl Gustav Jung (1875-1961)

۳. (Archetype) الگو و مدل. از نظر یونگ، ایده (تصویر) فراگیر از ناخودآگاه جمعی است (www.etymonline.com).

۴. (Sociobiology) زیست‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی زیستی که گاهی نوداروینیسم نیز گفته می‌شود.

### هم‌افزایی تاریخ و روان‌شناسی

به نظرمی‌رسد، زیربنای نظری برای هم‌افزایی روان‌شناختی و تاریخ وجود دارد، زیرا تاریخ مطالعه عمل و تجربه انسان در گذشته و روان‌شناسی مطالعه رفتار و تجربه انسان در حال حاضر است (Runyan, 1988:3)، اما داستان ارتباط بین این دو را نمی‌توان به سادگی در بازشناسی علائق متقابل خلاصه کرد. درهم‌آمیختن روان‌شناسی با تاریخ و تکوین حوزه بین‌رشته‌ای، با چالش‌های مختلفی روبه‌رو است.

یکی از منابع تنش، تأکید بر متفاوت بودن روان‌شناسی و تاریخ در طبقه‌بندی علوم است. موقعیت روان‌شناسی در نقشه دانش، ارتباط مستقیمی با بحث‌های قرن نوزدهم، پیرامون رابطه بین علوم طبیعی و علوم انسانی<sup>۱</sup> دارد. تاریخی پرفرازونشیب و بیان‌کننده جزر و مد، حاکی از وابستگی و استقلال است. ویندل‌باند<sup>۲</sup> برخلاف پوزیتیویست‌ها که از روش واحد علوم طبیعی حمایت می‌کردند، علوم را بر اساس روش طبقه‌بندی کرد. رویکرد تعمیمی یا «نوموتیک»<sup>۳</sup> که در پی قانون‌سازی، به جنبه عام و مشترک میان پدیده‌ها می‌پردازد و رهیافت تفریدی (یکه‌نگارانه) یا «ایدئوگرافیک»<sup>۴</sup> که جنبه‌های منحصر به فرد پدیده‌ها را مطالعه می‌کند (Munsterberg: 1898, 5). دیلتای نیز بر لزوم روش‌شناسی خاصی برای علوم انسانی تأکید داشت. از نظر وی پدیده‌های طبیعی به گونه‌ای هستند که فهم و تفسیر در آنها راه ندارد، اما پدیده‌های اجتماعی محصول برداشت ذهن و فهم انسان است (دیلتای، ۱۳۹۴:۱۶۹). به تدریج با فاصله گرفتن جسورانه روان‌شناسی از فلسفه، روان‌شناسی به حوزه دانش‌های تعمیمی وارد شد و نوعی رویکرد تجربی آزمایشگاهی در جهت تبیین رفتار انسان در پیش گرفت و در نتیجه نمی‌توانست با یکی از علوم یکه‌نگار جمع شود. در واقع تاریخی کردن روان‌شناسی تهدیدی علیه علمی بودن روان‌شناسی محسوب می‌شد و ممکن بود آن را دوباره به سمت فلسفه سوق دهد. بارزان<sup>۵</sup> مورخ فرانسوی، تمایز ماهیت رویکرد مورخ با روان‌شناس را به وسیله قیاس دو جمله نشان می‌دهد. روان‌شناس می‌گوید: «بخش اصلی شخصیت او سلطه‌گری بود.» و تاریخ با بیان جمله «آدم، دیدم و بر آن احاطه یافتم»<sup>۶</sup> ملاک‌های اصلی خود را مدنظر قرار می‌دهد (Barzun, 1972:58). به‌طور کلاسیک، روان‌شناسان همواره در

۱. Human Sciences و Humanities در زبان انگلیسی به علوم انسانی اشاره دارند. اما منظور از Human Sciences علمی است درباره انسان، یعنی به ژنتیک و زیست‌شناسی و مانند اینها هم اشاره دارد.

2. Wilhem Windelband (1848-1915)

3. Nomothetic Sciences

4. Idiographic Sciences

5. Jacques Barzun (1907-2012)

6. آدم، دیدم، فتح کردم (سخن سزار). veni, vidi, vici

جست‌وجوی عمومیت و تاریخ‌دانان بر توصیف و تبیین مراحل خاصی از رویدادها، متمرکز بوده‌اند و بالطبع تفاوت در روش‌ها در بدنه آموزشی تاریخ و روان‌شناسی وجود دارد. بنابراین بسیاری از روان‌شناسان تمایلی در استفاده از رهیافت‌های گذشته‌نگر در مطالعه روان آدمی، با قراردادن آنها در موقعیت‌های کمتر شناخته‌شده تاریخی ندارند؛ موقعیت‌هایی که در آنها داده‌ها ناقص، مشاهدات کنترل‌نشده و متغیرهای تصادفی و مزاحم زیادی وجود دارد. مطالعه نمونه‌ها در موقعیت‌های اجتماعی تاریخی خاص برای روان‌شناسان به‌منزله منبع و سکوی پرتابی برای ارائه و توسعه نظریات و فرضیات کلی بیشتر در نظر گرفته می‌شود.

مونستربرگ<sup>۱</sup> به‌عنوان رئیس انجمن روان‌شناسی آمریکا، علی‌رغم اینکه جدایی بین علوم را منطقی می‌داند و آن را تنها راه روان‌شناسی برای فرار از نابودی به‌واسطه مداخله در آرمان‌گرایی فکری تاریخی محسوب می‌کند، اما معتقد است هیچ تضادی بین علمی که حقایق منزوی‌شده و علوم تعمیم‌دهنده را مطالعه می‌کنند وجود ندارد و علوم را عملاً ترکیبی از اظهارات تاریخی و طبیعت‌گرایی می‌داند (Munsterberg, 1898: 6-7).

عامل مهم دیگر مجادله میان متفکران در جهت همگرایی روان‌شناسی و تاریخ، برداشت‌های متفاوت آنان از «روان‌آدمی» است. همان‌گونه که مونستربرگ اعلام کرد، تفاوت بین روان‌شناسی و تاریخ از نوع هستی‌شناسی است (Ibid: 16)؛ یعنی اختلاف آنها در روش نیست، بلکه در مواد و مصالح است. سؤالی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که «ماهیت انسانی» یک محصول تاریخی است که در گذر زمان و متأثر از مقتضیات اجتماعی (تربیت) شکل گرفته است یا طبیعتی «ذاتی» دارد که تحت تأثیر عوامل زیستی (سرشت) و تابع یک نظام عصبی قرار دارد. سرشت انسان با دو برداشت طبیعت‌گرایانه و تاریخ‌گرایانه در محدوده طیفی قرار می‌گیرد که در یک طرف آن تعیین‌کننده‌های زیستی قرار دارد و سرشت انسان امری ثابت در نظر گرفته می‌شود. از طرف دیگر، رویکرد تاریخی‌گرا<sup>۲</sup> قرار دارد که برای آدمی هستی‌ای خاص قائل است و انسان را موجودی تاریخی می‌داند و در نتیجه به تعیین‌کننده‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اهمیت می‌دهد.

اگرچه انگیزه‌های بشری در طول تاریخ ماهیتی کمابیش یکسان دارند، قالب و شکل اندیشه و فکر همواره در حال نوسان و تغییر بوده است. میرسون<sup>۳</sup> پزشک و روان‌شناس فرانسوی مدعی بود که ذهن در طول دوره‌های تاریخی تغییرات اساسی می‌یابد. از نظر او، ذهن چیزی جز افزودن همه تحولات آن در طول تاریخ نیست و روان‌شناسان باید تاریخی‌بودن نمونه

1. Hugo Münsterberg (1863-1916)

2. historicism

3. Ignace Meyerson (1888-1983)

پژوهشی خود را در نظر داشته باشند (Pizarroso, 2013: 82) این نگاه به روان‌شناسی خصوصیت تاریخی می‌دهد. کالینگوود مخالف این موضوع بود که روان‌شناسی تجربی به مسائلی بپردازد که فقط از نظر تاریخی باید به آنها پرداخت، زیرا روان‌شناسی را دانشی می‌دانست که ذاتاً توانایی انجام چنین کاری را ندارد (Connelly&Costall, 2000:151). او قبول داشت ویژگی‌های ثابتی در زندگی روانی انسان وجود دارند، اما اینها متعلق به سطح حیوانی است و در سطح عقلانی، علمی فراتاریخی درباره طبیعت انسان لازم است (Ibid:159).  
روان‌شناسی تاریخی

زمانی که روان‌شناسان دریافتند «روان آدمی» در دوران مختلف تغییر می‌کند؛ توجه بیشتری به مطالعات تاریخی نشان دادند. رابرت واتسون<sup>۱</sup> استدلال کرد که با مطالعه تجربه و اندیشه انسان، تاریخ بعد دیگری به علم روان‌شناسی می‌افزاید و روان‌شناسان دیگر نمی‌توانند از تاریخ فرار کنند (Vaughn-Blount et al, 2009: 117). در روان‌شناسی تاریخی (گذشته‌نگر) کوشش می‌شود تا چهارچوب ذهنی قرون گذشته بازسازی و دیدگاه رایج درباره ماهیت ثابت و فرازمانی انسان از میان برداشته شود و از تعمیم و تحمیل اندیشه، احساس و زبان متعلق به جامعه کنونی بر جوامع دیگر پرهیز شود (دوس، ۱۳۹۶: ۱۱۰). این رهیافت ادعا می‌کند که ذهن دارای سابقه است و معماری ذهن با گذشت زمان و مکان تغییر می‌کند. ویلهم وونت علی‌رغم آنکه به‌عنوان پایه‌گذار علم روان‌شناسی تجربی و آزمایشی معرفی می‌شود، شاخه جدیدی نیز از روان‌شناسی به نام روان‌شناسی اجتماعی یا فرهنگی به نام «روان‌شناسی مردم» را پرورش داد که می‌توان آن را به‌عنوان نقطه عطفی در همگرایی روان‌شناسی و تاریخ دانست. کار وونت به‌نوعی دنباله کار لازاروس و اشتاینثال<sup>۲</sup> بود که مجله «روان‌شناسی مردم و فلسفه» را ویرایش می‌کردند. (Pizarroso, 2013: 73) از اصحاب آنال، لوسین فور<sup>۳</sup> از روان‌شناسی تاریخی تحت عنوان تاریخ ذهنیت<sup>۴</sup> و حساسیت<sup>۵</sup> نام برده است (Shepherd, 1978: 409). به گفته هیوز، بلوخ و فور تعریف تازه‌ای از تاریخ به‌عنوان «مردم‌شناسی فرهنگی گذشته‌نگر» به دست دادند (هیوز، ۱۳۹۲: ۵۸). در اوایل قرن بیستم، ویگوتسکی<sup>۶</sup> و شاگردانش مانند لیئونتیف<sup>۷</sup> رویکردی تحت عنوان روان‌شناسی فرهنگی تاریخی یا اجتماعی تاریخی را پی‌ریزی کردند. نزد

1. Robert Watson (1909-1980)

وی در تأسیس بخش تاریخ روان‌شناسی انجمن روان‌شناسی آمریکا نقش داشت (۱۹۶۵)

2. Moritz Lazarus (1824-1903) and Heymann or Hermann Steinthal (1823-1899)

3. Lucien Febvre (1878-1956)

4. Mentalite

5. Sensibilite

6. Lev Vygotsky (1896-1934)

7. Aleksei Leontive (1903-1979)



ویگوتسکی، شرایط تاریخی و اجتماعی تکوین شعور و فهم رفتار انسان مدنظر قرار گرفت. به گفته لیونتیف، برای توصیف عقاید ویگوتسکی باید شخص روان‌شناس و مورخ باشد (لیونتیف، ۱۳۷۶: ۱۱۹). در اواخر قرن بیستم، گروهی از روان‌شناسان که با کلینیک روان‌شناختی هاروارد، انجمن روان‌پزشکی آمریکا و انستیتوی روان‌کاوی در شیکاگو و انستیتوی روان‌شناسی تاریخی لوید دیماز در نیویورک ارتباط داشتند، در زمینه روان‌شناسی تاریخی و زندگی‌نامه‌روانی، آثار پژوهشی منتشر کردند (Runyan, 1988: 16-17).

در واقع روان‌شناسی حضور خود را در مطالعات پدیده‌های تاریخی با تکیه بر رویکردهای روان‌کاوی و روان‌تحلیل‌گری آغاز کرد. تاریخ «تاریخ روان»، اساساً از زمان نگارش اثر پیشگام فروید، *خاطره‌ای از کودکی لئوناردو داوینچی*، آغاز می‌شود. هر چند قبل از فروید، آثاری در این زمینه منتشر شده بود. شاید بتوان یکی از مفصل‌ترین آثار درباره روان‌شناسی تاریخی پیش فرویدی را کتاب مورخ آمریکایی بارنز<sup>۱</sup> با عنوان *روان‌شناسی و تاریخ معرفی کرد*.

### روان‌کاوی و روان‌تحلیل‌گری در تاریخ

روان‌کاوی دارای قدرت تفسیری و درک رفتارهاست. روان‌کاو خاستگاه رفتارها و حالات روانی هر فردی را در گذشته‌ای جست‌وجو می‌کند که به ناخودآگاه بیمار واپس رانده‌شده، اما اثرات آن در زندگی او باقی است. فروید نشان داد که انسان تا چه حد از ریشه‌های رفتار خودش ناآگاه است. وی معتقد بود که بخش عمده ریشه رفتار آدمی را باید در فرایندهای ناهشیار<sup>۲</sup> جست و نه در دلیل منطقی که خود شخص ارائه می‌دهد. او واقعیت را در تخیلات می‌جست و به ما زبان رؤیا و درک موارد غیرمعقول رفتار انسانی را آموزش داد. کشف فروید در زمینه نقش ضمیر ناخودآگاه در رفتار آدمی مدنظر جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان و حتی مورخان قرار گرفت. فروید خود نیز رهیافت‌های روان‌کاوانه را در مطالعه پدیده‌های تاریخی به کار بست. وی در «توتم و تابو» شکل‌گیری نخستین ممنوعیت‌ها در سرآغاز تاریخ بشری را تحلیل کرد و در *تمدن و ملالت‌های آن* نقش «رانه‌ها»<sup>۳</sup> را در تحول‌های تاریخی و شکل‌گیری تمدن تبیین کرد. به اعتقاد فروید فرهنگ و تمدن متعارض با طبع و نیازهای انسانی گسترش می‌یابد که نتیجه آن «اختلالات عصبی و اجتماعی» است. (فروم، ۱۳۵۷: ۲۵) با این دیدگاه، بین ارضای سائق‌های آدمی و فرهنگ رابطه معکوس وجود دارد.

هدف روان‌کاوی به آگاهی درآوردن ریشه‌های ناخودآگاه رفتار است، گذشته را در حال

1. Harry Elmer Barnes (1889–1968)

2. Unconscious. باورهایی که شخص از وجود آن آگاه نیست، اما بر رفتار او اثر می‌گذارد.

3. Drive

دیدن و بازیابی گذشته (تاریخ فردی) برای فهم اکنون، همانند کاری که مورخ انجام می‌دهد. روان‌کاوی در درجه اول متوجه خاطرات شخصی از گذشته می‌شود و تاریخ به خاطرات گذشته اجتماعی و عمومی می‌پردازد. پیترگی علت نزدیکی روان‌کاوی و تاریخ را این می‌داند که هر دو علم، گذشته را اصل قرار می‌دهند. موضوع محوری برای هر دوی آنها تجربه است. بنابراین روان‌کاوی می‌تواند به‌عنوان ابزار کمکی به مورخان و تاریخ‌دانان برای درک گذشته کمک کند و تاریخ‌دانان به‌وسیله آن می‌توانند ابعاد زیرین تجربه را کشف و بررسی کنند و تحلیل جامع‌تری از گذشته فردی و جمعی ارائه دهند (Runyan, 1988:7). به باور مجتهدی تعامل میان تاریخ و روان‌کاوی امکان‌پذیر است؛ زیرا بنیاد روان‌کاوی مانند تاریخ بر کلامی‌سازی تاریخچه زندگی افراد و تفسیر و تحلیل آن استوار است (مجتهدی، ۱۳۹۲: ۳۸۱). به باور برخی از نویسندگان، روان‌کاوی نمی‌تواند بنیان کافی را برای روان‌شناسی تاریخی فراهم کند. تریور-روپر<sup>۱</sup> مورخ انگلیسی این نقص را ناشی از ماهیت روان‌کاوی عنوان می‌کند؛ زیرا روان‌کاوی در بهترین حالت، روشی درمانی است، نه تحقیق و پژوهش، حتی اگر در کاربرد نیز نتیجه بدهد، این به معنی درست‌بودن آن نیست و به‌طور کلی روان‌کاوی، روشی برای دستیابی به واقعیات نیست، بلکه بیشتر افسانه‌درمانی است (Shepherd, 1978:408).

از منظر روش، اساس کار روان‌کاو پرس‌وجو، جمع‌آوری اطلاعات و مصاحبه بالینی از بیمار است. بهره‌گیری از روان‌تحلیل‌گری برای تحلیل تاریخی و افرادی که در قید حیات نیستند، با دشواری انجام می‌شود؛ زیرا با مرده نمی‌توان گفت‌وگو کرد. پژوهشگر خود را در ذهن شخصیتی تاریخی قرار می‌دهد که قرار است، آن را مطالعه کند. بنابراین تجارب شخصی، اعتقادات و ارزش‌های وی در چنین تحلیل‌هایی راه می‌یابد. در واقع فاصله میان حقیقت بیوگرافیک و تفسیر روان‌شناختی است که خطر و دام تفسیری روان‌تاریخی را فراهم می‌کند (شهابی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۹-۹۵). پیترلاونبرگ<sup>۲</sup> استاد سابق دانشگاه کالیفرنیا، از اصطلاح انتقال متقابل یا واکنش شخصی مورخ به موضوع مورد مطالعه‌اش، استفاده می‌کند (Runyan, 1988:8)، واکنشی که نمی‌توان از آن اجتناب کرد. هر دو رشته تا حدی به‌دنبال درک احساسات، افکار و اعمال انسان هستند. عنصر اساسی در درک روان‌کاوی و تاریخی انسان‌ها، در عبارت معروف دیلتای «کشف مجدد من در تو»<sup>۳</sup> است. در هر دو رشته، درک زمانی محقق می‌شود که پژوهشگر خود را به‌جای دیگری بگذارد. انسان این توانایی را دارد بتواند خودش را در جای دیگری قرار دهد و در عالم فرض و اندیشه خود را به‌جای

---

1. Hugh Redwald Trevor-Roper (1914-2003)  
2. Peter Loewenberg (1933)  
3. The rediscovery of the i in thethou

دیگری فرض کند. برای درک گذشته باید «دیگران» را بفهمیم.

### زندگی‌نامه روان‌شناختی<sup>۱</sup>

مطالعات روان‌کاوانه و تاریخی فروید، در طول سده بیستم، بر تحلیل پدیده‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی و در تحلیل ویژگی‌های شخصیتی رهبران سیاسی استفاده شد. برخی از اندیشمندان مکتب فرانکفورت نظیر اریش فروم<sup>۲</sup> و هربرت مارکوزه<sup>۳</sup> از ترکیب نظریات فروید با آموزه‌های مارکسیستی برای تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی استفاده کردند. «شخصیت» به‌عنوان یکی از ویژگی‌های روان‌شناختی رهبران تاریخی، از مهم‌ترین زمینه‌های روان‌شناختی استفاده شده در تاریخ است. فروید نخستین مطالعه رسمی در حوزه زندگی‌نامه روان‌شناختی با عنوان *خاطره‌ای از کودکی لئوناردو داوینچی* انجام داد و از آن زمان نگاه به دوران کودکی بُعد جدیدی پیدا کرد.

زندگی‌نامه به‌عنوان یک ژانر نسبت به دیگر شکل‌های تاریخ‌نگاری، بین عموم معروف‌تر است. البته تعدادی از تاریخ‌دانان از اینکه عموم مردم، زندگی‌نامه‌ها را به تحلیل‌های پرزحمت و عمقی آنان ترجیح می‌دهند شاکی هستند. برخی از مورخان نیز اعتقاد دارند چون، مطالعات مبتنی بر زندگی‌نامه، بر اساس نظریه مرد بزرگ در تاریخ و قهرمانان شکل یافته در نتیجه نخبه‌گرا و فردمحور است و درباره زندگی و مبارزات طبقات پایین اجتماع که در تاریخ رسمی غایب‌اند، غفلت می‌شود. این نگرش بالطبع مجادلاتی درباره زندگی‌نامه روانی و اینکه روان‌شناسی تا چه حدی می‌تواند برای تاریخ‌دانان سودمند و کاربردی باشد، به‌وجود می‌آورد. نگارش سرگذشت‌نامه‌های روان‌شناختی افراد مهم با نگاه فرویدی مدت‌ها تداوم یافت، اما با آشکار شدن ضعف‌ها و کاستی‌های تئوریک و روش‌شناختی این مطالعات، اطمینان و اعتبار لازم را کسب نکرد (Runyan, 1988:4). علی‌رغم آنکه فضای عمومی هنوز تحت تأثیر تحلیل‌های فروید بود، دیگر مطالعات پیرامون تحلیل شخصیت‌ها صرفاً بر اساس مفاهیم و تئوری‌های فرویدی پیش نمی‌رفت. در اواخر قرن بیستم اکثر کارهایی که از روان‌کاوی در تاریخ استفاده می‌کردند، به‌طور گسترده‌ای انتقاد شدند؛ از جمله، به مطالعه فروید-بولیت، درباره وودرو ویلسون،<sup>۴</sup> اعتراضات زیادی صورت گرفت. دلیل این امر از سوی گزارشی که انجمن روان‌پزشکی آمریکا منتشر کرد (۱۹۷۶)، سوگیری آشکار، کاهش‌گرایی روان‌شناختی و

1. Psychobiography

2. Erich Fromm (1900-1980)

3. Herbert Marcuse (1898-1979)

4. Thomas Woodrow Wilson. A Psychological Study. By Freud and Bullitt. (1967)

ناکامی در اهمیت دادن به عوامل تاریخی و اجتماعی مؤثر در این حیطه، عنوان شده است. این گزارش را کارگروهی رسمی در مسئله تاریخ روانی، به نگارش درآورده بود. کارگروهی که به دستور انجمن روان‌پزشکی آمریکا، به منظور بررسی اصول بنیادی و تحقیق و پژوهش در این رشته، تشکیل شده بود (Shepherd, 1978: 407-408). باید خاطر نشان کرد روان‌شناسی فرایندهای انگیزشی، شناختی، احساسی و رفتاری افراد را مطالعه می‌کند. اگر افراد جایی در تاریخ نداشته باشند، آن‌گاه می‌توان نتیجه گرفت که روان‌شناسی نیز نمی‌تواند جایی در رشته تاریخ داشته باشد. از سوی دیگر، این ساده‌انگاران خواهد بود، اگر بگوییم، تاریخ با زندگی‌نامه برابر است. یا اینکه بگوییم، تاریخ را می‌توان به چیزی مانند مجموعه‌ای از زندگی‌نامه‌های افراد تقلیل داد. اما این نیز کاهش‌گرایانه خواهد بود اگر بگوییم، درک افراد و فرایندهای روان‌شناختی‌شان، هیچ سودی برای تحلیل تاریخی گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی، نهادها و ملت‌ها ندارد. نمی‌توان مثلاً ارتباط شخصیت و زندگی هیتلر به جنگ جهانی دوم یا لنین به انقلاب روسیه را در نظر نگرفت. تحلیل شخصیت و زندگی افراد می‌تواند در آشکار کردن طریقه فهم، تجربه و تبیین یک دوره یا رویداد تاریخی ثمربخش باشد. در واقع، سرگذشت‌نامه‌های روانی و روان‌کاوی نقش‌آفرینان تاریخ، با استفاده از نظریه‌های روان‌شناختی می‌تواند به فهم گسترده و ژرف‌تر تحلیل‌های تاریخی کمک کند و رویدادهای سیاسی را تحت تأثیر قرار دهد.

به تدریج «روان‌کاوی» و «سرگذشت‌نامه‌های روان‌شناختی» به «تاریخ روانی» یا «روان تاریخ» تغییر مسیر داد. البته در این میان (دهه ۶۰ سده بیستم) گونه‌ای از مطالعات تاریخی و روان‌شناختی تحت عنوان «تاریخ از درون» ظهور کرد که به «آسیب‌های روانی» و «خاطره» در مطالعات توجه می‌کرد. می‌توان نمونه‌های آن را در کارهای هانا آرنست<sup>۱</sup> مشاهده کرد (آقاجری، ۱۳۹۲: ۲۸).

### تاریخ روان‌شناختی

چون عمل و فعل انسان ریشه در روان آدمی دارد، پس مورخان می‌توانند در جهت ریشه‌یابی درونی افعال آدمی به درون انسان سرک بکشند. بنابه تعریف فور «تاریخ روان‌شناختی» نگرشی خاص برای رسیدن به خود تاریخ است نه شعبه‌ای تخصصی از مطالعات تاریخی (هیوز، ۱۳۹۲: ۴۰). دیماز نیز، تاریخ روان را رشته کاملاً جدید می‌داند که کمتر می‌توان آن را به صورت شاخه‌ای از تاریخ یا روان‌شناسی در نظر گرفت (Shepherd, 1978: 407) علی‌رغم

---

1. Hannah Arendt (1906-1975)

مسئله‌آفرینی، امروزه رهیافت «تاریخ روان‌شناختی» به‌عنوان یکی از گرایش‌های میان‌رشته‌ای تاریخ، مانند تاریخ اقتصادی یا تاریخ سیاسی جایگاه خود را در مطالعات تاریخی تا حد چشمگیری تثبیت کرده است. اصطلاح «تاریخ روان» را در مجموعه داستان‌های تخیلی آیزاک آسیموف<sup>۱</sup> نیز مشاهده می‌کنیم. سلدون، نخست‌وزیر امپراتوری کهکشانی، با ترکیب ریاضیات، روان‌شناسی و تاریخ دانشی به نام «روان‌تاریخ» ابداع و سقوط امپراتوری کهکشانی را پیشگویی می‌کند.

هانری بر<sup>۲</sup> و مجله «سنتز تاریخی» او را می‌توان پیشگام نوسازی رشته تاریخ از طریق کاربری رهیافت‌های جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه در مطالعات تاریخی دانست. علاقه وی به «روان‌شناسی تاریخی یا جمعی» مورخان مکتب آنال را تحت تأثیر قرار داد. انجام پژوهش‌هایی مانند «رابله، مسئله بی‌ایمانی در قرن شانزدهم» مارک بلوخ از جمله کوشش‌هایی بود که برای کاربری رهیافت‌های روان‌شناختی به تاریخ صورت گرفت که نشان داد پیوند میمون دو رشته تاریخ و روان‌شناسی تا چه اندازه پژوهش‌های تاریخی را اعتلا می‌بخشد. روان‌شناسی با رویکردی متفاوت الهام‌بخش اصلی مطالعات لوسین فور نیز بود. او برخلاف بلوخ که به توصیف فعالیت‌های نمادین جمعی و نمودهای ناخودآگاه ذهنی در گروه‌های مختلف جامعه نظر داشت، بیشتر از مدل‌های فردی برای کشف روان انسان استفاده می‌کرد (دوس، ۱۳۹۶: ۱۰۸). دعوت لوسین فور به «بازسازی ذهنیات» هر دوره (کشف ساختارهای اندیشه) موضوعی تازه بود و بر متفکران برجسته‌ای همچون میشل فوکو تأثیر گذاشت. آرون گورویچ<sup>۳</sup> مورخ روسی، در مراسم ششمین سالگرد بنیانگذاری آنال در رابطه با ماهیت تاریخ‌نگاری جدید اعلام کرد، «مفهوم کلیدی «دانش جدید تاریخ»، «ذهنیت» است» (منافزاده، ۱۳۶۹: ۵۶۹).

اما رویکرد بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی در تحلیل وقایع تاریخی، با سخنرانی مورخ آمریکایی ویلیام لانگر<sup>۴</sup> در مقام ریاست انجمن تاریخ آمریکا در سال ۱۹۵۷ رواج یافت. عنوان سخنرانی او «وظیفه بعدی»<sup>۵</sup> بود که در آن همکارانش را به بالابردن سطح درک تاریخی خود با کمک مفاهیم و یافته‌های روان‌کاوی مدرن ملزم می‌کرد (Langer, 1958: 284). وی در جریان سخنرانی‌اش بیان کرد که در ارائه این نظریات، تا حدی وام‌دار برادر کوچکترش، والتر لانگر<sup>۶</sup> است. والتر روان‌کاو بود و در مطالعه‌ای که برای سازمان جاسوسی آمریکا و

1. Isaac Asimov (1920-1992)

نویسنده آمریکایی گونه‌های علمی تخیلی و استاد بیوشیمی دانشگاه بوستون بود.

2. Henri Berr (1863-1954)

3. Aaron Yakovlévitch Gourevitch (1924-2006)

4. William Leonard Langer (1896-1977) وی رئیس گروه تاریخ دانشگاه هاروارد بود

5. The Next Assignment

6. Walter Charles Langer (1899-1981)

متفکین، با عنوان «ذهن آدولف هیتلر»<sup>۱</sup> انجام داد به بررسی انگیزه‌ها و حوادث شکل دهنده زندگی هیتلر پرداخت. این اثر به نوعی ملاک‌های یک پژوهش تاریخ‌روانی را پیش‌بینی می‌کند (Shepherd, 1978:407)، مطالعه لانگر، تا چند سال منتشر نشد. چند ماه بعد از سخنرانی لانگر، انتشار کتاب اریکسون پیرامون لوتر توجه عموم را برانگیخت. کتاب اریکسون شاید هنوز تأثیرگذارترین تلاش برای بررسی بُعد روان‌شناختی تاریخ است (kohut, 1986:338). دو سال بعد اریکسون، مطالعه‌اش درباره گاندی را به نگارش درآورد و بعد از آن سیلی از کتاب‌ها و مقالات درباره چهره‌های معاصر، به چاپ رسیدند. اریکسون قطار تاریخ‌روانی را به حرکت درآورد؛ اما از نظر هیوز، چیزی جز زندگی‌نامه فردی به وجود نیامد (هیوز، ۱۳۷۸:۲۶۲).

ماده بحث‌شده در روان‌تاریخی را موضوعاتی از قبیل تاریخچه کودکی، سرگذشت‌نامه‌های روانی، مکانیسم‌های دفاعی و رؤیاها و خلاقیت‌های شخصیت‌های تاریخی تشکیل می‌دهد. طرفداران تاریخ‌روانی می‌کوشند با وارد کردن عنصر اجتماعی و تاریخی در تحلیل «روان» آدمی امکان تبیین و توضیح تغییر و تحولات تاریخی را فراهم کنند. دیماز «تاریخ روان» را علم انگیزشی تاریخ توصیف می‌کند (Shepherd, 1978: 407).

در رویکرد تاریخ روان‌شناختی سؤالات مختلفی مطرح می‌شود؛ از جمله مدارک و شواهد لازم برای تفسیر روانی تاریخی، از چه نوعی هستند؟ آیا مورخ بدون گفت‌وگوی رودررو با شخص می‌تواند به این اطلاعات دست یابد؟ آیا تحلیل روانی تاریخی در مواردی مثل کوچک‌شمردن نیروهای بیرونی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یا در نسبت‌دادن تأثیر زیاد به تجارب اولیه کودکی و نادیده‌گرفتن عوامل بعدی مؤثر در شخصیت و رفتار، لزوماً تقلیل‌گرایانه عمل نمی‌کند؟ آیا به‌کارگیری نظریه‌ای روان‌شناختی که در آغاز قرن بیستم در وین بسط و توسعه یافته، برای مردم دیگر فرهنگ‌ها و دوره‌های تاریخی، درست است؟ (Runyan, 1988:5) همچنین این مسئله مطرح می‌شود که مورخان علاقه‌مند تا چه حدی باید با نظریه‌های روان‌کاوی یا دیگر شاخه‌های روان‌شناختی آشنایی پیدا کنند و آیا نیازمند به آموزش رسمی هستند. مسلم است مطالعه و آموزش رسمی منجر به افزایش حساسیت مورخ به نیازها و خواسته‌های انسان می‌شود و ظرفیت مورخ را در درک هم‌دردانه افراد مطالعه‌شده بالا می‌برد. اما برخی اعتقاد دارند بعضی از مورخان دارای همدلی طبیعی و درک شهودی از روان‌شناسی انسان هستند و می‌توانند بدون بهره‌گیری از آموزش روان‌کاوی رسمی، به نوشتن مطالعات

۱. در سال ۱۹۶۵ سازمان سیا با حضور عده‌ای از متخصصان، مرکزی برای بررسی رفتار سیاسی رهبران تشکیل داد (بنی‌جمال، ۱۳۸۸:۶۴). احتمالاً هیتلر اولین سیاستمداری بود که موضوع تجزیه و تحلیل روان‌شناسی قرار گرفت.

پیچیده روان‌شناختی پردازند (Kohut, 1986:348). البته در روان‌شناسی تاریخی نیز، لازم است پژوهشگران علاقمند به این حوزه با تاریخ‌نگاری آشنا باشند، ظاهراً در کشورهای غربی نیز دوره‌های مرتبط را افرادی با دانش ناچیز از تاریخ‌نگاری و تحقیقات جدید تاریخی تدریس می‌کنند (Vaughn-Blount et al, 2009:122) مسئله مهم دیگر، نبود کنترل آزمایشگاهی رفتار انسان است. انسان موجودی نیست که بتوان او را کاملاً کنترل کرد. وجود عنصر انسانی همیشه باعث می‌شود ذره‌ای منحصر به فرد بودن باقی بماند. کنترل و احاطه بر نوع بشر، کار سختی است و همچنین جهت تحلیل رفتار انسان، نمی‌توان او را جدا از سایر هم‌نوعانش بررسی کرد. فرد باید در آزمایشگاه زندگی مطالعه شود. از سوی دیگر نتایج پژوهش‌های روان‌شناسی متأثر از عوامل فرهنگی و اجتماعی است و نمی‌توان آن را کاملاً با تمامی انسان‌ها مطابقت داد. خطری که تحقیقات روان‌شناسان را تهدید می‌کند، گرایش بیش از حد آنان به مطالعات تجربی در آزمایشگاه است.

یکی از منتقدان استفاده از نظریه‌های روان‌شناسی در تفسیرهای تاریخی دیوید استانارد<sup>۱</sup> مورخ آمریکایی است. وی مدعی است از اولین تلاش‌ها در عرصه روان‌شناسی تاریخی تا آثاری که امروزه در دست است، نوشته‌های روان‌تاریخ‌دانان، به‌طور پیوسته، با ویژگی‌هایی همچون داشتن نگرش تکبرآمیز به داده‌ها و حقایق، نگرش مخدوش به منطق، نگرش غیرمسئولانه به اعتبار نظریه و نگرش کوتاه‌بینانه به تفاوت‌های فرهنگی و نابهنجاری تاریخی، توصیف شده‌اند (Runyan, 1988:4). ژاک بارزان که ارزیابی‌های زیادی در رابطه با پژوهش‌های تاریخ‌روانی انجام داده است، علی‌رغم آنکه اهمیت روان‌شناسی را در جریان تاریخ رد نمی‌کند، عنوان می‌کند که تاریخ‌روان، رشته تازه‌ای نیست، تاریخ به حساب نمی‌آید، فهم و دریافت‌شان از شواهد سطحی و ضعیف است و اینکه عنوان علم و روان‌شناسی را غصب کرده‌اند و اصطلاحات فنی بی‌معنی و دست‌وپا شکسته این رشته، چیزی به درک ما اضافه نمی‌کند (Shepherd, 1978: 409).

در تاریخ‌روان، تاریخ‌پژوهان از ابزارها، روش‌ها و مفاهیم علمی دانش روان‌شناسی برای تحلیل تاریخ به‌صورت یک کل یا شخصیت‌های تاریخ به‌عنوان یک نمونه پژوهشی یاری می‌جویند و به «انگیزه‌های واقعی»، نه فقط آنچه که ما تصور می‌کنیم، بازیگران صحنه تاریخ نزدیک‌تر می‌شوند. پژوهشگر تاریخ، در عین حال که در جایگاه مورخی باقی می‌ماند، پدیده‌های تاریخی را از منظر روان‌شناختی و یکی از مهم‌ترین جنبه‌های گذشته انسان بررسی و تبیین می‌کند. در این رویکرد، مورخ باید چیزی را بنویسد که پیتیرگی آن را «تاریخ آگاه از

---

1. David Edward Stannard (1941)

روان‌کاوی<sup>۱</sup> خوانده است. تاریخی که از خود تاریخ سرچشمه می‌گیرد و دربارهٔ افراد آگاهی دارد و می‌تواند مطالعات اجتماعی، اقتصادی و ادبی را تقویت کند.

### ارتباط تاریخ روان‌شناختی با زیست‌شناسی

ما انسان‌ها از یک روان‌تاریخی مشترک برخورداریم که متأثر از فرهنگ، رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهیم. پیچیدگی‌های روان آدمی حکایت از پیچ و خم‌هایی دارد که در طول میلیون‌ها سال در گذر زمان شکل گرفته است. «چند هزار سال فرهنگ و تمدن نمی‌تواند به همین آسانی اثر چند میلیون سال تکامل را پاک کند (توبی و دیگران، ۱۳۹۶: ۴۰). به‌کارگیری تفکر داروینی در رفتارشناسی، بر درک این نکته استوار است که ژن‌ها، رفتار موجودات را به راه‌هایی که موفقیت تولید مثلی خود را تضمین کنند، هدایت می‌کند. یکی از محورهای تحقیقاتی یووال هراری<sup>۲</sup>، رابطه میان تاریخ و زیست‌شناسی است. وی در *انسان خردمند* برای تشریح تکامل اجتماعی بشر، از تکامل زیستی آغاز می‌کند. لوبون پیش‌بینی کرده بود که با پیشرفت زیست‌شناسی و مشخص شدن تأثیر گذشته بر تکامل موجودات زنده، علوم تاریخی هم دگرگون خواهند شد (لوبون، ۱۳۹۵: ۱۰۴). دیگر زمان آن رسیده بود که تاریخ عمیق‌تر<sup>۳</sup> و با شیوه‌های جدید تفکر دربارهٔ گذشتهٔ انسان بررسی شود. به‌همین ترتیب، مغز به‌عنوان عضو زیست‌شناختی روان و با قرارگرفتن در کالبد زیست‌شناختی تاریخی جایگاه ویژه‌ای یافت. استیومیتن<sup>۴</sup> باستان‌شناس معاصر، «انفجار بزرگ»<sup>۵</sup> را به‌دلیل رخ دادن برخی تغییرات ژنتیکی ناشناخته در ساختار مغز عنوان می‌کند (Ramachandran, 2000: 4). از نظر دانیل اسمایل<sup>۶</sup>، استاد تاریخ دانشگاه هاروارد و مدافع تاریخ عمیق، فرهنگ ارزش را می‌سازد که در نتیجهٔ آن ساختارهای مختلف را برای انتخاب طبیعی امکان‌پذیر می‌کند. بنابراین گنجاندن مغز در تاریخ، روش‌های جدیدی برای اندیشیدن دربارهٔ فرهنگ و شرایط انسانی ناشی از آن فراهم می‌کند (Burman, 2012: 92). شناخت طبیعت انسان و به‌ویژه پی‌بردن به راز و رمز مغز می‌تواند ما را

1. history informed by psychoanalysis

2. Yuval Noah Harari (1976)

۳. Deep history، اصطلاحی برای گذشتهٔ دور گونه‌های انسانی است. طرفداران این رویکرد، محققان در زمینهٔ انسان‌شناسی، باستان‌شناسی، ژنتیک، زبان‌شناسی و... را تشویق می‌کنند تا با همکاری هم یک روایت مشترک دربارهٔ آغاز بشر بنویسند.

4. Steven Mithen

۵. از زمان انسان ماهر تا پیدایش انسان خردمند حجم مغز بزرگ‌تر شد. انسان خردمند توانست به شیوه‌های نوینی بیندیشد و توانایی‌هایی انسان به منصفهٔ ظهور رسید. دوره‌ای که هراری آن را «انقلاب‌شناختی» می‌نامد. (هراری، ۱۳۹۶: ۴۷)

6. Daniel Lord Smail (1961)



در شناخت گذشته و انسان یاری رساند و به ما امکان می‌دهد داستان‌های جدید و متفاوتی درباره گذشته مشترک<sup>۱</sup> خود بگوییم. با وجود آنکه، رفتارها فسیلی از خود باقی نمی‌گذارند، اما پیشرفت‌های به دست آمده از تجزیه و تحلیل DNA کمک می‌کند گذشته را بازنویسی کرده و به درک بهتری از مفهوم انسان برسیم. ژن‌ها مانند فسیل‌ها یا سایر منابع تاریخی اسناد بسیار خوبی برای تعیین تاریخ و هویت ما هستند.

پرسش بنیادی که در رابطه با ارتباط ذهن و مغز مطرح می‌شود، این است که یک دستگاه فیزیکی می‌تواند خاستگاه آگاهی و تجربیات ذهنی باشد. اغلب مغز مادی را از مفهوم روح جدا دانسته‌اند<sup>۲</sup> اما به تدریج و با گسترش نگاه فیزیکالیسم که منکر دوگانگی نفس و بدن است، نظریه «این‌همانی ذهن و مغز»<sup>۳</sup> مطرح شد. از اواخر قرن بیستم، ارتباط خودآگاهی (ماهیت ذهن) با مغز به حوزه روان‌شناسان فیزیولوژیک و عصب روان‌شناسان و دانشمندان علوم اعصاب پا نهاد. نتایج این تحقیقات مدنظر پژوهشگران حوزه علوم انسانی نیز قرار گرفت. امروزه شاهد شکل‌گیری جامعه‌شناسی تکاملی، فلسفه ذهن و حتی فیلسوفان اعصاب (تجربه‌گرا)<sup>۴</sup> هستیم.

دانیل اسمایل در کتابش<sup>۵</sup> برای ورود علوم اعصاب و زیست‌عصبی به قلمرو تاریخ و بازسازی گذشته، جسورانه «تاریخ عصب» را پیشنهاد می‌کند. از دیگر طرفداران تاریخ عصبی می‌توان به لین هانت<sup>۶</sup> استاد تاریخ دانشگاه کالیفرنیا اشاره کرد. وی خواهان انقلابی در روش تاریخی هست و از «تاریخ از درون» نام می‌برد. تاریخی که در آن احساس نقش دارد (Burman, 2012: 92) همچنین جوهانی ایهانوس<sup>۷</sup> استاد روان‌شناسی دانشگاه هلسینکی، نیز در پی عصب روان‌کاوی<sup>۸</sup> پیشنهاد رویکردی به نام «عصب تاریخ روانی»<sup>۹</sup> می‌دهد که

---

۱. علی‌رغم تنوع فرهنگی، ویژگی‌های رفتاری مشابه مانند ترس از مار یا ارتفاع در بین انسان‌های کره زمین مشاهده می‌شود، همان مواردی هستند که در محیط اجداد شکارچی‌اش نیز به‌عنوان خطر محسوب می‌شدند. حتی عشق امری جهان‌شمول است. تقریباً تمام افرادی که در زمینه زیست‌شناسی اجتماعی کار می‌کنند، نیز روان‌شناسان تکاملی، به یگانگی روانی بشر اذعان دارند (کارترایت، ۲۰۰۱: ۱۳۹۴).

۲. جدی‌ترین مشکل دوگانه‌انگاری (Dualism) توضیح تعامل و همبستگی بین فعالیت مغزی و عملکرد روانی است.

### 3. The Mind/Brain Identity Theory

۴. Neurophilosophy. انتشار کتاب نوروفلسفه پاتریشیا چرچلند (۱۹۸۶) پیرامون ارتباط مغز با بحث‌های ذهنی، نقطه عطفی در توجه فیلسوفان به علم اعصاب بود.

5. On Deep History and the Brain (2008)

6. Lynn Hunt (1945)

7. Juhani Ihanus

8. neuropsychanalysis

9. neuropsychohistory

ترکیبی از تلاش‌های تحقیقاتی پیرامون ذهن، مغز، بدن و تاریخ‌روانی است. بحث روش‌شناختی و همکاری بین تاریخ و علوم اعصاب به‌دست نیلز بیرباومر<sup>۱</sup> روان‌شناس و عصب‌شناس اتریشی و دیتر لانگویچه<sup>۲</sup> مورخ آلمانی نیز ارائه شده است. ظاهراً دیماز<sup>۳</sup> نیز در ارجاعات پراکنده خود به تحقیقات علوم اعصاب، مراحل اولیه این کار را انجام داده است. (37: Ihanus, 2015). دیگر درک فرایندهای ذهنی و رفتار بدون شناخت فیزیولوژی مغز و اعصاب یا «عصبی‌زیستی»<sup>۴</sup> ناقص است.

برای رابطه میان تکامل زیست‌شناختی و تغییر فرهنگی و چگونگی تعامل ژن‌ها و فرهنگ مدل‌های متعددی مطرح شده است. همه این مدل‌ها در دوران طفولیت به سر می‌برند؛ از جمله مهم‌ترین آنها این است که فرهنگ را محصول تکامل مم‌ها<sup>۵</sup> دانسته‌اند. داوینز<sup>۶</sup> در کتاب ژن‌خودخواه برای اولین بار ایده این همانندساز (بازتولیدگر) جدید را مطرح کرد. مطابق این ادعا فرآورده‌های خاص فرهنگ می‌توانند به سبک داروینی و از طریق انتخاب طبیعی، به‌دست موجوداتی که الزاماً ژن و رشته‌های DNA نباشند، تکامل یابند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند. سوزان بلکومور<sup>۷</sup> نیز در کتاب خود ماشین مم تلاش می‌کند تا نشان دهد چطور مم‌ها می‌توانند رشد سریع مغز را توجیه کنند. یکی از اکتشافات مهم در زمینه نروسایکولوژی یا به گفته راماناچاندرا<sup>۸</sup> مهم‌ترین داستان گزارش‌نشده دهه‌های اخیر (Ramachandran, 2000:7) کشف «نورون‌های آینه‌ای»<sup>۹</sup> است. وی پیش‌بینی می‌کند، نورون‌های آینه‌ای همان کاری را برای روان‌شناسی انجام دهند که DNA برای زیست‌شناسی انجام داد (Ibid:1). این ایده‌های جدید را برخی از منتقدان، استعاراتی پوچ می‌پندارند و دیگران به‌عنوان ابزار کمکی سودمند در تحلیل فرهنگ در نظر می‌گیرند. اینکه این دیدگاه نو نهایتاً چه به بار خواهد آورد، هیچ‌کس مطمئن نیست.

1. Niels Birbaumer (1945)
2. Dieter Langewiesche (1943)
3. Lloyd deMause (1931-2020)
4. Neuro-Biological

۵. Meme که با کوتاه کردن کلمه یونانی Mimema (چیزی که تقلیدشده) به‌دست داوینز به وجود آمد. مم رفتاری غیروراثتی است که از راه تقلید در میان افراد یک جامعه انتقال می‌یابد (Learner'sDictionarie.comwww.Oxford)

6. Richard Dawkins (1941)
7. Susan Blackmore (1951)
8. Vilayanur Subramanian Ramachandran

متخصص مغز و اعصاب هندی-آمریکایی

۹. Mirror neuron studies، به‌دستیمی از محققان دانشگاه پارما به سرپرستی ریزولاتی و همراهی گالیزی روی میمون‌ها کشف شد. بتدریج آزمایشات پیشرفته تصویربرداری از مغز نشان داد که قسمتی از پیشانی انسان هنگامی که فرد شخص دیگری را در حال انجام عملی می‌بیند، فعال هستند. نورون شبیه «آینه» رفتارهای دیگری را کپی و در ذهن بازنمایی و تقلید می‌کند.

### نتیجه

همان‌گونه که کالینگوود در اواخر قرن بیستم اعلام کرد، دیرزمانی است که دوران تاریخ‌نویسی بر اساس مراجع و مآخذ یا همان «تاریخ چسب و قیچی» سپری شده است. کالینگوود چنان تاریخی را تاریخ نمی‌داند، تاریخ از نظر او «علمی» پویا است که در هر دوره و عصری باید، نه فقط بر اساس یافته‌های جدید، بلکه بر اساس ارزش‌ها، تفکرات و منطق حاکم بر اندیشه در هر عصری، از نو نوشته شود. انسان موضوع مطالعه روان‌شناسی، در یک بافت فرهنگی تاریخی و متأثر از شرایط زیستی رشد و تحول می‌یابد. تن و روان انسان هر دو در یک فرایند تاریخی شکل گرفته‌اند. یعنی همگام با عوامل اجتماعی، فرایندهای علوم طبیعی به‌خصوص زیست‌شناسی در پیچیده‌ترین جزئیات حیات انسانی نقش دارند و لازم نیست عوامل زیستی و فرهنگ را رقیب یکدیگر در نظر بگیریم. آنچه میراث زیستی ما شروع می‌کند، فرهنگ ممکن است برجسته‌تر کند. برای درک وضع بشر، هم ژن‌ها و هم فرهنگ باید فهمیده شوند. افراد نه محصول ژن‌ها یا محیط و نه ذات یا تربیت، بلکه تأثیر گرفته از هر دو هستند. البته سرعت تکامل بیولوژیک بشر بسیار کندتر از سرعت تکامل فرهنگی است. آدمی در طول حیات معمولی خود می‌تواند شاهد تغییرات فرهنگی باشد. به‌همین دلیل، شکل‌گیری جریان تکامل درباره ساختارهای جسمانی هم برای دانشمندان و هم برای مردم عادی، بسیار پذیرفته‌تر از پذیرش آن در رابطه با رفتار گونه‌هاست. محققان تاریخ با شناخت قوانین علم روان‌شناسی خواهند توانست علل و زمینه‌های رخ‌دادن وقایع و نتایج مترتب بر آنها را بهتر درک کنند. تحلیل روان‌شناختی علل شروع انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی و عملکرد مردم و عکس‌العمل حکومت‌ها در برابر آنها، تحلیل ویژگی‌های شخصیتی رهبران، شناخت و تحلیل احساسات، اندیشه‌ها و فهم روانی و میزان درک مردم هر عصر و... از جمله مباحثی است که به مورخان در شناخت ساختار اجتماعی دوران مطالعه‌شده و فهم عمیق‌تر موضوع مدنظر کمک بسیاری می‌کند. به نظر می‌رسد امروزه، روان‌شناسی و تاریخ می‌توانند به گذشته، به‌صورت مؤثرتری با هم در ارتباط باشند.

### منابع

- آقاجری، هاشم (۱۳۹۲) «روان‌شناسی تاریخی و تاریخ روان‌شناسی با تکیه بر نظریه فرهنگی تاریخی لویگوتسکی»، مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری میان‌رشته‌ای، به‌کوشش داریوش رحمانیان، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، صص ۴۴-۱۵.
- باس، دیوید (۱۳۹۴) *روان‌شناسی تکاملی؛ دانشی نوین در کاوش ذهن*، ترجمه آرش حسینیان، تهران: مثلث.

- بنی جمال، احمد (۱۳۸۹) «درآمدی بر روان‌شناسی سیاسی رهبران»، فصلنامه تخصصی علوم/انسانی، شماره ۸، صص ۷۳-۵۹.
- توبی، جان؛ کاسمیدز، لدا (۱۳۹۶) *روان‌شناسی تکاملی*، ترجمه جواد حاتمی و هاشم صادقیه، چاپ ۲، تهران: بینش نوف.
- دوس، فرانسوا (۱۳۹۶) *تاریخ تکه‌تکه؛ از آنال تا «تاریخ جدید»*، ترجمه عبدالله نصری طاهری و سمیه سادات طباطبایی، تهران: سمت.
- دیلتای، ویلهلم (۱۳۹۲) *به فهم درآوردن جهان انسانی*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴) *تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ ۲، تهران: ققنوس.
- شهابی، روح‌الله؛ احمدزاده، محمدمیر (۱۳۹۵) «درآمدی بر چالش‌ها و راه‌کارهای بهره‌گیری از یافته‌های روان‌شناختی در تحلیل تاریخی»، دو فصلنامه *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)*، سال ۲۶، شماره ۱۷، پیاپی ۱۰۲، صص ۹۱-۱۱۶.
- فروم، اریش (۱۳۵۷) *جامعه سالم*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: انتشارات کتابخانه بهجت.
- کارترایت، جان (۱۳۹۴) *تکامل و رفتار انسان*، ترجمه بهزاد سروری خراشاد، مشهد: جهاد دانشگاهی.
- لیتونتیف، آلکسی (۱۳۷۶) «نظریه ویگوتسکی؛ دیروز، امروز و فردا»، ترجمه بهروز عزب‌دفتری، جغرافیا و برنامه‌ریزی، شماره ۵، صص ۱۳۳-۱۱۸.
- مجتهدی، حسین (۱۳۹۲) «بررسی میان‌رشته‌ای تعامل دانش تاریخ و روان‌کاوی»، مجموعه مقالات *همایش تاریخ و همکاری میان‌رشته‌ای*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، صص ۳۸۱-۳۹۹.
- منافزاده، علیرضا (۱۳۶۹) «ذهنیت و تاریخ»، *ایران‌نامه*، شماره ۳۲، صص ۵۸۸-۵۶۷.
- هراری، یووال نوح (۱۳۹۶) *انسان خردمند تاریخ مختصر نوع بشر*، ترجمه نیک گرگین، تهران: فرهنگ نشر نو.
- هیوز، هنری استیوارت (۱۳۷۸) *هجرت اندیشه سیاسی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) *راه فروبسته؛ اندیشه اجتماعی در فرانسه در سال‌های درماندگی* / از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Barzun, Jacques (1972) History: The Muse and Her Doctors, The American Historical Review, Volume 77, Issue 1, February 1972, Pages 36-64.
- Burman, J. T. (2012). History from within? Contextualizing the new neurohistory and seeking its methods. *History of Psychology*, 15(1), 84-99.
- Costall, Alan and Connelly, James (2000). 'A.R.G Collingwood and the Idea of an historical psychology', *Theory & Psychology*, vol 10(2), pages 147-170.
- Kohut, Thomas (1986). Psychohistory as History, *The American Historical Review*, Vol. 91, No. 2, pp. 336-354
- langer, William (1958). The Next Assignment, *The American Historical Review*, Vol. 63, No. 2, pp. 283-304.
- Munsterberg, Hugo (1898). 'Psychology and History', President's Address, American Psychological Association, New York Meeting. First published in *Psychological Review*, 6, 1-31.
- Ramachandran, Vilayanur. (2000). "Mirror neurons and imitation learning as the driving force

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۷۳

behind "the great leap forward" in human evolution" .[http://www.edge.org/3rd\\_culture/](http://www.edge.org/3rd_culture/)  
Runyan, W.M(1988).Psychology and historical Interpretation.New York: Oxford University Press.  
Shepherd,Michael(1978).Clio and Psyche:the lessons of psychohistory, Journal ofthe Royal Society ofMedicine Volume 71,pages 406-412.  
Vaughn-Blount, Rutherford, Baker& Johnson (2009) "History's Mysteries Demystified: Becoming a Psychologist–Historian,The American Journal of Psychology, Spring 2009, Vol. 122, No. 1 pp. 117–129.  
Pizarroso, Noemi(2013). MIND'S HISTORICITY: Its Hidden History, History of Psychology, Vol. 16, No. 1, 72–90  
<https://www.etymonline.com>  
<https://www.OxfordLearner'sDictionarie.com>  
<https://www.britannica.com>

### List of sources with English handwriting

- Āgājārī, Hāšem. (1392). "Historical Psychology and Psychological History with a Focus on Lev Vygotsky's Cultural-Historical Theory." Pp. 15-44 in *Collected Papers of the Seminar on History and Interdisciplinary Collaborations*, edited by Dārūš Raḥmānīyān. Tehrān: Research Center for Islamic History.
- Banī Jamālī, Aḥmad. (1389). "Introduction to Political Psychology of Leaders." *Specialized Quarterly of Humanities*. No. 8. Pp. 59-73.
- Barzun, Jacques (1972). *History: The Muse and Her Doctors*, *The American Historical Review*, Volume 77, Issue 1, February 1972, Pages 36–64.
- Burman, J. T. (2012). History from within? Contextualizing the new neurohistory and seeking its methods. *History of Psychology*, 15(1), 84–99.
- Buss, David M. (2015). *Evolutionary Psychology: The New Science of the Mind*. Translated by Araš Hoseīnīyān. Tehrān: Motallāt.
- Cartwright, John. (2015). *Evolution and Human Behavior*. Translated by Behzād Sarvarī ḵorašād. Mashhad: jahād-e Dānešgahī press.
- Costall, Alan and Connelly, James (2000). 'A.R.G Collingwood and the Idea of an historical psychology', *Theory & Psychology*. vol 10(2), pages 147-170.
- Dilthey, Wilhelm. (1394). *Understanding the human world*. Translated by Manoūčeḥr Šāne'ī Darreh Bīdī. First edition. Tehrān: Qoqnoūs Press.
- Dilthey, Wilhelm. (1395). *The formation of the historical world in the human sciences*. Translated by Manoūčeḥr Šāne'ī Darreh Bīdī. First edition. Tehrān: Qoqnoūs Press.
- Dosse, Francois. (1396). *L'histoire en miettes: Des Annales a la 'nouvelle histoire.'* Translated by 'Abdollah Nāšerī Ṭāherī & Somayeh Sādāt Ṭabātabā'ī. Tehrān: Samt Press.

### English Source

- Fromm, Erich. (1357). *The Sane Society*. Translated by Akbar Tabrīzī. First edition. Tehrān: The Behjat Library Press.
- Harari, Yuval Noah. (2017). *Sapiens: A Brief History of Humankind*. Translated by Nick Gorgin. Tehrān: Farhang-e Našr-e No Press.
- Hughes, Henry Stuart. (1999). *The Sea change: The Migration of Social Thought 1930-1965*. Translated by Ezzatollah Foūlād Vand. Tehrān: Tarḥ-e No Press.
- Hughes, Henry Stuart. (2013). *The Obstructed Path: French Social Thought in the Years of Desperation 1930-1960*. Translated by Ezzatollah Foūlād Vand. Tehrān: Scientific and Cultural Press.
- Kohut, Thomas (1986). *Psychohistory as History*, *The American Historical Review*, Vol. 91, No. 2, pp. 336-354
- langer, William (1958). *The Next Assignment*, *The American Historical Review*, Vol. 63, No. 2, pp. 283-304.
- Leontiev, Aleksei. (1376). "The Vygotsky's Theory: Yesterday, Today, and Tomorrow." Translated by Behrouz 'Azabdaftari. *joḡrāfiyā VA Barnāmeḥ-rīzī journal*. Fall and spring. No. 5. 118-133.
- Manāf-zādeh, 'Alīrezā. (1990). "Mentality and History." *Iran-Nameh*. No. 32. Pp. 567-588.
- Mojtahedi, Hossein. (2013). "A transdisciplinary Study of History and Psychoanalysis." Pp. 381-399 in *Collected Papers of the Seminar on History and Interdisciplinary Collaborations*. Tehran: Research Center for Islamic History.
- Munsterberg, Hugo (1898). 'Psychology and History', President's Address, American Psychological Association, New York Meeting. First published in *Psychological Review*, 6, 1-31.
- Ramachandran, Vilayanur. (2000). "Mirror neurons and imitation learning as the driving force behind "the great leap forward" in human evolution" .[http://www.edge.org/3rd\\_culture/Ramachandran,Vilayanur.\(2000\).\"Mirror neurons and imitation learning as the driving force behind \"the great leap forward\" in human evolution\" .http://www.edge.org/3rd\\_culture/](http://www.edge.org/3rd_culture/Ramachandran,Vilayanur.(2000).\)

Runyan, W.M (1988). Psychology and historical Interpretation. New York: Oxford University Press.

Šahābī, Rūḥollāh and Moḥammad Amīr Aḥmadzādeh. (1395). "Utilizing of Psychological Findings in Historical Analysis; a Critical Review," Historical Perspective & Historiography journal of Alzahra University. 26<sup>th</sup> year. The new run. No. 17. Consecutive no. 102. Spring and summer. Pp. 91-116.

Shepherd, Michael (1978). Clio and Psyche: the lessons of psychohistory, Journal of the Royal Society of Medicine Volume 71, pages 406-412.

Tooby, John & Leda Cosmides. (2017). *The handbook of evolutionary psychology*. Translated by DR. Javād Hātāmī and Hāšem Šādeqīyeh. Second edition. Tehrān: Bīneš-e Nowf.

Vaughn-Blount, Rutherford, Baker & Johnson (2009). "History's Mysteries Demystified: Becoming a Psychologist-Historian," *The American Journal of Psychology*, Spring 2009, Vol. 122, No. 1 pp. 117-129.

Pizarroso, Noemí (2013). MIND'S HISTORICITY: Its Hidden History, *History of Psychology*, Vol. 16, No. 1, 72-90

<https://www.etymonline.com>

<https://www.OxfordLearner'sDictionarie.com>



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## From historical psychology to psychological history<sup>1</sup>

Zahra Ghadiyaninejad Razki<sup>2</sup>  
Foad Pourarian<sup>3</sup>  
Hossien Moftakhari<sup>4</sup>  
Alireza Moradi<sup>5</sup>

Received: 2021/07/17  
Accepted: 2021/11/18

### Abstract

Psychology as a discipline concerned with human behavior can provide history researchers with new perspectives to reread the past. No knowledge is capable of recognizing all aspects of human life by itself.

Two interdisciplinary approaches, namely *historical psychology* and *psychological history*, or *psychohistory*, were developed through the connection of history and psychology. In psychological history, historians endeavor to apply psychological theories and methods to analyze historical phenomena in the same way that psychologists benefit from historical approaches to explain human behavior in historical psychology. The interaction between psychological and biological explanations and the advances in neurosciences, paved the way for presenting a new approach in history, i.e., *neurohistory*, which introduced the brain as the focus of history narration by foregrounding the evolution theory.

By describing the historical process of the history-psychology association, emphasizing *psychological history*, and accentuating the application of psychology and its pertained knowledge, i.e., biology, the author attempts to introduce a new attitude toward explaining human behavior and analyzing historical events rarely known in Iran. It is possible to set forth the evolution development in relation to human behavior besides physical structures. Both the human body and psyche have been developed in a single historical process.

**Keywords:** Historical psychology, Psychological history, Psychohistory, Neurohistory.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2021.36849.1546

2. Ph.D. candidate in history of Islamic Iran, Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran. (Corresponding author). [Zahra.ghadiyani@gmail.com](mailto:Zahra.ghadiyani@gmail.com)

3. Associate Professor, Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran. [Pour721@gmail.com](mailto:Pour721@gmail.com)

4. Professor, Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran. [mofstakhari@khu.ac.ir](mailto:mofstakhari@khu.ac.ir)

5. Professor, Department of Psychology, Kharazmi University, Tehran, Iran. [moradi@khu.ac.ir](mailto:moradi@khu.ac.ir)

-The article extracted from the doctoral dissertation entitled "Psychological analysis of the role of urban subordinates in the nationalization movement of Iran's oil industry 1951-1953" at Kharazmi University (Tehran) in 2021.

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۱۰-۱۷۷

## تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵ ه.ق)<sup>۱</sup>

عباس قدیمی قیداری<sup>۲</sup>، الهام محمدعلی گشایش<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۳

### چکیده

در عصر مشروطه ابزارهای ارتباطی جدیدی در عرصه مطبوعات ایران هویدا شد. در پی فضای باز سیاسی، کاریکاتور از ابزارهایی بود که در برخی روزنامه‌ها و نشریات عصر مشروطه برای تبیین انتقادی اوضاع سیاسی و اجتماعی به کار گرفته شد. از جمله روزنامه‌های مشروطه در ایالت آذربایجان، روزنامه آذربایجان بود که در کنار گفتارهای انتقادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، کاریکاتور را نیز در جهت اهداف و مقاصد سیاسی به عنوان یک ابزار و عامل ارتباطی جدید و مؤثر به کار گرفت و توانست با این ابزار جدید و زبان ساده، مخاطبان فراوانی جذب کند و در بیداری جامعه مؤثر افتد. کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان موضوعات مختلفی چون دخالت بیگانگان در ایران، مناسبات ناعادلانه حاکمان با مردم طبقات فرودست و نیز مفاهیم جدیدی چون آزادی و مشروطه را در بر می‌گرفت. در این مقاله با استفاده از روش تحلیل محتوا، سعی شد درباره اندیشه‌ها، رویکردها، تأثیرات روزنامه آذربایجان و کاریکاتورهای آن در جامعه ایران عصر مشروطه شناختی ایجاد شود؛ همچنین برای اولین بار کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان موضوع یک پژوهش مستقل قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** ایران، مشروطیت، روزنامه آذربایجان، کاریکاتور، تحلیل محتوا.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2022.37528.1559

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول):  
ghadimi@tabrizu.ac.ir  
۳. کارشناس ارشد گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران:  
elhammohamadligoshayesh70@gmail.com

## مقدمه

جنبش مشروطه برای مطبوعات، آزادی قلم و بیان و اندیشه را در پی داشت. یکی از دستاوردهای ارزشمند انقلاب مشروطه در زمینه مطبوعات، توسعه طنز، نقد سیاسی و اجتماعی بود. روزنامه‌نویسان مسائل و مشکلات عمیق اجتماعی و سیاسی عصر مشروطه را در قالب مطالب طنز انتقادی و استفاده از کاریکاتور، انعکاس می‌دادند و اندیشه مشروطه‌خواهی را بین مردم پراکنده می‌کردند. افزون بر این زبان گویای مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم نیز بودند.

در دوران مشروطیت روزنامه‌ها و نشریات فکاهی تنوع و کثرت پیدا کردند. از میان آنان می‌توان به روزنامه آذربایجان، صوراسرافیل، ملانصرالدین، حشرات الارض، ناله ملت و... اشاره کرد. روزنامه آذربایجان، از جمله روزنامه‌هایی بود که با تأثیرپذیری از روزنامه پیشرو و انتقادی ملانصرالدین و استفاده از طنز و کاریکاتور اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه ایران عصر مشروطه را نقد می‌کرد.

چند مطالعه پژوهشی در حوزه مرتبط و جانبی درباره روزنامه آذربایجان انجام شده که محدود به معرفی مختصری از نویسندگان و روزنامه است و می‌توان به مقاله «روزنامه آذربایجان، تأثیرگذار در انقلاب مشروطه» از محمد گلبن، «طنز و فکاهی مشروطه در روزنامه آذربایجان» از سپیده رشاداوغانی، «طنز در مطبوعات دوره آغازین مشروطیت» از فاروق خرابی و «مشروطه و ادبیات عامیانه در نشریات انتقادی و فکاهی» از محمد رفیع ضیایی و برخی مقالات عبدالحسین ناهیدی آذر اشاره کرد که چند کاریکاتور روزنامه آذربایجان را بررسی کرده است. مقاله دیگری با عنوان «محمدعلی شاه قاجار و دولت وی از دیدگاه روزنامه آذربایجان و حشرات الارض» از سمیه مقدم که فقط به ۵ شماره از کاریکاتورهای روزنامه پرداخته است؛ بنابراین می‌توان گفت که هیچ پژوهش مستقلی صورت نگرفته است که کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان را تحلیل محتوایی کرده باشد.

این پژوهش، رویکردهای اجتماعی و سیاسی روزنامه آذربایجان، از خلال کاریکاتورهای روزنامه را بررسی می‌کند و درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات است:

آیا کاریکاتورها می‌توانند رویکردهای سیاسی اجتماعی روزنامه را بازتاب دهند؟

این کاریکاتورها چه موضوعات و مباحثی را مدنظر قرار داده‌اند؟

و اینکه چرا روزنامه آذربایجان کاریکاتور را به عنوان ابزار ارتباطی و انتقادی به کار گرفت؟

این مقاله، با استفاده از روش تحلیل محتوا، تمام کاریکاتورهای روزنامه که در ۲۳ شماره به چاپ رسیده است، با طبقه‌بندی موضوعی آنها به عنوان واحد تحلیل، مطالعه و بررسی کرده

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۷۹

است. روش تحلیل محتوا در واقع کشف محتوای پنهان داده‌ها یا واحدهای تحلیل‌شونده از ورای نوشته‌ها، گفته‌ها و تصاویر است. از میان انواع روش‌های تحلیل محتوا، روش درونی یا تحلیل مضمون در تحلیل کاریکاتورها و تصاویر به کار گرفته شده است (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۲۸۱-۲۸۲ و ۲۶۹). روش تحلیل درونی یا تحلیل مضمون را می‌توان در تفسیر و تحلیل متون نوشتاری و تصاویر، عکس‌ها و کاریکاتورها به کار گرفت.

### روزنامه آذربایجان: معرفی و ساختار

روزنامه آذربایجان، از روزنامه‌های مهم تاریخ مطبوعات آذربایجان به شمار می‌رود، از آن جهت که نقش مهمی در تنویر افکار عمومی و افشای مفاسد استبداد، با استفاده از زبان انتقادی کاریکاتور ایفا کرده است. آذربایجان، نخستین روزنامه‌ای بود که با چاپ سربی و به قطع وزیری و به دو زبان فارسی و ترکی در تبریز منتشر می‌شد و نخستین روزنامه فکاهی و مصوری بود که بعد از مشروطیت در ایران پدید آمد (مجیدی، ۱۳۸۲: ۲۱). اولین شماره روزنامه در تاریخ ۶ محرم ۱۳۲۵ ه.ق مطابق با ۱۹۰۷ م طبع و توزیع شد (آذربایجان، شماره ۱: ۱). درباره تعداد شماره‌های روزنامه، نقل قول‌های متفاوتی شده است: برخی تعداد شماره‌های آن را ۲۰ شماره و تاریخ آخرین شماره را ۶ شوال ۱۳۲۵ ه.ق نوشته‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۲۰؛ بخشایش، ۱۳۷۵: ۸۴؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۰۸/۱). برخی دیگر تعداد شماره‌های آن را ۲۲ شماره آورده‌اند (براون، ۱۳۸۶: ۴۷۰؛ تربیت، ۱۳۱۴: ۴۰۵) ناصرالدین پروین تعداد شماره‌های آن را ۲۳ شماره آورده که به نظر درست‌تر می‌آید (پروین، ۱۳۷۹: ۵۴۶/۲). کسروی عمر این روزنامه را یک سال و برخی ۸ ماه دانسته‌اند (کسروی، ۱۳۹۴: ۲۸۳؛ طباطبایی مجد، ۱۳۹۰: ۶۱۰؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۰۸/۱). در بالای هر شماره کنار تاریخ انتشار عبارت: «هر هفته نشر می‌شود» درج شده، ولی با دقت بیشتری در تاریخ انتشار شماره‌ها، مشخص می‌شود که گاهی بین آنها فاصله افتاده است. تقریباً تا شماره ۱۲، روزنامه به صورت مرتب هر هفته منتشر می‌شد، اما از شماره ۱۲ به بعد این نظم در انتشار روزنامه دیده نمی‌شود. با توجه به فاصله زمانی ایجاد شده در انتشار روزنامه از شماره ۱۵ به بعد، احتمالاً تاریخ انتشار آخرین شماره، در اواخر ذی‌القعدة یا اوایل ذی‌الحجه ۱۳۲۵ ه.ق باشد. بنابراین نظر کسروی، مبنی بر اینکه روزنامه یک سال منتشر شده است، نزدیک به واقعیت است.

مؤسس، مدیر و نویسنده روزنامه، میرزا آقا تبریزی (بلوری) و علیقلی صفروف مدیر سابق روزنامه احتیاج بوده‌اند (آذربایجان، شماره ۱: ۲) حاج میرزا آقا بلوری، یکی از بازرگانان آزادی‌خواه تبریز و از پیشاهنگان انقلاب مشروطه بود و تفنگ به دست در کنار ستارخان

۱۸۰ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵ه.ق) / عباس قدیمی و ...

مبارزه می‌کرد (کسروی، ۱۳۹۴: ۸۶۵-۸۶۴؛ صدر هاشمی، ۱۳۶۳: ۱۰۷/۱) او با نشر روزنامه‌های آذربایجان، حشرات الارض و مجاهد، خدمات زیادی را به انقلاب مشروطه کرد (قدیمی قیداری و محمدی، ۱۳۹۷: ۱۴۶-۱۴۵) علیقلی صفروف یکی از نویسندگان دموکرات، شجاع و بی‌باکی بود که به پدر جراید فکاهی و بنیان‌گذار شب‌نامه در تبریز معروف است. او در سال‌های پیش از مشروطه دست به انتشار روزنامه‌هایی به نام شب‌نامه، احتیاج و اقبال زد (مجیدی، ۱۳۸۲: ۲۰۱؛ آخوندوف، ۱۳۵۸: ۳۳۲) همچنین کاریکاتورریست روزنامه حسین طاهرزاده بهزاد بود. او با روزنامه حشرات الارض نیز همکاری می‌کرد و به مانند دیگر همکارانش، کاریکاتورهایش را بدون نام و امضا می‌کشید (پروین، ۱۳۷۹: ۶۶۸/۲).

در ۴ صفحه این نشریه در دو ستون متن نوشتاری و در ۴ صفحه دیگر کاریکاتورهای روزنامه درج می‌شد. این روال تا شماره ۲۱، یعنی تا تاریخ ۶ شوال ۱۳۲۵ه.ق حفظ شده است. اما شماره ۲۲ و ۲۳ هیچ نوشته‌ای را شامل نیست و تنها کاریکاتورها را دربرمی‌گیرد. در صفحه اول روزنامه، کلمه «آذربایجان» به خط نسخ نوشته شده و خورشید از پشت آن در حال تابیدن است و در زیر آن سال ۱۳۲۴ه.ق/ ۱۹۰۶م درج شده است (آذربایجان، شماره ۱: ۱). آرم روزنامه از شماره دو به بعد، نشان پرچم قدیم ایران است و آن شیری است که با یک دستش شمشیری را گرفته و خورشید از پشت سرش در حال طلوع کردن است (آذربایجان، شماره ۱۵: ۲).

«آذربایجان» خود را زبان ملت و خادم دولت می‌دانست و درباره هدفش می‌نویسد: «جز اقبال دولت ایران و ترقی بخت هم‌وطنان که از جان خود گذشته و به هر سختی و بدبختی آماده شدند و در استرداد حقوق رفته و پایمال شده برادران خود به عزم ثابت ایستاده‌اند، هدفی نداشته و چیز دیگری در نظر ندارد» (آذربایجان، شماره ۱۳: ۶؛ همان، شماره ۱۰: ۲). ادوارد براون خط‌مشی روزنامه را آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی کامل می‌داند. (براون، ۱۳۸۶: ۴۶۹). در برخی منابع «آذربایجان»، ارگان ستارخان، سردار ملی نامیده شده که به رهنمود و دستور او انتشار می‌یافت (جلیلی، ۱۳۷۵: ۲۸؛ طباطبایی مجلد، ۱۳۹۰: ۴۵۲) اما از خود روزنامه چنین برداشتی به دست نمی‌آید و اسمی از ستارخان در روزنامه به چشم نمی‌خورد. گفته می‌شود وقتی ستارخان شماره اول روزنامه را دید، اشک در چشمانش حلقه زد و آن روز را عید ملی آذربایجان نامید (آخوندوف، ۱۳۵۸: ۶۲) اغلب شعرهای روزنامه پیرامون وطن و وطن‌دوستی است. ناصرالدین پروین در این باره می‌نویسد: «بی‌گراف باید گفت که آذربایجان بیش از دیگر روزنامه‌های عصر خود به احساس ملی توجه دارد، چنانچه شماره نخست آن با نام ایران آغاز می‌شود» (پروین، ۱۳۷۹: ۶۳۹/۲).

روزنامه آذربایجان نه تنها از نظر قالب، شکل و نوع تصاویر بلکه از نظر پرداختن به مسائل

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۸۱

سیاسی و افشای چهره استبداد و استعمار، راه *ملانصرالدین* را می‌رفت (تقی‌زاده و شاهین، ۱۳۹۴: ۲۴۳) اما کاریکاتورهای سیاسی‌اش به پای *ملانصرالدین* نمی‌رسید (آفاری، ۱۳۷۹: ۱۶۱). کسروی در این باره می‌نویسد: «یک روزنامه آبرومند در تبریز *روزنامه آذربایجان* بود که همچون *ملانصرالدین* قفقاز با زبان شوخی آمیز نوشته می‌شد و نگاره‌های شوخی آمیز می‌داشت. می‌توان گفت که پس از *ملانصرالدین* بهترین روزنامه از آن گونه بود» (کسروی، ۱۳۹۴: ۲۸۲-۲۸۳).

*روزنامه ملانصرالدین*، با به کارگیری عنصر طنز، کاریکاتور و زبان ساده و عامیانه به دل توده‌ها و عامه مردم نفوذ کرد. *ملانصرالدین* را می‌توان به‌مثابه جریان فکری تندروری منتقد و در عین حال تجددخواهی دانست که در بحبوحه انقلاب مشروطیت ایران، فعالیت کرد و با الهام از فضای فکری و سیاسی موجود گام‌های مهمی در نظریه‌پردازی در تجددخواهی و چگونگی مواجهه با آن برداشت. *ملانصرالدین* نه تنها بر شیوه روزنامه‌نگاری دوره مشروطیت تأثیر گذاشت، بلکه سبب پدید آمدن شیوه‌ای نو در طنز انتقادی فارسی شد (کاظمی، ۱۳۹۷: ۲۹-۳۰). *ملانصرالدین* در شناساندن و رایج کردن کاریکاتور به صورت یک نیاز مطبوعاتی حق بزرگی بر گردن جریان کاریکاتور در ایران دارد و *روزنامه آذربایجان* با اقتباس از بخش کاریکاتوری و فکاهی *ملانصرالدین*، کاریکاتور را وارد مطبوعات ایران کرد (همان: ۲۵۳).

اسلوب نوشته‌های صفروف در *روزنامه* به شیوه نوشته‌های *ملانصرالدین* است و از نظر فرم و محتوا شباهت‌های زیادی به آن دارد (آخوندوف، ۱۳۵۸: ۳۳۲). *آذربایجان* گاهی به شعرها و مطالب *ملانصرالدین* پاسخ می‌داد و آنها را تحت عنوان ترکی «*ملانصرالدینه جواب*» در روزنامه منتشر می‌کرد و این‌گونه *آذربایجان* و *ملانصرالدین*، با هم ارتباط برقرار می‌کردند (آذربایجان، شماره ۱: ۶).

### کاریکاتور ابزار انتقادی جدید

اصل واژه کاریکاتور از زبان ایتالیایی مشتق شده و در دوره رنسانس پدید آمده است. کاریکاتور در این دوره کاربرد علمی داشته و با بروز جنگ‌های مذهبی و درگیری‌های بین پاپ و لوتر، کاریکاتور به صورت هجویه‌های تصویری وارد مبارزات سیاسی شد (ضیایی، ۱۳۸۸: ۹). کاریکاتورها و واقعیات اجتماعی را از طریق طنز، استعاره‌ها و سمبل‌ها، نشان می‌دهند. کاریکاتورها مخزنی از معانی جمعی هستند که به اشتراک گذاشته می‌شوند و از آن جهت که بازتاب دیدگاه‌های عمومی علیه وضع موجود، مقاومت علیه تهدیدات اجتماعی و به چالش کشیدن اعتقادات رسمی هستند، در بطن تاریخ جا دارند. کاریکاتورها با ویژگی‌هایی چون

اغراق و تضاد و... به حضور مستقیم و زنده عامل تولیدگفتمان اشاره دارند(بابک معین، ۱۳۸۸: ۸).

کاریکاتورها تنها از عناصر اغراق موضوع و بزرگ‌نمایی استفاده نمی‌کنند، بلکه از کلیه تضادها و عدم تجانس‌ها نیز بهره می‌گیرند و هیچ الزامی ندارند که خود را مقید به اصول و قواعد خشک بدانند، بلکه آزاد از هر نوع قیدوبند هنری هستند. کاریکاتور را می‌توان یکی از جزئی‌ترین اشکال هنری با مضمونی ساده و فارغ از مسئولیت دانست(سعیدیان، ۱۳۷۶: ۹۹-۹۸). پیام کاریکاتورهایی که در صدر مشروطه چاپ می‌شد، سیاسی و اجتماعی بود و تأثیر رویدادهای تاریخی، روابط خارجی و حتی مسائل بین‌المللی در آنها دیده می‌شد. از انگیزه‌های رویکرد روزنامه‌ها به کاریکاتور، می‌توان به اقبال مردم از جمله کم‌سوادان و بی‌سوادان به کاریکاتور اشاره کرد(پروین، ۱۳۷۹: ۶۶۷/۲-۶۶۸). از این جهت یکی از برتری‌های روزنامه آذربایجان نسبت به دیگر روزنامه‌ها استفاده از کاریکاتور بود که در میان توده‌های بی‌سواد نیز فهمیده می‌شد و به اندازه مقالات بلند سیاسی تأثیرگذار بود(تقی‌زاده و شاهین، ۱۳۹۴: ۲۴۳).

غلامحسین میرزا صالح می‌نویسد: «این هنر تجسم نگاه قشر و طبقه‌ای بود به قشر و طبقه دیگر و به سخره‌گرفتن موقعیت و کردار اجتماعی و شکل و شمایل دیگران و رفته‌رفته به ابزاری تبدیل شد که فرودستان علیه فرادستان به کار می‌بردند. به عبارتی موجز کاریکاتور بازی ساده‌اندیشه است. بازی‌ای که بدون یاری گرفتن از واژه‌ها و تنها با بهره‌گیری از نقش خطوط بیان می‌شود. در شرایط استبداد، کاریکاتورها معنای ویژه‌ای می‌یابند»(میرزا صالح، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۴). بر مبنای تعریفی که از کاریکاتور می‌شود و با توجه به خاستگاه اجتماعی و سیاسی این ابزار جدید انتقادی می‌توان گفت که روزنامه آذربایجان، با استفاده از کاریکاتور، اهداف و اغراضی را دنبال می‌کرد که در تعریف و تبیین کارکردها و اهداف اجتماعی و سیاسی کاریکاتور مطرح شده است.

### تحلیل محتوایی کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان

کاریکاتورهای روزنامه، به رنگ‌های مشکی، سبز و قرمز رسم شده‌اند. برخی از کاریکاتورهای روزنامه، دو صفحه را اشغال کرده‌اند که در آن، سعی شده هم‌زمان چند اتفاق را نمایش دهند. در زیر و کنار کاریکاتورها جملات نیشدار و طنزی نوشته شده است. در واقع روزنامه، وضعیت جامعه را در قالب کاریکاتور به مردم عرضه کرده است، زیرا درک آن بسیار ساده‌تر از متن بود. در ادامه مقاله، کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان، مضمون و محتوای درونی و پنهانی آنها به تفکیک بررسی می‌شود.

### نقد سیاستمداران و افشای چهره آنان

بخشی از کاریکاتورهای روزنامه در نقد شخصیت‌های سیاسی است. از میان این رجال سیاسی می‌توان به محمدعلی‌شاه و حاج میرزا آقاسی اشاره کرد. محمدعلی‌شاه، از همان ابتدای جلوسش به سلطنت نشان داد که به هیچ روی، مجلس و مشروطه را قبول ندارد و همه اختیارات را برای خود می‌خواهد (کسروی، ۱۳۹۴: ۱۸۷-۱۸۶؛ طاهرزاده‌بهبزاد، ۱۳۹۰: ۳۲).

شخصیت محمدعلی‌شاه در کاریکاتورها، شخصیتی خودخواه و نادان، ضد مشروطه و بی‌خبر از اوضاع و گرفتاری‌ها و مشکلات کشور و مردی خوش‌گذران و بی‌خیال است که با قدی کوتاه و چاق به تصویر درآمده است و اطراف او را افرادی فراگرفته‌اند که فقط به فکر تأمین منافع خودشان هستند.

محمدعلی‌شاه در یکی از کاریکاتورها با عنوان «پرنس خالص» معرفی می‌شود. شاید منظور از پرنس خالص کنایه‌ای از ام‌الخاقان مادر محمدعلی‌شاه باشد و در تصویر دیگری به‌صورت حیوان چارپا چاپ شده است که از وی به‌عنوان خائن ملت، فروشنده راه آستارا، بدنام‌کننده اسلام و... یاد می‌کند (مقدم، ۱۳۹۴: ۲۵۹-۲۵۸). در کاریکاتوری محمدعلی‌شاه روی شاخه درختی نشسته است و در حال بریدن همان شاخه با اره است که با بریده‌شدن شاخه، خود محمدعلی‌شاه هم سقوط خواهد کرد و پیرمردی که می‌توان آن را سمبل ملت دانست از پایین درخت به او التماس می‌کند که به این کار خطرناک دست نزند. زیر این کاریکاتور جمله «او غلوم ایله که باشلایوب کسرسوز بو داغله برابر یره تشریف گتیره جک سوز» نوشته شده است<sup>۱</sup> (آذربایجان، شماره ۵: ۴). در واقع روزنامه می‌خواهد بگوید محمدعلی‌شاه با مخالفت با مشروطه، کشور و خودش را به نابودی خواهد کشاند. در کنار آن می‌توان این کاریکاتور را تصویری از شعر «یکی بر سر شاخ، بن می‌برید» سعدی دانست.

در کاریکاتور دیگری بی‌خبری محمدعلی‌شاه از اوضاع کشور ترسیم شده است. شاه و اطرافیانش در گوشه‌ای مشغول عیش و نوش و خوش‌گذرانی و رقص و آواز خواندن هستند، در طرف دیگر تصویر، کشتی که سنبل ایران است آتش گرفته و در حال غرق‌شدن و نابودی است. ملت ایران با گرفتن طناب‌هایی متصل به کشتی سعی می‌کنند کشتی را از غرق‌شدن نجات دهند، زیر این کاریکاتور نوشته شده است:

شب وصل است و با دلبر مرا لب بر لب است امشب

چو شب‌های دگر کارم نه یارب یارب است امشب

۱. ترجمه متن: پسر من این‌طور که شروع به بریدن کرده‌اید، با این شاخه هر دو به زمین می‌افتید.

شب وصل است با لیلی گفت و گو دارم  
ملک از عرش می گوید که احسن احسن است امشب  
(آذربایجان، شماره ۸: ۸).

در تصویر دیگری، محمدعلی شاه، در گهواره‌ای که با نام «گهواره غفلت» معرفی می‌شود، در حال خواب است و ساعدالملک و اطرافیان را عاملی معرفی می‌کند که مانع بیداری شاه‌اند (آذربایجان، شماره ۱۵: ۴). در تصویر دیگری شاه در حال نابودکردن یک باغ سرسبز و پر از میوه است و درختان آن را اره می‌کند و زیر آن نوشته شده است: «من این باغ را نمی‌خواهم» (آذربایجان، شماره ۱۸: ۸). باغی که محمدعلی شاه در حال نابودی آن است نمادی از مشروطه است.

حاج میرزا آقاسی دیگر شخصیت کاریکاتورهای روزنامه است. برخلاف سکینه برنجیان (۱۳۸۵: ۸۶) که کاریکاتور روی جلد شماره اول روزنامه را متعلق به ملا نصرالدین می‌داند، این تصویر، حاجی میرزا آقاسی، وزیر محمدشاه را نشان می‌دهد. در کاریکاتوری تصویر حاجی میرزا آقاسی را مشاهده می‌کنیم که با دست خود، دریای خزر را نشان می‌دهد که زیر آن نوشته شده: «آب شور چه قابلیت دارد که اوقات خود را در این باب صرف نمایم. به جهنم!» (آذربایجان، شماره ۲: ۱). این کاریکاتور و عبارتی که ذیل آن نوشته شده به گفته‌ای از حاج میرزا آقاسی برمی‌گردد که حق کشتی‌رانی انحصاری را در دریای خزر به روس‌ها وا گذاشت و با بی‌مسئولیتی هرچه تمام‌تر گفت: «ما آب شور بحر خزر را چه می‌خواهیم بکنیم؟ ما مرغابی نیستیم که احتیاجی به آب شور داشته باشیم.» وقتی از او پرسیدند که چرا بحر خزر را به روس‌ها واگذار کردید؟ گفت: «برای مشتی آب شور کام شیرین دوست را تلخ نباید کرد» (براون، ۱۳۸۱: ۱۴۶)؛ به این ترتیب با این قرینه تاریخی می‌توان آن را تصویر حاجی میرزا آقاسی دانست.

در چند کاریکاتوری، حاج میرزا آقاسی، در حال برگزاری یک حراجی است که در شماره‌های مختلف روزنامه تکرار شده است و با دست خود پرده‌ای را کنار زده و تصویر پشت پرده متفاوت است و درویشی در کنار او نشسته و در حال آوازخواندن و اعلام حراجی است. در زیر یکی از این کاریکاتورها عبارت «در زیر این پرده بعضی اشیا و عتیقه پنهان می‌باشد، با مرور زمان درویش نجف قصیده خوانده از پرده تماشاها به قارئین خواهد داد» نوشته شده است (آذربایجان، شماره ۵: ۱). یکی از لوازم حراج در این کاریکاتور کاسه، بشقاب و مرواریدی است و زیر آن نوشته شده: «ایراندن فرار ایدوب و پارسده سرگردان قالان فیروزه کاسه بوشقاب و مروارید حراج حراج حراج» (آذربایجان، شماره ۷: ۱).<sup>۱</sup> این کاریکاتورها

۱. ترجمه متن: کاسه فیروزه و بشقاب و مرواریدی که از ایران فرار کرده و در پاریس سرگردان است.



می‌تواند نمادی از وضع بحرانی سیاسی ایران باشد.

### توزیع فراوانی بر اساس کاریکاتورهای مربوط به نقد سیاست‌مداران و افشای چهره آنها

موضوع	فراوانی
محمدعلی‌شاه	۱۲
حاج میرزاآقاسی	۷

روزنامه آذربایجان عملکرد محمدعلی‌شاه و حاج میرزاآقاسی را به باد انتقاد گرفته و به درستی دریافتی بود که محمدعلی‌شاه سر ناسازگاری با نظام مشروطه را دارد و با این جریان همراه نیست. به همین دلیل برای هشدار به محمدعلی‌شاه و انتقاد از عملکرد او و بی‌خردی حاج میرزاآقاسی و ناآگاهی او از ارزش منابع طبیعی، کاریکاتورهایی را در روزنامه منتشر می‌کرد.

### نقد مناسبات عناصر قدرت و ثروت با توده‌های مردم

یکی از مضامین اصلی و مهم در روزنامه، مناسبات حکومتگران با توده‌های مردم، فقر کشاورزان و خوشی و سرمستی زمین‌داران و عمال حکومت به شمار می‌رود و کاریکاتورهایی برای بازتاب و نقد این وضعیت ترسیم شده‌اند. رعیت به‌عنوان ضعیف‌ترین قشر جامعه به تصویر درآمده که اربابان انواع بهره‌کشی را از آنها می‌کردند و در معرض اذیت و آزار فیزیکی قرار می‌گرفتند و اگر قادر به پرداخت خدمتانه و مالیات نبودند، اموال آنها به‌عنوان مالیات گرفته می‌شد (آذربایجان، شماره ۱۴: ۸؛ همان، شماره ۱۲: ۵). در یکی از این کاریکاتورها، یک رعیت با طناب برای تنبیه به درختی بسته شده و ارباب در حال شلاق‌زدن رعیت است. زیر آن نوشته شده: «ای فضول من نگفتم که بی‌شربت شام نمی‌توانم بخورم، این چه عریان‌بازی است» و رعیت جواب می‌دهد «ای امان ای امان آقا قوربانون اولوم والله بو کنده قند تاپولماز» (آذربایجان، شماره ۵: ۵).<sup>۱</sup> در کاریکاتور دیگری چند نفر رعیت، پیشکش‌های زیادی برای خان آورده و خطاب به خان می‌گویند: «آی خان والله گمانمیز ایله بولاره کلوب انشاءالله بر قرخ تومنده نقداً بنده‌لک اولاجاق باغشلیون»،<sup>۲</sup> و خان با عصبانیت به رعیت می‌گوید: «ای فلان فلان شده من به تو نگفتم بودم که دفعه دیگر بدون سوقات بیایید چوب خواهید خورد

۱. ترجمه متن: ای امان ای امان، آقا قربانت شوم به خدا در این روستا قند پیدا نمی‌شود.

۲. ترجمه متن: ای خان امیدمان فقط به این وسائل است انشاءالله ۴۰ تومان هم به‌عنوان بندگی نقداً داده خواهد شد، ببخشید.

باز حرف آوردید» (آذربایجان، شماره ۷: ۴). در این کاریکاتورها اربابان به صورت مفت‌خوارانی نشان داده شده‌اند که رعیت علاوه بر پرداخت انواع مالیات‌ها، وظیفه تأمین خورد و خوراک آنها را نیز بر عهده دارند و اگر در تهیه کردن مایحتاج ارباب، کوتاهی می‌کردند گرفتار خشم او می‌شدند.

اگر رعیتی قدرت پرداخت مالیات‌های گوناگون را نداشت، فرزندانش را به زور گرفته و به بردگی می‌بردند. روزنامه این واقعه را به تصویر می‌کشید و نابسامانی‌های ناشی از استبداد و ناکارآمدی حکام ولایات و ظلم آشکار آنها را بازتاب می‌داد. در کاریکاتوری آصف‌الدوله تعدادی کودک گریان را بر دوشش انداخته و در بازار خراسان، آنها را به یک فرد روسی می‌فروشد. زیر آن نوشته شده: «آصف‌الدوله حاکم خراسان ایرانیان را مثل مرغ خانگی به روس‌ها می‌فروشد» (آذربایجان، شماره ۱۳: ۱؛ همان، شماره ۱۶: ۸) یا کودکانی که در قفسی زندانی شده و شجاع‌الدوله آنها را به یک نفر روسی می‌فروشد که زیر آن نوشته شده: «شجاع‌الدوله حاکم قوچان و اسیر فروختن آن نوجوانان» (آذربایجان، شماره ۱۴: ۱). این کاریکاتورها مصداقی روشن و گویا از بی‌پناهی ملت و ظلم و جور و ستم حکام بر توده‌ها و مردم است.

در کاریکاتور دیگری، تصویر یک مباشر و خانواده کشاورزی را می‌بینیم که محصول خود را برداشت کرده‌اند و در حال تقسیم محصول هستند. محصول به سه قسمت تقسیم شده و دو قسمت عمده آن متعلق به ارباب است و سهم ناچیزی از آن هم متعلق به خانواده کشاورز است (آذربایجان، شماره ۱: ۸)، این کاریکاتور اوج فقر کشاورزان و تقسیم ناعادلانه محصول را نشان می‌دهد که تابع هیچ قاعده و قانونی نبود.

ظلم و ستم اربابان به رعیت ابعاد گوناگونی داشت، آنها بر تمام امور مختلف زندگی مردم، تسلط داشتند تا حدی که برای ازدواج دختر و پسری اجازه خان شرط بود. قبل از هر کاری پدر عروس و داماد به حضور خان می‌رفتند و با دادن هدایایی جواز عروسی را می‌گرفتند. در کاریکاتوری، چند نفر روستایی برای گرفتن اجازه عروسی به حضور خان، رفته‌اند، آنها با دادن پیشکش‌هایی اجازه عروسی را می‌خواهند، اما ارباب بیشتر از آن را می‌خواهد. زیر آن جمله «من ابداً اجازه نمی‌توانم بدهم که شما عروسی نمایید، اول باید قرار قطع شیرینی و سایر لوازمات را بدهید من گدای دو کله قند و چند تومان نیستم، بردارید» نوشته شده است (آذربایجان، شماره ۲: ۸). این کاریکاتور تصویری از مناسبات بی‌قاعده و غیرعادلانه بین ارباب و رعیت را نشان داده و گوشه‌ای از واقعیات زندگی روستاییان را به نمایش می‌گذارد. در تصویر دیگری، طبیبی در حال خون گرفتن از رعیتی است که در بستر بیماری به حالت

مرگ افتاده و خون از بازویش به یک تشت می‌ریزد، زیر آن از زبان بیمار نوشته شده است: «استاد جبارعمو دلم خیلی ضعف می‌آورد، گویا (ششصد) مثقال شده است» و طبیب در جواب می‌گوید: «عجب آدم ترسو هستید از مثل شماها خیلی قبیح است که از خون بترسید بگذارید اقلاً چهار و پنج من بیاید بهار است عیب ندارد» (آذربایجان، شماره ۴: ۵). *روزنامه* با استفاده از نماد طبیب، می‌خواهد بگوید زورمندان با نماد خیرخواهی و طبابت که شفادهنده است در حال مکیدن خون ضعیفا و فقرا هستند.

از دیگر مفاهیم آشکار ظلم و بیداد اقتصادی مسئله احتکار بود. در اعتراض به انبساط‌داری و احتکار و برای ملامت محترکان، کاریکاتوری ترسیم شده که در آن گندم ده‌ساله، چهارده‌ساله، شانزده‌ساله، هجده‌ساله و بیست‌ساله را نمایش می‌دهد و زیر آن نوشته شده: «متاع محترکین و خون جگر فقرا فریاد فریاد» (آذربایجان، شماره ۱۵: ۱). محترکان به صورت حیواناتی به تصویر درآمده و آنها را با نام‌های «خوک‌الرعا، اولاغ‌السلطنه، جمل‌الملک، حمارالسلطنه» معرفی می‌کند (آذربایجان، شماره ۱۹: ۵-۴). *روزنامه* بی‌اعتنایی حکام به احتکار را افشا می‌کند و اینکه خود محمدعلی‌شاه در انبارکردن و بالارفتن قیمت گندم دست دارد. او در حال صحبت کردن با میرزارفیع‌خان تبریزی است و از او می‌خواهد که قیمت گندم را بالا ببرد و میرزارفیع‌خان هم قبول می‌کند (آذربایجان، شماره ۱۶: ۵-۴).

همه اینها جلوه‌های متفاوتی از بی‌خبری مردم، فقدان عدالت و تداوم استبداد در جامعه بود. نبود قانونی برای مالیات‌گیری باعث شده بود حکام هر طور که می‌خواهند با رعیت رفتار کنند و بر زندگی آنها در سطح گسترده‌ای تسلط داشته باشند. رفتار ظالمانه اربابان و حرص و طمع آنان باعث شده بود تا مردم از لحاظ معیشتی و رفاه و آسایش به تنگنا بیفتند. به‌همین دلیل در تمامی کاریکاتورهای *روزنامه*، اربابان و حکام، چاق و با شکمی بزرگ و رعیت، گرسنه و لاغر نشان داده می‌شوند (آذربایجان، شماره ۲۲: ۵؛ همان، شماره ۹: ۸).

توزیع فراوانی بر اساس کاریکاتورهای مربوط به مناسبات عناصر قدرت و ثروت با مردم

فرآوانی	موضوع
۹	مالیات‌گیری و زورگویی به رعیت
۶	مفت‌خواری اربابان
۴	مسئله انبارداری و احتکار
۳	اذیت و آزار فیزیکی رعیت

با توجه به جدول بالا، هدف *روزنامه* انعکاس وضعیت نابسامان و پریشان‌رعیت است و از طرفی ظلم‌پذیری و سکوت مردم و زیاده‌خواهی و طمع اربابان را نکوهش می‌کند. نبود قانون

برای مالیات‌گیری باعث شده بود حکام هر طور می‌خواهند با رعیت رفتار کنند و بر زندگی آنها در سطح گسترده‌ای تسلط داشته باشند.

### روزنامه آذربایجان، مشروطه، مشروطه‌خواهی و استبداد

مشروطه و دارالشورا از جمله مفاهیم جدید صحنه سیاست و اجتماع ایران عصر مشروطه بود. آذربایجان، اعطای مشروطه را مدیون مظفرالدین‌شاه می‌داند که جلوی دزدی‌ها و خیانت‌ها را گرفته و به نفع مردم عمل می‌کند (آذربایجان، شماره ۷: ۳)، اما همچنان استبداد را زنده می‌داند و روند مشروطه را کند و در خطر به تصویر می‌کشد. در کاریکاتوری عده‌ای برای حرکت دادن کالسکه‌ای به جلو تلاش می‌کنند و در همین حال چند نفر از پشت کالسکه مانع حرکت کالسکه هستند، روزنامه مشروطه را به کالسکه تشبیه کرده و عده‌ای که در تلاش برای حرکت دادن آن هستند، نمادی از مشروطه‌طلبان‌اند و عده‌ای که مانع این کار هستند، مخالفان مشروطه که با لفظ «مانعین محرمانه» معرفی شده‌اند. از لباس مخالفان هویداست که روزنامه در صدد آشکارکردن چهره این مخالفان است. یکی از آنها هم‌لباس با مشروطه‌طلبان است و نمادی از مخالفان داخلی و دیگری عاملی از طرف روس که نماد مخالفت روس‌ها با انقلاب مشروطیت است (آذربایجان، شماره ۱۳: ۸). در کاریکاتوری، سه نفر از روحانیان، سردمدار جمعی از سپاهیان هستند و بالای سر آنها نوشته شده «سربازان ملی تبریز» و روی بازوهایشان، واژه وطن نوشته شده است. با نزدیک شدن این گروه، جانورانی که سمبلی از مستبدان و سرسپردگان به بیگانه هستند، هراسان پا به فرار می‌گذارند، کنار آن نوشته شده: «زنده باد ملت ایران، نابود باد خائن وطن» (آذربایجان، شماره ۱۷: ۵-۴). روزنامه انقلاب مشروطه و مبارزه در راه این انقلاب را زمینه‌ای برای نابودی خائنان داخلی می‌داند که سرچشمه آن از تبریز است. روزنامه، عده‌ای را در حال گدایی نمایش می‌دهد که بالای سرشان سبدهای است و زیر آن نوشته شده است: «مستبدین محترم وطن که بعد از این گدایی خواهند فرمود. لازم است که از این سبدها استعمال نمایند که کسی آنها را نشناسد (ژاپن)» (آذربایجان، شماره ۲۱: ۸). در کاریکاتور دیگری دو رعیت را در حال گفت‌وگو با هم به تصویر کشیده که یکی از آنها بر پشتش هیزم دارد، زیر آن نوشته شده: «جناب سرتیب بو نه حالت دورها! آی قارداش مشروطه‌دن صونرا یالانچی سرتیب هاموسی گچ داشولار و بنده ده اودون» (آذربایجان، شماره ۹: ۴). روزنامه، پیش‌بینی می‌کند که خائنان به کشور و ملت به وضع فلاکت‌باری خواهند افتاد.

۱. ترجمه متن: ای جناب سرتیب این چه حالی است. ای برادر بعد از مشروطه سرتیب‌های دروغگو گچ حمل می‌کنند و من هم هیزم.

استبداد مانند یک غول قدرتمندی ترسیم شده و مشروطه‌طلبان که در مقابل غول استبداد، خیلی کوچک و ناتوان به تصویر درآمده‌اند، آن را به زمین زده‌اند، ولی از پای در نیامده و درصدد خیزش دوباره است (آذربایجان، شماره ۳: ۸). این کاریکاتور هشدار است به مشروطه‌طلبان تا بدانند که استبداد کاملاً از بین نرفته است و اگر دست از تلاش و مبارزه بردارند، دوباره برخواهد گشت.

یکی از شخصیت‌های مخالف مشروطه در کاریکاتورهای روزنامه، سیدمحمد یزدی است که گروه انبوهی از اجنه دور او گرد آمده‌اند تا به این وسیله علیه مشروطه اقداماتی کند (آذربایجان، شماره ۱۷: ۸) و گروهی از اجنه‌ها که برای نابودی مشروطه‌طلبان تبریزی دور هم جمع شده‌اند و زیر آن نوشته شده: «انجمن فال‌گران تهران به ریاست میرزا رحیم رمال تبریزی» (آذربایجان، شماره ۱۸: ۱). از دیگر شخصیت‌های مخالف مشروطه میرزا علی‌اصغر خان اتابک است که دشمنی عمیق او با مشروطه‌طلبان آذربایجان را به تصویر کشیده است و خبر بازگشت او را به ملت هشدار می‌دهد (آذربایجان، شماره ۴: ۱؛ همان، شماره ۱: ۵-۴).

درگیری‌های داخلی از جمله پیامدهای مشروطه بود. عده‌ای، مشروطه را آزادی مطلق تلقی می‌کردند و معنای دقیق آن را نمی‌دانستند و این باعث هرج و مرج در برخی نواحی شد. حاجی آقامحسن که به طعن او را «شیخ عبیدالله ثانی» لقب داده بودند، ملاک عمده ولایت اراک بود و در واقع فرد قدرتمندی بود که سه‌چهار هزار مرد مسلح در اختیار داشت و اداره سلطان‌آباد تحت نظر او بود. مردم و رعایای آنجا از شدت ظلم او شکایت‌ها به مجلس می‌فرستادند (آدمیت، ۱۳۶۹: ۶/۲). کشتار رعایای سلطان‌آباد، توسط حاجی آقامحسن، واکنش روزنامه را در برداشت. در کاریکاتوری اجساد مردان روی هم انباشته شده و زنان در بالای سر آنان به شیون و زاری مشغول هستند. در وسط کشته‌شدگان، یک ملایی با عنوان «مسلمان» معرفی می‌شود که با چهره‌ای خندان به این اجساد نگاه می‌کند. این ملا در واقع همان شخصی است که اغتشاش سلطان‌آباد را سبب شده بود و با حيله، آتش فتنه و فساد را اندک‌اندک مشتعل کرد بود (بشیری، ۱۳۶۳: ۴۰/۱). زیر کاریکاتور نوشته شده: «اهالی مظلوم قم و لشکرکشی جناب حاجی آقامحسن و دشت شهدای وطن»، بالا در سمت چپ فردی را می‌بینیم که در دستش نامه‌ای دارد و از کمرش دو کیسه آویزان است که روی یکی نوشته قرآن صحیح‌السکه و روی دیگری لفظ مجلس نوشته شده است (آذربایجان، شماره ۱۴: ۵-۴). در کاریکاتور دیگری، شخصی در دستش چوبی دارد و در حال دنبال‌کردن یک خانواده است تا آنها را مورد ضرب و شتم قرار دهد، زیر آن نوشته شده: «حاجی آقا محسن فرموده که یک نفر از شماها را زنده نگذارم (قم)» (آذربایجان، شماره ۱۵: ۸). در واقع این کاریکاتورها علاوه بر

۱۹۰ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵.ه.ق) / عباس قدیمی و ...

مضمونی که می‌رساند، می‌تواند تصویری از مخالفت جناحی از علما و اهل منبر با مشروطه به شمار آید.

کشتار دیگری که روزنامه به آن پرداخته، کشتار خوی است که سردار ماکو، یکی از مخالفان مشروطه مسئول آن بود. او بدون ترس و واهمه بنای تاخت و تاز را در دهات اطراف خوی می‌گذاشت (آقاسی، ۱۳۵۰: ۲۹۵). این گونه بود که انقلاب مشروطه در خوی خشن‌ترین چهره را داشت و توأم با خون‌ریزی و کشتار بود. در ۴ شعبان ۱۳۲۵، جنگ خونینی در سکمن‌آباد، یکی از روستاهای اطراف خوی روی داد (ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۴۸-۴۴۷). روزنامه، در اعتراض به این کشتار، عده بی‌شماری از ماکویان را نمایش می‌دهد که با اسلحه و شمشیر به جان عده‌ای بی‌دفاع افتاده‌اند و زیر آن نوشته شده است: «شهدای ماکو و خوی» (آذربایجان، شماره ۲۰: ۴-۵).

با آنکه هنگام انتشار روزنامه آذربایجان، مشروطه‌طلبان به پیروزی رسیده و وزارت انطباعات و به همراه آن سانسور و اختناق نابود شده بود، اما این روزنامه، سانسور مطبوعاتی را از بین رفته نمی‌دید. در کاریکاتوری، فراش روزنامه‌ای به ضرب و شتم خودکامگان و دشمنان آزادی گرفتار آمده و آنها با چوب و سنگ به او حمله کرده‌اند و او که تعدادی روزنامه در دست دارد پا به فرار گذاشته است (آذربایجان، شماره ۱۹: ۸). در تصویر دیگری روزنامه‌نویسی در حال نوشتن است و عده‌ای مانع نوشتن او هستند، کنار آن نوشته شده: «قلم آزاد روزنامه‌نویس‌های ایران» (آذربایجان، شماره ۲۳: ۱). روزنامه بازگشت فضای خفقان استبداد، به روزنامه‌ها را پیش‌بینی می‌کند و نمایش می‌دهد.

آذربایجان، استقبال نکردن مردم از روزنامه‌ها را نکوهش می‌کند. درختی را که میوه آن روزنامه‌های عصر مشروطه است، ترسیم کرده و دو نفر به حالتی مچاله آنها را جمع‌آوری می‌کنند، زیر آن نوشته شده: «درخت روزنامه و مشتری‌های محترم» (آذربایجان، شماره ۱۵: ۵). همچنین روزنامه‌هایی را که به علت سانسور به تعطیلی کشیده شده بود در یک قبرستانی به تصویر کشیده و ملا نصرالدین یا حاج میرزا آقاسی در حال تماشا کردن این قبرستان است، زیر آن نوشته شده: «آفرین بر همت مسلمانان عجب سعی کرده و این قبرستان را آباد نموده‌اند با این ترقی بعضی‌ها می‌گویند که مسلمان‌ها خوابیده‌اند لا اله الا الله! افترا افترا تهمت» (آذربایجان، شماره ۶: ۴-۵).

توزیع فراوانی براساس کاریکاتورهای مربوط به مشروطه، مشروطه‌خواهی و استبداد

موضوع	فراوانی
پیامدهای مشروطه	۸
مخالفان مشروطه	۵
سانسور مطبوعاتی	۴
بازگشت استبداد	۱

با توجه به جدول بالا هدف *روزنامه* به تصویرکشیدن پیامدهای مثبت و منفی مشروطه بوده و هویت مخالفان مشروطه را افشا کرده است. همچنین وضعیت بد *روزنامه‌ها* را نقد کرده و بازگشت سانسور مطبوعاتی و استبداد را به مردم هشدار می‌دهد.

*روزنامه آذربایجان* و نقد سیاست دول خارجی

یکی از مسائل مهم عصر مشروطه سیاست دولت‌های انگلیس و روس به مشروطیت بود. *روزنامه آذربایجان*، کشورهای خارجی از جمله روس و انگلیس را در قالب شیر نماد انگلیس و خرس نماد روسیه ترسیم کرده است و ایران را در قالب مریضی به تصویر کشیده است (آذربایجان، شماره ۹: ۵). در یکی از کاریکاتورها، گرگ‌ها به یک گله گوسفند حمله می‌کنند و زیر آن عبارت «(آهای)(آهای) آی صاحب رمه گوسفندان را گرگ‌ها تلف کردند. (لاله الا الله) هی داد می‌زنم کسی به من جواب نمی‌دهد، نمی‌دانم این شبان خوابیده؟» نوشته شده است. در این کاریکاتور گله نماد مردم ستمدیده، گرگ‌ها نماد مستبدان داخلی و استعمارگران خارجی (روس و انگلیس) است که به جان گله افتاده و آنها را می‌خورند. صاحب این گله که شاه است در خواب است و از این اوضاع خبر ندارد (آذربایجان، شماره ۲: ۵-۴). در واقع این کاریکاتور، غفلت شاه و همکاری رجال حکومتی با استعمارگران و ضایع شدن حقوق مردم را نشان می‌دهد. *روزنامه*، شیری نحیف و لاغر را ترسیم کرده که بین یک خرس و شیر دیگر نشسته و بین این دو حیوان گرفتار شده است و این شیر نحیف را که نماد ایران است «کلید هندوستان» معرفی می‌کند (آذربایجان، شماره ۲۲: ۵). در اینجا گرفتاری ایران بین دو دولت قدرتمند در زمانی حساس را به تصویر کشیده است.

*آذربایجان*، در واکنش به تجاوزها و وحشیگری عثمانی‌ها در سرحدات و ارومیه، عده‌ای از سربازان عثمانی را نشان می‌دهد که به جان یک نفر که آن را «صمصام الدوله» معرفی می‌کند، ریخته و در حال کشتن او هستند و زیر آن نوشته شده: «عسکر عثمانی در سرحد ایران وحشیگری نکرده و صمصام را نمی‌توانیم بگوییم» (آذربایجان، شماره ۴: ۲۱-۶).

توزیع فراوانی براساس کاریکاتورهای مربوط به نقد سیاست دول خارجی

فراوانی	موضوع
۳	روس و انگلیس
۱	عثمانی

با توجه به جدول بالا هدف روزنامه آذربایجان روشن‌سازی دخالت کشورهای خارجی از جمله روس و انگلیس در امور داخلی ایران است.

### نتیجه

روزنامه آذربایجان، یکی از روزنامه‌هایی بود که با دنبال کردن حوادث انقلاب مشروطه در ایران و آذربایجان، در بیداری مردم نقش مؤثری ایفا کرد و شدیدترین حملات را به استبداد و حکومت به کار برد و ضرورت هشیار کردن مردم را به خوبی دریافته بود. استفاده از کاریکاتور به عنوان یک ابزار اعتراضی همانند پلی بین روزنامه و مردم ارتباط برقرار می‌کرد و دلسوزی روزنامه به آنها را به تصویر می‌کشید. فهم کاریکاتورها از مطالب روزنامه آسان‌تر بود، چون درک آنها و پی‌بردن به مفهوم کاریکاتورها نیاز به سواد خواندن نداشت. کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان حجم شایان توجهی را به خود اختصاص داده‌اند و ۴ صفحه روزنامه به کاریکاتورها اختصاص داشت. این کاریکاتورها توانستند با به تصویر کشیدن وضعیت پریشان و اسفبار مردم و کشور، پیام آزادی‌خواهی، مشروطه‌خواهی، مبارزه با ظلم و ستم و فساد دستگاه حکومتی و اربابان و دخالت‌های کشورهای بیگانه را به مردم برساند و آنها را به اوضاع خود و کشور آگاه‌تر کند و سکوت و بی‌خبری مردم و حکومت را سرزنش کند. با توجه به جدول زیر، مضمون غالب کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان، تصویرسازی انواع ظلم و ستم متحمل‌شده رعیت از طرف حاکمان و اربابان است. ستم‌های اربابی به مردم، حد و مرزی نداشت و با کوچک‌ترین کم‌کاری، در معرض اذیت و آزار فیزیکی قرار می‌گرفتند. کاریکاتورهای روزنامه، رسم و رسوم فئودالی را نقد می‌کند و از این طریق به نبود عدالت معترض و درصدد یافتن راه چاره‌ای است و علاج کار را در آگاهی رعیت از این اوضاع فلاکت‌بار و اعتراض آنها می‌بیند و سعی می‌کند پرده از فساد حکومتی و نابسامانی‌های اجتماعی بردارد. حمایت از کارگران و دهقانان و دفاع از حقوق آنها که به استثمار همه جانبه حاکمان و اربابان درآمده بودند، از جمله تلاش‌های روزنامه در این راه است. دهقانانی که از کمترین حقوق، بی‌بهره بودند. به همین منظور، غیرت و احساسات مردم را نشانه گرفته و با تحریک احساسات آنها، نفرت و انزجار مردم را شعله‌ور می‌کرد تا به اعتراض و مبارزه علیه اربابان و حاکمان بپردازند. در ردیف بعدی



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۹۳

روند مشروطه و پیامدهای آن، دشمنان داخلی و همچنین، پرداختن به درگیری‌های داخلی و وضعیت خفقان روزنامه و روزنامه‌نویسی به طور کنایه‌آمیزی نقد شده است. هشدار دادن به محمدعلی‌شاه و حاج میرزا آقاسی در ردیف بعدی قرار گرفته است و اقدامات ضد مشروطه و سیاست ضعیف محمدعلی‌شاه به استهزا گرفته شده است. در روزهایی که ایران در خطر و در حال نابودی است، محمدعلی‌شاه در حال خوش‌گذرانی یا در حال خواب نمایش داده می‌شود. مخالفت با نفوذ و چیرگی استعمارگران و تصویرسازی آنها در قالب حیوانات درنده و بازتاب دادن روند استعمار ایران، از سوی کشورهای بیگانه که در رأس آنها روس و انگلیس قرار داشت و همکاری خیانتکاران به دلیل منافع شخصی با این استعمارگران که روند مشروطه را با کندی روبه‌رو کرده بودند، از جمله دغدغه‌های مهم کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان بود.

#### توزیع فراوانی براساس کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان

موضوع	فراوانی
نقد مناسبات عناصر قدرت و ثروت با توده مردم	۲۲
مشروطه و مشروطه‌خواهی	۱۹
نقد سیاست‌مداران	۱۵
نقد سایت دول خارجی	۴

#### منابع

آخوندوف، ناظم (۱۳۵۸) آذربایجان طنز روزنامه لری (۱۹۲۰-۱۹۰۶/یللر)، تهران: فرزانه.  
آدمیت، فریدون (۱۳۶۹) ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (مجلس اول و بحران آزادی)، جلد ۲، تهران: روشنگران.

آفاری، ژانت (۱۳۷۹) انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.

آقاسی، مهدی (۱۳۵۰) تاریخ خوی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

بابک معین، مرتضی (پاییز ۱۳۸۸) «خوانش گفتمان کاریکاتور بر اساس طرحواره تنشی»، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، دوره ۴، شماره ۱۴، صص ۱۸-۷.

بخشایش، علیقلی (۱۳۷۵) مفاخر آذربایجان، تبریز: نشر آذربایجان.

براون، ادوارد (۱۳۸۱) یک‌سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ماه‌ریز.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶) تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد عباسی، تهران:

علم.

برنجیان، سکینه (۱۳۸۵) ادبیات آذری و فارسی در آذربایجان ایران در سده بیستم، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران: مرکز.

۱۹۴ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵.ه.ق) / عباس قدیمی و ...

بشیری، احمد (۱۳۶۳) کتاب آبی، جلد ۱، تهران: نو.  
پروین، ناصرالدین (۱۳۷۹) تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسی نویسان، جلد ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

تربیت، محمدعلی (۱۳۱۴) دانشمندان آذربایجان، تهران: مطبوعه مجلس.  
تقی زاده، شوکت؛ شاهین، تقی (۱۳۹۴) تاریخ نودساله آذربایجان از عباس میرزا تا شیخ محمد خیابانی، ترجمه پرویز شاهمرسی، تبریز: اختر.

جلیلی، سعید (۱۳۷۵) دانشنامه مطبوعات آذربایجان ۱۳۷۰-۱۳۳۰ شمسی، تبریز: مهد آزادی.

ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲) تاریخ خوی، تهران: توس.

سعیدیان، عبدالحسین (۱۳۷۶) فرهنگ مصور مختصر آثار نقاشان جهان، تهران: علم و زندگی.

صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳) تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد ۱، اصفهان: کمال.

ضیایی، محمد رفیع (۱۳۸۸) پرونده کاریکاتور، جلد ۱، تهران: سوره مهر.

طاهرزاده بهزاد، کریم (۱۳۹۰) قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، تهران: اقبال.

طباطبایی، محیط (۱۳۶۶) تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران: بعثت.

طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۹۰) نام‌آوران آذربایجان در سده ۱۴، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فرخزاد، پرویز (۱۳۸۴) راهنمای پژوهش‌های تاریخی (کتابخانه‌ای)، تهران: طهوری.

کاظمی، زهرا (۱۳۹۷) روزنامه ملانصرالدین: سنت، مدرنیته و انقلاب مشروطه ایران، رساله دکتری، تبریز: دانشگاه تبریز.

کسروی، احمد (۱۳۹۴) تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات نگاه.

مجیدی، موسی (۱۳۸۲) تاریخچه تحلیل روزنامه‌های آذربایجان ۱۳۸۰-۱۳۲۰، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

مقدم، سمیه (۱۳۹۴) «محمدعلی شاه قاجار و دولت وی از دیدگاه روزنامه آذربایجان و حشرات الارض»، در مجموعه مقالات همایش ملی مشروطه آذربایجان، جلد ۲، تهران: دیارکهن.

میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۹۳) «کاریکاتور به جای اسلحه»، مجله مهرنامه، سال ۵، شماره ۳۹، صص ۲۶-۲۲.

روزنامه آذربایجان، سال اول، شماره ۱، ۶ محرم ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۲، ۱۵ محرم ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۳، ۲۲ محرم ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۴، غره صفر ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۵، ۸ صفر ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۶، ۱۵ صفر ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۷، ۲۲ صفر ۱۳۲۵.

\_\_\_\_\_، شماره ۸، غره ربیع الاول ۱۳۲۵.

تاریخ نگری و تاریخ نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۹۵

- \_\_\_\_\_، شماره ۹، ربیع الاول ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۰، ربیع الاول ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۱، ربیع الاول ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۲، غره ربیع الآخر ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۳، ربیع الآخر ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۴، ربیع الآخر ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۵، جمادی الاول ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۶، شعبان ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۷، رمضان ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۸، رمضان ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۱۹، رمضان ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۲۰، شوال ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۲۱، شوال ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۲۲، ۱۳۲۵.
- \_\_\_\_\_، شماره ۲۳، ۱۳۲۵.

**List of sources with English hand writing**

- Rūznāme Āzarbayjān,1, No1, 6 Moḥaram(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No2, 15 Moḥaram (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No3, 22 Moḥaram (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No4, Ġorh Šafar(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No5, 8 Šafar (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No6, 15 Šafar (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No7, 22 Šafar (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No8, Ġorh Rabī'ol aval(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No9, 7 Rabī'ol aval(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No10, 15 Rabī'ol aval(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No11, 22 Rabī'ol aval(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No12, Ġorh Rabī'ol Āḳar(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No13, 15 Rabī'ol Āḳar (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No14, 24 Rabī'ol Āḳar (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No15, 15 ĵamādīol aval(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No16, 22 Ša'bān(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No17, 4 Raamazān(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No18, 8 Raamazān (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No19, 26 Raamazān (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No20,6 Šavāl(1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No21, 22 Šavāl (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No22, (1325).  
Rūznāme Āzarbayjān,1, No23, (1325).  
Āḳūndūf, Nāzem,(1358š), Āzarbayjān Tanz Rūznāme larī (1906-1920) , Tehrān, farzāne.  
Ādamīyat, fereydūn, īde'oloḳī-e nehzat-e mašrūṭīyat īrān(majlese aval va bohrāne Āzādī),  
vol1, Tehrān, Rūšangarān.  
Afary, Janet,(1379š) The Iranian constitutional revolution, Tehrān, bīsotūn.  
Aqasi, Mahdī,(1350š) , tāriḳ-e kūy, Tabrīz, Mo'asese Tāriḳ va Farhang Iran.  
Babak, Mo'in, morteza,(1388š), ḳāneš-e Goftemān kāriḳator bar Asās-e Tarḫvārh Tanešī,  
Fašlnāme paḳūhešnāme-ye Farhangestān-e Honar, No14.  
Bakhshayesh, 'Aliqoli,(1375š), Mafāḳere Āzarbāyjān, Tabrīz, našr-e Āzarbāyjān.  
Taqizadeh, Shokat va Taqi Shāhin,(1394š), Tāriḳ Navad Sāle Āzarbāyjān az 'Abbās Mīrzā ta  
Šeyḳ Moḥammad ḳīyābānī, Tabrīz, Aḳtar.  
Bashiry, Ahmad,(1363š), Ketāb-e Ābī, vol. 1, Tehrān, našre no.  
Browne, Edward (1386š) , Literary history of Persia, Tehrān, 'Elm.  
Browne, Edward,(1381š), A Year amongst the Persians, Tehrān, 'Elm.  
Berengian, Sakina,(1385š), Azeri and Persian literary works in twentieth century Iranian  
Azerbaijan, Tehrān, Markaz.  
sa'idiyan, 'Abdolhosein, Farhang-e Mošavar Moktašar Āṭār-e Naqāšān jahān, Tehrān, 'Elm  
va zendegī.  
Parvīn, Naserādīn,(1379š), Tāriḳ-e Rūznāmenegārī īrānīān va dīgar Pārsīnevisān, vol. 2,  
Tehrān, Markaz našr-e danešgāhī.  
Tarbiyat, Mohammadalī,(1314š), Danešmandān-e Āzarbāyjān, Tehrān, maṭba'a Majles.  
Jalili, Saeid,(1375š), Dānešnāme maṭbū'āt-e Āzarbāyjān 1370-1330, Tabrīz, Mahd-e Āzādī.  
Riyahi, Mohammad Amīn,(1372š), Tāriḳ-e ḳoī, Tehrān, tūs.  
Sadr hashemi, Mohammad,(1363š), tāriḳ jarāyed va majālāt-e īrān, vol1, esfahān, kamāl.  
Ziyaei, Mohammad Rafī',(1388š), parvāndeh kāriḳātūr, vol.1, Tehrān, sūrh mehr.  
Taherzadeh Behzad, karim,(1363š), Qīyām-e Āzarbāyjān dar Enqelāb Mašrūṭīyat, Tehrān,  
Eqbal.  
Tabatabaei, Mohit,(1366š), Tarīḳ-e Taḥlīlī Maṭbū'āt-e Iran, Tehrān, be'tat.  
Tabatabaei, Majd, Ḡolamreza,(1390š), Nāmāvarān-e Āzarbāyjān dar sadeh 14, Tehrān,  
Anjomān-e Āṭār va Mafāḳer-e farhangī.

- Farokzad, Parviz,(1384š), Rahnemāye Pažūhešhaye Tārīkī, Tehrān, Tahorī.  
Kazemi, Zahra,(1397š), Rūznāme Mollānašredīn sonat-e Modernīte va Enqelāb Mašrūte, Resāle doktorā, be Rāhnama’ī-ye Abbās Qadīmī qeydārī, Tabrīz, Dānešgāh Tabrīz.  
Kasravi, Ahmad,(1394š), Tārīk Mašrūte Iran, Tehrān, Negāh.  
Majidi, Mosa,(1382š), Tārīkče Tahlīl Rūznāmeḥāye Āzārbāyjān 1320-1380,Tehrān, Sāzmān Asnād va Ketābkāne Mellī jomhūrī-ye Eslāmī-ye Iran.  
Moqadam, Somayye,(1384š), Moḥammad ‘Alī šāh-e qājār va dowlat vey az dīdgāh Rūznāme Āzārbāyjān va Ḥāšarātol’arż, Maǰmū’e Maqālāt Hamāyeš Mellī Mašrūte-ye Āzārbāyjān, vol. 2,Tehrān, dyār-e kohan.  
Mirza Sāleh, Ğolamhosein,(1393š), kārkātūr be jāye Aslahe, maǰāle mehr nāme,5, No39, Tehrān.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۱۹۹



۲۰۰ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵ه.ق) / عباس قدیمی و ...





تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۰۱



۲۰۲ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵ه.ق) / عباس قدیمی و ...



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۰۳



۲۰۴ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵ه.ق) / عباس قدیمی و ...



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۰۵



۲۰۶ / تحلیلی بر کاریکاتورهای روزنامه آذربایجان در عصر مشروطه (۱۳۲۵ه.ق) / عباس قدیمی و ...



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۰۷







تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۰۹



**An analysis on caricatures of the Azerbaijan newspaper during constitutional period (1907)<sup>1</sup>**

Abbas Ghadimi Gheidari<sup>2</sup>  
Elham MohammadAli Goshayesh<sup>3</sup>

Received: 2021/09/04  
Accepted: 2022/01/13

**Abstract**

During the constitutional period, new communication tools appeared in the Iranian press. Following the Political open space of the constitutional period; caricatures were one of the tools that were used in some newspapers and publications to criticize the political and social conditions of the society. The Azerbaijan newspaper was one of these newspapers at the Azerbaijan state that used caricatures alongside the political, social, and economic articles as a novel and efficient way of conveying criticism. The use of this new tool, in addition, to attracting the audience, successfully reflected the image of the political, social, and economic problems that were inflicted on the poor strata of the society as well. The caricatures of Azerbaijan newspaper covered different topics such as the interference of foreign countries in the internal affairs of Iran, unjust actions of the rulers with the poor people, and a new concept such as freedom and the constitution. This paper uses the content analysis method, historical insight from thoughts, approaches, outcomes, and impacts of the Azerbaijan newspaper and its caricatures on the Iranian society and the Azerbaijan state during the constitutional period. Furthermore, it is for the first time that caricatures of the Azerbaijan newspaper have been chosen as the subject of an independent study.

**Keywords:** Iran, Constitutional, Azerbaijan newspaper, Caricature, Content analysis.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2022.37528.1559

2. Associated Professor, Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran.( corresponding author) Email: [ghadimi@tabrizu.ac.ir](mailto:ghadimi@tabrizu.ac.ir)

3. M.A Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Email: [elhammohamadligoshayesh70@gmail.com](mailto:elhammohamadligoshayesh70@gmail.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۳۴-۲۱۱

## بررسی نوزنامه‌ها در عصر اسلامی (تا سده نهم هجری)<sup>۱</sup>

عبدالرحیم قنوت<sup>۲</sup>، مریم اورعی قدیری<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

### چکیده

نوروز از کهن‌ترین، مهم‌ترین و مشهورترین جشن‌های ایرانی است که در عصر اسلامی نیز فراموش نشد و در آثار نویسندگان بازتاب پیدا کرد و آنان کتاب‌هایی با عنوان نوزنامه نوشتند. در این مقاله کوشیده شد تا با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، آغاز، گسترش، زبان، ساختار، محتوا، پراکندگی و دیگر موضوعات مربوط به این آثار تا سده ۹ق بررسی شود. پرسش اصلی این است که نگارش نوزنامه‌ها و گسترش نوشتن آثاری با این عنوان تحت‌تأثیر چه عوامل و انگیزه‌هایی شکل گرفت. بررسی نشان می‌دهد که نگارش نوزنامه‌ها از سده دوم هجری آغاز شد؛ اما اوج نگارش این آثار در سده سوم و چهارم هجری بود. متن نوزنامه‌ها روان و ساده و پرسامدترین موضوعات مطرح‌شده در آنها آیین پادشاهان ایران در برگزاری نوروز، تقویم بر اساس نوروز ایرانی و حل مشکل نامتناسب بودن زمان گردآوری خراج، علل برپایی جشن‌های ایرانیان، اشعار و آداب و رسوم نوروزی، پیامد قرارگرفتن نوروز در هر یک از روزهای هفته و بیان احکام فقهی نوروز است. انگیزه اصلی نویسندگان نوزنامه‌ها، علائق و تمایلات ادبی آنها و از سوی دیگر تلاش برای استمرار فرهنگ و تمدن ایرانی در عصر عربی اسلامی بوده است. از هفده نوزنامه که نامشان در منابع مختلف ثبت شده، اکنون تنها پنج اثر در دسترس است. **واژگان کلیدی:** نوروز، نیروز، نوزنامه‌ها، جشن‌های ایرانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.38159.1571

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول):  
ghanavat@um.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری، تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران:  
maryam.orae@mail.um.ac.ir

#### مقدمه

نوروز از جشن‌های کهن ایرانی است که در دوره اسلامی نیز رونق خود را حفظ کرد. اعراب از دیرباز با جشن‌های ایرانی آشنایی داشتند. آیین‌های ایرانی از جمله نوروز به دربار خلفا هم نفوذ کرد و رسمیت یافت. برپایی نوروز در عصر اموی جنبه مالی داشت و آنان هدایای نوروزی را از مردم دریافت می‌کردند. عباسیان که به شدت متأثر از فرهنگ ایرانی بودند، به نوروز و مهرگان نیز توجه داشتند. البته نفوذ خاندان‌های معروف ایرانی در دربار این سلسله در این موضوع مؤثر بود. از سوی دیگر نوروز به‌عنوان سوژه‌ای مدنظر شعرا و ادیبان ایرانی و عرب قرار گرفت و درباره مسائل و آیین‌های مربوط به آن، آثاری با عنوان نوروزنامه نوشتند. این آثار تاکنون به‌صورت جامع، مستقل و منظم بررسی و پژوهش نشده است. بر این اساس به نظر می‌رسد، بررسی آثار مرتبط با این جشن، به‌عنوان موضوعی که هم مدنظر ایرانیان بود و هم اعراب گوشه چشمی به آن داشتند، ضروری است و نکات جالبی را در خصوص تعاملات ایران و اسلام و به‌خصوص نحوه زیست ایرانیان در قلمروی مسلمانان آشکار خواهد کرد.

#### پیشینه

پیش از این، پژوهش‌هایی درباره برخی از نوروزنامه‌ها انجام شده است که از آن میان می‌توان به مقاله «نوروز و نوروزنامه»، اثر سیدمحمد محیط طباطبایی اشاره کرد که به‌صورت گذرا به *نوروزنامه* خیام پرداخته است. جمشید سروشیار در مقاله «اعیاد الفرس» به معرفی کتاب *اعیاد الفرس* حمزه اصفهانی و مینا تهرانچی در مقاله «نوروزنامه» به معرفی *نوروزنامه* خیام پرداخته‌اند. زرین کوب در مقاله «گزارشی کهن از مراسم نوروز در عصر ساسانیان»، بر اساس کتاب *المعاسن و الاضداد* آداب و رسوم نوروز را بررسی کرده است. محمد بیات مختاری و محمد غفوری‌فر در مقاله «نویسنده نوروزنامه کیست؟»، در پی اثبات انتساب‌نداشتن *نوروزنامه* به خیام برآمده‌اند. مقاله «بازخوانی سند نوروز در روایات اسلامی؛ مطالعه موردی: روایت معلی‌بن‌خنیس»، اثر حبیب زمانی محجوب به بررسی روایت معلی و صحت و سقم آن پرداخته است. حسام‌السلامه در مقاله «بررسی سبک زبانی *نوروزنامه* خیام نیشابوری»، به بررسی مختصات سبک *نوروزنامه* در سطح زبانی و آوایی پرداخته است. شجاع احمدوند و موسی غفوری در مقاله «فرمانروایی سیاسی ایران باستان در *نوروزنامه* عمر خیام»، به ساختار سیاسی ایران باستان متجلی در *نوروزنامه* اشاره کرده‌اند. الصیاد در *النوروز و اثره فی الادب العربی* به معرفی اجمالی برخی از *نوروزنامه‌ها* پرداخته است. عبدالرحیم قنوت در مقاله «مینوی و خیام» به نقد نظر مجتبی مینوی در خصوص ملحد و دهری‌بودن خیام با استناد به *نوروزنامه* منسوب به او پرداخته است. به‌رغم این، تاکنون پژوهشی جامع درخصوص

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۱۳

نوروزنامه‌نویسی و نوروزنامه‌ها صورت نگرفته و آغاز، گسترش و کم‌وکیف آنها معرفی نشده است.

### معرفی نوروزنامه‌ها

هفده رساله یافت‌شده به ترتیب زمانی عبارت‌اند از:

#### ۱. النیروز

منسوب به ابومحمد عبدالله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ق)، نویسنده و مترجم آثار پهلوی به زبان عربی است. اکنون تنها یک نسخه ناقص از *النیروز* در کتابخانه و موزه ملی ملک موجود است و این نسخه را از آن ابن مقفع دانسته‌اند (ابن مقفع، شماره اموال: ۰۳/۰۲۴۵۹/۰۴، ۱۳۹۳). ابن مقفع در این رساله که به زبان عربی نوشته شده، به شیوه برگزاری آیین نوروز در دربار اشاره کرده است. به نوشته وی، در نوروز کسانی که در بار عام پذیرفته می‌شدند، در مجلس شاهان بر اساس موقعیت اجتماعی خود به صف می‌ایستادند، پادشاه تاج بر سر می‌گذاشت، خداوند را سپاس می‌گفت و خطبه‌ای می‌خواند. سپس «دبیرد»، «موبدان موبد»، «رأس الوزراء» و «ارتشتاران سالار» (رئیس لشکر) سخنانی ایراد می‌کردند. در پایان پادشاه خطبه دیگری می‌خواند.

روایت دیگری از ابن مقفع درباره آداب و رسوم نوروز می‌توان در آثاری مانند *نهایه الارب* و *صبح الاعشی* سراغ گرفت. به گزارش نویری و قلقشندی آغاز مراسم جشن نوروز با باریافتن پیک خجسته شروع می‌شد. سپس مردی با طبقی سیمین که در آن انواع حبوبات، از هر یک هفت خوشه، هفت دانه، مقداری شکر، دینار و درهم جدید بود، وارد می‌شد. طبق را پیش روی شاه می‌نهاد و پس از آن هدایای نوروز را می‌آوردند. عوام مردم ایران را عادت بر این بود که شب عید آتشی بلند افروزند و بامدادان بر یکدیگر آب افشانند. اینان بر این بودند که آتش افروزی پلیدی‌ها را که از زمستان در هوا به‌جای مانده از بین می‌برد (نویری، ۱۴۲۳: ۱۸۶/۱؛ قلقشندی، بی‌تا: ۴۴۶/۲). احتمالاً این گزارش بخشی از رساله *النیروز* ابن مقفع است که اکنون در دست نیست. از سوی دیگر ابن مقفع به‌عنوان مترجم آثار پهلوی به زبان عربی شناخته شده است، شاید این اثر نیز ترجمه‌ای از رساله‌ای پهلوی به زبان عربی باشد که اصل آن از بین رفته است.

#### ۲. رساله الغریبه فی تأخیر النیروز

نوشته ابراهیم بن عباس صولی (۲۴۳-۱۷۶ق) ادیب و کاتب دربار عباسی است. در زمان حکومت متوکل (حک. ۲۴۷-۲۳۲ق)، انطباق نداشتن سال قمری با وضع فصول و برداشت

محصول، سبب جلو افتادن زمان دریافت خراج سالانه شد و برای پرداخت‌کنندگان مالیات سالانه مشکلاتی به وجود آورد. متوکل به ابراهیم بن عباس صولی، دستور داد که کیسه به روش پادشاهان ساسانی اجرا شود تا زمان نوروز ثابت بماند و در نتیجه زمان مناسب برای جمع‌آوری مالیات معین شود. موعد اجرای این کیسه، سال ۲۴۳ق ذکر شده است. ابراهیم بن عباس کتابی با عنوان *الرساله الغریبه فی تأخیر النیروز* داشت و زمانی که آن را بر متوکل خواند، اعجاب حضار را برانگیخت و پس از آن فتح‌بن خاقان به متوکل گفت: «ابراهیم فضیله خباها الله لک».<sup>۱</sup> به نوشته ابو هلال عسکری این رساله از جمله رسائل مشهور ابراهیم بن عباس است (ابو هلال عسکری، ۱۹۸۷: ۲۷۱). به نوشته ابوریحان بیرونی با مرگ متوکل قصد او در اجرای کیسه عملی نشد تا اینکه در زمان خلافت معتضد (حک. ۲۸۹-۲۷۹ق)، موضوع بار دیگر مطرح شد و او دستور داد محاسباتی صورت گیرد و کیسه اعمال شود (بیرونی، ۱۳۸۰: ۳۸-۳۹).

### ۳. محاسن النیروز و المهرجان

نوشته موسی بن عیسی کسروی از ادیبان ایرانی قرن سوم هجری و از مترجمان *خداوندنامه* به زبان عربی است. آثار دیگری از موسی بن عیسی کسروی در دست است، یعنی کتاب *الحنین الی الاوطان* و دیگری کتاب *المحاسن و الاضداد* که هر دو با انتساب نادرست به جاحظ منتشر شده‌اند.<sup>۲</sup> برخی معتقدند آثار برخی ادیبان قرن سوم و اوایل چهارم هجری به دلیل شهرت جاحظ به وی نسبت داده شده‌اند (رحمتی، ۱۳۹۶: ۶). کانستانتین ایناسترانتسیف<sup>۳</sup> (۱۸۷۶-۱۹۴۱م)، از کتاب *المحاسن و الاضداد* سخن گفته و اشاره کرده که مؤلف این کتاب همان موسی بن عیسی کسروی است (ایناسترانتسیف، ۱۳۴۸: ۹۴). آذرتاش آذرنوش معتقد است این کتاب را حتی اگر مانند ایناسترانتسیف از آن موسی بن عیسی کسروی بدانیم، باز کهن‌ترین منبع درباره نوروز به شمار می‌آید (آذرنوش، ۱۳۷۰: ۱۸۸/۴). به نظر زرین‌کوب بخشی از این اطلاعات حاصل ترجمه متن‌های پهلوی است که در جریان نهضت ترجمه به دست اعراب رسیده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۹۱). ابن اسفندیار مطلبی با عنوان «و حکایات موسی بن عیسی کسروی که در کتاب *نیروز و مهرجان* آورده است» نقل کرده است (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۸۳). عبارت ابن اسفندیار دلالت بر این دارد که کسروی کتابی با عنوان *نیروز و مهرجان* داشته است. بیرونی نیز مطلبی درباره *مهرجان* از موسی بن عیسی کسروی به نقل از موبد متوکل روایت

۱. ابراهیم دانشمندی گرانقدر و ارجمند است. خداوند برای شما آن را پنهان کرده بود (ابن‌الابار، ۱۹۸۶: ۱۵۱).

۲. درباره دلایل انتساب‌نداشتن این آثار به جاحظ (رک: رحمتی، ۱۳۹۶: ۷؛ فاتحی‌نژاد، ۱۳۷۰: ۲۱۷/۴).

3. Konstantin Inostrantsev

کرده است. به نظر ملایری از آن چنین استنباط می‌شود که دوره زندگی کسروی با موبد متوکلی هم‌زمان بوده است که در زمان معتصم (حک: ۲۲۷-۲۱۸ق) و متوکل (حک: ۲۴۷-۲۳۲ق) می‌زیسته (بیرونی، ۱۳۸۰: ۲۷۳؛ محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۱۶۳/۴). بنابراین به نظر می‌رسد می‌توان تاریخ تألیف کتاب کسروی را میانه‌های قرن سوم هجری دانست. قدیمی‌ترین منبع درباره نوروژ بزرگ گزارشی است که کسروی آن را ضبط کرده است (جاحظ، ۱۹۹۱: ۳۸۹). کسروی تشریفات مربوط به تبریک آغاز سال نو را به تفصیل شرح داده است و چون بیرونی در این باب هیچ اطلاعی نمی‌دهد شرح وی بسیار ارزشمند است (ایناستراتسیف، ۱۳۴۸: ۱۰۱). کسروی چگونگی برگزاری مراسم و چیزهای گوناگون را که در سفره نوروژی گذاشته می‌شود، نیز گزارش کرده است (جاحظ، ۱۹۹۱: ۳۹۰). به نظر می‌رسد کسروی نوروژ را به شکل رایج در دربار ساسانیان توصیف کرده است و این به وجود یک منبع زرتشتی اصیل اشاره دارد که شاخ و برگ داده شده است (Boyce: ۲۰۱۶). به‌عنوان مثال بر اساس روایت کسروی در سفره نوروژی چند نان، هفت دانه حبوبات، هفت شاخه درخت، هفت جام، چند عدد درهم و دینار و دسته‌ای اسپند بود (جاحظ، ۱۹۹۱: ۳۹۰). به نظر ایناستراتسیف نان‌ها باید همان نان‌های مرسوم در مراسم مذهبی پارسیان باشد که به نام «دراونا» در اوستا و «دارون» در پارسی موسوم بوده است (ایناستراتسیف، ۱۳۴۸: ۱۰۴). کسروی از هفت شاخه نیز اسم برده که وجود آن نیز با همان آیین مذهبی ارتباط داشته است. این شاخه‌ها در اوستا «برسمبه» و در پارسی «برسوم» نامیده می‌شده است که دسته‌ای از شاخه‌های درختان گوناگون بود و در موقع عبادت از آن استفاده می‌کردند (همان: ۱۰۵). بنابراین هر یک پیوستگی ویژه‌ای با انجام مراسم دینی زرتشتی دارد.

کسروی به رسمی نادر اشاره دارد که به‌موجب آن در ایام نوروژ همه‌روزه باز سفیدی پرواز داده می‌شد (جاحظ، ۱۹۹۱: ۳۹۰). او همچنین به چهار ترانه کهن ایرانی به نام‌های «آفرین»، «خسروانی»، «ماذراستانی» و «فهلبد» اشاره کرده که فهلبد در زمان خسرو پرویز پیش از هر زمان دیگری رواج داشته است. به نظر وی این ترانه‌ها به منزله شعر در زبان عربی بوده است (همان: ۳۹۱). نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که موسی‌بن‌عیسی فقط جشن نوروژ را توصیف کرده است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که توصیف جشن مهرگان یا اصلاً در تألیف کسروی نبوده است یا چیزی از آن به دست ما نرسیده است.

#### ۴. فی‌عله اعیاد الفرس

نوشته زادویه بن شاهویه اصفهانی از مترجمان *خدا نامه* یا *سیرملوک الفرس* به زبان عربی است. نام وی در *تاریخ‌نامه طبری* به صورت زادوی بن شاهوی آمده است (بلعمی، بی‌تا: ۵/۱).

بیرونی نسبت اصفهانی او را نیاورده است. اما در گزارش‌های تاریخی دیگر نام وی زادویه بن شاهویه الاصفهانی ثبت شده است (ابن ندیم، بی تا: ۳۴۲؛ اصفهانی، بی تا: ۱۰؛ *مجمّل التواریخ و القصص*، بی تا: ۲). کتاب *فی عله اعیاد الفرس* همان گونه که از نامش بر می آید درباره همه اعیاد ایرانیان است. این کتاب یکی از منابع بیرونی درباره جشن‌های ایرانیان است (بیرونی، ۱۳۸۰: ۲۶۳). بیرونی نام پنج روز اندرگاه<sup>۱</sup> را از این کتاب نقل کرده است. زادویه نام این پنج روز را «فنجّه انرفته»، «فنجّه ادرنده»، «فنجّه اهجسته»، «فنجّه اوروردبان» و «فنجّه اندرگاهان» نامیده است (همان: ۵۳). بیرونی منشأ و سبب برگزاری نوروز بزرگ و توصیف عید شهریورگان یا آذرچشن را نیز از این کتاب نقل کرده است (همان: ۲۷۲).

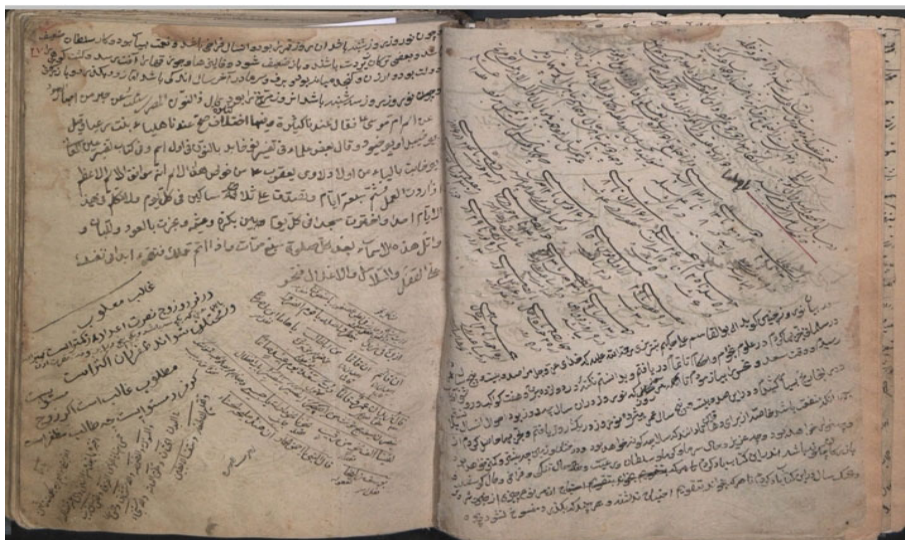
#### ۵. نوروزنامه

منسوب به ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی، محدث، مفسر، متکلم و از عرفای قرن سوم هجری است. از *نوروزنامه* ترمذی نسخه‌هایی موجود است (درایتی، ۱۳۹۰: ۸۴۳/۳۳؛ درایتی، بی تا: ۸۵۴/۱۰). نسخه ناقص موجود در کتابخانه مجلس، رساله‌ای مختصر به زبان فارسی است که به پیامد قرار گرفتن نوروز در هر یک از روزهای هفته اشاره کرده است. ترمذی کتاب خود و محتوای آن را این گونه معرفی کرده است: «خداوند عزوجل مرا صدوبیست و پنج سال عمر داد... در علوم نجوم و احکام... تمام دریافتم و بدانستم نکته... دوازده برج و هفت کواکب و روشنی آفتاب... و وقت سعد و نحس را بیازمودم تا روز که نوروز در آن سال چه روز بود» (ترمذی، شماره ثبت ۱۲۸۲۷).

---

۱. هر یک از دوازده ماه ایران باستان دارای ۳۰ روز بود و سال ۳۶۰ روز بود. بنابراین هر سال شمسی پنج روز کم داشت. برای جبران در آخر هر ماه سال پنج روز دیگر می‌افزودند تا سال شمسی ۳۶۵ روز باشد. این کیسه سال را در عربی «خمسه مسترقه» و در فارسی «پنج دزدیده» و «بهیزک» و در پهلوی «وهیجک» نامیده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴/۵۱۳۳).





نوروزنامه، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۱۲۸۲۷

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که ترمذی به برخی از اندیشه‌های رایج در محیط ماوراءالنهر گرایش داشته است (خانی، ۱۳۹۷: ۱۹۳-۱۷۱). از آن میان وی گرایش محسوس به اندیشه‌های ایرانی داشت (همان: ۱۸۱). بنابراین به نظر می‌رسد او متأثر از اندیشه‌های ایرانی به پیامد قرارگرفتن نوروز در هر یک از روزهای هفته اشاره کرده است؛ زیرا در ایران باستان عقاید و باورهای دربارهٔ سعد و نحس روزها و گزینش کارها که در چه روز یا روزهایی بایسته و شایسته است و در چه روزهایی نکوهیده، وجود داشته است (رضی، ۱۳۸۰: ۱۳۹).

#### ۶. ما رَوَى فِی یَوْمِ النُّورِوزِ

نوشتهٔ نصرین عامربن وهب ابوالحسن سنجاری، محدث قرن چهارم هجری است (عبدالحمید، ۱۴۲۴: ۴۰۳/۲). نجاشی وی را از روایان ثقه و شایستهٔ اعتماد شیعه دانسته است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۲۸). به نظر می‌رسد این کتاب باید بر مجموعه‌ای از روایات مشتمل باشد. آنچه از روایات دربارهٔ نوروز در این کتاب آمده، برای ما روشن نیست. با توجه به شیعه‌بودن وی، این اثر را می‌توان از جمله منابع کهن شیعی دانست که نوروز در آن بازتاب یافته است. احتمالاً او در این اثر روایت‌های فضایل نوروز از دیدگاه شیعه را گردآورده است. شیخ طوسی (۶۰-۴۶۰-۳۸۵ق) در مصباح‌المتعجد به استناد به روایت معلی‌بن خنیس، برای نخستین بار به آداب و اعمال و ادعیهٔ نوروزی از جمله غسل، نماز و روزهٔ مستحبی اشاره کرده است (جعفریان،

۱۳۷۶: ۲۰۴). فقها و مشایخ بزرگ شیعه نیز به روایت وی استناد کرده‌اند (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۳۱۵/۱؛ شیخ حرعاملی، ۱۴۰۹: ۳۳۵/۳). شاید به دلیل تقدم معلی‌بن‌خنس، سنجاری نیز روایت او را نقل کرده باشد.

۷. *الاعیاد و النواریز*

نوشته ابوالحسن<sup>۱</sup> علی‌بن‌مهدی‌بن‌علی‌بن‌مهدی اصفهانی الطبری (حاجی‌خلیفه، بی‌تا: ۷۰۵/۱) البغدادی الشافعی (بغدادی، بی‌تا: ۲۲۰/۱) معروف به کسروی (متوفی حدود سال ۳۳۰ق) (بغدادی، ۱۹۵۱: ۶۷۸/۱)، ادیب، حافظ، نحوی، شاعر و راوی (ابن‌ندیم، بی‌تا: ۲۱۴؛ یاقوت، ۱۹۹۳: ۱۹۷۶/۵؛ مرزبانی، ۱۴۲۵: ۱۸۷) علی‌بن‌مهدی، مودب هارون‌بن‌علی‌بن‌یحیی‌بن‌منجم بود (خطیب‌بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۴۵/۱۹)، اما ابن‌ندیم او را مودب فرزند هارون‌بن‌علی دانسته است (ابن‌ندیم، بی‌تا: ۲۱۴) و یاقوت در *معجم‌الادبا* هر دو روایت را آورده است. وی در دوره بدر معتضدی در اصفهان وفات یافت (یاقوت، ۱۹۹۳: ۱۹۷۶/۵). از کتاب *الاعیاد و النواریز* نسخه‌ای در دست نیست و در منابع نقل قولی از آن به دست نیامده است. درباره نام کتاب باید به این نکته اشاره کرد که در زبان عربی واژه نوروز به صورت «نیروز» به کار رفته و به صورت «نیاریز» و «النواریز» جمع بسته شده است. بنابراین احتمالاً نویسنده در این کتاب به عیدها، جشن‌ها و نوروزها اشاره کرده است. به طور کلی جشن‌های ملی ایران را می‌توان به جشن‌های ماهانه،<sup>۲</sup> جشن‌های سالیانه<sup>۳</sup> و جشن‌های فصلی تقسیم کرد.<sup>۴</sup> احتمالاً نویسنده به این جشن‌های سه‌گانه پرداخته و آداب و رسوم ایرانیان را نشان داده است؛ زیرا جشن‌های دوازده‌گانه تا چندین سده بعد از ورود اسلام به ایران نیز رواج عام داشت (دشتی، ۱۳۸۶: ۱۸).

از سوی دیگر شاید نویسنده به اشعار و قصایدی که شاعران در وصف و تهنیت اعیاد ایرانی و به‌ویژه نوروز سروده‌اند نیز اشاره کرده است. احتمال دیگری که می‌توان برای عنوان کتاب در نظر گرفت، این است که شاید ابوالحسن کسروی همچون حمزه اصفهانی، به تطبیق نوروزها پرداخته است. حمزه اصفهانی فصلی را به «النواریز» اختصاص داده و اوقات آنها را برحسب اینکه در چه روزی از ماه‌های قمری قرار گرفته‌اند، از نوروز سال اول هجری تا سال ۳۵۰ هجری تعیین کرده است (اصفهانی، بی‌تا: ۱۲۸-۱۴۴). در منابع تاریخی از چندگونه نوروز

۱. در منابع به صورت ابوالحسن نیز آمده است (ابن‌ندیم، بی‌تا: ۲۱۴؛ صفدی، ۱۴۰۱: ۲۴۴/۲۲).

۲. جشن‌های ماهیانه به مناسبت برابردن نام روز و نام ماه‌ها به وجود می‌آمدند (دشتی، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷).

۳. جشن‌های سالیانه همانند نوروز، مهرگان و سده و... است (همان: ۱۹).

۴. جشن‌های فصلی را گاهنبار می‌گفتند. گاهنبارها که تعداد آنها شش تا بوده است هر کدام پنج روز به طول می‌انجامیدند (همان).

یاد شده که از آن میان می‌توان به «نوروز بزرگ»، «نوروز کوچک»<sup>۱</sup>، «نوروز کشاورزان»، «نوروز مغان» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۵)، «نوروز معتضدی»<sup>۲</sup> و «نوروز عضدی»<sup>۳</sup> و «نوروز سلطانی»<sup>۴</sup> اشاره کرد. شاید نویسنده در اثر خویش از گونه‌های مختلف نوروز هم یاد کرده باشد. احتمال دیگری که می‌توان در نظر گرفت این است که ضرب ساده و در عین حال آهنگین قطعات و قصاید تهنیت و وصف نوروز اشاره به هم‌نشینی موسیقی با آن دارد. ملودی‌های معروف به «نغمه‌های نوروزی» شامل نوروز بزرگ یا نوروز کیقبادی، نوروز کوچک یا نوروز خردک یا خارا، نوروز رهاوی (مربک از ملودی‌های عربی و ایرانی) و نوروز صبا است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۲۸۳۷-۲۲۸۳۶). شاید هم منظور نویسنده از عنوان «النواریز»، نغمه‌های نوروزی باشد.

#### ۸. النوروز و المهرجان

نوشته ابوالحسن علی بن هارون بن علی بن یحیی بن ابی منصور منجم (۲۷۷-۳۵۲ق) است. کسروی مؤلف *الاعیاد و النواریز* از معلمان علی بن هارون بود. به نظر می‌رسد که کتاب *النوروز و المهرجان* نوشته علی بن هارون اثری از تعلیمات آموزگارش باشد که خود کتابی در همین زمینه تألیف کرده است. این کتاب در منابع به صورت *النوروز و المهرجان* نیز آمده است (ابن خلکان، بی تا: ۳۷۶/۳؛ حاجی خلیفه، بی تا: ۱۴۶۸/۲؛ کحاله، ۱۳۷۶: ۲۵۶/۷؛ صفدی، ۱۴۰۱: ۲۷۷/۲۲). به نوشته ابن ندیم، علی بن هارون هم «روایت شعر می‌کرد و هم خودش شعر می‌گفت» (ابن ندیم، بی تا: ۲۰۶). بنابراین به نظر می‌رسد مؤلف در اثر خویش در وصف مهرگان و نوروز اشعاری سروده یا چکامه‌های شاعران را جمع‌آوری کرده است.

#### ۹. الاشعار السائره فی النوروز و المهرجان

نوشته ابوعبدالله حمزه بن حسن مشهور به حمزه اصفهانی (پیش از ۳۶۰ق - ۲۸۰)، ادیب، محدث و مورخ برجسته سده چهارم هجری است. از این کتاب هیچ نسخه‌ای در دست نیست. به نظر می‌رسد حمزه اصفهانی اشعاری را جمع‌آوری کرده است که به زبان عربی، و شاید هم

۱. نوروز کوچک (نوروز عامه یا نوروز صغیر)، روز اول فروردین ماه و رسیدن آفتاب به برج حمل است و ششم فروردین را نوروز بزرگ (نوروز خاصه و نوروز ملک) نامیده‌اند.

۲. نوروز معتضدی در زمان خلافت المعتضد بالله (۲۸۹-۲۷۹ق) معمول شد. به دلیل اختلال در وصول مالیات، در سال ۲۷۹ق کیسه انجام شد و نوروز را در اول خردادماه قرار دادند (رضی، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

۳. نوروز عضدی به عضدالدوله دیلمی منسوب است. این نوروز در دربار و در زمان او متداول بود. یکی در سروش روز (روز هفدهم) از فروردین ماه و دیگری در هرمز روز (روز اول) از آبان ماه برگزار شد (شعبانی، ۱۳۷۸: ۸۱).

۴. نوروز سلطانی نتیجه اصلاح تقویم و کیسه‌کردن سال هاست که حاصل آن بازآوردن نوروز به نقطه اعتدال ربیعی بود (شعبانی، ۱۳۷۸: ۸۱).

فارسی، درباره نوروز و مهرگان سروده شده بود.

بیرونی درباره کبیسه مطالبی را از رساله حمزه درباره نوروز نقل کرده است (بیرونی، ۱۳۸۰: ۶۰) که اگر رساله جداگانه‌ای نباشد باید گفت که حمزه در همین کتاب مطالبی هم درباره احکام نجومی نوروز آورده است (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۱۰۴/۵). همچنین حکایت پرس و جوی متوکل از موبد درباره وقت مطالبه خراج در زمان ساسانیان را از این کتاب نقل کرده است (بیرونی، ۱۳۸۰: ۳۸-۳۹). بنابه گزارش بیرونی، موبد چگونگی سال‌ها و احتیاج به کبیسه را برای او بیان کرد و متوکل دستور داد زمان نوروز اصلاح و ثابت شود. حمزه اصفهانی بیشتر عمر خود را در اصفهان گذرانید، اما برای تصنیف و تألیف آثارش سه بار به بغداد سفر کرد (فاتحی نژاد، ۱۳۹۲: ۳۶۱/۲۱). او احتمالاً در اثر خویش اشعار رایج در دربار امیران آل بویه در بغداد و اصفهان را گرد آورده باشد.

#### ۱۰. اعیاد الفرس

نوشته ابو عبدالله حمزه بن حسن مشهور به حمزه اصفهانی (پیش از ۳۶۰ ق - ۲۸۰) و مؤلف *الاشعار السائره فی النیروز و المهرجان*. برخی کتاب *اعیاد الفرس* را از آن یکی از ادبای اصفهان به نام علی بن حمزه اصفهانی دانسته‌اند (قلقشندی، بی تا: ۴۴۵/۲؛ نویری، ۱۴۲۳: ۱۸۵/۱؛ مقریزی، ۱۴۲۲: ۶۰۲/۲؛ ابن ایاس، ۱۹۹۵: ۲۴۲). از سوی دیگر برخی کتاب را از آن حمزه بن حسن اصفهانی دانسته‌اند (اصفهانی، ۱۴۰۹: ۱۰، مقدمه؛ ابن الساعی، ۱۴۳۰: ۳۶۴). کارل بروکلمان<sup>۱</sup> به جز *الاشعار السائره فی النیروز و المهرجان*، از *اعیاد الفرس* حمزه اصفهانی نیز یاد کرده است (بروکلمان، بی تا: ۶۰/۳). به نظر می‌رسد این دو نام با یکدیگر خلط شده است. در منابع، نام حمزه اصفهانی به صورت حمزه بن حسن، حمزه بن حسین (سخاوی، بی تا: ۲۴۸) و علی بن حمزه (البغدادی، ۱۴۱۸: ۳۴۷/۱) ضبط شده است. از سوی دیگر حمزه اصفهانی به علی بن حمزه و کتابش *قلائد الشرف فی مفاخر اصبهان و اخبارها* اشاره کرده است (یاقوت، ۱۹۹۳: ۱۷۵۳/۴؛ برای آگاهی درباره کتاب *قلائد الشرف فی مفاخر اصبهان* ر.ک. قنوات، ۱۳۹۳: ۹۱). اما هیچ یادی از کتاب *اعیاد الفرس* وی نکرده است. بنابراین به احتمال زیاد کتاب *الاشعار السائره فی النیروز و المهرجان و اعیاد الفرس* هر دو از آن حمزه اصفهانی است. احتمالاً مؤلف در این کتاب که به جشن‌های ایرانیان و آداب و آیین آن‌ها اختصاص داده، به نوروز و رسوم آن نیز اشاره کرده است.

#### ۱۱. فضایل النیروز

نوشته اسماعیل بن ابوالحسن عباد بن عباس بن عباد بن احمد بن ادریس طالقانی (۳۸۵-۳۲۶ ق). در

1. Carl Brockelmann.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۲۱

منابع نام اثر وی *الاعیاد و فضائل النیروز* (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲/۲۴۸؛ امین، ۱۴۰۳: ۳/۲۵۲؛ ابن خلکان، بی‌تا: ۱/۲۳۰) *فضایل النیروز* (ابن ندیم، بی‌تا: ۱۹۴؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۱۶/۲۶۴) و *الاعیاد و فضائل النوروز* (یاقوت، ۱۹۹۳: ۲/۶۹۸؛ صفدی، ۱۴۰۱: ۹/۱۳۸) آمده است. از این کتاب هیچ نسخه‌ای در دسترس نیست. برخی از نویسندگان شیعه در آثار خویش به اخبار و احادیث تکریم عید نوروز اشاره کرده‌اند. به‌عنوان نمونه از امام صادق (ع) روایت شده است که «در نوروز بود که خدا از بندگانش پیمان گرفت او را بپرستند و شریک با او نیاورند» و «روزی که دوباره مردم با علی (ع) بیعت کردند». همچنین در این آثار به اخبار و احادیثی که اختصاص به اعمال این روز دارد مانند غسل، روزه و لباس نو پوشیدن (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۱/۵۶ و ۹۲) اشاره شده است. به نظر می‌رسد صاحب بن عباد در رساله *فضایل النیروز*، روایات و اخبار شیعه درباره فضیلت‌های عید نوروز را گرد آورده است.

#### ۱۲. *النیروز*

نوشته ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا قزوینی رازی (۳۹۵-۳۲۹ق)، نحوی، لغوی، ادیب و چهره‌ای درخشان ادب عربی در قرن چهارم است. *النیروز*<sup>۱</sup> رساله کوتاهی به زبان عربی است و به واژه نوروز و لغات عربی بر وزن فاعول اختصاص دارد (هارون، ۱۹۷۳: ۵/۲۰). این کتاب به کوشش عبدالسلام هارون در سال ۱۳۷۳ق در پنجمین مجموعه از *نوادیر المخطوطات* به چاپ رسیده است. به گفته آقابزرگ، ابن فارس این کتاب را املا کرد و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ظاهریه دمشق است (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۴/۴۳۵).

#### ۱۳. *نوروزنامه*

منسوب به غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم نیشابوری مشهور به خیام نیشابوری (۵۲۶ یا ۵۱۷ یا ۵۱۵ق-۴۳۹). پژوهشگران در صحت انتساب *نوروزنامه* به خیام اختلاف نظر دارند. مجتبی مینوی در مقدمه کتاب به‌جز خیام هیچ‌کس را شایسته عنوان نویسنده آن ندانسته است (خیام، ۱۳۸۰: دیباچه *نوروزنامه*، ۲۶-۲۹). طباطبایی *نوروزنامه* را بسیار پایین‌تر از حدود انتظارات اهل فضل از مقام علمی خیام دانسته است (محیط طباطبایی، ۱۳۴۳: ۷۴). محسن فرزانه مدعی شد که *نوروزنامه* از خیام نیست و از فردی به نام کیخسرو شیرازی است (فرزانه، ۱۳۶۳: ۷۲۲). بهار سبک *نوروزنامه* را مربوط به قرن پنجم دانسته و آن را از نظر ایجاز، نبود مترادفات و کمی لغات عربی با سبک *تاریخ بیهقی* و *تاریخ بلعمی* همانند دانسته است که از نظر بهار می‌تواند دلیلی بر درستی انتساب *نوروزنامه* به خیام باشد (بهار، ۱۳۳۷: ۱۶۸/۲). این کتاب به منشأ و تاریخ جشن نوروز اختصاص دارد و حاوی گزارش‌هایی از تاریخ ایران باستان، تقویم ایرانی و

۱. آقابزرگ به‌صورت *النوروزیه* و *النیروزیه* آورده است (آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۲۴/۴۳۵).

آداب این جشن است (خیام، ۱۳۸۰: ۱۸ و ۲). خیام تمامی مطالب کتاب خود را به شرح و توضیحاتی درباره تاریخ و اهمیت هدایای نوروزی اختصاص داده و درباره هر یک از آنها حکایاتی نیز نقل کرده است. به عنوان مثال وی درباره انواع قلم، انواع خط و نحوه نگارش خط خوش و خوانا مطالبی آورده است (همان: ۴۴).

نوروزنامه نمونه‌ای از نثر کهن فارسی است. مینوی بر نوروزنامه مقدمه‌ای نوشته، پاورقی‌هایی برای آن ترتیب داده و فرهنگی نیز از لغات و اصطلاحات به کار رفته در متن فراهم آورده و به پایان کتاب افزوده است. این کتاب را اولین بار کتابخانه کاوه در سال ۱۳۱۲ شمسی منتشر کرده و بار دیگر در سال ۱۳۸۵ انتشارات اساطیر آن را تجدید چاپ کرده است.

#### ۱۴. رساله جلالیه

نوشته ضیاءالدین عبدالرافع بن ابی الفتح هروی از شاعران اواخر قرن ششم و دوره سلاطین آل شنسب است. وی رساله‌ای به نام جلالیه در تفسیر نوروز به نام خسرو ملک غزنوی (حک. ۵۸۲-۵۵۵ ق) به نظم درآورد (عوفی، بی تا: ۳۲۷/۲). محیط طباطبایی، نوروزنامه خیام را همان رساله جلالیه تصور کرده بود، اما بعدها با توجه به این نکته که به تصریح عوفی رساله جلالیه به نظم است نه نثر، اندکی در حدس خود مبنی بر آنکه رساله جلالیه همان نوروزنامه است، تردید کرد (محیط طباطبایی، ۱۳۴۳: ۷۸).

#### ۱۵. نوروزیه منظوم

منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ ق) به نوشته آقابزرگ، نصیرالدین طوسی، روایت منسوب به معلی بن خنیس (م ۱۳۳ ق) از شیعیان امام جعفر صادق (ع) درباره نوروز را به نظم آورده است (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۰۹/۲۴). روایت معلی بن خنیس درباره اعمال نوروز و فضیلت آن، مبنای منابع و مصادر حدیثی و فقهی درباره نوروز است. روایت شناسان درباره توثیق یا تضعیف او اختلاف نظر دارند (شمشیری و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۶-۷۱). از سوی دیگر برخی معتقدند این روایت با وقایع تاریخی مطابقت ندارد و به کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی اضافه شده است (زمانی محبوب، ۱۳۹۵: ۲۹-۴۴). مجلسی در بحار الانوار به روایت معلی بن خنیس اشاره کرده است. بر اساس این روایت امام صادق (ع) نام‌های سی روز ماه ایرانی را برمی‌شمارند و به اینکه کدام نحس و کدام سعد است و چه کارهایی را باید یا نباید در این روزها انجام داد، اشاره کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۶ / ۱۰۰-۹۳). به نوشته مجلسی، خواجه نصیرالدین طوسی مضامین این حدیث را به نظم درآورده است (همان: ۱۴۲/۵۶):

ز قول جعفر صادق خلاصه سادات      ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است  
نخست روز سیم باز پنجم و پس از آن      چه روز سیزدهم روز شانزده شوم است

دگر ز عشر سیم بیست و یک چه بیست و چهار  
به جز عبادت کاری مکن در این ایام  
بماند بیست و سه روز ای خجسته مختار  
ولی چهارم و هشتم سفر مکن زنه‌ار  
به روز پانزدهم پیش پادشاه مرو  
گریز نیز در این روز ناپسند آمد  
مکن دوازدهم با کسی مناظره‌ای  
ز روزهای گزیده همین چهار آنگه  
چه بیست و پنج که آن هم به نحس مرقوم است  
اگر چه نیک و بدت هم ز رزق مقسوم است  
که در عموم حوائج به خیر موسوم است  
که خوف هلک در این هر دو نص محتوم است  
اگر چه سنگ دلش بر تو نیز چون موم است  
که ره مخوف و هوای خلاص مسموم است  
که در خصومت این روز صلح معدوم است  
در این حوائج در سلک نحس منظوم است

فیض کاشانی (۱۰۹۱-۱۰۰۶ق) حدیث معلی بن خنیس را به فارسی ترجمه کرده است (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۹۱-۱۹۰).

۱۶. الفیصل المنتضی المهروز فی الرد علی من انکر صیام النیروز  
نوشته ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن فخر جذامی (متوفی ۷۲۳ق)<sup>۲</sup> نحوی، فقیه، مفسر و ادیب اندلسی است. عنوان کتاب در منابع به صورت الفیصل المنتضی المهروز فی الرد علی من انکر صیام النیروز (ابن الخطیب، ۱۴۲۴: ۶۶/۳؛ ابن فرحون، بی تا: ۲/۲۸۹)، النصل المنتضی المهروز فی الرد علی من انکر صیام النیروز (ابن قاضی، بی تا: ۲/۸۳) آمده است. اما هیچ نسخه‌ای از این کتاب در دسترس نیست و در منابع، نقل قول و مطلبی از کتاب نیامده است. نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، این است که در فقه مذاهب اربعه به جز شافعیه، روزه نوروژ مکروه است (مغنیه، ۱۴۲۱: ۱/۱۶۲). به عنوان مثال علاءالدین قاسانی (متوفی ۵۸۷ق)، از فقهای حنفی قرن ششم هجری، روزه نوروژ و مهرگان را مکروه دانسته، زیرا تشبیه به مجوس است (کاسانی، ۱۳۹۴: ۲/۷۹). ابن قدامه (۶۸۲-۵۹۷ق) از فقهای حنبلی نیز روزه نوروژ و مهرگان را مکروه دانسته، زیرا این دو روز را کفار بزرگ می‌دارند و روزه این دو روز بزرگداشت شعایر کفار است (ابن قدامه، بی تا: ۳/۱۰۹).

بر اساس گزارش‌های تاریخی در اسپانیای مسلمان، نوروژ و مهرگان با استقبال بسیار زیاد مواجه شد و تا پایان حکومت بنی نصر (حک: ۸۹۷-۶۲۹ق) در غرناطه بر جای ماند. از رسوم نوروژ در اندلس می‌توان به ساختن اسباب‌بازی‌هایی به شکل حیوانات (مقری، ۱۹۹۷: ۴/۶۳)، سرودن اشعار در ستایش نوروژ و مهرگان (عمادالدین کاتب، ۱۹۷۱: ۱/۱۳۱) و پاشیدن گلاب بر سر و روی عابران در کوچه‌ها و معابر اشاره کرد (شفاء، ۱۳۸۵: ۶۵۵) که نشان از تداوم این

۱. شمشیر آخته کشته در رد منکران روزه عید نوروژ.

۲. داودی تاریخ وفات او را سال ۷۳۰ق دانسته است (داودی، بی تا: ۲/۲۱۲).

رسوم کهن ایرانی در این منطقه دارد. بنابراین به نظر می‌رسد توجه به اهتمام اندلسی‌ها به جشن نوروز، ابن‌فخار را بر آن داشته است که به‌عنوان یک فقیه کتابی تألیف کند در رد نظر مخالفان برای روزه عید نوروز.

#### ۱۷. خلاصه التنجیم و برهان التقویم

نوشته غیاث‌الدین علی امران الحسینی اصفهانی<sup>۱</sup>. برخی نسخه‌های کتاب به نام *فوائد نجومی* خوانده شده است. وی این کتاب را در سال ۸۶۹ق در شهر بدخشان به خواهش برخی بزرگان به زبان فارسی نوشته است (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۲۲/۷). به نوشته محمدتقی بهار ظاهراً غیاث‌الدین شیعه بوده است (بهار، ۱۳۳۷: ۲۲۱/۳).

با توجه به نسخه کتابخانه مجلس، کتاب هجده باب دارد. مؤلف در باب دوازدهم «در دانستن احکام هر سال که نوروز که اول سال عجم است یکی از روزهای هفته بود»، به ویژگی‌ها و خاصیت‌های روزهای هفته اشاره کرده است. به‌عنوان نمونه اگر نوروز «روز شنبه باشد در آن سال کارها بر مردم دشوار شود و همه چیزها کم‌یافت شود و باران بسیار بارد». غیاث‌الدین در توصیف روز دوشنبه آورده است که «چون روز دوشنبه باشد مردم به غریبی بسیار افتند... و آب چشمه‌ها کم شود» (حسینی اصفهانی، نسخه شماره ۷۹۰۰۲).

#### پراکندگی زمانی نوروزنامه‌ها

از هفده عنوان نوروزنامه که در این پژوهش شناسایی شده است، یک عنوان در سده دوم هجری، چهار عنوان در سده سوم هجری و هفت عنوان در سده چهارم هجری نوشته شده است. در هر یک از سده‌های پنجم تا نهم هجری نیز یک عنوان کتاب نوروزنامه نوشته شده است. نگارش این کتاب‌ها که از سده دوم آغاز شده، در سده‌های سوم و چهارم هجری اوج گرفته است. به نظر می‌رسد پیدایش سلسله‌های ایرانی در قرون سوم و چهارم هجری که در پی احیا و حفظ موارث فرهنگی ایران باستان بودند، به تجدید حیات فرهنگی ایران کمک کرد. آنان در زنده‌کردن جشن‌های ایرانی مانند نوروز و مهرگان و رونق بخشیدن به آنها عامل مؤثری بودند. از این رو در قرن سوم و چهارم آثار بیشتری درباره نوروز نوشته شد. نگارش این آثار از سده پنجم رو به افول نهاد و عامل این افول را بیش از هر چیز باید در به قدرت رسیدن غلامان و قبایل ترک تبار در قرون پنجم و ششم هجری و تقابل ترک و تاجیک، تعصب دینی و بیگانگی و ناآگاهی به میراث فرهنگی ایران دانست.

۱. دهخدا نام او را به‌صورت غیاث‌الدین علی‌بن‌علی امیران حسینی اصفهانی آورده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۶۸۱/۱۱).



### نویسندگان نوروزنامه‌ها، جایگاه و انگیزه آنها

بیشتر نوروزنامه‌ها به دست شخصیت‌های مشهور علمی روزگار خود نوشته شده‌اند که اغلب از اهل ادب به شمار می‌آمدند. برای مثال ابن مقفع (۱۴۲-۱۰۶ق) نویسنده رساله *النیروز* مترجم و نویسنده‌ای مشهور بود. ابوالحسن کسروی (متوفی حدود سال ۳۳۰ق) نویسنده رساله *الاعیاد و النواریز*، ادیب و مودب بود. حمزه اصفهانی (متوفی پیش از ۳۶۰ق) نویسنده *الاشعار السائره فی النیروز و المهرجان* ادیب و مورخ سده چهارم هجری بود. از میان این نویسندگان، چند تن، روابطی با دربارها و دولت‌های روزگار خویش داشتند. ابراهیم‌بن‌عباس صولی (۲۴۳-۱۷۶ق) کاتب دربار عباسیان بود. صاحب‌بن‌عباد (متوفی ۳۸۵ق) وزارت موبدالدوله و فخرالدوله را بر عهده داشت. خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ق) نیز با دربار ایلخانان ارتباط داشت. شماری از نویسندگان این آثار در علوم دینی شهرت داشتند. مانند ابن‌فخار (متوفی ۷۲۳ق) مؤلف کتاب *الفیصل المنتضی المهروز فی الرد علی من انکر صیام النیروز*، نحوی، فقیه و مفسر بود. بررسی انگیزه نویسندگان این آثار، به دلیل دسترسی نداشتن به متن همه کتاب‌ها دشوار است. با وجود این، با توجه به شخصیت علمی و فرهنگی نویسندگان این کتاب‌ها و محیط و موقعیت‌هایی که آنان آثار خود را در آن خلق کردند، می‌توان انگیزه‌های این مورخان و ادیبان را چنین برشمرد:

ابراهیم‌بن‌عباس صولی (۲۴۳-۱۷۶ق) در رساله *الغریبه فی تأخیر النیروز* به ضرورت گردآوری خراج بر اساس تقویم ایرانی توجه داشت (بیرونی، ۱۳۸۰: ۳۸). گویا استمداد از احادیث و کتب فقهی در تأیید نوروز و حفظ سنت‌های آن، نصر بن‌عامرین و هب سنجاری را بر آن داشت تا کتاب *ما روی فی یوم النیروز* را تألیف کنند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۲۸). برخی از نویسندگان نوروزنامه‌ها اثر خود را به‌عنوان هدیه نوروزی تقدیم بزرگان می‌کردند. حمزه اصفهانی کتاب *الاشعار السائره فی النیروز و المهرجان* را به عضدالدوله تقدیم کرد. از سوی دیگر غیاث‌الدین علی حسینی اصفهانی در سال ۸۶۹ق به درخواست بزرگان بدخشان کتاب *خلاصه التنجیم و برهان التقویم* را به زبان فارسی نوشت (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۲۲/۷). به نظر می‌رسد انگیزه اصلی نویسندگان نوروزنامه، علائق و تمایلات ادبی آنها از یکسو و تلاش برای استمرار آیین‌های ایرانی در عصر عربی‌اسلامی بوده است.

### زبان نوروزنامه‌ها

از هفده نوروزنامه در منابع مختلف یاد شده است. *النیروز ابن مقفع و النیروز ابن فارس* به زبان عربی هستند. سه رساله *نوروزنامه ترمذی*، *نوروزنامه خیام* و *خلاصه التنجیم و برهان التقویم*

به زبان فارسی است. به نظر می‌رسد دو رسالهٔ *ما رَوَى فِی یَوْمِ النُّورِوزِ وَ الفِیصلِ الممتضی المهرِوزِ فِی الرد علی من انکر صیام النیروز* به دلیل محتوای خود که به حوزهٔ علم حدیث تعلق دارند، نیز به زبان عربی است. عنوان عربی آنها نیز این نظر را تقویت می‌کند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد با توجه به کاربرد معرب واژهٔ «نوروز» در عناوین هشت نوروزنامهٔ مربوط به قرن سوم و چهارم هجری، این آثار نیز به زبان عربی هستند. از زبان رسالهٔ *جلالیه عبدالرافع هروی* و *نوروزیه منظوم خواجه نصیرالدین طوسی* اطلاعات چندانی در دست نیست. بنابراین از هفده عنوان نوروزنامه که شناسایی شد، دوازده عنوان به زبان عربی و سه عنوان به زبان فارسی است و زبان دو عنوان از نوروزنامه‌ها نامعلوم است.

#### محتوای نوروزنامه‌ها

به دلیل در دست نبودن همهٔ نسخه‌های این آثار، سخن گفتن دربارهٔ ساختار و محتوای آنها دشوار است. نویسندگان این آثار در بخش‌های مختلف کتاب خود با الفاظی مانند *النوروز* و *النیروز* به جشن نوروز توجه کرده‌اند. در این گونه کتاب‌ها معمولاً اطلاعاتی از آیین پادشاهان ایران در برگزاری نوروز، ترتیب دادن تقویم بر اساس نوروز و حل مشکل نامتناسب بودن زمان گردآوری خراج با نوروز آمده است. علاوه بر آن، دربارهٔ تاریخ پیدایش نوروز، خوراکی‌ها، رویانیدن حبوبات، برپایی مجالس موسیقی، ترانه‌سرایی، اهدای هدایا، علل آب پاشیدن به یکدیگر اطلاعاتی ارائه شده و اشعار شاعران در وصف نوروز نیز آورده شده است. علل برپایی جشن‌های ایرانیان، پیامد قرارگرفتن نوروز در هر یک از روزهای هفته، بررسی واژهٔ *نوروز* و پرداختن به احادیث و روایت‌هایی در باب نوروز از جمله اطلاعاتی است که در این آثار مطرح شده است.

#### نتیجه

نوروزنامه‌ها را می‌توان بر اساس شخصیت علمی و فرهنگی نویسندگان و محتوای آنها، به رساله‌های ادبی، تقویمی و حدیثی فقهی تقسیم کرد. بیشتر نوروزنامه‌ها به دست شخصیت‌های مشهور علمی و ادبی روزگار خود نوشته شده‌اند که اغلب از اهل ادب به شمار می‌آیند. این نویسندگان در آثار خویش به واژهٔ *نوروز*، آیین پادشاهان ایران در برگزاری نوروز، علل برپایی جشن‌های ایرانیان، اشعار و آداب و رسوم نوروزی، اشاره کرده‌اند. از سوی دیگر ضرورت گردآوری خراج بر اساس تقویم ایرانی و حل مشکل تناسباتن زمان گردآوری خراج، آنها را بر آن داشت تا در این باره آثاری تألیف کنند. از میان نوروزنامه‌ها در دورهٔ اسلامی تا سدهٔ

نهم هجری چند اثر به دلایل خاصی دارای اهمیت هستند: کهن‌ترین نوروزنامه به‌جامانده، نوشته ابن مقفع نویسنده و مترجم قرن دوم هجری است. *محاسن النیروز و المهرجان* نوشته موسی بن عیسی کسروی به‌دلیل شرح و توصیف مفصل آداب و رسوم نوروز شایسته یادکردن است. *رساله جلالیه عبدالرافع هروی و نوروزیه منظوم خواجه نصیرالدین طوسی* دو رساله منظوم در میان نوروزنامه‌ها تا سده نهم هجری است. به نظر می‌رسد بحث نوروز در فرهنگ شیعه از قرن چهارم مطرح شد. بنابراین کتاب *ما روی فی یوم النوروز* نصر بن عامر سنجاری و *فضایل النیروز* ابن عباد را می‌توان به‌دلیل پرداختن به روایت‌های شیعه درباره نوروز آثاری درخور اعتنا به شمار آورد. از هفده نوروزنامه که تا سده نهم هجری شناسایی شد، تنها پنج رساله به‌جا مانده است. البته این نسخه‌ها همه کامل و اصیل نیستند. از میان آنها *محاسن النیروز و المهرجان* موسی بن عیسی کسروی، *النیروز* ابن فارس و *نوروزنامه* خیام به چاپ رسیده است.

#### منابع

- ابن‌ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۰) *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: بی‌نا.
- ابن‌اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶) *تاریخ طبرستان*، تهران: پدیده خاور.
- ابن‌البار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (۱۹۸۶) *اعتاب الکتاب*، بیروت: بی‌نا.
- ابن‌الخطیب (۱۴۲۴) *الاحاطه فی اخبار غرناطه*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌الساعی، علی بن انجب (۱۴۳۰) *الدر الثمین فی أسماء المصنفین*، تونس: دارالغرب الاسلامی.
- ابن‌یاس، محمد بن احمد (۱۹۹۵) *نزه الامم فی العجائب و الحکم*، قاهره: مکتبه المدبولی.
- ابن‌خلکان، احمد بن محمد (بی‌تا) *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌فرحون (بی‌تا) *الدیباج المذهب فی معرفه اعیان علماء المذهب*، بی‌جا: بی‌نا.
- ابن‌قاضی، احمد بن محمد (بی‌تا) *ذیل وفیات الاعیان (دره الحجال فی اسماء الرجال)*، تونس: المکتبه العتیقه.
- ابن‌قدمه مقدسی، عبدالرحمن بن محمد (بی‌تا) *الشرح الکبیر*، بی‌جا: دارالکتاب العربی.
- ابن‌مقفع، *النیروز*، شماره اموال: ۰۳/۰۲۴۵۹/۰۴، ۱۳۹۳، کتابخانه و موزه ملی ملک.
- ابن‌ندیم (بی‌تا) محمد بن اسحاق، *الفهرست*، بیروت: دارالمعرفه.
- ابوهلال عسکری، محمد بن عبدالله (۱۹۸۷) *الاوائل*، بی‌جا: طنطا.
- احمدوند، شجاع؛ غفوری، موسی (۱۳۹۷) «فرمانروایی سیاسی ایران باستان در نوروزنامه عمر خیام»، *تحقیقات جدید در علوم انسانی*، شماره ۴۷، صص ۱۵۱-۱۲۵.
- الاصفهانی، حمزه بن الحسن (بی‌تا) *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا علیهم الصلاه و السلام*، بیروت: منشورات دارمکتبه الحیاه.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۴۰۹) *سوائر الامثال علی أفعال*، بیروت: بی‌نا.

۲۲۸ / بررسی نوروزنامه‌ها در عصر اسلامی (تا سده نهم هجری) / عبدالرحیم قنوت و ...

- امین، محسن (۱۴۰۳) / *عیان الشیعه*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- اینستراتسیف، کانستانتین (۱۳۴۸) *مطالعاتی درباره ساسانیان*، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۰) «*جاحظ*»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۳) *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت: دارالاضواء.
- بروکلمان، کارل (بی تا) *تاریخ الادب العربی*، قاهره: دارالمعارف.
- بغدادی، اسماعیل (۱۹۵۱) *هدیه العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_ (بی تا) *ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بغدادی، عبدالقادرین عمر (۱۴۱۸) *خزانه الادب و لب لباب لسان العرب*، بیروت: بی نا.
- بلعمی (بی تا) *تاریخ نامه طبری*، به تحقیق محمد روشن، بی جا: سروش.
- بهار، محمد تقی (۱۳۳۷) *سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر فارسی*، بی جا: امیرکبیر.
- بیات مختاری، محمد؛ غفوری فر، محمد (۱۳۹۱)، «نویسنده نوروزنامه کیست؟»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، سال ۸، شماره ۱۳، صص ۲۰۵-۱۹۰.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۰) *الاثار الباقیه عن القرون الخالیه*، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- ترمذی، خواجه علی، *نوروزنامه*، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۱۲۸۲۷.
- تهرانچی، مینا (۱۳۷۹) «نوروزنامه»، *کتاب ماه هنر*، شماره ۳۰-۲۹، صص ۱۳-۱۲.
- الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۱) *المحاسن و الاضداد*، بیروت: دارالهادی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۶) «نوروز در فرهنگ شیعه»، *نامه مفید*، شماره ۹، صص ۲۲۰-۲۰۱.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (بی تا) *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- حسینی اصفهانی، غیاث‌الدین علی، *خلاصه التنجیم و برهان تقویم*، نسخه شماره ۷۹۰۰۲، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خانی، حامد (۱۳۹۷) «بازتاب مکاتب کهن دینی و فرهنگی ایرانی در گرایش‌های تفسیری حکیم ترمذی»، *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، شماره ۶۳، صص ۱۹۷-۱۷۲.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷) *تاریخ بغداد*، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه.
- خیام، عمر بن ابراهیم (۱۳۸۰) *نوروزنامه (در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز)*، به سعی و تصحیح مجتبی مینوی، تهران: اساطیر.
- داودی، محمد بن علی (بی تا) *طبقات المفسرین*، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۲۹

درایتی، مصطفی (۱۳۹۰) *فهرستگان نسخه‌های خطی ایران*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

\_\_\_\_\_ (بی‌تا) *فهرست‌واره دست‌نوشت‌های ایران*، مشهد: مؤسسه فرهنگی و پژوهشی الجواد. دشتی، رضا (۱۳۸۶) *جشن‌های ملی ایرانیان*، تهران: پازینه.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. رحمتی، محمدکاظم (زمستان ۱۳۹۶) «ملاحظات در باب تصحیح کتاب *الفهرست ابن‌نديم*»، *میراث شهاب*، سال ۲۳، شماره ۹۰، صص ۲۲-۳. رضی، هاشم (۱۳۸۰) *گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان*، تهران: انتشارات بهجت. زرین‌کوب، روزبه (۱۳۸۶) «گزارشی کهن از مراسم نوروز در عصر ساسانیان»، *بخارا*، شماره ۶۰، صص ۱۹۲-۱۹۰.

زمانی محجوب، حبیب (۱۳۹۵) «بازخوانی سند نوروز در روایات اسلامی؛ مطالعه موردی: روایت معلی‌بن‌خنس»، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، شماره ۲۵، صص ۴۴-۲۹. سخاوی، محمدبن‌عبدالرحمن (بی‌تا) *الاعلان بالتوئیخ لمن ذم التاريخ*، بیروت: دارالکتب العلمیه. سروشیار، جمشید (۱۳۵۴) «اعیادالفرس»، *یغما*، صص ۳۷۳-۳۷۰. السلامه، حسام (۱۳۹۷) «بررسی سبک زبانی نوروزنامه خیام نیشابوری»، *اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زبان و ادبیات*.

شعبانی، رضا (۱۳۷۸) *آداب و رسوم نوروز*، تهران: مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی. شفا، شجاع‌الدین (۱۳۸۵) *ایران در اسپانیای مسلمان*، ترجمه مهدی سمسار، تهران: گستره. شمشیری، رحیمه؛ جلالی، مهدی؛ رحمان ستایش، محمدکاظم (۱۳۹۵) «تحلیل گزارش‌های متعارض مدح و ذم معلی‌بن‌خنس و ارزیابی علل تضعیف او»، *علوم حدیث*، سال ۲۱، شماره ۱، صص ۹۶-۷۱.

شیخ حرعاملی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۹) *وسائل الشیعه*، قم: بی‌نا. صفدی، خلیل‌بن‌ایبک (۱۴۰۱) *الوافی بالوفیات*، بیروت: دارالنشر فرانز شتاينر. الصیاد، فؤاد عبدالمعطی (۱۹۷۲) *النوروز و اثره فی الادب العربی*، جامعه بیروت العربیه. عبدالحمید، صائب (۱۴۲۴) *معجم مورخی الشیعه: الامامیه، الزیدیه، الاسماعیلیه*، قم: مؤسسه دائرةالمعارف الفقه الاسلامی.

عمادالدین الکاتب، محمدبن‌محمد (۱۹۷۱) *خریده القصر و جریده العصر*، تونس: الدارالتونسیه. عوفی، محمد (بی‌تا) *لباب الالباب*، به تصحیح ادوارد براون، مطبعه بریل. فاتحی نژاد، عنایت‌الله (۱۳۷۰) «جاحظ (بخش المحاسن و الاضداد)»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فاتحی نژاد، عنایت‌الله (۱۳۹۲) «حمزه اصفهانی»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرزانه، محسن (۱۳۶۳) «مؤلف نوروزنامه کیست؟»، *مجله آینه*، شماره ۱۱-۱۰.

۲۳۰ / بررسی نوروزنامه‌ها در عصر اسلامی (تا سده نهم هجری) / عبدالرحیم قنوت و ...

- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۳۸۷) مجموعه رسائل (۱) به اشراف محمد امامی کاشانی، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
- القلقشندی، احمد بن عبدالله (بی تا) صبح الاعشی فی صنایع الانشاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- قنوت، عبدالرحیم (۱۳۹۱) «مینوی و خیام»، روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۱۰ خردادماه، ضمیمه فرهنگی شماره ۲۵۳۲۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) تاریخ نگاری محلی ایران در دوره اسلامی (تا سده هفتم هجری)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران: سمت.
- کاسانی الحنفی، علاءالدین ابوبکر بن مسعود (۱۳۹۴) بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت: دارالکتب العربی.
- کحاله، عمر رضا (۱۳۷۶) معجم المؤلفین، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مجملة التوارخ و القصص (بی تا) تحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۹) تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس.
- محیط طباطبایی، سید محمد (۱۳۴۳) «نوروز و نوروزنامه»، یغما، شماره ۱۹۰، صص ۷۹-۷۴.
- مرزبانی، محمد بن عمران (۱۴۲۵) معجم الشعراء، بیروت: دارصادر.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱) الفقه علی المذاهب الخمسه: الجعفری، الحنفی، المالکی، الشافعی، الحنبلی، بیروت: دارالتیاری جدید.
- المقرئ التلمسانی (۱۹۹۷) نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.
- مقریزی، احمد بن علی (۱۴۲۲) المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار، مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامی.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵) رجال النجاشی، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳) تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای، تهران: توس.
- النویری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب (۱۴۲۳) نهایه الارب فی فنون الادب، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه.
- هارون، عبدالسلام محمد (۱۹۷۳) نوادر المخطوطات، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحاسبی و اولاده بمصر.
- یاقوت، شهاب الدین ابو عبدالله (۱۹۹۳) معجم الادباء، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- Boyce, Mary, "Nowruz i. In the Pre-Islamic Period", *Encyclopædia Iranica*, online edition 2016, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/nowruz-i>.

### List of sources with English handwriting

- ‘Abdol Ḥamid, Šā’ib (1424), *Mo’jam Mo’varekī al-Šī’a: Al-Imamīyya*, Al-Zaydiyya, Isma’īliyya, Qom, Mo’assisa Dā’rat al-Ma’ārif Fīqh Islamī.
- Abū Hīlāl Askarī, Moḥammad b. ‘Abdollah (1987), *Al-Awa’l*, Ṭantā.
- Aḥmadvand, Šojā, Mūsā Ġafoūrī (1397), "The Political Rule of Ancient Iran in ‘Omar Kayyām’s *Nowrūznāmeḥ*", *New Research in Humanities*, Vol. 47, pp. 125-151.
- Al-Baqdādī, ‘Abdol Qādir b. ‘Omar (1418), *ḵazānat al-Adab Lob Lbāb Lisān al-‘Arab*, Beirut.
- Al-Isfahānī, Hamza b al-Hassan (1409), *Sawā’r al-Amṭāl ‘la Af’al*, Beirut.
- Al-Isfahānī, Hamza b al-Hassan (Nd), *Ta’rīk-e Sonī Molūk al-Arz wa al-Anbīyā*, Beirut, Mansūrāt Dār Maktaba al-Ḥayāt.
- Al-jāhīz, ‘Amr b Baḥr (1991), Al-Maḥāsīn wa Al-Azdād, Beirut, Dār Al-Hādī.
- Al-Moqarī Al-Telmīsānī (1997), *Naḥḥ al-Ṭayyīb Men ḡaṣan al-Andūlūs al-Raḥīb*, research by Iḥsān ‘Abās, Beirut, Dār Sādīr.
- Al-Nūwayrī, Šahābauddīn Aḥmad b. ‘Abdul Wahāb (1423), *Nahāya al-Arab Fī Fonūn al-Adab*, Cairo, Dār Al-Kotob wa Al-Weṭā’q Al-Qawmīya.
- Al-Salāmeḥ, Ḥesām (1397), "Study of the language style of Khayyam Neyshabouri *Nowruznameḥ*", the first national conference on basic research in language and literature studies.
- Al-Šayyād, Faw’ād ‘Abdul Mo’aṭī (1972), *A-Nowrūz wa Aṭareḥī Fī al-Adab al-‘Arabī*, Beirut: jamī’a Beirut al-‘Arabī.
- Amīn, Moḥsen (1403), *A’yān al-Šī’a*, Beirut, Dār al-Ta’ārif Līl-Maṭbū’āt.
- Āqābozorg Tehrānī, Moḥammad Moḥsen (1403), *Al-Zorī’ah Ila al-Taṣānīf al-Šī’ah*, Beirut, Dār al-Azwa’.
- Azarnouš, Āzartāš (1370), "jāhīz", *The Great Islamic Encyclopedia*, Tehran, the center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Bahār, Moḥammad Taqī (1337), *Sabkšenāi Yā Tārīk-e Taṭavūr-e Naṭr-e Fārsī*, Amīrkabīr.
- Bal’amī (Nd), *Ta’rīk al-‘Arabī*, Research by Moḥammad Rošan, Sorouš.
- Baqdādī, Ismā’īl (1951), *Hadīyat al-‘Arefīn*, Asmā’ al-Mo’aefīn va Āṭār al-Mošaneḥīn, Beirut, Dār-aḥīyāh al-Taraṭ al-‘Arabī.
- Baqdādī, Ismā’īl (Nd), *Īzāḥ al-Maknūn Fī Zeīl ‘Alā Kašf al-zonūn ‘An Asāmī-ye al-Kotūb va al-Fonūn*, Beirut, Dār-aḥīyāh al-Taraṭ al-‘Arabī.
- Bayāt Moktārī, Moḥammad, Moḥammad Ġafoūrīfar (1391), "Who Is The Author Of *Noruznameḥ*?", the journal of epic literature (pazhuhesh-nameḥ farhang-o-adab), Vol. 13, Year 8, pp. 190-205.
- Bīrūnī, Abū Reīḥān (1380), *Āṭār al-Bāqīya ‘An al-Qorūn al-ḵālīya*, Tehrān: Markaz-e Našr-e Mīrāt-e Maktūb.
- Brockelmann, Carl (Nd), *History of Arabic Literature*, Cairo, Dār al-Ma’ārif.
- Daštī, Rezā (1386), *jašnhā-ye Mellī-ye Irānīyān*, Tehrān, Pāzīneh.
- Dāvūdī, Moḥammad b. ‘Alī (By-ta), *Ṭabaqāt al-Mofaserīn*, Beirut, Moḥammad ‘Alī Beyzoūn, Dar Al-Kotob Al-‘Elmīyya.
- Deḥḵodā, ‘Alī Akbar (1377), *Loḡatnāme*, Tehrān, Institute of Publishing and Printing of University of Tehran.
- Derāyatī, Moṣṭafā (1390), *Fehrestegān-e Nosḵehā-ye ḵaṭī Iran*, Tehrān, Sāzmān Asnād va Ketābkāneh, Mellī-e jomhoūrī-ye Eslāmī-ye Iran.
- Derāyatī, Moṣṭafā (Nd), *Fehrestvār-e Dastneveštehā-ye Iran*, Mashhad, Mo’assese Farhangī va Pažūhešī-ye javād.
- Ebn al-Abār, Abū Abdollah Moḥammad b. Abdollah (1986), *A’tāb al-Kūtāb*, Beirut.
- Ebn al-ḵaṭīb (1424), *Al-Iḥāṭa Fī al-Aḵbār al-Qarnāta*, Beirut, Dār al-Kītab al-‘Elmīya.
- Ebn Al-Sā’ī, ‘Alī b. Anḵab (1430), *Al-Dor Al-Ṭamīn Fī Asmā’ al-Mošaneḥīn*, Tunisia, Dār al-ḡarb al-Islamī.
- Ebn Ayyās, Moḥammad b. Aḥmad (1995), *Nozha al-Umam Fī al-‘Ajā’eb wa al-Ḥīkam*, Cairo, Maktaba al-Madboūlī.

- Ebn Esfandiyār, Moḥammad b. Ḥassan (1366), *Tārīk-e Ṭabarestān*, Tehrān, Padīde kāvar.
- Ebn Farḥūn (Nd), *Al-Dībāj al-Maḡhab Fī Ma'rīfa A'yān 'Olamā' al-Maḡhab*.
- Ebn Idrīs, Moḥammad b. Aḥmad (1410), *Al-Sara'ir al-Ḥawī Lī-Taḥrīr al-Fatāwī*, Qom.
- Ebn Kalakān, Aḥmad b. Moḥammad (Nd), *Wafayāt al-A'yān wa Anbā' Abnā' al-Zamān*, Beirut, Dār al-Fīkr.
- Ebn Moqaffa, *Al-Nīrūz*, Property Number: 003 / 1393.04.02459, Malik National Library and Museum.
- Ebn Nadīm (Nd), Moḥammad b. Ishāq, *Al-Fehrest*, Beirut, Dār al-Ma'rīfah.
- Ebn Qāzī, Aḥmad b. Moḥammad (Nd), *Zeīl-e Wafayāt al-A'yān, Tunisia*, Al-Maktaba al-'Atīqah.
- Ebn Qodāma al-Maqdīsī, 'Abd al-Raḥman b. Moḥammad (Nd), *Al-Šarḥ al-Kabīr, Dār al-Kūtab al-'Arabī*.
- 'Emad al-Dīn al-Kātib, Moḥammad b. Moḥammad (1971), *ḡarīdat al-Qaṣr wa jarīdat al-'Aṣr, Tunisia*, Dār al-Tunisiya.
- Farzāneh, Moḥsen (1363), "Who is the author of Nowruznameh?", *Journal of Ayandeh*, pp. 10-11.
- Fāteḥīnezād, 'Enāyatollāh (1370), "jāḥīz (section of al-Maḡāsīn wa ad-Azdād)", *Great Islamic Encyclopedia*, Tehrān, the center for the great Islamic encyclopedia.
- Fāteḥīnezād, 'Enāyatollāh (1392), "Ḥamza Isfahānī", *The Great Islamic Encyclopedia*, Tehrān, the center for the great Islamic encyclopedia.
- Feīz kāšānī, Moḥammad Moḥsen (1387), *Majmo'e Rasā'il* (1), Edited by Moḥammad Emāmī Kāšānī, Tehrān, Madrasa 'Ālī-ye Šahīd Moṭaharī.
- Ḥājī kalīfa, Mostafā b. Abdollāh (Nd), *Kaṣf al-ḡonūn 'An Asāmī al-Kotb wa Al-Fonūn*, Beirut, Dār-aḥīyāh al-Tarāṭ al-'Arabī.
- Hāroon, 'Abdul Salām Moḥammad (1973), *Nawāder al-Maḡtooṭāt*, Moṣṭafa Al-Bābī Al-Ḥasabī wa Aowlādīhī Be-Mīṣr.
- Ḥosseīnī Isfahānī, Ghiathuddin Ali, *a summary of astrology and proof of calendar*, Kītabkhaneh, Moza and Center for Isnad of an Islamic Consultative Assembly. Shamara version 79002.
- Inostrantsev, Konstantin (1348), *Sasanidskie etudy*, Translated by Kāzem Kāzemzādeh, Tehrān, Bongāh-e Tarjome va Našr-e Ketāb.
- ja'farīyān, Rasūl (1376), "Newroz dar Farhang Šī'a", *Nāma Mofid*, No. 9, pp. 201-220.
- Kaḡhāla, 'Omar Rezā (1376), *Mo'jam al-Mo'alefīn*, Beirut, Dar Ehīyā al-Torāṭ al-'Arabī.
- kānī, Ḥamīd (1397), "Exegtical Approaches of al-Hakim al-Tirmidhi", *The Journal of historical approaches to Qur'an and ḡadīth Studies*, No. 63, pp. 172-197.
- Kāšānī Al-Ḥanaṭī, 'Alā'ddīn Abū Bakr b. Mass'oūd (1394), *Badā' wa al-Šanā' Fī Tarīb-e al-Šarā'*, Beirut, Dar Al-Kūtab Al-'Arabī.
- kaṭīb Baḡdādī, Aḡmed b. 'Alī (1417), *Tārīk-e Baḡdād*, Beirut, Moḥammad 'Alī Beyzoūn, Dar Al-Kotob Al-'Elmīyya.
- ḡayyām, 'Omar b. Ibraḡīm (1380), *Nowrūznāmeḡ*, Edited by Mojtabā Mīnavī, Tehrān, Asāṭīr.
- Majlesī, Moḥammad Bāḡer (1403), *Bīḡar al-anwār*, Beirut, Dar Ehīyā al-Torāṭ al-'Arabī.
- Majmal al-Tawārīk wa al-Qīṣaṣ* (Nd), research by the Malek al-Šo'arā Bahār, Tehrān, Kalāleh kāvar.
- Maḡrīzī, Aḡmad b. 'Alī (1422), *Al-Mawa'īz wa al-I'tībār*, Al-Forḡān līl-Torāṭ al-Eslamī
- Marzbānī, Moḥammad b. 'Imrān (1425), *Mo'jam al-Šo'arā*, Beirut, Dār Sādīr.
- Moḡnīya, Moḥammad javād (1421), *Al-Fīḡh 'Ala al-Maḡāzḡb al-ḡamsa: Al-ja'farī, Al-Ḥanaṭī, Al-Malīkī, Al-Šaff'ī, Al-Ḥanbalī*, Beirut, Dār al-Tīyyīr al-jadīd.
- Moḡammadī Malāyerī, Moḥammad (1379), *History and culture of Iran during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*, Tehrān, Toos.
- Moḡīṭ Ṭabātabā'ī, Seyed Moḡammad (1343), "Nowruz and Nowruznameh", *Yaḡmā*, 190, pp. 74-79.
- Najāšī, Aḡmad b. 'Alī (1365), *Rījāl al-Najāšī, jamī'a al-Modarassīn Fī Ḥoza al-'Elmīyya Bī Qom*, Mo'assīssa al-Našr al-Eslamī.
- Naršakī, Abū Bakr Moḡammad b. Ja'far (1363), *Tārīk-e Bukhara*, Translated by Abū Našr Aḡmad b. Moḡammad b. Našr al-Qabāwī, Tehrān, Toos.
- Qalḡaṣandī, Aḡmad b. Abdollāh (Nd), *Šobḡ al-'šā Fī Šanā'ata al-Enšā'*, Beirut, Dar Al-



Kitāb Al-‘Elmīyya.

Qanavāt, ‘Abdolrahīm (1391), "*Mīnavī and kayyām*", Eteḷā‘āt newspaper, Wednesday, 10 kordād, 1391, Cultural Supplement, No. 25325.

Qanavāt, ‘Abdolrahīm (1393), *Local historiography of Iran in the Islamic period (up to the seventh century AH)*, Qom, Research Institute and University, Tehran, Samat.

Rahmatī, Moḥammad Kāzem (1396), "*Considerations on the correction of Ibn Nadim's book*", Shahab Heritage, Volume 23, Number 90.

Razī, Hāšem (1380), *Chronology and Celebrations of Ancient Iran*, Tehrān, Behjat Publications.

Şafđī, kalīl b. Āībak (1401), *Al-Wāfī Be al-Wafayāt*, Beirut, Franz Steiner Publishing House.

Saḳāwī, Moḥammad b. ‘Abd al-Raḥman (Nd), *Al-A‘lān Be-al-Tūbīk Leman Zam-e Ta‘rīk*, Beirut, Dār al-Kitāb al-‘Elmīya.

Şamşīrī, Raḥīmeḥ etal (Spring 2016), "*Analysis of conflicting reports of praise and guilt of Moali Ibn Khanis and evaluation of the causes of his weakening*", Ulum Hadith, Volume 21, Number 1.

Şeīk Hor ‘āmolī, Moḥammad b. Ḥassan (1409), *Wasā‘l al-Şī‘a*, Qom.

Sha‘bānī, Reżā (1378), *Nowruz customs*, Tehrān, Center for International Cultural Studies.

Shafa, Shojaeddin (1385), *De persia a la Espana musulmana: la historia recuperada*, Translated by Mehdī Semsār, Tehrān, Gostareh.

Sorouşīyār, jamşīd (1354), "*A yād al-Fors*", *Yağmā*, pp. 370-373.

Tehrānčī, Mīnā (1379), "*Nurūznāme*," Ketāb-e Māh Honar, No. 30-30, pp. 12-13.

Termezī, ḳāwja ‘Alī, *Nooroznāme*, Ketābḳāneh, Moza and Markaz Asnād Majles-e Şūrāy-e Eslāmī, Number proven 12827.

‘wfi, Moḥammad (Nd), *Lobāb al-albāb*, Edited by Edward Brown, Braille Press.

Yāqūt, Şahābauddīn Abū ‘Abdullāh (1993), *Mo‘jam al-Odabā’*, research by Iḥsān ‘Abās, Beirut, Dār al-ġarb al-Eslāmī.

Zamānī Maḥjoub, Ḥabīb (1395), "*An Investigation of Nowruz Document in Islamic Traditions: A Case Study of Mu lla Ibn Khnys's Narrative*", *The History of Islamic Culture and Civilization Quarterly Journal of Research*, Vol. 25, pp. 29-44.

Zarrīnkoob, Roozbeh (1386), "*An ancient report of Nowruz ceremonies in the Sassanid era*", Bukhara, vol. 60, pp. 190-192.

#### English Source

Boyce, Mary, "Nowruz i. In the Pre-Islamic Period", *Encyclopædia Iranica*, online edition 2016, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/nowruz-i>.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**A study of Nowruznameh in the Islamic era  
(up to the ninth century A.H.)<sup>1</sup>**

Abdolrahim Ghanavat<sup>2</sup>  
Maryam Oraee Ghadiri<sup>3</sup>

Received: 2021/08/13  
Accepted: 2021/10/14

**Abstract**

Nowruz, one of the ancient, central and glorious Iranian holidays that was even practiced in the Islamic era, is reflected in the works of famous authors so that they have composed specific books called *Nowruznameh*. This article, using a descriptive-analytical method, attempted to study the genesis, development, language, structure, content, dispersion and other issues pertained to these works up to the 9th century A.H. The main question concerns the contributing factors and drives of writing *Nowruznameh* as well as the expansion and appeal of such works. The results suggest that the composition of *Nowruznameh* began in the second century A.H. but it reached its zenith in the third and fourth centuries A.H. *Nowruznamehs* have a fluent and simple language and the most frequently discussed topics in these works include the rituals and traditions of Iranian kings in observing Nowruz, the development of a calendar based on Iranian Nowruz, the resolution of the inconsistency in the time of collecting taxes, and tolls, the rationales behind Iranian festivals, Nowruz poems, and customs, the consequences of Nowruz being designated to a certain day of the week, and discussion of the jurisprudential rules of Nowruz.

The primary motivation of *Nowruznameh* authors was their literary interests and tendencies, and their efforts to sustain and revive Iranian culture and civilization in the Arab-Islamic era on the other. Of the seventeen *Nowruznamehs* whose names have been recorded in various sources, only five works are available.

**Keywords:** Nowruz, Neyruz, *Nowruznameh*, Iranian festivals.

---

1. DOI: 10.22051 / hph.2021.38159.1571

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. (Corresponding Author) Email: [ghanavat@um.ac.ir](mailto:ghanavat@um.ac.ir)

3. PhD Candidate, History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. [maryam.oraee@mail.um.ac.ir](mailto:maryam.oraee@mail.um.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۵۹-۲۳۵

## تاریخ نگری و تاریخ نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ق)<sup>۱</sup>

محسن لطف آبادی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۱  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۶

### چکیده

اگرچه حزین لاهیجی عمدتاً به عنوان یک ادیب و شاعر شناخته می شود، بخشی از شهرت او، مربوط به جایگاه مورخانه اوست. او در میان کتاب های مختلف خود، دو اثر در زمینه تاریخ دارد که در آنها می توان رویکرد وی را در این حوزه دید. درباره «حزین شاعر» یا دیگر ابعاد زندگی او، پژوهش های بسیاری صورت گرفته، اما «حزین مورخ» مدنظر محققان قرار نگرفته است. در این مقاله، کوشیده شد تاریخ نگری و تاریخ نگاری حزین لاهیجی بررسی شود تا به این پرسش پاسخ داده شود که حزین چگونه به تاریخ نظر کرده و در چه چارچوب هایی به نگارش تاریخ پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می دهد که حزین در ویژگی هایی چون عبرت بینی، تقدیرباوری، اخلاق مدارای و وطن دوستی با سنت تاریخ نویسی روزگار خود همسو بوده و در این چارچوب های فکری به تاریخ نگاه کرده است. غالب بودن این ویژگی ها، ناشی از میراث دیرینه تاریخ نگاری ایرانی است که به صورت یک سنت پیشینی به او به ارث رسیده است. اما در ویژگی هایی چون خارج بودن از چارچوب های رسمی، دنبال کردن اندیشه ای خاص، دارا بودن رویکرد انتقادی و نگارش تاریخ مردم، بیرون از پارادایم های غالب عمل کرده، جامعیت او در علوم مختلف، در این امر تأثیرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: حزین لاهیجی، تاریخ نگاری، تاریخ نگری.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.30130.1419

۲. دکترای تخصصی تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران: mohsenlotfabadi@yahoo.com

#### مقدمه

بین تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری هر مورخی، رابطه مستقیم و دوسویه‌ای وجود دارد. تاریخ‌نگری به معنای نوع تفکر، زاویه و نگاه مورخ به تاریخ، و تاریخ‌نگاری به معنای نگارش تاریخ است (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۶). یک رویداد تاریخی، ممکن است با پنج، شش یا ده نوع تاریخ‌نگری متفاوت، به صورت‌های مختلفی گزارش و تفسیر شوند. به عبارت دیگر، تاریخ‌نگاری، نه بازتاب عینی یک رویداد تاریخی، بلکه نتیجه رویارویی آگاهانه ذهن و افق فکری مورخ با رویداد تاریخی است (آقاجری، ۱۳۸۰: ۳۸) و مورخ با توجه به معناهای ذهنی خود، آنها را می‌نگارد. اگر رخدادهای تاریخی نباشند، مورخی نخواهد بود و به عکس، اگر مورخی نباشد، رخدادهای تاریخی بی‌معنا خواهند بود.

هدف این مقاله، بررسی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی، ادیب و مورخ قرن دوازدهم هجری است. اینکه نویسنده اساساً چه بینش، رویکرد و روشی در نگارش تاریخ داشته و چگونه به تاریخ نگاه کرده، حائز اهمیت است. همچنین، این مسئله مدنظر است که پایگاه اجتماعی و سیاسی حزین، چه تأثیری در بینش و روش او داشته است. حزین، نماینده دوره‌ای از تاریخ است که بعد از یک دوره آرامش و ثبات سیاسی در دوره صفوی، بی‌ثباتی در ایران حاکم شد و نظام سیاسی و به تبع آن جامعه گرفتار قهقرا شد و باید دید که این شرایط ایران چگونه در آثار او انعکاس پیدا کرده است.

درباره تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. پژوهش‌های انجام‌شده در ارتباط با او را، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱. دسته اول، پژوهش‌هایی است که حول «حزین شاعر» شکل گرفته است. با توجه به اشتها او در شعر و ادبیات، بیشتر پژوهش‌های صورت گرفته این جنبه از زندگی او را بررسی کرده‌اند. از مهم‌ترین آثار در این زمینه، کتاب شاعری در هجوم منتقدان؛ نقد ادبی در سبک هندی، اثر محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۷۵) است که در کنار معرفی حزین و کتاب‌های او، به بررسی دیدگاه‌های منتقدان وی و اشعارش می‌پردازد؛ ۲. دسته دوم، نوشته‌هایی است که به زیست‌نامه و زندگی شخصی او در دوره‌های مختلف اشاره دارد. مقاله «حزین لاهیجی در هند»، پژوهش عباس هاشم‌زاده محمدیه (۱۳۸۸)، یکی از این نمونه‌هاست که به بررسی علل مهاجرت او به هند و فعالیت‌هایش در این سرزمین را مطالعه کرده است؛ ۳. دسته سوم، آثاری هستند که به دیگر جنبه‌های زندگی حزین، از جمله رسائل وی در علوم مختلف توجه کرده‌اند. از نوشته‌های مهم این حوزه، می‌توان به مقاله «در آستانه تحقیق و نشر؛ گذری بر رسائل حزین لاهیجی» پژوهش علی اوجبی (۱۳۷۷) اشاره کرد. از آنجایی که «حزین مورخ» مدنظر محققان قرار نگرفته، این

### ۱. زندگی و زمانهٔ حزین لاهیجی

حزین لاهیجی، اندیشمند «ایرانی» و «شیعی» قرن دوازدهم هجری بود. او در خانواده‌ای دانش‌دوست در سال ۱۱۰۳ق در اصفهان متولد شد (لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۰). همچنان که از نام او برمی‌آید، اجدادش متعلق به گیلان و نسبشان به شیخ زاهد گیلانی، از صوفیان قرن هشتم و مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌رسد. پدر حزین، مردی عالم و دین‌دار بود و پسرش را از دوران کودکی با معارف قرآنی و شیعی تربیت کرد و روح و جانس را با آن عجین ساخت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲-۱۰). حزین در طول حیات خود، در طی مسافرت‌های متعددی که به مناطق مختلف ایران و هند داشت، بر بیشتر علوم از جمله اخلاق، کلام، معارف اسلامی، شعر و ادب و تاریخ مسلط شد و آثار مختلفی در این زمینه‌ها از خود به جای گذاشت (Perry, 2012). دو اثر او در زمینهٔ تاریخ که محل بحث این مقاله است، *تاریخ حزین و واقعات ایران* و *هند* نام دارند که بعد از سال ۱۱۴۶ق یعنی در زمان حضور او در هندوستان نوشته شدند. هر دو اثر مختصر هستند و رویدادهای ایران و گاه هندوستان را از زمان فروپاشی صفویان تا زمان نادرشاه، با زبانی ساده در خود جای داده‌اند (بهار، ۱۳۴۹: ۳۱۰/۳). به همین جهت، مطالب هر دو کتاب مشابهت‌های زیادی دارند و می‌توان گفت، *واقعات ایران و هند*، خلاصه‌ای از کتاب *تاریخ* او است. *تاریخ حزین*، از یک منظر، یک نوع شرح حال‌نامهٔ خود وی نیز محسوب می‌شود و او در کنار بیان اوضاع و احوال خود در دوره‌های مختلف زندگی، به اختصار به مسائل سیاسی، نظیر فروپاشی صفویان و حاکمیت افغان‌ها در ایران و مبارزات با عثمانی‌ها نیز اشاره کرده است. بخشی از شهرت حزین، به دلیل تألیف این دو کتاب است.

حزین در سی و دو سال اول زندگی خود، در محیط امن و آرام ایران، تحت حاکمیت صفویان زندگی کرد. اما بعد از این زمان، با شرایط متفاوتی، تحت تأثیر سقوط صفویان و ورود افغانه مواجه شد که تأثیرات زیادی بر روحیه و افکار او برجای گذاشت. دوران مهمی از زندگی او، مصادف با بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی ایران بود. در این زمان، مرزهای ایران از هر سو، در تهاجم رقیبان قرار گرفت و سرکردگان داخلی با توجه به شرایط به وجود آمده، برای پیشبرد مقاصد خویش تلاش می‌کردند. جریان تعاملات سیاسی نامنظم و حوادث بی‌ثبات کننده، به‌طور مکرر به وقوع می‌پیوست. به همین سبب، شرایط اقتصادی توده‌ها، بغرنج شد و تاراج حوادث، هر آن ممکن بود، هستی آنان را به باد دهد: «بدکاران و شورشانگیزان مملکت که از بیم سیاست [در زمان حاکمیت صفویان] درخزیده بودند، در آن انقلاب و طوفان [بعد از

ورود افغان‌ها] از هر گوشه و کنار سر به طغیان و زیاده‌سری برآورده [قصد] شورش‌انگیزی داشتند» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۶۰). شرایط تغذیه و بهداشت مردم نامناسب بود و «هر روز جماعتی بی‌شمار به امراض مهلکه مبتلا گشته هلاک می‌شدند.» (لاهیجی، ۱۳۷۷[۵]: ۱۹۳-۱۹۲؛ همچنین نک: مروی، ۱۳۶۹: ۱/۴) از این رو، در این دوران، نمی‌توان نشانه‌هایی از جامعه‌ای سالم را در ایران دید. یک جامعه وقتی سالم است که مردم در آن به لحاظ سیاسی و اقتصادی احساس امنیت کنند.

## ۲. دریافت نظری حزین از تاریخ

نوع نگاه مورخان به تاریخ، در تاریخ‌نگاری آنان تأثیرگذار است و مورخان با توجه به افق‌های فکری که ایشان را محصور کرده است، تاریخ را می‌نگارند. به عبارت دیگر، مورخان آینه نیستند که امر واقع را همان‌گونه که اتفاق افتاده است، بنگارند، بلکه معناهای ذهنی آنهاست که نوشته‌هایشان را جهت می‌دهد. میان افق فکری یک مورخ و تاریخ‌نگاری او، رابطه مستقیمی وجود دارد. در بررسی تاریخ‌نگاری هر مورخی، باید الگوی فکری او را مدنظر قرار داد تا به فهم درستی از آن رسید. مورخانی همچون حزین لاهیجی، معمولاً به شکل مستقیم به الگوی فکری و نوع مواجهه‌شان به تاریخ اشاره نکرده‌اند، اما با دقت در نوشته‌های آنان می‌توان آن را دریافت.

در تاریخ‌نگاری سنتی ایران، تحت تأثیر نگاه دینی و قرآنی، تاریخ مساوی با «علم عبرت» است. در استمرار این سنت، در نوشته‌های حزین نیز تاریخ «علم عبرت» دانسته شده که به صورت انباشتی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در این دستگاه، تاریخ همانند آینه‌ای دیده می‌شود که تصاویر اتفاقات، رخدادها و تحولات در آن منعکس شده و به زمان حال رسیده است و بهسازی اکنون با توجه به انباشت‌های تاریخی، از مهم‌ترین فواید آن است: «چون انسان را به همین ثمره و گزین سرمایه در کارگاه آفرینش تحصیل عبرت است و از این است که گروهی از دانشمندان و قدر وقت‌شناسان به تدوین کتب تواریخ تحریر احوال هر نیک و بد پرداخته» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۳-۲). او در نامه‌ای که به یکی از نزدیکانش در هندوستان می‌نویسد، آرزو می‌کند که بتواند «شمه‌ای از سرگذشت خود [در سفرها و دشواری‌های آن را] نقل کرده تا موجب عبرت گشتی» (لاهیجی، ۱۳۸۴: ۹۹). حزین، افسانه‌گویی و نوشتن تاریخ به قصد خودنمایی را از آن جهت که مایه عبرت‌آموزی نیست، دور از شأن تاریخ دانسته و آن را از معایب این علم برمی‌شمارد و معتقد است که شیوه نگارش تاریخ او از این ویژگی‌ها به دور است (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۳-۱۱۲).

مطابق با این چارچوب فکری، از طریق تاریخ، امور محسوس و ظاهری در اختیار انسان‌ها و جوامع قرار می‌گیرد و با استفاده از آن می‌توان به امور غیر محسوس و باطنی اصل شد. به سخن دیگر، «چشم حقیقت» در تاریخ، «چشم عبرت‌بین» است و فرد و جامعه با به‌کارگیری آن می‌توانند خود را از مصائب باز دارند. به‌همین جهت، حزین، انگیزه خود از تألیف کتابش را در کنار «ذکر شمه‌ای از حالات و وقعات خود» اینگونه بیان می‌کند که «سرگذشت ایام گذشته را برای نگرندگان خالی از فایده و عبرت» نیست تا «دوستان را یادگاری و آیندگان را تذکاری باشد» (همان: ۲، ۳؛ لاهیجی، ۱۳۷۷ [۵]: ۱۸۹). در هنگام روایت برخی رخداد‌های تاریخی نیز، این تلقی را با ذکر جمله «به دیده عبرت کردم» بیان می‌کند و بر طبل پندآموزی آن می‌کوبد (نک: لاهیجی، ۱۳۳۲: ۸۴).

در امتداد بحث عبرت‌بینی، باید به نگاه اخلاق‌مدارانه حزین به تاریخ اشاره کرد. جهان‌بینی او در تاریخ، یک جهان‌بینی اخلاقی است و نیل به آن، از آرمان‌های اصلی محسوب می‌شود. برای او، رویدادهای تاریخی همچون الگویی اخلاقی هستند. یکی از اهداف او در بیان رخدادها و اتفاقات زمان خود، نشان‌دادن بُعد اخلاقی و پنهان آن است. به‌عبارت‌دیگر، تاریخ و رخداد‌های تاریخی، گذرگاهی برای دستیابی به امور اخلاقی است. یکی از این نمونه‌ها را در بحث قدرت‌گیری نادر می‌توان دید که در کنار بُعد سیاسی آن، نشان‌دهنده درک اخلاقی او از این اتفاق است. چیدمان روایت‌ها درباره این موضوع، نیازمند تأمل است. ابتدا به ورود نادر به اردوی طهماسب دوم و یافتن لقب «طهماسب‌قلی‌خان» و پیشرفت کار و استقلال او اشاره کرده و سپس به یاد یکی از اشعار سعدی در بوستان می‌افتد و می‌خواهد از آن کسب اخلاق و عبرت کند. الگوی اخلاقی که در قبال نادر ایجاد می‌کند، این‌گونه است که ابتدا به او می‌گوید که «دنیا فانی است و خانه ابدی انسان آخرت است و باید هرچه بیشتر در کسب فضیلت‌ها بکوشد و از آنجا که مردم بر دین پادشاهان هستند، باید سلوک درستی درپیش گیرد»، سپس اندرزهای اخلاقی دیگری درباره نحوه رفتار با رعیت و اداره جامعه مطرح کرده و معنایی ارزیابی مطابق با نظام معنایی فرهنگ ایرانی را گوشزد می‌کند:

نخستین نکو‌گیر راه سلوک	که خلقی گ‌راید به دین ملوک
جهاندار باید پسندیده‌کیش	غم پیروان خور به دنبال خویش
تو را خانه در عالم دیگر است	سرای تو بیرون از این ششدر است
قوی دار دل را و همت بلند	به همت توان گشت فیروزمنند
به کاری که در وسع کوشنده نیست	همانا میان بستن از ابلهی است
به ملک تو هر جا که بیداد رفت	بود از تو، چون از میان داد رفت

چه شد فرّ و دیهیم گردن‌کشان که دوران ندارد از ایشان نشان  
(لاهیجی، ۱۳۷۷: [۵] ۲۰۶-۲۰۵؛ همچنین درباره جهان‌بینی اخلاقی حزین نک:  
لاهیجی، ۱۳۷۷: [۴] ۷۱-۸۴)

همسو با مطالب قبل، تقدیرگرایی و تفسیر قضا و قدرگونه رخدادها، ویژگی دیگری است که می‌توان در تاریخ‌نگاری حزین برشمرد. تقدیرگرایی اندیشه‌ای است که مبنای اعتقادی و دینی دارد و رابطه‌ای است که بین انسان و ماوراءالطبیعه برقرار است (آرام، ۱۳۸۶: ۲۶۶). این اندیشه به معنای آن نیست که انسان موجودی منفعل و بی‌اختیار است و نقشی در تحولات تاریخی ندارد، بلکه به این معنی است که در محدوده خاصی می‌تواند عرصه عمل پیدا کرده و کنش‌های خود را انجام دهد. به عبارت دیگر، مطابق با این دیدگاه، انسان در یک کل از پیش تعیین‌شده زندگی می‌کند و می‌تواند در این کل، با اراده و اختیار خود عمل کند. زمانه‌ای که حزین در آن زندگی می‌کرد، یعنی اواخر دوره صفوی و قدرت‌گیری نادر، باتوجه به افزایش ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی و ظهور مدعیان داخلی و خارجی، اندیشه تقدیرگرایی بیشتر شده و بسیاری از مسائل در این الگو تشریح می‌شدند. این اندیشه به او کمک می‌کرد که بتواند آرام و دردهای خود را تسکین داده و توجهی برای وضعیت موجود پیدا کند. در این چارچوب، معتقد بود که هرچه خداوند مقدر کند، همان خواهد شد (لاهیجی، ۱۳۸۴: ۹۸). به زعم او، در تقدیر اجباری نهفته است و باید آن را پذیرفت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۰۱ و ۵۴). به کارگیری اصطلاحاتی چون «قهرمان تقدیر»، «برحسب تقدیر»، «اجرای تقدیر»، «امضای تقدیر»، «تقدیر ایزدی»، «موافق نیفتادن تقدیر»، «تن دادن به قضا»، «قهرمان قضا»، «روزگار شعبده‌باز»، «روزگار پرشر و شور»، «هجوم احوال و حادثات» و غیره، همگی حکایت از این دارد که فلسفه تاریخ او بر مبنای مشیت الهی است. او حتی رساله‌ای به نام *کنه المرام* در بیان قضا و قدر نوشته است (همان: ۱۱۲).

در کنار تأثیر بی‌ثباتی سیاسی و شرایط ناامن جامعه ایران، باید به این نکته مهم توجه داشت که تقدیرگرایی حاصل از صوفی‌گری و تفکرات عرفانی نیز در بنیان‌های فکری نویسنده تأثیرگذار بوده است، زیرا اندیشه‌های صوفیانه در اواخر دوره صفوی، همچنان قدرتمند بود (نک: آرام، ۱۳۸۶: ۲۶۹) و حزین هم در رسالات و هم در اشعار خود، نشان داده است که گرایش زیادی به این جریان داشته است، در این باره (نک: لاهیجی، ۱۳۷۷: [۳] ۱۸۳-۱۷۳؛ لاهیجی، ۱۳۷۷: [۲] ۳۳-۲۵؛ لاهیجی، ۱۳۷۸: ۷۶۴-۶۹۳).



### ۳. اعتبار روایت‌های حزین

پایگاه سیاسی و اقتصادی مورخان در ارائه روایت‌های آنها تأثیرگذار است. اندیشه و قلم مورخی که معیشت او در گرو قدرت است، با مورخی که خارج از آن عمل می‌کند، متفاوت است. تاریخ‌نگاری حزین، بیرون از دایره قدرت صورت گرفت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷؛ لاهیجی، ۱۳۷۸: ۷۰۵). معیشت او و خانواده‌اش، از طریق املاک موروثی‌شان در گیلان تأمین می‌شد که در همان دوره‌ای که صفویان حیات داشتند، از میان رفت (نک: لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۱-۵۰). بعد از این حادثه، درباره معیشت خود می‌نویسد: «به هر نوع با آنچه در دست بوده اوقات می‌گذشت و مرا خود طبیعت و فطرت قادر بر تحصیل دنیا نبوده و نیست و توسل و اظهار حاجت و قبول مروت و احسان از احدی هرچند سلاطین عالی شأن و کرام خلق از دوستان صدیق باشند به موجب حمیت و غیرت فطری ممکن و مقدور نه و با این حال زندگانی به تهیدستی و قصور مقدرت از قدر همت اشق و اصعب اشیا و سخت‌ترین بلیات است»<sup>۱</sup> (همان). در منابع دیگری نیز که احوال او در آنها آمده، از نزدیکی وی با صفویان و اینکه ارجمند و محل مشورت شاهان این سلسله، به‌ویژه طهماسب دوم بوده، سخن رفته است، اما درباره حمایت مالی آنها از او، سخنی به میان نیامده است (نک: شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۴۱؛ واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۳۴۷/۱-۳۴۴). هنگامی هم که در هندوستان بود، هدیه و مقرری انگلیسی‌ها را نپذیرفته است (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۳).

ارتباط حزین با حکومت صفوی به اینگونه بود که گاه به آنها درباره حکومت و مردم مشورت می‌داد و سپس از آنها جدا می‌شد. از این‌رو، اگر همکاری‌ای با سران سیاسی صورت می‌گرفت، مدت زیادی دوام نمی‌یافت. در منازعه طهماسب دوم و نادر با اشرف افغان، به خواست آنها در لشکرشان حاضر بود و بعد از مدت کوتاهی راه خود را در پیش گرفت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۳-۷۴). شاید مسئله‌ای که همین ارتباط کوتاه‌مدت با قدرت را برای وی رقم می‌زد، مسئله ایران و هرج‌ومرج‌هایی بود که جامعه به آن گرفتار شده بود (برای آگاهی بیشتر درباره رابطه حزین با پادشاهان معاصر نک: شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۵: ۸۶-۸۴).

بنابراین، آنچه از تاریخ‌های رسمی دوره صفوی یا دوره‌های دیگر تاریخ ایران سراغ داریم،

---

۱. حزین، در دیوان شعر خود نیز از مدح حاکمان وقت پرهیز کرده و تنها ائمه معصومین را شایسته ستایش می‌داند. او به شعرایی چون انوری و خاقانی که چنین رویه‌ای را در پیش گرفته بودند، خرده گرفته و مناعت طبع خود را پیش می‌کشد:

از صولت نیروی مدیحت نی کلکم      ناخن کند از پنجه برون شیر اجم را  
هر چند که دنیاست ره و ما همه راهی      افتاده مرا زورق هستی به تباهی

(لاهیجی، ۱۳۵۰: ۶۲۳ و ۵۵۸ و ۵۵۵ و ۱۳)

نمی‌توان در تاریخ‌نگاری حزین یافت. اندیشه تاریخ‌نگاری او، برخلاف اکثر مورخان متقدم و هم‌عصر خود که تحت تأثیر تحولات مذهبی، آشکارا به بیان گرایش‌های شیعی خود پرداخته و در برابر اهل سنت موضع می‌گرفتند (نک: منشی قمی، ۱۳۵۹: ۱۰۲ و ۷۳؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۰۰-۹۹ و ۳۶؛ عبدی‌بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۸-۱۶۵ و ۳۳-۳۵؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۵۰-۱۴۱ و ۱۴۰-۱۳۵؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۶۶-۵۷ و ۳۹) و به‌رغم تربیت شیعی و اعتقاد راسخ به آن، در گزارش، داوری و نقد خود، آشکارا موضع نمی‌گیرد و سعی می‌کند از این لحاظ بی‌طرفی خود را حفظ کند. نمونه بارز آن، مواجهه با عثمانی‌ها و افغانه است که به‌رغم اینکه دوگانگی و اختلافات مذهبی با این دو گروه در آن دوره موج می‌زد، تلاش می‌کند، این مسائل را در نگارش تاریخ دخیل نکند (نک: لاهیجی، ۱۳۳۲: ۶۶-۶۳ و ۵۶).

حزین، در رسالات خود نیز چنین رویه‌ای در پیش گرفته و در هنگام بیان مسائل پیرامون مذاهب اسلامی بر له یا علیه گروهی موضع نگرفته است (نک: لاهیجی، ۱۳۷۷ [۱]: ۳۲۶-۲۶۴). اما باید این نکته مهم را در نظر داشت که اگرچه حزین در ظاهر، گرایش‌های مذهبی خود را نشان نمی‌دهد، در باطن فردی کاملاً متعهد به تشیع و طرفدار سرسخت آن است. دلیل این امر را می‌توان در سه موضع دید: یکی اینکه تذکره‌المعاصرین خود را تنها به شعرای شیعی اختصاص داده و حالات آنها را بازگو کرده است (لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۰)؛ دلیل دوم آن است که در برخی ایام عزاداری به منبر می‌رفته و همسو با شیعیان روضه‌خوانی می‌کرده (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۰)؛ نکته آخر اینکه، یکی از دلایل علاقه و حمایت او از حکومت صفوی، تشیع آنها بوده است (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۲۱-۲۰).

موضوعی که بیش از همه باعث اهمیت گزارش‌های تاریخی حزین در نیمه اول کتاب تاریخی او شده است، حضور وی در بسیاری از رخدادهاست. در این بین، مشاهدات او از سقوط اصفهان به دست افغان‌ها و جنگ‌های ایران و عثمانی در نواحی غربی ایران در دوره فترت تا به تخت نشستن نادرشاه برجسته‌تر است. در ماجرای سقوط اصفهان، حزین به غیر از تشریح وضعیت خود و خانواده‌اش، وضعیت شهر را هم بازگو کرد و به‌زعم خود، به «دیده بصیرت» در آن می‌نگریست. او پیشنهادهایی به نزدیکان طهماسب دوم، برای رهایی از مصائب حملات افغان‌ها نیز داد که پذیرفته نشد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۶-۵۰). در غرب ایران، شخصاً در منازعات با عثمانی‌ها شرکت داشت و مردمان این منطقه را به جنگ و مقاومت علیه آنها تشویق می‌کرد: «مردم را دلالت و تحریص به اتفاق و سامان یراق و پاس جزم و مردانگی نمودم، سخنان من مؤثر و مقبول همه افتاد... آن مقدار ایشان را تشجیع و تحریص کردم... و خود هم در اکثر شب‌ها با ایشان در پاسداری و روزها در سواری موافقت می‌کردم» (همان: ۶۷).

مسافرت‌های او به ترتیب به خوانسار، خرم‌آباد، همدان، شوشتر، حویزه، بصره، آذربایجان، کرمانشاه، تویسرکان، تهران، اصفهان و مشاهده رخداد‌های این مناطق، بر اعتبار گزارش‌های او افزود. هرچند در همه این شهرها، مسائل را به اختصار بیان می‌کرد، اما همین مطالب مختصر را از مشاهدات خود روایت می‌کند. علاوه‌براین، برخی از رویدادهای نیمه اول کتاب را که خود آنها را ندیده، از افرادی که در آن واقعه حضور داشتند، گزارش می‌کند. برای مثال، واقعه نبردهای ایران با عثمانی در همدان در زمان طهماسب دوم و آغاز قدرت‌گیری نادر را از اقوال «دفتردار بغداد که از عظمای آن لشکر بود»، روایت می‌کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۴). یا قبل از ارائه گزارش یکی دیگر از جنگ‌های ایران و عثمانی می‌نویسد که آن را «از حاضران معرکه شنیدم» (همان: ۹۴).

حزین، در مقدمه رساله «واقعات ایران و هند»، به این ویژگی کار خود اشاره می‌کند که می‌خواهد «به ذکر شمه‌ای از حالات و واقعات ایران‌زمین و هند و غیره که به رأی‌العین دیده و از بعضی از معتبرین اصداقا به سمع رسیده» بپردازد (لاهیجی، ۱۳۷۷: [۵]: ۱۸۹). علاوه‌براین، سعی کرده است تا حد امکان امانت و انصاف را در گزارش‌های خود رعایت کند. نمونه بارز آن، مواجهه با نادر است که با وجود اختلافات و دشمنی‌هایی که با او دارد، هنگامی که رویدادهای دوره او را به نگارش در می‌آورد، تلاش می‌کند موضعی بی‌طرف داشته باشد و حتی از برخی اقدامات او نظیر شکست دادن عثمانی‌ها و افغانه برای حفظ ایران، با خوشحالی یاد می‌کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۸۹ و ۸۶ و ۸۴). در حالی که مورخی چون ابوالحسن قزوینی، با وجود همه تلاش‌های نادر در یکپارچگی به او چنین موضعی ندارد و به‌علت نوع برخورد او با خاندان صفوی، با القابی چون «نادر غادر، نمک به حرام، راهزن، غارتگر و قطاع‌الطریق» به وی حمله می‌کند (نک: قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۳ و ۱۵۱ و ۱۴۹ و ۹۰). به‌دلیل همین ویژگی‌ها در تاریخ‌نگاری حزین، نویسندگان بعدی، از جمله خود ابوالحسن قزوینی، از کتاب تاریخ او استفاده کرده و به فراخور بحث‌شان، به او ارجاع داده‌اند (نک: همان: ۱۴۹ و ۹۱ و ۸۸ و ۸۵ و ۸۳ و ۸۱؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۹۲ و ۵۹).

به‌غیر از موارد مذکور، فهم معقول رویدادها، در تاریخ‌نگاری حزین تأثیر گذاشته است. او در برخی مطالب کتاب خود، از توصیف صرف رویدادها فاصله گرفته و پدیده‌ها را از نگاه عقلی می‌بیند. این خصلت، متأثر از روحیه عالمانه او است که هنگامی که در مسئله‌ای برایش سؤال و تشکیک ایجاد می‌شد، با رجوع به فتاوی همه فقها، کتاب‌ها، استادان و استدلال‌های خویش، سعی می‌کرد مسئله را حل و خود را اقناع کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۳). زمانی که مسائل اصفهان و گفت‌وگو با متولیان یهودی و مسیحی ساکن آنجا را بازگو

می‌کند، می‌نویسد که تورات و انجیل و شروح آن را به‌طور کامل مطالعه و به تحقیق به کنه عقاید آنها شناخت پیدا کرده و به مباحثه با آنها پرداخته است. در عین حال، به اختلاف مذاهب اسلام نیز پرداخته است و «کتب هر فرقه و سخنان هر یک را پی [می]برد» (همان: ۲۸-۲۹)؛ کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸). در مواجهه با صابیان خوزستان هم به‌همین صورت عمل می‌کند و با احاطه یافتن بر همه جوانب، آراء، عقاید، جمعیت و تاریخچه آنان را توضیح می‌دهد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۱-۷۲).

حزین با چنین رویه‌ای، در مواردی، تبیین معقولانه‌ای از رویدادها و مسائل به دست داده است. او گاه در توضیح مسائل تاریخی در چگونگی متوقف نمی‌شود، بلکه به «چرایی» هم پرداخته است و حتی گاهی گزاره‌های کلی ارائه می‌کند. در باب علت اصلی فروپاشی صفویان در برابر افغانه می‌گوید که چون جامعه سالیان درازی در آرامش و بدون جنگ بود، مستعد آسیب شد و در برابر یورشگران ناکام ماند: «چون قرن‌ها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمت‌های دنیویه در ممالک بهشت‌نشان ایران نصاب کمال یافته، مستعد آسیب عین‌الکمال بود. پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش‌طلب را که قریب یکصد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود، دغدغه علاج آن فتنه به خاطر نمی‌گذشت» (لاهیجی، ۱۳۷۷: ۵).

۵۲). او به وجود آمدن طغیان‌ها و زیاده‌سری‌ها بعد از فروپاشی صفویان در ایران را یک امر طبیعی یا به تعبیر خود، «چنان‌که رسم است» می‌داند که با به وجود آمدن چنین شرایطی (فروپاشی سیاسی)، این پدیده در هر زمان و مکانی رخ می‌دهد (همان: ۱۹۵) یا هنگامی که نادر می‌خواست بر تخت سلطنت به‌جای صفویان بنشیند، در مجلسی که آراسته بود، برخی از اطرافیان سخنان تملق‌آمیز بر زبان رانده بودند که حزین علت این پدیده را طبیعی و ناشی از آماده‌شدن قواعد فرمانروایی و کشورگشایی فرمانروای جدید می‌داند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۸).

با وجود این، زمانی که به هندوستان مهاجرت می‌کند و امکان مشاهده وقایع ایران برای او میسر نیست، به شنیده‌هایی از مسافران برای ارائه گزارش‌های خود اکتفا می‌کند که موجب شده است اعتبار روایت‌های او، در این قسمت از کتاب تا حد زیادی کم شود. برای مثال، هنگام نبردهای نادر با لزگی‌های داغستان از پیروزی آسان او در برابر آنها سخن می‌گوید (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۸)، در حالی که حتی بر اساس منابع رسمی دوره نادرشاه، لزگی‌ها با توجه به اینکه «مساکن‌شان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت و راه‌های بسیار صعب بود [و] به استظهار جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی بیرون می‌آمدند»، یکی از چالش‌های مهم نادر محسوب می‌شدند و حتی برادرش ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به قتل رساندند (نک: استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۹۸-۳۹۶ و ۳۱۶-۳۱۷ و ۲۴۵-۲۴۴).

به‌همین جهت، ابوالحسن قزوینی، از قسمت اول کتاب او تمجید کرده و آن را معتبر می‌داند، اما دربارهٔ قسمت دوم، به‌سبب اختلافات روایات، انتقاداتی وارد می‌کند و معتقد است که «در هندوستان بودن و وقایع ایران از تقریر اقوال متردین نوشتن از دانش بعید است.» به‌زعم او، حزین، «از راه زیرکی اواخر تذکرهٔ احوال خود را حوالهٔ راویان اخبار نموده و صدق و کذب را به گردن آنها گذارده» است (قزوینی، ۱۳۶۷: ۸۰ و ۸۱). این مسئله در نوع خود تعجب‌برانگیز است، زیرا با توجه به رفت‌وآمد زیاد ایرانیان به هندوستان، حزین از راه‌های مختلفی می‌توانست اخبار موثقی از ایران به دست آورد و از ارائهٔ اطلاعات دم‌دستی و ساده دوری کند.

#### ۴. وطن‌دوستی

حزین را می‌توان یک «وطن‌دوست» خواند. آن چیزی که برای او اهمیت دارد، ایران، با حفظ ماهیت سرزمینی، سیاسی و فرهنگی است. با وجود اینکه مانند برخی از مورخان تاریخ‌های عمومی پیش از خود، به ارائهٔ گزارش‌های تاریخ ایران در دورهٔ باستان و دورهٔ اسلامی نمی‌پردازد تا الگوی‌های هویتی ایرانی را برجسته کند، اما در همین تاریخ شرح حال‌گونهٔ خود، علاقهٔ زیادی به ایران نشان می‌دهد. او ایران را همواره می‌ستاید و چنان در اندیشه و جانش اثرگذار است که بر تاریخ‌نگاری‌اش سایه انداخته است.

ستایش‌های مستقیم حزین از ایران، وجهی از شخصیت وطن‌دوستی او را نشان می‌دهد. او از ایران با عنوان «مملکت بهشت‌نشان» یاد می‌کند و معتقد است که این سرزمین «بالذات عدل و اشرف و بالعرض احسن و اکمل معمورهٔ ربع مکشوف است.» او به هر نقطه‌ای از ایران که پا می‌گذارد، با بیان جملاتی عرق خود را به آن نشان می‌دهد. گیلان و مازندران را «بی‌نظیر در ربع مسکون»، سرزمین‌های مجاور کوه الوند در غرب ایران را «بهشت روی زمین»، شیراز را چه در دورهٔ باستان و چه در دورهٔ اسلامی «به غایت معمور و موفور و مجمع و مسکن افضل» و گل سرسبد همهٔ آنها را اصفهان می‌داند که تمام نیکی‌ها را به کمال در خود جمع دارد. در عین این علاقه، اگر احياناً نقاط ضعفی هم می‌بیند، به آن اشاره می‌کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۴-۷۵ و ۳۲-۳۳ و ۵۳ و ۲۴-۲۰؛ لاهیجی، ۱۳۷۸: ۶۶۶-۶۶۴).

زمانی که حزین در هندوستان سکونت می‌یابد و ویژگی‌های طبیعی و فرهنگی این سرزمین را می‌بیند، علاقه‌اش به ایران افزایش پیدا کرده و در یک نگاه مقایسه‌ای، رابطهٔ مستقیمی میان بایدها و نبایدهای اخلاقی و جغرافیا و محیط قائل می‌شود. در جملاتی متعصبانه و غیرمعتقول می‌نویسد که اگر یک هندی در ایران به دنیا بیاید و در آب‌وهوا

فرهنگ آن پرورش پیدا کند، در بسیاری از ابعاد فردی و اجتماعی خویش تعالی پیدا کرده و از بسیاری از صفات مذمومی که در حال حاضر به آن مبتلاست، دور خواهد شد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲۲). بدین صورت، وطن‌دوستی حزین، یک نوع وطن‌دوستی منفی و مبتنی بر نفی قومیت‌های دیگر است. این رویه، برخلاف دیگر نویسندگان هم‌عصر او چون ابوالحسن قزوینی است که در عین وطن‌دوستی و بیان ویژگی‌های نیک ایران و ایرانی، درصدد تخریب اقوام و هویت‌های دیگر برنیامدند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۶-۱۲۷ و ۶۳-۶۵ و ۹-۱۰).

برخی از عالمان هندی و حتی ایرانی، در مقام پاسخ‌گویی به اظهارات وی برآمدند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو، برخی دیدگاه‌های او را نقد کرده و آنها را «عبث» می‌داند (آرزو، ۱۳۸۵: ۷۴). واله داغستانی هم می‌گوید تلاش زیادی انجام داده تا او را «از این ادای زشت» منع کند، اما فایده‌ای نداشته است. واله از هندیان که با وجود این موضع تند حزین، رعایت احوالش را می‌کردند، ستایش می‌کند (واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۴۴۶/۱). شاعر هندی به نام «پندت گوبند رام زیرک لکهنوی» در قطعه‌ای ۳۱ بیتی که با لحن تندی بیان شده، به دفاع از هندیان برخاسته و حزین را شخصیتی «فاقد ادب» خطاب می‌کند:

نه که چون مرتد و مجهول فرومایه فضول      که نه از خلق خوشش بهره بود نی زادب  
بی‌حیا، آب نه در چشم و نه بر رو دارد      خاکِ او ساخت مخمّر زخوی خجلت، رب  
مسکنش بود به کھسارِ حدود جیلان      سخت‌رو، تنگ‌دل از بهر همین کردش رب  
چون تو موذی نبرد راه دگر ره به وطن      روی سوراخ ندیده‌است دو نوبت عقرب  
رنجش مردم کشمیر که بی‌شک خُلد است      این است حقاً به تو بیزاری روح جد و آب  
(لاهیجی و لکهنوی، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۷)

علاوه بر این، حزین تحت تأثیر رویکرد وطن‌دوستانه خود، از عثمانی‌ها و افغانه که موجب اختلال اوضاع ایران بودند، بیزاری می‌جوید. او سعی می‌کند در مواجهه با غیریت‌ها، دیدگاه‌های مذهبی خود را در تاریخ‌نگاری دخیل نکند، اما گرایش‌های وطن‌دوستانه بر تاریخ‌نگاری وی سایه انداخته است. افغان‌ها و هر گروهی که با آنها همراهی می‌کردند، «جماعت کودن صحرائین» خطاب می‌کند که از هیچ فرصتی برای قتل و غارت ایران دریغ نمی‌کردند (لاهیجی، ۱۳۷۷ [۵]: ۲۰۹ و ۱۹۶). وجود عثمانی‌ها را «باعث ویرانی ایران و اکثر ممالک جهان» می‌داند که با «آتش فتنه و شمشیرهای آخته» خود، به سرزمین‌های آذربایجان و عراق صدمات زیادی وارد می‌کردند. به همین سبب، هر گاه موفقیتی برای ایرانیان در برابر آنها رخ می‌داد، با خوشحالی آن را ثبت و ضبط می‌کرد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۴ و ۷۳ و ۶۶ و ۵۹). البته مورخان افشاری نیز به افغان‌ها و عثمانی‌ها، با توجه به رقابت‌های سیاسی، چنین نگاهی داشتند

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۴۷

و آنها را با عناوینی چون «طایفه لثیم» و «ظلم‌پرور» خطاب می‌کردند (نک: استرآبادی، ۱۳۴۱: ۱۶۹ و ۱۴۴).

حزین در برخی از قسمت‌های تاریخ خود، به فراخور بحث، داستان‌ها و روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی ایران را نیز نقل می‌کند یا برخی از شخصیت‌های مدنظر خود را با پهلوانان ایرانی مقایسه می‌کند. او احساسات و عواطف مثبتی به گذشته به‌ویژه دوران باستانی ایران دارد. سبحان‌ویردی‌خان حاکم همدان را که با کمک نیروهای پراکنده مردمی توانست در برابر عثمانی‌ها موفقیت‌هایی به دست بیاورد و جمعیت زیادی از آنها را به قتل برساند، به رستم و اسفندیار تشبیه کرده و او را ناسخ داستان‌های پهلوانی آنها می‌داند یا هنگامی که به مکر و حيلة بابرین هند در برابر صفویان و حمایت نکردن از آنها در برابر افغان‌ها اشاره می‌کند، ماجراها و مصائب شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران را همچون منوچهر، سام‌نریمان، کیقباد، رستم، اردشیر بابکان و انوشیروان که در این سرزمین از سر گذرانده‌اند، می‌آورد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲۲). در رویدادهایی دیگر نیز اشعار شاعران حماسی ایران چون فردوسی و اسدی طوسی را درباره پادشاهان و پهلوانان ایرانی برای توضیح بهتر مطلب خود می‌آورد تا بدین‌گونه خودآگاهی تاریخی خود را نشان دهد (همان: ۱۲۳ و ۵۴).

با وجود این، این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که چرا به‌رغم این همه ایران‌دوستی، حزین نیمه دوم زندگی خود را در هندوستان سپری کرد. پاسخ این مسئله را باید در مسائل سیاسی جست‌وجو کرد. او به‌دلیل فشارهای نادرشاه و تحت تعقیب قرار گرفتن توسط او، مجبور به مهاجرت به هندوستان شد. او به‌علت حمایت از صفویان، مخالف با نادرشاه بود و تا سال ۱۱۴۶ق نیز توانست به‌صورت مخفیانه در مناطق مختلف ایران زندگی کند (شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۴۱). حتی یک بار در کرمان شناسایی شد و نزدیک بود کلانتر این شهر او را به قتل برساند که با میانجی‌گری واله داغستانی، نجات پیدا کرد (داغستانی، ۱۳۹۱: ۴۴۵/۱). در نهایت برای حفظ جان خود، مجبور به مهاجرت به هندوستان شد. هنگامی که نادر به دهلی لشکر کشید، گروهی را مأمور دستگیری او کرد، اما حزین خود را مخفی کرد و باز هم دست نادر از قتل او کوتاه ماند (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۰). حزین، چندین بار برای بازگشت به ایران تلاش‌هایی انجام داد که هر بار ناموفق بود: «دیدن این مملکت [هندوستان] زیاده بر همان مقدار به غایت مکروه و پیوسته امیدوار نجات بود عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف به معاودت بود و مقدور نمی‌گشت» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۲). او از اینکه نه در آمدن به هندوستان و نه در بازگشت از آن، اختیار به دست خودش نبوده است، شکایت می‌کند (لاهیجی، ۱۳۷۷: [۵] ۲۴۵-۲۴۴).

## ۵. صفویه دوستی

علاقه حزین به حکومت صفوی را باید در امتداد گرایش‌های وطن‌دوستانه و مذهبی او دید. حزین بر مبنای چارچوب‌های فکری خود، اعتقاد به نظام سیاسی و دینی صفویان داشت. او که ناپایداری سیاسی و گاه مذهبی ایران بعد از فروپاشی صفویه و وضع پریشان مردم را دیده بود، بیش‌ازپیش به احیای این حکومت دل بست، زیرا به‌زعم وی، با تلاش‌های حاکمان صفوی، اوضاع ایران به‌سامان و در امنیت بود (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۲ و ۲۲). خصایص بارز حکومت صفویه را «جوانمردی و وفا و پاس مروت و داد» ذکر می‌کند و می‌نویسد که آنچه آنها با زیردستان خویش از بیگانه و آشنا و حتی دشمنان خود «در روزهای درماندگی و التجا از احسان و امداد و انواع اعانت و یاری و و دلجویی و مهمان‌نوازی و غم‌خواری مقرون به کمال فروتنی و رعایت آداب مسلوک داشته‌اند، از نوادر و غرایب روزگار است و این شیوه را بر طاق بلند نهاده کسی را از سلف و خلف با ایشان دعوی همسری نیست» (همان: ۱۲۳). او از پادشاهان صفوی به نیکی یاد می‌کند و ناراحتی خود را از ورود افغان‌ها به ایران و قتل عام این خاندان نشان می‌دهد (همان: ۶۳-۶۲). این موضع وی نه از روی تملق، بلکه بر پایه عقاید شخصی اوست، زیرا بعد از سقوط صفویه و در برابر فرمانده قدرتمندی به نام نادر، از آنها دفاع می‌کند و همزمان با شاهان قدرتمند این سلسله نبود که امتیاز و صله‌ای از ایشان دریافت کند. در واقع، باور به نظم سیاسی و دینی ایران، موجب می‌شد که سخت به آنها علاقه‌مند و با نادر دشمن باشد.

حزین، دغدغه ثبات ایران را داشت و از اینکه صفویان توانسته بودند در یک دوره دوپست‌واندی ساله به این امر نائل شوند، هواخواه سرسخت آنان بود. او برای «بقای ملک و دولت» آنها بعد ورود افغانه، چندین بار پیشنهاداتی به طهماسب دوم و دیگر کارگزاران حکومت صفوی داد و مواردی را که سبب ضعف و انحطاطشان شده بود گوشزد کرد که به قول خودش، «به تقدیر موافق نیفتاد» (لاهیجی، ۱۳۷۷ [۵]: ۹۰). او از اینکه نظم سیاسی ایران به هم ریخته و در هر منطقه، اشخاص یا گروه‌هایی داعیه خودسری و فتنه‌انگیزی داشتند، ابراز نارضایتی می‌کند و معتقد است برای بازگرداندن نظم سیاسی، باید پادشاه مقتدری بر ایران حاکمیت داشته باشد. در عین حال، اعتقاد داشت که چنین شخصی در حال حاضر در ایران نیست و همه حاکمان عصر خود را شخصیت‌هایی فرومایه می‌دید: «مملکت خراب و ضوابط و قوانین ملکی در آن چند سالة ایام فترت همه از هم ریخته و پادشاه صاحب‌اقتدار و باتدبیر و رأی بایست که تا مدتی به احوال هر قصبه و قریه محال پردازد و به صعوبت تمام ملک را به اصلاح درآورد، این خود در آن مدت قلیله نشده بود و از مقتضات فلکه در این ازمنه رئیسی



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۴۹

که صلاحیت ریاست داشته باشد در همه روی زمین در میان نیست و در هر حال هر یک از سلاطین و رؤسا و فرماندهان آفاق از همه رعیت یا از اکثر ایشان فرومایه‌تر یا ناهنجارتر یافتیم» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۹۳-۹۲).

حزین نه تنها در ارتباط با دوره صفوی، بلکه در هر دوره‌ای که حکومت‌ها و حاکمان امنیت و نظم سیاسی ایران را تأمین می‌کردند، نظر مثبت داشته و به عکس، در شرایطی که حکومت‌ها یا حاکمان این مسئله را تأمین نمی‌کردند، بر ایشان می‌تاخته. برای مثال، در میان حاکمان تیموری، به شاهرخ نظر مثبت دارد، اما جانشینان او را که تا پیش از تأسیس صفویان بر ایران فرمان می‌راندند، به باد انتقاد می‌گیرد که «دقیقه از دقیق مخاصمه و مقاتله بایکدیگر مهمل نگذاشته خود را از قتل و ایدای هم معاف نداشته‌اند» (همان: ۱۲۰). او تغییر پیاپی حاکمان نیمه دوم حکومت تیموری را نپسندیده و علت اصلی پریشانی مردم ایران در این برهه را این مسئله می‌بیند.

درباره گورکانیان هند نیز به این علت که روابطی توأم با دورویی با صفویان در پیش گرفتند و در مواقع بحران و به خطر افتادن نظم سیاسی ایران به یاری‌شان نیامدند، موضع می‌گیرد، زیرا به‌زعم وی، تأسیس حکومت آنان در زمان بابر، با کمک شاه اسماعیل ممکن نمی‌شد و در زمان جانشینان بابر نیز پادشاهان صفوی به حمایت از آنان برخاستند و آنها نه تنها مراتب سپاسگزاری را درباره صفویان به‌جای نیاورند، بلکه راه «نخوت و غرور» را در پیش گرفتند (همان: ۱۲۲-۱۲۰). مطالعه منابع تاریخی نیز نشان می‌دهد که صفویان، با توجه به خطر ازبکان، روابط دوستانه‌ای با گورکانیان در پیش گرفتند و از آنها حمایت می‌کردند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۷۰).

## ۶. نگارش تاریخ مردم

تاریخ‌نگاری حزین را نمی‌توان تنها تاریخ معطوف به قدرت (تاریخ سیاسی) دانست، بلکه او به وضعیت توده‌های مردم و اقشار پایین و متوسط جامعه توجه نشان می‌دهد. «مردم» و «رعیت» دو واژه پرتکرار در نوشته‌های او هستند. وی در جاهای مختلف تاریخ خود تلاش می‌کند، تصویری از شرایط اقتصادی و معیشتی مردم به دست دهد؛ حرفه، پیشه و خلق و خوی‌شان را بنمایاند؛ به مصائبی چون قحطی، بیماری و گرسنگی که تأثیر مستقیمی بر زندگی و سرنوشت آنان دارد، اشاره کند و نقش آنها را در رخدادهای سیاسی بازگو کند. علت اصلی این مواجهه او به تاریخ، نگرانی برای وضعیت اقتصادی و امنیتی توده‌هاست. بعد از یورش افغان‌ها، بیش از همه از اینکه مردم مصیبت‌زده و گرفتار شدند، ناله سر می‌دهد و

می‌نویسد که «مردم را هیچ‌گونه آرامی از ستم آن شوربختان نبود و رعیت به جان رسید» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۶۲). در تهاجمات عثمانی‌ها به نواحی غربی ایران بعد از فروپاشی صفویان نیز می‌توان این نوع نگاه او را دید.

او آگاهانه نقش رعیت را در رویدادهای تاریخی نشان می‌دهد و برای اینکه مخاطبش آن را دریابد، برجسته‌اش می‌کند. دربارهٔ مقاومت مردم فارس در برابر افغانه می‌گوید «رعایای جمیع دهات و نواحی اگر همه ده خانه بود دست به تفنگ و تیر برده بر روی لشکری به آن عظمت ایستاده و ایشان را می‌رانند» (همان: ۸۷). در قزوین و خوانسار، به بررسی نقش «عوام و مردم بازار» در برابر این یورشگران می‌پردازد و از اینکه توانستند چهار هزار نفر از افغانه را در قزوین و سه هزار نفر از آنها را در خوانسار به قتل برسانند، شگفت و صفت‌ناپذیری به او دست می‌دهد. همچنین، از اینکه رعایای برخی از روستاهای ایران توانستند در زمان حاکمیت هفت‌سالهٔ افغان‌ها، ذخیره‌های آذوقه خود را حفظ و از سختی‌ها رهایی یابند، با خوشحالی یاد می‌کند (لاهیجی، ۱۳۷۷[۵]: ۱۹۷). دربارهٔ مقاومت مردان تبریز در برابر عثمانی که به قول او، به دستی شمشیر و به دستی عیال خود را داشتند، می‌نویسد: «آن‌گونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۵). با این حال، زمانی که به هندوستان مهاجرت می‌کند و می‌خواهد به مسائل ایران بپردازد، غالباً به مسائل و رویدادهای سیاسی توجه می‌کند و به علت فقدان اطلاعات مناسب از وضعیت مردم، از پرداختن به این جنبه باز می‌ماند.

در مجموع، باید گفت که توجه حزین صرفاً به «فراستان و کارگزاران سیاسی» معطوف نمی‌شود، بلکه «فروستان و گروه‌های پایین اجتماع» را در نظر دارد و سیر تاریخ را محصول مراودات دوسویهٔ این گروه‌ها می‌بیند. به عبارت دیگر، تاریخ‌نگاری او، تنها تاریخ پادشاهان نیست، بلکه تاریخ احوال یک ملت و مردم است. از این لحاظ، اثر وی را می‌توان در زمرهٔ «تاریخ اجتماعی» نیز جای داد که از تاریخ‌نگاری‌های نخبه‌گرایانه و سیاست‌محور صرف فاصله می‌گیرد.

باتوجه به اینکه بیشتر تاریخ‌نگاران هم‌عصر وی، از منظر قدرت به تاریخ نگاه می‌کردند، اثر او واجد اهمیت است. برای مثال، محمدابراهیم نصیری عنوان کتاب خود را *دستور شهریاران* گذاشته و انگیزهٔ تألیف آن را بیان اتفاقات دورهٔ شاه‌سلطان حسین (تاریخ معطوف به قدرت) بیان می‌کند: «اراده دارم که به پایمردی خامهٔ دو زبان و دستکاری طبع افسردهٔ پریشان بیان، الواح صفحات این کتاب را از جواهر الفاظ رنگین و زواهر معانی دلنشین کردار و گفتار آن پادشاه دقیقه‌رس صاحب‌تمکین، رشک نگارخانهٔ چین و غیرت بساط شهریاران روی زمین

سازم» (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۴). نامی اصفهانی نیز هدف نگارش گیتی‌گشای زندیه خود را ثبت «وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی‌مقدار [جعفرخان زند]» ذکر می‌کند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۳).

### ۷. رویکرد انتقادی در تاریخ‌نگاری

اظهارنظر و بیان انتقاد، ویژگی دیگر تاریخ‌نگاری حزین است که او را از مورخان هم‌عصر خود متمایز می‌کند. شکل‌گیری جریان انتقاد در تاریخ‌نگاری ایران را می‌توان در دوره قاجار و بعد از شکست ایران در برابر روس‌ها مشاهده کرد و دست یازیدن حزین به این روش، سال‌ها قبل از این واقعه حائز اهمیت است. احاطه او بر علوم مختلف، دغدغه‌های فکری‌اش نظیر حفظ ثبات و نظم سیاسی ایران و توجه به اوضاع مردم در تاریخ‌نگاری، موجب به‌کارگیری این شیوه شد.

سقوط اصفهان در حمله افغان‌ها و نبود تصمیم درست برای صفویان در رهایی از این قائله، یکی از نمونه‌های رویکرد انتقادی حزین است. به عقیده او، هنگام حمله افغان‌ها و محاصره اصفهان، با توجه به اینکه تمام ولایات ایران به‌جز قندهار در تصرف سلطان حسین بود، اگر پادشاه صفوی، اصفهان را ترک و به منطقه‌ای دیگر می‌رفت، می‌توانست کشور را از این مخمصه نجات دهد. او از اینکه عده‌ای «ناسنجیدگان» مانع از این امر شدند، ابراز بیزارگی می‌کند: «صلاح در حرکت پادشاه بود، چه مجال مقاومت با خصم نمانده و مقدر بود که خود با منسوبان و یا امرا و خزائن آنچه خواهد به طرفی نهضت کند، تمامی ممالک ایران سوای قندهار در تصرف او بود، اگر از آن مخمصه بیرون رفتی، سرداران و لشکرهای متفرقه کل مملکت به او پیوستندی و چاره کار توانستی کرد... و استخلاص اصفهان نیز در این صورت بود، چه بعد از رفتن پادشاه خصم را بر سر اصفهان زیاده کوششی فرصت نبود و به فکر کار خود می‌افتاد... به هر صورت تدبیری سودمند بود و آن همه خلق بی‌شمار به‌سختی تلف نمی‌شدند، اما موافق تقدیر نیفتاد و چند کس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۴-۵۳).

در جامعه بی‌ثبات ایران بعد از فروپاشی صفویان، حزین اندیشه‌های خاصی را دنبال می‌کرد. شاید او از نخستین کسانی باشد که از وضع ناهموار و سخت ایران در دوره خود به ستوه آمده و آرزو می‌کند، تغییراتی در کشور انجام شود. با این حال، او خود به صراحت در این باره اظهار می‌دارد که در این زمان، کسی که بتواند اوضاع را سامانی بخشد وجود ندارد، مگر اینکه از مردم فرنگ<sup>۱</sup> که «در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند»، کسی

۱. منظور حزین از فرنگ بیشتر انگلیسی‌ها هستند که در هندوستان حضور گسترده‌ای داشتند.

بتواند این آشفتگی را نظامی بخشد (همان: ۹۳؛ شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۵: ۹۰). در رساله «اتفاق‌الاحوان» که مدتی بعد از مرگش دربارهٔ احوال او نوشته شد نیز این نوع نگاه مثبت به غرب به چشم می‌خورد که به «آثار نیک ترقی ملک و دولت» آنها واقف بود (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۶ و ۲۳). باید این نکته مهم را در نظر داشت که این رویکرد حزین، به این معنا نیست که او خواهان انجام اصلاحات اساسی و نوسازی در ایران به سبک فرنگیان باشد، بلکه به هم‌ریختگی شرایط زندگی او و البته آحاد مردم بعد از شکست‌های سیاسی صفویان، وی را طرفدار تغییر و به سامان کردن اوضاع ایران کرد. کمال مطلوب او، احیای حکومتی مقتدر چون صفویان بود که نظم و امنیت را در جامعه برقرار کند. عبدالهادی حائری به درستی گوشزد می‌کند که نگاه مثبت او به فرنگ، نشانگر نگرانی، دل‌شکستگی و بی‌خانمانی‌های زیادی است که بعد از یورش افغان‌ها به ایران و به‌ویژه اصفهان گریبانگیرش شد. از این‌رو، در آن لحظات ویژهٔ فکری و روحی، خودبه‌خود، آسایش، آرامش و نظمی دیرپا را در سایهٔ قوانینی آرزو می‌کرد که تنها در ممالک فرنگ می‌توانست جست‌وجو کند (حائری، ۱۳۷۲: ۱۹۹). به‌همین سبب، حزین نتوانست منطق تغییر و شکافی را که در سطح جهان میان تمدن شرق و غرب، از دورهٔ صفوی به بعد به وجود آمد و جنبهٔ استعمارگرانه به خود گرفت، توضیح داده و آن را در منظومهٔ معناداری درآورد. در حالی که فعالیت‌ها و تلاش‌های غربی‌ها و به‌ویژه انگلیسی‌ها را چه در ایران دورهٔ صفوی و چه در هندوستان درک کرده و وجههٔ استعماری آن را دیده بود.

بعد دیگر نگاه انتقادی حزین، مربوط به روابط حکومت‌ها و مردم است. او حکومت‌هایی را که سلوک مناسبی با مردم، در دوره‌های مختلف نداشته‌اند، به باد انتقاد می‌گیرد. در ارتباط با نوع سلوک حاکمان نیمهٔ دوم تیموری با عامه می‌نویسد: «خلایق به طفیل تنازع و ظلم ایشان همواره در رنج و عنا و به اصناف محن و بلا یا مبتلا بوده‌اند» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲۰). در زمانهٔ خود نیز از برخی حاکمان، نظیر حاکم لار که مالیات‌های گزافی از مردم می‌گرفتند و از هر خانه یک نفر را بدون موجب و پاداش وارد سپاه می‌کردند، به شدت انتقاد و از مردم دفاع می‌کند. او می‌نویسد، اگر همین «رعایای بیچاره» که گرفتار اعمال زورگویی شدند، نبودند، شهر لار به وضعیت فلاکت‌باری در یورش افغان‌ها می‌افتاد، زیرا آنها بودند که شهر را در برابر مصائب این گروه حفظ کردند (همان: ۹۸-۹۹). او، وجود این حکومت‌ها و حاکمان را موجب پریشانی خاطر مردم می‌بیند و معتقد است که باید «همت‌ها را مصروف دفع ایشان» کرد (همان: ۱۲۰).

حزین، در یکی دیگر از اظهارنظرهای خود، رابطهٔ مستقیمی میان آب‌وهوا و شخصیت آدمی قائل می‌شود. او معتقد است، یکی از دلایلی که موجب شد، آثار مکرر و تزویر در میان طباع سلسلهٔ بابریه و هندیان زیاد باشد، آب‌وهوای این سرزمین است، زیرا «ظاهر است که

خلق این دیار با کسی بی‌غرض آشنا نیند و از باستان‌نامه‌ها هویدا است که قبل از اسلام نیز رایان و فرماندهان این دیار را همین طبیعت بوده [است]» (همان: ۱۲۲)، بدین‌صورت، یک روش ترکیبی را به کار می‌گیرد، به‌نوعی که در کنار نقل قول رخداده‌ها، گاهی به تحلیل و حتی در مواردی به تعلیل آنها دست می‌زند؛ هر چند ممکن است، مانند مطلب اخیر پیش‌پاافتاده و متعصبانه باشد. این ویژگی از کار او، موجب شده است که از تکرار و یکنواختی که در سنت تاریخ‌نویسی آن زمان حاکم بود، فاصله بگیرد و به یک نوآوری در این زمینه دست بزند. او اگرچه خود در تاریخش از تاریخ‌نویسان گذشته و اسلوب کار آنها انتقاد نمی‌کند، در عمل از آنها فاصله می‌گیرد.

به غیر از کتب تاریخی، حزین در آثار دیگر خود نیز این شیوه را به کار می‌بندد. او در تذکره‌المعاصرین شاعران روزگار خویش را که مایه‌ای از شعر و شاعری نداشتند، به باد انتقاد می‌گیرد و معتقد است آنها فقط به‌دنبال این هستند، دیوانی برای خود درست کنند، در حالی که نمی‌دانند، ارزش شعر و شخصیت خود را پایین می‌آورند: «تسويد این قوم بی‌سواد ستمی است فاحش بر کاغذ و مداد که اذکیا را از مطالعه آن نفرت و ضجرت آید و انس طبیعت به وحشت گراید، الحق حساست مشارکت این مشتی دژم عاری است بر ارباب قلم» (لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۴-۹۱؛ همچنین: لاهیجی، ۱۳۵۰: ۱۱۵).

#### نتیجه

حزین لاهیجی، از مورخان دارای استقلال فکری است و بر مبنای آنچه می‌اندیشیده، تاریخ خود را نگاشته است. وجود برخی از شاخصه‌های پیشینی که به او به ارث رسیده بود، موجب شد که برخی از ممیزه‌های تاریخ‌نگاری گذشته از جمله تقدیرگرایی، عبرت‌آموزی و اخلاقی‌نگری را حفظ کند. حزین با توجه به زیست در زمان و مکانی مشخص و بودن در شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی که نظامی از اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارها را دارا بود، به این ممیزه‌ها در تاریخ‌نگاری پایبند بود. تحت تأثیر این اندیشه، او تاریخ را از یک‌سو عرصه تجلی اراده‌ خداوند و از سوی دیگر، تصویری از کنش‌ها و تجربیات پیشینیان و راهنمایی برای بشر با تفکر در اتفاقات و عملکرد گذشتگان می‌داند. به‌همین سبب، برخی الگوهای تاریخ‌نگاری غالب آن زمان، در نوشته‌های او دیده می‌شود. از طرف دیگر، حزین، با فاصله گرفتن از برخی الگوهای حاکم، نشان داد که سنت غالب تاریخ‌نگاری، نتوانست بر روی او تمام و کمال تأثیر بگذارد. او از اغراق‌گویی بی‌اندازه و تملقات و بیان فضیلت‌ها، فاصله گرفته و با روشی خاص، رویدادها را نقل و تحلیل و عقاید شخصی خود را بیان کرده است. از آنجا می‌توان گفت، او منفعت را فدای عقاید شخصی خود نکرد که به‌رغم فروپاشی صفویان و

قدرت‌گیری نادر، به حاکم جدید پشت کرد و راه سرزمین هندوستان را که هیچ‌گاه نتوانست با آن ارتباط خوبی برقرار کند، در پیش گرفت، زیرا بر اساس دیدگاه او حکومتی چون صفویه می‌توانست ایران را از بحران‌ها و تلاطمات سیاسی مصون نگه دارد. از این رو، تاریخ‌نگاری او، هم مبتنی بر «اندیشه» است و هم شرح رخداد‌های تاریخی. حزین، با وجود دارا بودن کتابخانه بزرگ و دسترسی به بسیاری از کتب تاریخی، هیچ‌گاه به رونویسی از آنها پرداخت، بلکه عقل را در تاریخ‌نویسی ملاک قرار داد و با این رویه توانست، شکست‌ها و نابسامانی‌هایی را که ایرانیان در دوره او روبه‌رو شدند، تحلیل و برای آیندگان روایت کند. او تاریخ‌نگاری را برخلاف مورخان هم‌عصر خود نظیر محمدابراهیم نصیری، میرزامهدی‌خان استرآبادی و نامی اصفهانی، از شرح حال پادشاهان فراتر برد و به شرح حال ملت و کنش آنها توجه کرد. توجه به مردم و ملت و نگرانی از شرایط ایران، موجب شده بود که او دست به اظهار نظر و بعضاً انتقادهایی تند به مسائل پیرامون خود بزند.

#### منابع

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶) *اندیشه تاریخ‌نگاری در دوره صفوی*، تهران: امیرکبیر.
- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۸۵) *مجمع‌الفنائس (بخش معاصران)*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- آقاجری، هاشم (۱۳۸۰) *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، به کوشش حسن حضرتی، تهران: نقش جهان.
- استرآبادی، محمدمهدی‌بن محمدنصیر (۱۳۶۸)، *جهانگشای نادری*، تهران: دنیای کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۱) *دره نادره*، به تصحیح جعفر شهیدی، تهران: انجمن آثار ملی.
- استفورد، مایکل (۱۳۸۴) *درآمدی بر تاریخ‌پژوهی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، سمت.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۴۹) *سبک‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲) *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- حسینی استرآبادی، سیدحسین‌بن مرتضی (۱۳۶۴) *تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی.
- دوغلان، محمدحیدر (۱۳۸۳) *تاریخ رشیدی*، به تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵) *شاعری در هجوم منتقدان: نقد ادبی در سبک هندی*، تهران: آگه.
- شوشتری، عبداللطیف‌بن ابی‌طالب (۱۳۶۳) *تحفه‌العالم و ذیل‌التحفه*، تهران: کتابخانه طهوری.
- عبدی‌بیگ شیرازی، خواجه زین‌العابدین علی (۱۳۶۹) *تکمله‌الاجبار*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۵۵

قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷) *فوائد الصوفیه*، به تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

لاهیجی، حزین (۱۳۳۲) *تاریخ حزین*، اصفهان: کتاب‌فروشی تأییدیه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) *تذکره المعاصرین*، به تصحیح معصومه سالک، تهران: سایه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) *دیوان حزین لاهیجی*، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، تهران: سایه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۰) *دیوان حزین لاهیجی*، به تصحیح بیژن ترقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) [۱]، «رساله خواص الحيوانات»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح ناصر باقری بیدهندی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) [۲]، «رساله شجره الطور فی شرح آیه النور»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) [۳]، «رساله فوائد استماع صوت حسن»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح اکبر ایرانی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) [۴]، «رساله المذاکرات فی المحاضرات»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) [۵]، «رساله واقعات ایران و هند»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۴) «مجموعه دوم [رقعات خاتم المتأخرین شیخ علی حزین علیه الرحمه و الغفران]»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، صص ۱۰۴-۸۵.

\_\_\_\_\_ و پندت گویند رام زیرک لکهنوی (۱۳۸۴) «هجو اهل کشمیر تصنیف: شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، جواب هجو اهل کشمیر تصنیف: پندت گویند رام زیرک لکهنوی»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، صص ۳۷-۲۹.

کروسینسکی، تادوز یودا (۱۳۶۳) *سفرنامه کروسینسکی: یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی. تهران: توس.

کلب‌حسن‌خان و کلب‌حسین‌خان (۱۳۸۴) «حالات شیخ محمدعلی حزین (برگرفته از اتفاق‌الآخوان)»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، صص ۲۸-۱۱.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲) *مجمع‌التواریخ: در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد*، تهران: کتابخانه طهوری/کتابخانه سنایی.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۹) *عالم‌آرای نادری*، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علم.

مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵) *زبده‌التواریخ*، به تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.

منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۵۹) *خلاصه‌التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق (۱۳۶۳) *تاریخ گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.

۲۵۶ / تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ق) / محسن لطف‌آبادی

نصیری، محمدابراهیم‌بن‌زین‌العابدین (۱۳۷۳) *دستور شهریاران*، به تصحیح محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

واله داغستانی، علیقلی‌خان (۱۳۹۱) *تذکره ریاض‌الشعرا*، به تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.

وحید فزونی، محمدطاهر (۱۳۸۳) *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.

Perry, John R (2012) "HAZIN LĀHIJĪ." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. XII, Fasc. 1, pp. 97-98.



**List of sources with English handwriting**

- Āqājari, Seyyed Hāšem (2001). *Ta'ammolātī Dar 'Elm-e Tārīk ,Va Tārīk Negārī Eslāmī*. Collected by Hasan Ḥazraī. Tehrān: Naqš-e Jahān.
- Ārām, Moḥammad-Bāqer (2007). *Andīšeh Tārīk Negārī Dar Doreh Šafavī*. Tehrān: Amīr Kabīr.
- Ārezouī, Serāj Al-Dīn 'Alī kān (2006). *Majma' Al-Nafā'īs*. Edited by Mīr Hāšem Moḥaddat. Tehrān: Anjoman Ātār va Mafāker Farhangī.
- Astarābādī, Moḥammad-Mehdī (1962). *Dorreh Nādereh*. Edited by Seyyed ja'far Šahīdī. Tehrān: Anjoman Ātār Mellī.
- Astarābādī, Moḥammad-Mehdī (1989). *ĵahāngošā-i Nāderī*. Tehrān: Donyāye Ketāb.
- Bahār, Moḥammad-Taqī (1970). *Sabk Šenāsi*. Tehran: Amir Kabir.
- Dūglāt, Moḥammad Heidar (2004). *Tārīk-e Rašīdī*. Edited by 'Abāssqolī Ğaffārīfard. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Hā'erī, 'Abdolhādī (1993). *Noḵostīn Rūyārūeī Andīshegarān Iran Bā Do Rūryeh Tamaddon Būrzūvāzī garb*. Tehrān: Amīr Kabīr.
- Hoseīnī Astarābādī, Seyyed Hoseīn b. Mortezā (1985). *Tārīk-e Solṭānī*. Edited by Eḥsān Ešrāqī. Tehrān: 'Elmī.
- Kalb-Ḥassankān & Kalb-Ḥoseīnkān (2005). "Ḥālāt Šeyk Moḥammad 'Alī Ḥazīn" Collected by 'Aref Nošāhī. *Ā'īneh Mīrāt*. pp 11-20.
- Krusinski, Judasz Tadeusz (1984). *Safarnāmeḥ Krusinski*. Translated by 'Abdolrazzāq Donbolī. Tehrān:Tūs.
- Lāhījī, Ḥazīn & Lucknowi (2005). "Ḥāḵve Ahl-e Kešmīr Tašnīf Šeyk Moḥammad 'Alī Ḥazīn Lāhījī: javāb Ḥāḵve Ahl-e Kešmīr Tašnīf Lucknowi" Collected by 'Aref Nošāhī. *Ā'īneh Mīrāt*. pp 29-37.
- Lāhījī, Ḥazīn (1971). *Dīwān Ḥazīn Lāhījī*. Edited by Bīzan Taraqī. Tehrān: Ketāb-Forūšī-ye kayyām.
- Lāhījī, Ḥazīn (1996). *Tazkarat Al-Mo'āšerīn*. Edited by Ma'šomeh Sālek. Tehrān: Sāyeh.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh Al-Mozakerāt Fi Al-Mohazerāt" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by 'Alī Ujabī. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh Favā'id Estema' Šūt Ḥozn" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by Akbar Iranī. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh kavās Al-Ḥeyvānāt" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by Nāser Bāqerī Bīdhendī. Tehrān: Mīrās Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resā'leh Šajarat Al-Ṭūr Fī Šarḥe Āyāt Al-Noor" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by 'Alī Ujabī. Tehrān: Mīrās Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh Vāqe'āt Iran Va Hend" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by 'Alī Ujabī. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1999). *Dīwān Ḥazīn Lāhījī*. Edited by zabīhollāh Sāḥebkār. Tehrān: Sāyeh.
- Lāhījī, Ḥazīn (2005). "Roqa'āt kātam Al-Mote'aḵerīn Šeyk 'Alī Ḥazīn" Collected by 'Aref Nošāhī. *Ā'īneh Mīrāt*. pp 85-104.
- Lāhījī, Ḥazīn. *Tārīk -e Ḥazīn*. Isfahan: Ketāb-Forūšī-ye Ta'īdīye, 1953.
- Mar'āšī Šafavī, Mirza Moḥammad *kalīl* (1983). *Majma' Al-Tawārīk*. Tehrān: Ketābkāneh Ṭahūrī.
- Marvī, Moḥammad Kāzem (1990). *Ālam Ārāye Nāderī*. Edited by Moḥammad Amīn Rīyāḥī. Tehrān: 'Elm.
- Monšī Qomī, Qāzī Aḥmad (1980). *kolāšat al-Tawārīk*, Edited by Eḥsān Ešrāqī. Tehrān: Dāneshgāh-e Tehrān.
- Mostūfī, Moḥammad Moḥsen (1996). *Zobdat Al-Tawārīk*. Edited by Behrūz Gūdarzī. Tehrān: Bonyād Mūqūfāt Afšār.
- Nāmī Isfahānī, Mīrza Moḥammad Šādeq (1984). *Tārīk Gūtīgošā*. Tehrān: Eqbāl.
- Našīrī, Moḥammad Ebrāhīm (1994). *Dastūr Šahrīyārān*. Edited by Moḥammad Nāder Našīrī Moqadam. Tehrān: Bonyād Mūqūfāt Afšār.
- Qazvīnī, 'Abolḥasan (1988). *Favā'id Al-Šafavīyeh*. Edited by Maryam Mīrahmadī. Tehrān:

- Mo'asseseh Motāle'āt Va Taḥqīghqāt Farhangī.  
Šafī'ī Kadkanī, Moḥammad-Rezā (1996). *Šā'erī Dar Hojūm Montaqedān*. Tehrān: Āgah.  
Šīrazī, 'Abdī-Beīg (1990). *Takmelat al-Akbār*. Edited by 'Abdol-Ḥoseīn Navāeī. Tehrān: Ney.  
Šoštarī, 'Abollatīf (1984). *Toḥfat Al- 'Ālam*. Tehrān: Ketābkāneh Tahūrī.  
Stanford, Michael (2005). *A companion to the study of history*. Tehrān: Samt.  
Vahīd Qazvīnī, Moḥammad-Tāher (2004). *Tārīk-e jahān Ārāye 'Abbāsī*. Edited by Sa'eed Mīr Moḥammad Šādeq. Tehrān: Pažūhešgāh 'Ulūm Ensānī.  
Vāleh Dāgestānī, 'Alī-Qolī (2012). *Tazkareh Riyāz al-Šo'arā*. Edited by Abolqāsem Rādfar & Gītā Ašīdarī. Tehrān: Pažūhešgāh 'Ulūm Ensānī.

**English Source**

- Perry, John R (2012). "HAZIN LĀHIJI." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. XII, Fasc. 1, pp. 97-98.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**An Analysis about Historiography and Historical Perspective of Hazin Lahiji<sup>1</sup>**

Mohsen Lotfabadi<sup>2</sup>

Received: 2020/9/22

Accepted: 2021/5/27

**Abstract**

Although Hazin Lahiji is known as a poet, part of his fame comes from his history books. Between his various books, there is two books in the field of history that reveal his approach in this field. So many researches have been done on Hazin Lahiji's literary character or other aspects of his life, but no research has been done on his historical insights. This article intends to examine the historiography And historical Perspective of Hazin Lahiji in order to find out in which intellectual frameworks Hazin Lahiji has addressed the history and authored his work. The results of this article show that Hazin was in line with the historiography of his time in characteristics such as lessoning from the past, fatalism, ethics and patriotism and wrote his history in these intellectual frameworks. In these features, he used the heritage of Iranian historiography. But in characteristics such as being outside the formal framework, having a specific idea, having a critical approach and writing the history of the people, he was outside the dominant paradigm. His comprehensiveness in various sciences was influential in this matter.

**Keywords:** Hazin Lahiji, Historical Perspective, Historiography.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2021.30130.1419

2. Postdoc Researcher, History Department, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.  
[mohsenlotfabadi@yahoo.com](mailto:mohsenlotfabadi@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگاری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۸۵-۲۶۱

### تحلیلی بر تاریخ نگاری محمدشفیع طهرانی در *مرآت‌الصادقین*<sup>۱</sup>

محسن نصیری اردلی<sup>۲</sup>، منیژه صدری<sup>۳</sup>  
نزهت احمدی<sup>۴</sup>، معصومه قره داغی<sup>۵</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۸  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۴

#### چکیده

محمدشفیع طهرانی که ایرانی الاصل، اما متولد هندوستان است، کتاب *مرآت‌الصادقین* را از ۱۱۴۲هـ.ق تا ۱۱۵۹هـ.ق، در چهار بخش با هدف ارائه تاریخ تیموریان هند به نگارش درآورده که یک بخش آن جداگانه با عنوان *نادرنامه* و *مرآت واردات* در تاریخ *افشاریه*، به چاپ رسیده است. در این مقاله تلاش شد تا با روش توصیفی تحلیلی و با کمک منابع کتابخانه‌ای بیان شود که *مرآت واردات* و *نادرنامه* چگونه می‌تواند همان *مرآت‌الصادقین* باشد؛ دلایل تشابه و تفاوت شیوه تاریخ نگاری محمدشفیع با سنت تاریخ نگاری ایرانی چیست، چه مسائلی دخیل در انتخاب نوع روش تاریخ نویسی ایشان شده است. این پژوهش نشان می‌دهد هر دو اثر، به‌علت یکسان بودن روش نگارش و ارتباط موضوعی و اشاره طهرانی به نام کلی اثرش در هر دو نسخه که مصححان از آن غفلت کرده‌اند، همان یک بخش از اثر واحد با عنوان *مرآت‌الصادقین* است. علی‌رغم تداوم سنت تاریخ نگاری ایرانی در *مرآت‌الصادقین* و تا حدودی گرایش به تسامح و آزاداندیشی، دوری از ایران، آشنایی با ادب فارسی و تعامل با

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.34722.1491

۲. گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران: mohsen.nasiri64@gmail.com

۳. گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران. (نویسنده مسئول):

manijehsadri@gmail.com

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: n.ahmadi@itr.ui.ac.ir

۵. گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران: masomehgaradagi@gmail.com

- مقاله مستخرج از رساله با عنوان "تاریخ نویسی و تاریخ نگاری وقایع نگاران دوره افشاریه در ایران و هند (با تأکید بر وقایع نگاران ایرانی)" با دانشگاه آزاد اسلامی و واحد شبستر در سال ۱۴۰۰ می‌باشد.

ادیبان ایرانی ساکن در هند، برخوردار از منابع ایرانی و تأثیرپذیری از آنها، داشتن منصب دبیری و در نظرگرفتن زمان و مکان خود در نقل روایات، تأثیرپذیری از فضای فکری هندوستان و داشتن باورهای صوفیانه و حاکم‌شدن این نوع نگرش در تفکر طهرانی، نوع جهت‌گیری وی را در روش تاریخ‌نویسی‌اش مشخص می‌کند.

**واژگان کلیدی:** روش تاریخ‌نویسی، محمدشفیع طهرانی، *مرآت‌الصادقین*، *مرآت واردات*، *نادرنامه*.

### مقدمه

در طول دوره‌های مختلف تاریخی همزمان با پریشانی وضعیت داخلی ایران مهاجرت علما، صنعتگران، شعرا، معماران، هنرمندان حتی لشکریان به هند امری رایج بود. به دلیل سخت‌گیری‌های متعصبانه دولت صفویه و جذابیت‌های حکومت ایرانیزه شده تیموری در هند و مسافرت پادشاهان هندی در زمان شاه تهماسب و دعوت از بزرگان عرصه علم و دانش و علاقه پادشاهان هندی به همنشینی با علمای ایرانی سبب افزایش مهاجرت و در نتیجه گسترش زبان و ادب فارسی و تاریخ‌نگاری ایرانی در هند شد (ارشاد، ۱۳۷۹: ۱۰ و ۳؛ بهار، ۱۳۸۱: ۷۱-۱۷۰؛ هندوشاه، ۱۸۸۱م: ۱/۳۲۸ و ۳۰۲ و ۷۵). مکتب‌های تاریخ‌نگاری ایرانی، در قالب‌های تواریخ عمومی، محلی، دودمانی یا سلسله‌ای، مقامه‌نویسی، ذیل‌نویسی، تراجم احوال، فرهنگ مذهبی، و تاریخ منظوم به تقلید از *شاهنامه* با هر دو نثر فنی و ساده و روان در هند رواج یافت (اته، ۲۵۳۶: ۲۷۶-۲۷۴). پس از مهاجرت خانواده طهرانی به هند در زمان عباس ثانی و حکومت اورنگ‌زیب ۱۶۰۸-۱۷۱۷ه.ق/۱۷۰۷-۱۶۰۸م) محمدشفیع در ۱۰۸۷ق در هند به دنیا آمد. او در ۱۱۴۲ق کتابی با عنوان *مرآت‌الصادقین* با هدف ثبت و ضبط وقایع مربوط به تاریخ تیموریان هند در چهار بخش تدوین کرد. سپس این اثر را تا ۱۱۵۹ق ادامه داد و در نهایت صحافان در قسمت‌های مجزا و با عناوین مختلف «تاریخ چغتایی»، «عجایب البدان» آن را معرفی کردند. بخش دوم و سوم اثر تحت عنوان «تاریخ نادرشاهی» و «مرآت واردات» به چاپ رسیده است. دو اثر اخیر مربوط به طبقه عرفا از شیخ صفی تا برچیده‌شدن این دودمان به دست نادر و سپس حمله نادر به هند تا پایان فتح داغستان است. اثر وی در مقایسه با آثار مورخان رسمی همان دوره مانند استرآبادی و مروی (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۶ و ۵۳ و ۵۱؛ مروی، ۱۳۷۴: ۱/۲۰۷ و ۵۳ و ۳۷)، این امتیاز را دارد که به اجمال و بدون ترس و پنهان‌کاری، اوضاع ایران و وقایع مربوط به هند را به تفصیل شرح می‌دهد.

کتاب به روش سلسله‌ای و شیوه سالنامه‌نگاری با رویکرد تاریخ سیاسی و نظامی تنظیم شده و کمتر به وقایع اجتماعی می‌پردازد. او تحت تأثیر سنت تاریخ‌نویسی ایرانی و

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۶۳

تاریخ‌نگاری تیموریان هند، همان گزاره‌ها، عناصر قراردادی، الگوها و اشکال بیان وقایع همچون توجه به تاریخ ایران باستان، نگارش شرح زندگی شاهان و امرا، بی‌توجهی به زندگی و مسائل اجتماعی مردم، نگاه حکومتی به تاریخ، فرمایشی بودن آثار، گزارش نویسی و تحلیل نکردن وقایع را که خصلت عمده تاریخ‌نگاری ایرانی است، برای نگارش اثر خود به کار می‌گیرد (آرام، ۱۳۸۶: ۵۹). لذا وی در نقش پل ارتباطی تاریخ‌نویسی میان سلسله تیموری هند، صفوی و افشاری، سنت‌های تاریخ‌نویسی هر سه سلسله را به هم مرتبط می‌کند.

### وضعیت تاریخ‌نگاری فارسی در هند

به واسطه پیوندهای نژادی و زبانی مناسبات فرهنگی ایران و هند از گذشته دور اهمیت داشته و با ظهور و گسترش اسلام از طریق نمایندگان ترک ساکن ایران، اندیشه ایرانی در زمینه فلسفه، تصوف، زبان، ادبیات فارسی، صنایع ظریفه و تشکیلات اجتماعی در هند رواج یافت. گسترش و نفوذ زبان فارسی و مهاجرت گسترده وقایع‌نگاران از عوامل ایجاد نوعی تاریخ‌نگاری با نام سبک هندی، تلفیقی از سبک ایرانی و هندی، در ادبیات شد (گاردنر، ۱۳۶۵: ۶۴۸؛ حکمت، ۱۳۳۷: ۹۵ و ۴۵؛ شیمل، ۱۳۸۶: ۲۸۴). آثار متعددی تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی در هند پدید آمد (بهار، ۱۳۸۱: ۳/ ۴۵؛ اته، ۲۵۳۶: ۲۷۶-۲۷۴). تاریخ‌نویسی طهرانی متأثر از فضای ادبی هند، منصب دبیری بیرام‌خان به مدت بیست سال و گرایش به تصوف بود.

### زندگی محمدشفیع طهرانی

پیرامون مهاجرت خاندان طهرانی و زندگی وی در هند اطلاعات پراکنده‌ای وجود دارد. نسب مادرش به خواجه ضیاءالدین از اخلاف خواجه عبدالله انصاری در هرات می‌رسد (چارلز، ۱۹۹۶: ۸۹۰). دایی وی شیخ محمد متخلص به بقا، شاعر، نویسنده و مورخ فارسی‌زبان هند که در زمان اورنگ‌زیب گورکانی (۱۷۰۷-۱۶۱۸) سمت وقایع‌نگار را داشت (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۹). طهرانی در خصوص پدرش می‌نویسد: «آبا و اجداد از قدیم به خادمی آن حریم جنات‌النعیم [شاه عبدالعظیم] سربلندی داشته‌اند» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۱). محمد شریف به پیشنهاد ملاسلیم طهرانی، از زمره مجلسیان شاه‌عباس ثانی، که به دعوت اورنگ‌زیب عازم هند بود، از طریق بندرعباس به هندوستان می‌رود؛ اما به علت بداخلاقی ملاسلیم، از او جدا شده و در «بندر سورت» حیدرآباد سکونت می‌یابد و به خدمت عبدالله قطب شاه درآمده و به تجارت روی می‌آورد. محمد شریف در زمان مهاجرت به هند هم صاحب شغل بود و در ایران در زمینه‌های معنوی، فکری و هنری رو به کمال بود (پژوهش کمبریج، ۱۳۸۴: ۱۱۶ و ۱۱۳). شنیدن آوازه

شکوه حکومت، سیر تمدنی عصر اورنگ‌زیب، طمع، منفعت‌طلبی، انگیزه‌های اقتصادی و رسیدن به مناصب حکومتی بالاتر از قبیل ملاسلیم او را متوجه هند کرد. وی بعد از مدتی به خدمت بهادرشاه حاکم مکیه رفت و «حکومت بلده طیبه مکیه» را به دست آورد. سپس «چندی به ملازمت عظیم‌الشأن بن‌شاه عالم به سر می‌برد و به منصبی امتیاز» می‌یابد (همان). در همین زمان (۱۰۸۷ق) در شهر «مکیه» صاحب فرزندی شد که نامش را محمدشفیع گذاشت (همان). مؤلف *شام‌غریبان*، تاریخ تولد محمدشفیع را ۱۰۷۰ق می‌داند (نرائن شفیق، ۱۹۷۷: ۲۸۱). اگر گفته مؤلف *شام‌غریبان* مبنی بر سکونت بیدل دهلوی در خانه محمدشفیع و مهاجرت وی به سوی شکرالله‌خان در ۱۰۹۶ق در دهلی را بپذیریم معلوم می‌شود که طهرانی حدود ۲۵ یا ۲۶ سال داشته، در حالی که این متن با این جمله «وداع والد بنده نمود» (همان: ۵۳) به این مفهوم است که وارد در سن و سالی نیست که به لحاظ مالی خود بتواند میزبان بیدل دهلوی که در وضعیت نابسامانی قرار داشته باشد. لذا قول *مرآت* درباره سال تولد طهرانی یعنی ۱۰۸۷ق به واقعیت نزدیک‌تر است، زیرا در آن زمان طهرانی ۹ ساله و با جمله فوق که در تذکره آمده، مطابقت بیشتری دارد.

به دلیل تولد طهرانی در شهر «مکیه» نیز معروف بودن شهر به «نگینه»، منابع هندی عنوان «شاه محمدشفیع نگینی» را به کار برده‌اند (نرائن شفیق، ۱۹۷۷: ۲۸۱). طهرانی خود نامش را «فقیر کثیر محمدشفیع متخلص به وارد» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۰) آورده است. طهرانی تحت تأثیر تفکرات صوفیانه تخلص شعری «وارد» را برگزید (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۲۸ و ۱۹۹). او علی‌رغم تولد در «یکی از معموره‌های هندوستان» همچنان به موطن اجدادی خود «دارالایمان طهران» از توابع ری، دلبستگی داشته و آن را موطن خود می‌داند. اظهار نظر وی درباره طهران و تأکید بر ایرانی بودن شایسته توجه است. وی نوعی یادمانه قوی در این اظهارات به نظم و نشر ارائه می‌دهد.

نهالم شد زیب صد بوستان      چه شد سر ز خاک هندوستان  
ولی اصلش از باغ طهران بود      که زیب گلستان ایران بود  
زهدم نه فخر است و نی ننگ و عار      که نازم به خویش است نی از تبار  
شنو بی تکلف که ایرانیم      سخن راست گویم ز توران نیم (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۰).  
او ضمن تعریف و تمجید از طهران، عظمتش را مدیون وجود بارگاه حضرت عبدالعظیم در آنجا می‌داند لذا مطمئن می‌شویم که منظور وی از زادگاه اجدادش در طهران، همان طهران ری است:

چه طهران نور چشم هفت اقلیم      بهشت عدن پیش‌اش محو تعظیم



که مدفون است آنجا گنج ایمان      زهی عز و وقار خاک طهران  
چراغ بزم جنات نعیم است      که در وی مرقد عبدالعظیم است  
بود وارد در این درگاه والا      غلام خانه‌زاد از جد و آبا  
غلام درگه عبدالعظیم‌ام      بود در این نسبت روز قدیم‌ام (همان: ۶۰).

عهده‌داری تولیت بارگاه عبدالعظیم در خاندان محمدشفیع و احترامی که طهرانی برای شاهان صفوی به عنوان حامیان و مروجان مذهب تشیع یا بارگاه ائمه معصومین در اثر خود قائل است (همان: ۱۹۱ و ۱۸۶ و ۱۶۳ و ۱۵۲ و ۱۲۷ و ۱۰۷ و ۹۱ و ۷۹ و ۲۴) نشان‌دهنده گرایش طهرانی و خانواده‌اش به اسلام و مذهب تشیع دوازده‌امامی است. تعصب مذهبی اورنگ‌زیب در مذهب سنت، سبب تساهل و پوشیده نگه‌داشتن اعتقادات طهرانی شد (همان: ۲۵۱ و ۱۶۳ و ۱۵۲).

فضای باز تبلیغی برای تصوف در دوران جوانی طهرانی، از سویی ارتباط تصوف با تشیع و تحت تأثیر پدر (از صوفیان فرقه قادریه) و دایی‌اش، «شیخ محمداقا که به طریقت نقشبندی» گرایش داشت (جابری‌نسب، ۱۳۸۸: ۳۶ و ۳۳؛ بختاوران، ۱۹۷۹: ۱۴) و بیدل دهلوی با روایات درویشی و تحت تأثیر شاه فاضل از صوفیان برجسته آن روزگار و ارتباط با انجمن‌های ادبی که کانون عرفان و تصوف در هند بود (عبدالغنی، ۱۳۴۱: ۳۹-۳۸) به تصوف گرایش پیدا کرد. صوفیان، رسالت خود را تأمین سعادت معنوی مردم قرار داده و خود را در مقابل حکومت سیاسی، دارنده حکومت معنوی می‌دانستند. با توجه به اعتقاد حاکمان تیموری هند به مشایخ صوفیه، تصوف رونق یافت و خانقاه‌های زیادی در سرتاسر هند به وجود آمد. همین مسئله سبب شد در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیرگذار باشند (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۸۰). به این ترتیب، طهرانی غرق در تصوف شده، پا برهنه از دهلی به قبر صوفی معروف معین‌الدین چشتی از اهالی سیستان (متوفی ۶۳۳ق) و صوفیان مهاجر به هند در دوره مغولان (نقوی، ۱۳۴۳: ۵۵) می‌رود. ارادت طهرانی به چشتیه و از طرفی وجود اشعاری با مضمون زیر گرایش صوفیانه طهرانی را مشخص می‌کند:

ز علم الیقین تا به عین الیقین      بود فرق بی‌شک ز شک تا یقین  
ز اسلام عرفان حق مطلب است      همین ملت است و همین ملت است  
زدین مدعا، معرفت گفته‌اند      چنین گوهر اصل دین سفته‌اند  
کسی را که عرفان نباشد به دل      بود سربه‌سر لعبت آب و گل  
الهی بر این وارد روسیاه      ز عرفان خود برگشا شاهراه (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۲۸).

به واسطه تولد در خانواده‌ای متشرع و متصوف، در نتیجه فضای فرهنگی هند، تشیع در وی

شکل می‌گیرد (طهرانی، ۱۳۸۳: ۴۸ و ۴۹ و ۲۳). وجود افکاری چون تنجیم، تأثیر اجرام سماوی برای تعیین اوقات سعد و نحس در زندگی انسان‌ها و آوردن جملاتی چون «قضا را از برگشتگی طالع دشمن کام»، «مخالف آهنگی قانون طالع ناکام»، «از بخت و طالع اثری نبود»، «به موجب تشخیص اهل تنجیم و رصد بدان زیج فهم اصطراب شناس مقرر گشته بود» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۲۷ و ۹۹ و ۵۱ و ۴۹ و ۳۱ و ۱۱ و ۶)، «اختر طالع سلاطین صفوی در هبوط و زوال بود»، «از آنجا که طالع برگشته بود» (همان: ۱۹۵ و ۱۹۴ و ۱۴۴ و ۱۲۷)، دخالت دادن جبر در سرنوشت انسان‌ها نشانه برداشت صوفیانه از مسائل و یکی‌انگاری اسلام ذاتی با اسلام تاریخی صوفیه در دیدگاه طهرانی است. وی با ارائه تصویری کرامت‌مند یا منحوس از طرفداران و مخالفان حکومت صفوی و افشاری، ارائه داستان‌هایی مبنی بر کرامات عرفا و متصوفان به اقدامات و پیروزی‌های نادر و تحلیل نکردن وقایع و اضافه کردن عرفان در شعر، نقش گرایشات فکری صوفیانه خود را در نثر پر رنگ می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۳۸ و ۲۳۷ و ۱۰۵).

از تحصیلات طهرانی اطلاع دقیقی در دست نیست. تا سی‌ودو سالگی (۱۱۱۷ق) هیچ منصبی نداشته و به پرورش مهارت‌های ادبی خویش پرداخته است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۳). در اوان جوان در شهر مکیه با شاعران برجسته، همچون بیدل دهلوی حشر و نشر داشته است. طهرانی در *مرآت مدعی* است که یک‌سال و نیم بیدل در خانه پدری‌اش زندگی می‌کرده است (الظفر، ۱۳۷۲: ۱۵۸ و ۱۴۷) رفاقت و همنشینی با نویسندگان بزرگی همچون بیدل و دیگر شعرا و استفاده از علم و تجربیات آنها در مکیه، وی را به نویسنده‌ای چیره‌دست و توانا تبدیل کرد.

طهرانی در ۱۱۱۹ق «لا علاج به خدمت شاهزاده والاگهر سلطان محمدعظیم درمی‌آید» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۲) اما به علت شورش این شاهزاده علیه پدرش و تبعید وی به مشهد (حکمت، ۱۳۳۷: ۹۵ و ۴۵) از امور سیاسی کناره گرفته، به مسلک درویشی و ترویج آن در بین مردم، گرایش می‌یابد. طهرانی پس از سال‌ها عزت‌نشینی و زندگی در شرایط سخت معیشتی، در ۱۱۳۹ق به خدمت بیرام‌خان (طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۹-۴۸) فرمانده لشکر اورنگ‌زیب، درآمد و تا ۱۱۵۹ق در ملازمت وی (نرائن شفیق، ۱۹۷۷: ۲۸۱) بود. به دلیل همراهی بیرام‌خان در لشکرکشی‌ها، از وضعیت جغرافیایی هند و وقایع رخ داده در جریان این لشکرکشی‌ها، اطلاعات دقیقی می‌دهد که اهمیت اثر وی را افزون می‌کند.

### نگارش *مرآت‌الصادقین*

به دلیل رواج زبان فارسی و مذهب تشیع در دو شهر احمدنگر و بیجارپور نویسندگان و

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۶۷

شخصیت‌های مذهبی ایرانی به زندگی و مهاجرت در این دو خطه علاقمند بودند (یکتایی، ۱۳۵۰: ۲۹۸) محمدبن قاسم هندوشاه (۱۰۳۳-۹۶۰) تحت تأثیر فضای فکری و مذهبی بیجاپور تاریخ عمومی فرشته را در ۱۰۳۰ به زبان فارسی تألیف کرد (هندوشاه، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۵۳ و ۱). محمدشفیع به علت حضور صوفیان پرآوازه به آن دو شهر مسافرت کرده (طهرانی، ۱۳۸۹: ۸۹ و ۴۸) و در ۱۳۳۳ ق از تصمیم خود برای نگارش «متمم تاریخ فرشته» و «صورت حال پادشاه هندوستان و امیران صاحب سامان این عهد و دوران» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۵۰) و تقسیم آن به چهاربخش یا طبقه که شامل ویژگی‌های جغرافیایی هندوستان، شرح حال شاهان، امیران، حال عرفا، شعرا، فضلا و نویسندگان در تاریخ تیموریان هند، صحبت به میان می‌آورد (طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۹-۴۸). طهرانی معتقد است که اکثر وقایع نگاران «به سبب آرزوهای الوان، حقیقت سلاطین و اعیان مملکت را مطابق بیان واقع رقم‌پرداز اظهار نمی‌سازند و به ناراستی انجمن‌آرای عرصه بیان می‌گردند» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۵). وی هدف از نگارش کتاب را که به تشویق بیرام‌خان (طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۹-۴۸) انجام شده، بیان حقیقت تاریخ آن دوره می‌داند و معتقد است که «بی‌انصافان عالم خودرأیی که به کورباطنی محروم از تماشای عالم تحقیق‌اند، هنگام مطالعه این صورت حال از سواد هر سطرش، میل در دیده خودبین خود واکشیده حسن رخسار اصل حقیقت را مشاهده نمایند» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۵۵). او همچنین مدعی است بر خلاف نویسندگان هم‌عصر خود «نفع و ضرر خویش را کالعدم پنداشته و به ترقیم سرگذشت واقعی رو آورد و رواداری اعیان روزگار مدنظر ندارد» (همان) طهرانی از همان ابتدا با تأکید بر عناوینی چون «به تحقیق پیوسته»، «صداقت» و «راویان صداقت گفتار» که اطلاعات خود را در برخی موارد که خود در صحنه حضور ندارد و از روایت آنها استفاده کرده است، مشخص می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۹۵ و ۱۷۵ و ۶۱؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۸۳ و ۱۷۰ و ۱۴۴ و ۱۳۶).

طهرانی به تأسی از اسلام، قرآن و تفکر غلوآمیز صوفیانه، تجربه‌گرایی و عبرت‌اندوزی را از اهداف نگارش اثر خود ذکر کرده، وقایع تاریخی را در قالب واژگانی چون «کحل‌الجواهر عبرت» ماحصل ارائه نوشته‌های خود می‌خواند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۵۰).

تأکید وی بر عبرت‌اندوزی با رویکرد اخلاقی و با نگاه دوسویه هم برای حاکمان و هم زبردستان، نگاه سیاسی به تاریخ، استفاده از قلم برای منافع شخصی و پادشاه و شخص نادر، ترویج تقدیرگرایی، جبرگرایی، قهرمان‌سازی و پویا نگه‌داشتن اندیشه ظل‌اللهی برای استواری حاکمیت وقت است.

تغییر رویه بسته به زمان زندگی طهرانی، تأثیرگذار در انتخاب نوع نقل روایات است، مثلاً وی در قضاوت پیرامون حکومت شاه‌عباس ثانی و حمله وی به قندهار (۱۰۵۸ ه.ق) مقارن

حکومت اورنگ‌زیب، از تیموریان هند جانبداری و شاه‌عباس ثانی را عامل خرابی چندین اقلیم من جمله ایران دانسته و از وی با اصطلاحاتی چون «شهریار دیوانه‌کردار»، «طبیعت وحشت‌آشنای»، «خبط دماغ»، «مختلف المزاج» و «پرخاش پیرای» و «پادشاه جنون‌دستگاه» یاد می‌کند (طهرانی، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۲).

طهرانی با در نظر گرفتن منافع خود و ترس از امنیت جانی با آوردن این شعر مکن وارد از حد خود پا دراز چو بر جای خویشی به عالم بساز (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۹۹) در پایان روایت‌ها پا بر روی حقیقت می‌گذارد و گزارش اشتباهی را در اثر خود درج می‌کند. وی ضمن نقد شورای دشت مغان و بر تخت نشستن نادر، با آوردن داستان شیر و گرگ و روباه، نادر را غاصب حکومت می‌خواند که با استفاده از زور حکومت را از خاندان صفوی غصب کرده است، اما در حمله نادر به هند، او را دست تقدیر خداوندی دانسته و از همه عناصر مشروعیت‌بخش در جهت تحکیم و تأیید قدرت نادر استفاده می‌کند. حقیقت‌طلبی که می‌توانست در قالب تعلیل و تحلیل حوادث به اثر، ارزش علمی دهد، مسکوت می‌ماند. منظور طهرانی از حقیقت‌طلبی و کاربرد آن در متن *مرآت‌الصادقین* خواندن تاریخ و رسیدن به حقیقت تاریخ و دنیا است. وی تحت تأثیر اندیشه‌های صوفیانه معتقد است هرکس همه رخدادهایی را که وی بیان می‌کند، منتهی به «فنا فی‌الله» بداند و از این مسیر فکری تاریخ را بخواند به حقیقت تاریخ دست می‌یابد. جهان‌بینی طهرانی در نگارش تاریخ راست‌گویی نبوده، بلکه عبرت‌اندوزی و بی‌اعتنایی به دنیا است.

طهرانی تلاش می‌کند تا با ارائه مختصر تاریخی از مسائل سیاسی و نظامی و با استفاده از تجارب گذشته خویش و دیگران، انسان را به کمال، آگاهی، اصلاح و رشد آینده خود در جهات مختلف برساند. وی با نصیحت‌هایی پیرامون برقراری عدالت، حمایت از مظلومان، برابری، برادری و غیره رسالت اسلام در جهان به روش سیاست‌نامه‌نویسان، در قالب داستان و لحنی پندگونه، برای فرمانروایان وقت همچون نادرشاه و محمدشاه گورکانی زبان به سخن گشوده و سعی در گوشزد کردن رفتارهای اشتباه و تشویق به تعقل، تفکر و اصلاح این‌گونه اعمال می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۴۰). وی مردم عادی جامعه را نیز به عبرت‌اندوزی از وقایع رخ داده، توصیه می‌کند و در نهایت همه‌چیز را در ید قدرت خدا، جبر، مشیت الهی و ترس از روز محشر قرار می‌دهد (همان: ۲۲۸-۲۲۷). تفکر عبرت‌آموزی وی پشتوانه فلسفی و علمی ندارد و ارائه چنین اهدافی برای نگارش، متأثر از شرایط اجتماعی است. او به دنبال یک حکومت ایدئال می‌گردد تا شاید جامعه‌ای امن و مرفه ساخته شود. با ضعف صفویان، حمله نادر به هند و با رفتن وی از هند به تناقض‌گویی درباره وقایع و نتایج آن می‌پردازد.

طهرانی درباره نگارش *مرآت‌الصادقین* می‌نویسد: «در بدو ایجاد، موانع چند بر سر راه این عزم» بود که موجب شد تنها «چهار پنج جزء که در آغاز رقم زده کلک صداقت سلک گردیده بود» نوشته شده و «دیگر تا مدت هشت سال هرگز قلم حقیقت نگار به اراده این نسخه» یاری ننموده است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۷). مهم‌ترین دلیل کناره‌گیری طهرانی از امور سیاسی و روی‌آوری به گوشه‌گیری، صوفی‌گری، درویش مسلکی و سختی روزگار گرایش طهرانی به فرقه چشتیه بود که همواره سالکان خود را از ارتباط با حکام و دخالت در امور سیاسی برحذر می‌کرد. وی نگارش *مرآت‌الصادقین* را از قسمت پایانی کتاب هندوشاه بین سال‌های ۱۱۳۳ق تا ۱۱۳۴ق شروع می‌کند، البته پس از مدت کوتاهی، نگارش کتاب قطع می‌شود. شروع مجدد آن با افزودن هشت سال به این تاریخ از ۱۱۴۱ تا ۱۱۴۲ق است که خود نیز به آن اشاره می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۰). طهرانی سرانجام نگارش *مرآت‌الصادقین* را در ۱۱۴۲ق با تشویق و حمایت مالی «بیرام‌خان» و کمی ساده و روان‌تر از سرگرفته است (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۰؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۶)، اما بار دیگر مصادف با ویرانی‌های نادر در هند و سقوط تاج و تخت پادشاهان هندی در ۱۱۵۴ق به فرمان محمدشاه دست از نگارش برداشته و می‌نویسد: «الحال همه کارپردازان به کار خود پردازند، لیکن وقایع‌نویسان حالات، دست از تحریر احوال ما به دولت بازدارند که الحال نوشتن احوال لطف ندارد و سلطنت ما از دست رفته اکنون نایب نادرشاه بوده‌ایم» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۵). دو سال بعد نگارش *مرآت‌الصادقین* را باز به تشویق بیرام‌خان به‌عنوان متمم تاریخ فرشته از سر می‌گیرد (طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۹-۴۸).

تحت تأثیر شرایط زندگی طهرانی، *مرآت‌الصادقین* به‌صورت گسسته به نگارش درآمده و هرگز یک‌جا به این نام به‌دست نیامده است. بعدها نیز محققان با عناوین مختلف، «تاریخ جغتایی» در جغرافیا و زندگی شاهان و امیران هندی، «مرآت‌واردات» یا «عجایب‌البلدان» درباره شیخ صفی و خاندانش، «نادرنامه»، از ابتدای کار نادر تا فتح داغستان، معرفی کرده‌اند. دو بخش آخر را می‌توان جزو بخش عرفا و شیوخ و اولیا قرار داد که در ادامه داستان بازماندگان شیخ صفی بوده و وارد تاریخ ایران در دوره افشاریه می‌شود.

اولاً قرارگرفتن تاریخ نادرشاهی به لحاظ زمانی در ادامه *مرآت‌واردات* و تداوم موضوعی آنها از دلایل پیوسته‌بودن این دو اثر و یکی‌بودن این آثار با *مرآت‌الصادقین* است. تاریخ *مرآت‌واردات* با ذکر زندگی شیخ صفی‌الدین اردبیلی آغاز و با شورش ملک‌محمود سیستانی و قدرت‌گیری شاه تهماسب و نادرقلی بیگ به پایان می‌رسد (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۹۶ و ۷۳) تاریخ *نادرشاهی* با ادامه همین رخداد آغاز می‌شود (طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۵) و تا فتح داغستان توسط نادر ادامه می‌یابد،

دوم نوع روش و سبک نگارش هر سه اثر شبیه به هم است به نوعی که تفاوتی در نوع روش تاریخ‌نویسی آنها مشاهده نمی‌شود؛

سوم اشاره محمدشفیع به توقف نگارش در هر سه اثر است. اهمیت این اثر در آگاهی‌های تفصیلی وی درباره این دوران است که اطلاعات مجمل تاحدودی بی‌طرفانه ارائه می‌دهد، همراه با نامه‌ها، تحلیلی جزئی از وضعیت آن دوره، رویدادهای خراسان، احوالات شاهزادگان فراری دربار صفوی به هند، دوران ملک محمود سیستانی و اقدامات او که در متون تاریخی و پژوهش‌های صفویه‌شناسی گاه با سکوت و گاه با روایاتی یک سویه نقل شده است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲). به‌عنوان نمونه از ظهور ملک محمود در خراسان اظهار خرسندی می‌کند، اما این به‌معنای یک جانبه‌نگری وی نیست، زیرا وی وجود ملک محمود در زمانی که «ممالک ایران به هم آمده، محل اختلال و آشوب بود و هر روزی ضعف و ناقتی سپاه سلاطین صفوی رونمای آینه تماشای دیده خلائق می‌گردید» و «تاراج بلوچان مودار و افاغنه قندهار که شور بیداد در ممالک عراق و خراسان افکنده بودند» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۲۴) را لازم می‌شمرد. در حالی که مروی این اقدام ملک محمود را «نامردی» (مروی، ۱۳۷۴: ۳۸) مستوفی آن را «خروج» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۴۹ و ۱۴۵) و استرآبادی «تمرد و طغیان» معرفی می‌کند و هر دو معتقد بودند ملک محمود با استفاده از خلأ قدرت در سال‌های پایانی حکومت صفوی در نواحی شرقی، سعی در غصب حکومت دارد، اما طهرانی همکاری‌نداشتن ملک محمود در زمان محاصره اصفهان توسط افغان‌ها را برخلاف سکوت استرآبادی و مروی که آن را «تیبانی مخفیانه با افغانه» می‌داند (مروی، ۱۳۶۹: ۳۸) ترس سلطان حسین از طالع می‌داند «که از اوضاع فلکی و اقترانات کواکب به تحقیق پیوسته» و منجمان برای او می‌خوانند و در این طالع از ظهور «محمودنامی» برای تسلط و غلبه بر اصفهان نام می‌برند. اگرچه شاید این مطالب مضحک به نظر آید، وی اشتباه تلقی کردن ملک محمود سیستانی با محمودافغان توسط سلطان حسین و در نتیجه قبول نکردن کمک وی را عامل سقوط اصفهان می‌خواند. طهرانی از نبرد ملک محمود با سپاهیبانی که سلطان حسین در یزد به مقابله با وی می‌فرستد صحبت می‌کند و نشان می‌دهد که ملک محمود علی‌رغم رفتار خصمانه با او حاضر به کمک به سلطان حسین بود، اما درباریان، شاه را از شوکت ملک می‌ترساندند (طهرانی، ۱۳۸۳: ۵۱).

این نمونه تحلیل‌ها و در نظر گرفتن زمان و مکان در تاریخ از ویژگی‌های ممتاز *مرآت‌الصادقین* نسبت به آثار دوره صفوی و افشاری است. بی‌طرفی در نقل روایات طهرانی آنجا نمایان‌تر می‌شود که اقدامات ناپسند ملک محمدعلی خان برادر کوچک ملک محمود و کاهش محبوبیت این خاندان در خراسان را ذکر می‌کند. طهرانی وی را فردی «جبار و

خونخوار مردم‌آزار» می‌داند و نبود اقبال عمومی به این خاندان را زمینه‌ساز سقوط آنان به دست شاه تهماسب دوم و نادر می‌انگارد. بی‌طرفی در بیان روایات روی کارآمدن نادر نیز دیده می‌شود. طهرانی شورای دشت مغان و سیاست نادر در قبال صفویان را نامشروع و فریب می‌خواند و از آن انتقاد می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۵-۴۴). در حالی که مروی و استرآبادی در این باره سکوت می‌کنند.

ارائه اطلاعات جغرافیایی درباره نواحی مختلف هند، شرح وقایع کاملی از تاریخ سیاسی و نظامی هند، شرح دقیقی از صورت هنرمندان هندی که نادر با خود به ایران می‌برد، ارائه اطلاعات اقتصادی درباره نواحی مختلف هند، شرح جواهرات و ثروتی که نادر از هند به ایران منتقل می‌کند و وضعیت ارتش ایران از دیگر مزایای *مرآت‌الصادقین* نسبت به منابع هم عصر خود است که اهمیت آن را برای پژوهش‌های امروزی مهم جلوه می‌دهد.

طهرانی همچنین آثار دیگری نیز دارد؛ *مرآت جهان‌نما* در تاریخ عمومی (بریگل، ۱۳۶۲: ۶۳۱/۲ و ۶۲۸) و آثار منظومی در حدود ده هزار بیت در قالب‌های غزل، قصیده، رباعی، قطعه، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مستزاد، مثنوی و دیگر اشعار متفرقه که بعد از نگارش تاریخ سروده است. در همه آنها ادب صوفیه، با تعالیم و مضامین روشن در قلمرو عشق به حق، جذبه، شکر عرفانی و اظهار اشتیاق به جمال الهی پررنگ است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۳). مقام شاعری طهرانی از مقام تاریخ‌نگاری وی برجسته‌تر نیست.

### نثر محمدشفیع طهرانی

#### ویژگی‌های صوری

طهرانی به روش تاریخ‌نویسی خود اشاره نکرده، اما بیان وی ادیبانه و به‌دلیل دلبستگی به آموزه‌های صوفیانه همراه با آوردن کلمات «مرآت واردات» تعبیرهای اخلاقی و صوفیانه را به ذهن متبادر می‌کند. «وارد» تخلص طهرانی اصطلاحی صوفیانه است: به دو مضمون: «واردات عطای الهی است که بر دل بگذارند بی‌کسب شخص و این واردات گناه باشد که علمی و معرفتی باشد که شخص را از آن فهمی و تفهیمی عرفانی حاصل شود و گناه باشد که انوار باشد که ورود کند» (ابن یزاز، ۱۳۷۶: ۵۲۹ و ۳۰). هرچند این معانی در اثر وی منعکس نشده و تنها نگاه صوفیانه او به رویدادها بر سبک تاریخ‌نویسی وی تأثیر گذاشته است. اشاره به تفکرات و تصورات صوفیانه، تسلیم‌شدن در برابر مشکلات، بی‌توجهی به یافتن علل وقایع، اهمیت نقش تقدیر، مشیت الهی و جبر به‌عنوان عنصری پایدار در سراسر نوشته‌های او که به‌نوعی زیست‌عافیت‌طلبانه، رهبانیت، بی‌مسئولیتی، تلاش‌نکردن برای بهبود وضعیت و ترویج

دنیاگریزی، از ویژگی‌های منفی کار اوست. طهرانی با تعبیری صوفیانه و اندیشه‌ی تسلیم در برابر مشکلات، ظهور و سقوط صفویان، ملک‌محمود سیستانی، ملا نوروز در خراسان، فروخواهیدن شورش‌های خراسان و افغانه به دست نادر، حمله‌ی نادر به هند، ویرانی‌های ناشی از آن و بازگشت از هند را با عناوین مختلفی چون «طایفه‌ی علیا در کارخانه‌ی تقدیر یزدانی»، «کلک تقدیر حضرت قدیر»، «از انقلاب تقدیر آسمانی»، «قضای ربانی و نیرنگ آسمانی» به مشیت خداوند نسبت می‌دهد. در توجیه مسائل از عناصر ترویجی صوفیه همچون تنجیم، تقویم، خواب‌نماشدن، نقل رؤیاهای شگفت‌انگیز، استفاده از تأویل نادرست آیات قرآن، حتی زیبایی‌های شعر و ادبیات استفاده می‌کند. وی با تمسک به جبرگرایی، نکوشیدن برای تغییر مسائل روز و اعتقاد به قدرت، علم مطلق، ازلی و ابدی خداوند که تمام رخدادها را مطابق مشیت خداوند می‌داند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۳۰ و ۳؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۹۶ و ۷۵).

با این توجیها، به آن رنگ‌ولعاب و جلوه‌ی اسلامی می‌بخشد و هر پرسش علت‌جویانه را در برابر این جواب که خدا چنین خواسته، خاموش می‌کند. طهرانی با نگرش زاهدانه از ژرف‌اندیشی و تعمق در وقایع تاریخی باز می‌ماند و در نهایت با اندیشه‌ی آنچه از دوست می‌آید نکوست، پایان انسان را «فنا فی الله» در نظر می‌گیرد. اخلاق در نوشته‌های طهرانی وسیله‌ای برای تهذیب صوفیانه می‌شود؛ شریعت، طریقت و اخلاق را وسیله‌ای برای رسیدن به حقیقت می‌شمارد که غایت مطلوب اصل و مبدأ وجود است. اشعار وی نیز تعلیمی و عمده‌قالبی که شکل عرفانی در طول تاریخ ادبیات به خود گرفته است (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۴۳ و ۲۲۸ و ۱۹۸ و ۱۷۲ و ۱۴۵ و ۱۱۶). نگاه دنیاگريزانه و منفی‌باف که حیات را سراسر تحریم می‌کرده نه یک فهم و برداشت از متن اسلام، بلکه ریشه در مکاتب مختلف پیشااسلامی، عرفان، نگره‌های صوفیانه و زاهدانه‌ی دیگری داشته که در گستره‌ی وسیعی از قلمروهای مفتوحه همچون هند گسترش یافته بود (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۳۸ و ۲۱).

نگاه طهرانی به تاریخ خطی است. تاریخ را به‌مثابه‌ی یک حلقه‌ی اتصال بین مبدأ و مقصدی به شمار آورده که همان خلقت و آخرت است. او به تغییر و دگرگونی در تاریخ اعتقاد نداشته و به عبارتی دوری سیکلی، دورانی یا مارپیچی و هیچ نوع دیگری را برای تاریخ در نظر نمی‌گرفت. وی با شیوه‌ی تاریخ‌نگاری خود نوع نگرشی را در جامعه ترویج می‌داد که در آن انسان دست‌بسته تقدیر است. نگاه متصوفانه‌ی طهرانی در نوع انتخاب کلمات در *مرآت‌الصادقین* با انتخاب اصطلاحاتی چون «چله‌نشینی»، «عالم استقراغ»، «ولایت‌مآب درویشی»، «معتکف»، «کرامات و خرق عادات»، «شاه کرامت دستگاه»، «میدان مجاهدت و ریاضت»، «کچگول و عصا»، «خرقه و دوک»، «آسمان رفعت»، «فنا فی الله»، «مسندنشین ایوان ارشاد»، «عالم



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۷۳

استغراغ» «شهر کرامت بحر» هویدا می‌شود (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۶۰ و ۱۵۸ و ۱۵۶ و ۱۴۵؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۹۵ و ۸۵ و ۷۳ و ۷۵) کلماتی که از قرآن گرفته شده همچون «ذکر»، «تجلی»، «نور»، «خلق» خواننده را غرق در ادب صوفیانه می‌کند و این مسئله نشان از طرز تأویلی است که طهرانی و دیگر صوفیه در آیات متضمن این الفاظ داشتند.

طهرانی مانند ایرانیان مقیم هندوستان تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی و به تأثیر از محیط فرهنگی هند و حضور در منصب دبیری بیرام‌خان و منابع ایرانی همچون *عالم‌آرای عباسی*، *حبیب‌السیر* که در دسترس وی قرار دارند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۵۵ و ۲۵۴ و ۲۲۵؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۷۹) هر دو شکل یعنی نثر فنی و ساده‌نویسی را به کار می‌گیرد. آنجا که صحبت از خاندان صفوی، محمدشاه، نادرشاه و پای مقدمه‌چینی‌ها، توصیف‌ها و فرمان‌ها به میان می‌آید، اطناب و صنعت‌گری‌های معهود را از یاد نمی‌برد و همان شیوه قدیم غامض‌نویسی را که مرسوم فارسی‌نویسان پیشین و هم‌عصر خود در ایران و هند بود، دنبال می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۳۱ و ۲۲۲ و ۲۱۹ و ۳۸ و ۲۹ و ۱۷ و ۱۳؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۹۱ و ۱۶۴ و ۷۹ و ۷۳ و ۷۰). وی هنگام صحبت از شاه تهماسب، نادر، تعقیب و نبرد وی با افغان‌ها، نثری مصنوع به کار می‌گیرد: «سپه‌سالار عالی‌جاه و پادشاه افلاک‌بارگاه به دنبال آن خیل شغال برگشته‌اقبال، فرس تازه میدان تکامیشتی گردیده طابق النعل بالنعل خود را بر سر ... و سپه‌سالار خاقان‌وقار قیصراقتدار، علم پرچم را به استیصال اعدای ظلمت‌سیما برافراشته دست به گریبان طریق تعاقب پیمود» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۹۴) گاه به تقلید سخن سرایان نامی عبارات مطمئنی را آورده است؛ همچون «آن گجرات که شاه بازار مصر در مقابله پس کوچه‌اش دکان همسری را تخته‌بند انفعال ساخته و حلب در معرض رو کشیش آینه مصقل افتخار خود را به زنگ تیره روزی پرداخته» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۵۵). با توجه به سبک رایج نگارش این دوره (قرن ۱۲ق) مؤلف سعی در زینت الفاظ، باریکی و پیچاپیچی معانی آنها کرده است. پس از معرفی صاحب ترجمه، سخن وی در همه‌جا مرسل و رو به سادگی و روانی است (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۵۰ و ۲۰۴ و ۹۳؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۰۹).

اگر نثر طهرانی را بر اساس شیوه نگارش طی نوزده سال و با وقفه به نگارش درآمده، از هم تفکیک کنیم، وی در ابتدای کار، نثری بینابین و رو به تکلف که نشانه احترام وی به ولی‌نعمتان خود و با تبعیت از زبان دیوانی مختص سنت تاریخ‌نویسی ایرانی، اجمال و ایجاز را در نقل رخدادها به‌عنوان سبکی غالب در دستگاه امرای هند به کار می‌گیرد. تردیدی در اینکه هر عصری نثر خود را تولید می‌کند، وجود ندارد؛ اما نثر به کار گرفته شده در سنت تاریخ‌نویسی طهرانی، با وجود تفاوت‌های ادبی، نثری دبیری است و به‌مثابه نثر رسمی جامعه در هر دوره‌ای، سبکی مخصوص به خود است. البته گفتمان حاکم بر جامعه نوع بیان مورخ را

نیز تعیین می‌کند؛ اما ویژگی‌های شخصی مورخ نیز در به کار بردن زبان، تفاوت ایجاد می‌کند. طهرانی در ادامه و به تشویق بیرام‌خان و شرایط ایجادشده در تاریخ‌نگاری هند، عصر تلفیق دو سبک متکلف و ساده و در نهایت گرایش به ساده‌نویسی که از دوران اکبرشاه آغاز شده بود، به نثر بینابین، ساده و لطیف گرایش می‌یابد (طهرانی، ۱۳۸۳: ۲۶). طهرانی لازم می‌دید با عبارت‌پردازی با روشی بی‌قاعده با سبک یکنواخت و کسل‌کننده آن دوران مقابله کند (Tucker:2012:263-265).

طهرانی دیباچه‌ای در چهار بخش در ابتدای اثر نگاشته است که در آن با مطلع مذهبی به‌صورت شعر، پیرامون تدبیر خداوند برای سامان‌دادن امور دنیا، انتخاب شخصی همچون نادر برای اصلاح امور دنیا و اینکه خداوند چنین مشیتی را برای مردم ایران مقدر ساخته است، آغاز می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۳). به این صورت بار دیگر ادب صوفی‌گونه خود را به‌صورت شعر که مضمونش عشق به حق، اظهار اشتیاق به جمال الهی و فنای در راه خداوند از در عرفان است، اظهار و از طرفی مهارت ادبی خویش را به‌صورت شعر می‌نمایاند. سپس شرحی پیرامون زندگی خود و خانواده‌اش مانند دیباچه‌نویسان وقایع‌نگاران آن دوره ارائه می‌دهد. طهرانی ضمن بیان هدف خود از نگارش *مرآت‌واردات* و شرح محتوای آن، نسب نادر و نحوه برآمدن وی را به‌صورت خلاصه‌وار شرح می‌دهد و همه‌چیز را به تقدیر و انتخاب خداوندی منتسب می‌کند (طهرانی، ۱۳۶۹: ۵ و ۴). اما آنچه دیباچه طهرانی را با دیگر دیباچه‌ها متفاوت می‌کند، نبود هرگونه زایچه برای شاهان صفوی، هندی، نادر و تصویرسازی از وی به‌عنوان موجوداتی فرازمینی است. همچنین نبود جملات دعایی و آرزو در آخر دیباچه نشان‌دهنده نداشتن جانبداری به تأثیر از نبود فشار سیاسی بر روی نویسنده، نوع رابطه، جهت‌گیری‌های وی پیرامون حکومت گورکانیان هند و حکومت نادر است.

استفاده طهرانی از شیوه عبارت‌پردازی سبک هندی در متن *مرآت‌الصادقین* که تقلیدی از سبک تاریخ‌نگاری ایرانی است همچون استفاده از «الف» و «لام» در عبارات دوکلمه‌ای و ترکیباتی چون «معتذرالعبور»، «دشوارالعبور»، «معدوم‌الاعتبار» (همان: ۵۴ و ۴۳ و ۳۷ و ۳۳ و ۲۰ و ۱۷ و ۱۵)، «کحل‌الجواهر»، «مستقر‌الممالک»، «افتخارالسلطین»، «موفورالسرور»، «متنفرالمزاج» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۹ و ۱۰۴ و ۹۸ و ۹۰ و ۸۱ و ۷۷ و ۷۴) و استفاده از لغات هندی همچون «دولک»، «دوصوبه» «مع» و لغات ترکی و مغولی همچون «چپقلش»، «کوکلتاش»، «تزک»، «ایلغار» در اثر وی دیده می‌شود (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۵۰ و ۱۲۰ و ۱۱۵ و ۸۷ و ۷۷ و ۵۸).

هرچند جامعه‌ای که طهرانی در آن زندگی می‌کرد، به لحاظ فرهنگی ایرانیزه شده بود، ولی اصالت مغولی آنها در بین بازماندگان خاندان چنگیز وجود چنین واژگانی در لابه‌لای کلمات

فارسی و متون تاریخی را اقتضا می‌کرد. آوردن فرمان‌ها، دستورات و قوانین پادشاهان بابر نمونه‌ای از این گونه موارد بود که نشان‌دهنده تأثیر اجتماع هند آن زمان، بر نوع روش و بینش تاریخ‌نگاری طهرانی است.

از دیگر ویژگی‌های نثری *مرآت‌واردات* استفاده از جمع‌الجمع‌ها همچون امورات، اخبارات، ملتان، جراحات، سنبلستان (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۳ و ۱۵۵ و ۱۳۵ و ۱۲۵ و ۱۲۳)، کارخانجات، تقدیرات، تابعان (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۲۷ و ۵۶ و ۵۴ و ۲۶ و ۱۷) یا جمع‌هایی مانند «خودها» است که فراوان در این اثر به کار گرفته شده است، در اکثر موارد حرف «ب» بر سر واژه‌ها آمده است همچون «برخاطر»، «به‌باد کار»، «به‌حکومت»، «به‌اصلاح»، «به‌افتتاح» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۶۹ و ۶۷ و ۵۶) که در تصحیح تغییر یافته است. طهرانی با استفاده از دیگر آرایه‌های ادبی همچون تشبیه، استعاره، کنایه، ضرب‌المثل در قالب شعر و نثر بر زیبایی و وسعت معنی نثر خود می‌افزاید. افراط در به‌کارگیری این آرایه‌ها به‌خصوص استعاره و جملات و عبارات موجب در یک جمله سبب دریافت‌نشدن معنی توسط خواننده می‌شود. اما ثبت چنین مطالبی مانع از بین رفتن بسیاری از کلمات محاوره‌ای، ضرب‌المثل‌های عامیانه مردم و به‌طور کلی ادبیات آن روزگاران شده است (همان: ۲۳۶ و ۱۹۹ و ۱۸۷ و ۳۵ و ۲۳ و ۷۱ و ۸ و ۴).

طهرانی در نقل روایات در درجه اول اهمیت زیادی به جغرافیای تاریخی می‌دهد. با توجه به اینکه یک قسمت از *مرآت‌الصادقین* پیرامون جغرافیای تاریخی هندوستان است، متأسفانه این قسمت به‌علت خطی‌ماندن این اثر در کتابخانه بریتانیا به دست نیامده است، اما طهرانی در دیگر قسمت‌های *مرآت‌الصادقین* که به دست ما رسیده، در نقل روایات تاریخی نیز از توصیف مکان‌های تاریخی دریغ نمی‌ورزد (همان: ۶۱ و ۵۴ و ۲۴ و ۴).

### ویژگی‌های محتوایی

طهرانی با دیدی ساده و بی‌تکلف به حوادث می‌نگرد آنچه را می‌شنود، می‌بیند و ضروری می‌پندارد، با همان روشنی و وسعت نظر یک فرد عادی در اجتماع، می‌نویسد، اعتبارات و سنن جوامع را محترم می‌شمارد و با این همه گاه از تذکر به جای عیوب و نقائص دریغ نمی‌ورزد (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۴۲ و ۲۴۱؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۳ و ۱۰۹ و ۱۰۸). مؤلفه‌های موضوعی طهرانی در نگارش *مرآت‌الصادقین* توصیف، شرح وقایع سیاسی، نظامی و توجه به مسائل اجتماعی است. به‌عنوان نمونه از «بی‌ناموسی» با رهاکردن «خوک‌ها در مساجد»، تجاوز به «دختران خردسال و پسران نده سال»، به «هلاکت‌رساندن» آنها «ستم و ظلم» به «ضعفا و غربا... توسط سپاهیان گرجی گرگین‌خان و از ماهیت آنها بر قندهار در زمان حکومت میرویس

صحبت می‌کند (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۰۹ و ۱۰۸). وی در تشریح اوضاع اجتماعی ایران اواخر صفوی از آن با عنوان «آشوب این مشیت خاک بی‌باک»، «افراط ستم»، وجود فتنه‌های عظیم و فسادهای مختلف در گوشه و کنار کشور اشاره کرده می‌نویسد: «از این قبیل ستم و ظلم بسیار، وقتی که بر سر مساکین آن سرزمین، از آن قوم ملعون حادث گشت، ضعفاً و غرباً از نزول این بلا راضی به مرگ خویش گردیده، دست به دعا برداشتند» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۰ و ۸) فرار شاهزادگان ایرانی به هند مقارن حمله محمود افغان را مصداق اوضاع آشفته این عصر قرار می‌دهد. طهرانی پیرامون شورش‌های اجتماعی، وضعیت سپاه، مسائل مالی، مسائل اجتماعی همچون اوضاع مردم در زمان محاصره شهر دهلی، اوضاع اجتماعی اقوام هندی، افغانی، عقاید هندی‌ها و ایرانیان اطلاعات مهمی می‌دهد؛ اما همین اندک اطلاعات ارزشمند به دلیل تقابلی است که این وقایع اجتماعی با نظام سیاسی پیدا کرده است که اثر طهرانی را نیز ممتاز می‌کند.

طهرانی در روایت بسیاری از رخدادهاى مربوط به ایران، به شنیده‌ها اتکا کرده و در شرح وقایع مربوط به دوره صفویه، در بخش اول *مرآت واردات* علی‌رغم اصرار وی بر «صدقت در گفتار» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۲۸ و ۲۲۲ و ۲۱۷ و ۲۰۳) مطالب را در نهایت اختصار با استفاده از منابع دیگر آورده و از اظهار نظر خودداری کرده است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۷۴-۷۳)، اما در روایت حوادث اواخر حکومت صفویه و وقایع مربوط به قدرت‌گیری ملک محمود سیستانی را به تفصیل آورده که اطلاعات وی نسبت به دیگر منابع هم‌عصر همچون *عالم‌آرای نادری* و *عالم‌آرای مروی* بی‌نظیر است (همان: ۱۹۶ و ۱۱۸). پیرامون قدرت‌گیری نادرشاه افشار، جزئی‌نگری و ذکر جزئیات حوادث را مد نظر دارد و از این مرحله ما شاهد وجود جملاتی مانند «مفصل این مجمل از این عالم معرکه‌آرای عرصه بیان است» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۶ و ۱۱۹ و ۸۰؛ طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۴۹ و ۱۸۲ و ۱۰۰ و ۷۹ و ۵۴ و ۴) در اثر او هستیم که گویای تغییر سبک تاریخ‌نویسی طهرانی از اجمال به تفصیل است. اما وقفه‌های طولانی بین نوشته‌های طهرانی و تأثیرات آن در نقل روایات سبب شده که او وقایع هر سال را در همان سال به نگارش درنیاورد، در نتیجه وقایع را با کلی‌گویی، یک‌جا شرح می‌دهد، به‌نحوی که وقایع مربوط به دوران ملک محمود سیستانی در *مرآت واردات* به‌صورت جزئی آورده، اما پس از وقفه دو ساله در تاریخ نادرشاهی با کلی‌گویی و خلاصه‌پردازی نوشته است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۲۰ و ۱۱۹ و ۱۱۸؛ طهرانی، ۱۳۶۹: ۴۹-۴۸).

توصیف شخصیت‌ها با ذکر جزئیات جهت ایجاد هیجان برای دنبال‌کردن مطالب و نهادینه‌کردن آنها در ذهن خواننده از دیگر ویژگی‌های نثر طهرانی است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۱ و ۱۲۱ و ۱۱۹). وی برادر ملک محمود سیستانی را چنین معرفی می‌کند: «ملک حسین خان

ملکی بود در لباس بشری و ذات ستوده صفاتش در کمال خوبی‌ها ایجاد گردیده که مردم خراسان او را فرشته می‌دانستند و به دولت نیک ذاتی او صغیر و کبیر خلایق در امن و امان آرامش پذیرفتند» (همان: ۱۳۸). به کار گرفتن دقت، نداشتن حب و بغض در امر شخصیت‌پردازی درباره وقایع‌نگارانی چون جهانگشای نادری و عالم‌آرای نادری از ویژگی‌های ممتاز مرآت‌الصادقین است. طهرانی کوشیده ضمن حفظ بی‌طرفی صداقت و راستی در گفتار را حفظ کند که چنین روشی در نتیجه امنیتی است که طهرانی نسبت به دیگر وقایع‌نگاران ساکن در ایران دارد. اما استرآبادی و مروی به دلیل موقعیت خود در دستگاه نادر در زمینه شخصیت‌بخشی پیرامون مخالفان نادر من جمله ملک محمود برعکس جلوه داده یا سکوت می‌کنند. از طرفی وی با استفاده از «بدل» که شرح تفصیلی پیرامون یک شخصیت است به کیفیت اثر خود می‌افزاید (همان: ۲۰۸ و ۱۶۸) مثلاً در معرفی شخصیت بیرام‌خان با استفاده از «بدل» می‌نویسد: «خان مقدس دودمان سیادت توأمان جان جهان و مقبول همگان میرزا محمدصادق بیرام‌خان ولد فیاض زمان میرزا باقر بیرام‌خان ابن مدار الممالک کشورستان روح‌الله‌خان بخشی الممالک عالم‌گیری ابن خلیل‌الله‌خان ابن میرمیران نعمت‌اللهی» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۰۸ و ۱۶۸) و شرح مجملی از شخصیت و خاندان وی ارائه می‌دهد.

استفاده از اشعار در تاریخ‌نویسی به عنوان ابزاری برای ابراز اندیشه سیاسی، فضل‌فروشی و چاپلوسی از ویژگی‌های نثری مرآت است. او در جای‌جای اثرش با عبارت «لمصنفه»، «الراقمه»، «لمؤلفه» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۹۴ و ۱۷۲ و ۱۵۷ و ۹۴ و ۲۶)، وقایع تاریخی را در قالب شعری قصیده و مثنوی «رقم‌پرداز صفحه بیان می‌سازد» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۸۶) و با روایت‌های منشور پیوند می‌دهد؛ به طوری که حذف آنها سبب نقصان در دریافت روایات می‌شود. از طرفی آوردن این اشعار مهر تأییدی بر سخنان وی است و خواننده را تشویق به دنبال کردن مابقی روایت می‌کند و گاه با کمک این اشعار اندیشه‌های صوفیانه خود را بر موضوع غالب می‌کند (همان: ۲۳۸-۲۳۷). طهرانی صداقت در آوردن اشعار را رعایت کرده و نام صاحبان اشعار را در ابتدای نوشته خود می‌آورد (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۴۶ و ۲۳۱ و ۲۳۰ و ۲۱ و ۲۰). وجود چنین اشعاری نه تنها نشان‌دهنده ضعف وی در شعر و شاعری نیست، بلکه تأییدی بر رعایت قوانین تاریخ‌نویسی و صحت گفتار و امانت‌داری است. وی گاه نیز با آوردن ابیاتی از برخی شعرا در میان اشعار خود به شعرش جلوه‌ای زیبا می‌بخشد و با اشعار آن شاعران که تحت تأثیر شرایط محیطی دوره خودشان سروده شده بود، میان آن دوران و دوره خود ارتباط برقرار می‌کند. گویی که نوعی جبر تاریخی در میان این دوران‌ها را به نمایش می‌گذارد و تقدیر را حاکم بر زندگی انسان در تمامی تاریخ قرار می‌دهد.

استفاده از آیات و کلمات عربی به صورت محدود در بطن نوشته‌ها از ویژگی‌های نثری *مرآت‌الصادقین* است، اما در نوع نگاه به این آیات، شیوه و هدف استفاده از آنها، بسیار شبیه تاریخ‌نگاری وقایع‌نگاران دوره افشاری است. وی از آیات، به عنوان شاهی بر ادعاهای خود استفاده می‌کند. مثلاً جهت سرپوش گذاشتن بر قتل و غارت نادر در دهلی این آیه را می‌آورد: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» (همان: ۲۰۰) و در توجیه سلطنت نادر با آوردن آیه «تؤتی من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲) بر همه اقدامات نادر، پوششی از مشروعیت قرار می‌دهد. طهرانی علی‌رغم دوری از خفقان سیاسی دربار نادر، تحت تأثیر بینش اعتقادی و تأثیرپذیری از حس ناسیونالیستی سعی در قبولاندن نادر به عنوان ناجی ایران و ایرانی به خواننده تاریخ دارد: «امید قوی است که بعد از استقرار در آن ضلع، کشتزار پژمرده امانی و آمال از سحاب افضال خالق غریب نواز، طراوت از سر گیرد و یقین که در این حرکت سراپا برکت، به کمتر ترددی آب رفته باز به جوی می‌آید (طهرانی، ۱۳۶۹: ۸).

طهرانی با وجود منصب دبیری بیرام‌خان احتمال برچیدن حکومت گورکانیان هند توسط نادر و برپایی حکومت ایرانی در هند و امیدوار به داشتن منصب در این حکومت بود. وی نام ایران را با عناوینی چون «ایران»، «بلاد ایران»، «ایران زمین»، «ممالک ایران زمین»، «پادشاه ایران» می‌آورد و حدود آن را مشخص می‌کند و این واژه را در مقابل واژه «توران و تورانیان» که همان ممالک تحت تصرف ترکان است، قرار می‌دهد (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۱۱ و ۱۹۸ و ۱۹۷ و ۱۶۹ و ۱۶۷ و ۱۲۹ و ۱۰۹ و ۴۲ و ۴). مضامین واردشده از مفهوم ایران در چهار دسته سرزمینی، دولت‌مداری، نژادی و موصوفی در *مرآت‌الصادقین* و ارائه نام ایران، ساختن قهرمانی به نام نادر و سرپوشی بر جنایات او، حس ناسیونالیستی طهرانی و «نجات ایران» از آشفتگی و خرابی است.

ذکر نام اعیاد و به‌کارگیری زمان‌بندی در توصیف اتفاقات مهم از دیگر ویژگی‌های *مرآت‌الصادقین* است. طهرانی در خصوص ملاقات نادر با محمدشاه گورکانی می‌نویسد: با قرارداد نام نوروز در شرح این اتفاق، آن را میمون و مبارک جلوه می‌دهد (همان: ۱۸۵-۱۸۴). سپس پیرامون کشتار مردم دهلی به تأثیر از بینش مذهبی خود با آوردن نام عید قربان و تأکید بر زمانی خاص، به نوعی بر این کشتار وجه‌ای تقدیرگونه و مشروعیت‌مآبانه می‌دهد و به توجیه اعمال نادر می‌پردازد. (همان: ۱۹۷) این درحالی است که دیگر منابع افشاری در این خصوص سخنی به میان نمی‌آورند. حتی در تاریخ (۱۱۵۱ق) وقوع این حادثه با تاریخی که طهرانی می‌آورد (همان: ۲۱۷ و ۱۹۷ و ۱۸۹ و ۱۸۸) اختلاف وجود دارد (مروی، ۱۳۷۴: ۷۴۳؛

استرآبادی، ۱۳۷۷: ۳۳۰). طهرانی با استفاده از تمثیلات ادبی و توصیف ایام خاص به جنبه زیبابخشی در تاریخ نیز بها می‌دهد و روز کشتار در دهلی را با عید قربان و پایان قتل عام را مصادف عیدالضحی و نوروز قرار می‌دهد (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۱۷). این امر نشان‌دهنده احاطه وی بر روش تاریخ‌نویسی هندی و ترس وی از هجمه ولی نعمتان هندی است. علی‌رغم خطر و فشاری که طهرانی را تهدید می‌کرد به جانب‌داری از نادر نیز می‌پردازد. از نظر طهرانی نادر غاصبان حکومت صفویه را از بین برده و انتقام آنها را از افغان‌ها گرفته است از طرفی در تصور او هندیان به‌عنوان بازماندگان خاندان چنگیز است؛ خاندانی که زمانی به ایران هجوم آورده و «با خاک یکسان نمودند» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۹۵)

از ویژگی‌های نثر طهرانی در مرآت استفاده از صفت‌ها، القاب خطابی، افعال احترام‌آمیز که برای افراد به‌صورت جمع آورده، نخبه‌پروری پیرامون شاهان صفوی و همراهانشان، نادر، سپاهیان، محمدشاه و اطرافیانش است که نماینده بینش نخبه‌گرایانه و تلاش برای مشروعیت‌بخشی به حکومت‌های تأییدشده و قابع‌نگار است (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۸۹ و ۱۷۰ و ۱۲۸ و ۱۲۵ و ۳۱ و ۲۹ و ۲۴). استفاده طهرانی از القاب نامناسب برای دشمنان نادر چون «بی‌اختیار کم‌اعتبار»، «افغانان ملامنه»، «محمود نامسعود»، «اشرف اراذل‌نسب»، «اجل‌رسیدگان» نیز در جهت اعتباربخشی به افرادی قرار می‌گیرد که در تأیید وی است (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۸۰ و ۲۸ و ۱۶ و ۱۱ و ۸ و ۷).

### منابع محمد شفیع طهرانی

طهرانی علاوه بر مشاهدات شخصی در وقایع مربوط به حمله نادر به هند که اثر وی را متفاوت از آثار دیگر کرده، از کتب متنوع متقدمان و متأخران عصر خود در مرآت واردات استفاده کرده و در متن خود به نام آنها اشاره می‌کند. اطلاعات مربوط به خاستگاه صفویان را از عالم‌آرای عباسی و حبیب‌السییر گرفته است (همان: ۷۹ و ۸۰). در برخی جاها نیز منبع خود را «تواریخ متعدده» معرفی می‌کند که در دسترس وی قرار داشته است (همان: ۱۹۴). بعضاً بدون ذکر نام منبع جملاتی را نقل می‌کند. در روایت کشتار نادر در دهلی جمله معروف جوینی: «آمدند و کشتند و سوختند و بردند» را بدون ذکر منبع می‌آورد (همان: ۱۹۵) وی به منابع دوره خود و قبل از آن به‌خوبی آگاه بوده و به آنها دسترسی داشته و تحت تأثیر روش آنها قرار گرفته است. استناد به روایات، مشاهدات شاهدان عینی وقایع که گاه در انتخاب آن شاهدان موضع و خواست خود را دخالت می‌دهد تا جایی که حتی مدعی می‌شود که با «تحقیق پیوسته» در پیدا کردن حقیقت ماجرا از «راویان صداقت‌گفتار» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۷۶ و ۱۷۱ و ۲۷)

تلاش کرده و سعی در جلب اعتماد خواننده دارد. طهرانی با آوردن عباراتی مانند: «بعضی تماشاچیان آن حالت»، «بعضی از رفیقان قائل این قول‌اند»، «بعضی از راویان اخبارنصرت آثار، قائل این قول‌اند» یا «گویند» (طهرانی، ۱۳۶۹: ۲۵۵ و ۲۵۳ و ۱۸۳ و ۱۷۰ و ۱۴۴ و ۱۳۶ و ۲۳) از ذکر نام راوی خودداری می‌کند.

#### نتیجه

برخلاف نظر مصححان دو اثر *مرآت واردات* و *نادرنامه* بخش‌های جدا از هم یک اثر، به نام *مرآت‌الصادقین* است که به دلیل فاصله‌افتادن در نگارش آن توسط طهرانی و دوربودن از ایران، به صورت جداگانه در ایران معرفی شده است. طهرانی تحت تأثیر فضای پرورشی خود در هند همان مؤلفه‌های موضوعی مرسوم وقایع‌نگاران ایرانی را مدنظر قرار می‌دهد. تأثیر تاریخ‌نگاری تیموری از تاریخ‌نگاری ایرانی، وضعیت فکری حاکم بر جامعه هند و خانواده، گرایش‌های صوفیانه، منصب دبیری به مدت بیست سال، دسترسی به منابع ایرانی و منابع فارسی وقایع‌نگاران ایرانی ساکن هند و تأثیری که تماماً از این منابع و نه منابع هندی، می‌پذیرد و دخالت دادن زمان و مکان و مصلحت‌اندیشی در نقل روایات سبب شد تا طهرانی تاریخ‌نگاری رسمی، سیاسی و نظامی را موضوع مدنظر خود قرار دهد. وی تمامی روابط و مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سطوح مختلف که به نوعی با کشورداری پیوند داشته و تماماً با اراده سلطان به عنوان حاکم سیاسی صورت می‌گیرد و به طور کلی تمام عرصه‌های زندگی را در سیاست ادغام می‌کند و حتی در این مقوله هم بیشتر به ظاهر امر، مثل رفت و آمد پادشاهان، عوض شدن حکمرانان و سلسله‌ها و وقوع جنگ‌ها توجه می‌کند. دید این وقایع‌نگار به تاریخ، نه بیان حقیقت بلکه، عبرت‌آموزی، حفظ خاطرات و مانند آن است، لذا با تأسی از اندیشه‌های صوفیانه و ابزار ترویجی آن چون تنجیم، خواب‌نماشدن، نقل کرامات با دادن رنگ و لعاب اسلامی به آنها، تقدیرگرایی و جبرگرایی را ترویج داده، به نحوی که هرگونه تعمق در وقایع تاریخی را به بن‌بست کشاند. او تاریخ را از جنبه علمی بودن آن جدا و به اشخاص منتسب کرده است. وی در نحوه بیان مطالب، تاریخ‌نگاری انتقادی، واقع‌گرایانه و اجتماعی را تا حدودی مدنظر قرار داده، اما اثر او را نمی‌توان اثری انتقادی اجتماعی دانست. طهرانی قالب اثر خود را در هر دو بخش بر مبنای نگارش تاریخ به روش سلسله‌ای و به شیوه سالنامه‌نگاری انتخاب کرده است، هر چند روش کار وی تقلیدگونه است، جنبه نوآوری آن، توجه به تاریخ دیگر کشورها در کنار بیان وقایع سلسله تیموریان هند است. طهرانی به لحاظ روش تاریخ‌نویسی، تلفیقی از دو سبک مرسل و ساده که از آن به عنوان «بینابین» در منابع یاد شده به کار می‌بندد. دیباچه‌نویسی، استفاده از شعر و آرایه‌های ادبی و کاربرد صفت‌ها و افعال، استفاده



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۸۱

از واژگان عربی، ترکی و مغولی، به کاربردن فعل‌های وصفی و حذف فعل بدون وجود قرینه، در شیوه تاریخ‌نویسی طهرانی آشکار است.

### منابع

- ابن‌بزاز اردبیلی، درویش توکلی بن اسماعیل (۱۳۷۶) *صفوه‌الصفاء*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زریاب.
- اته، هرمان (۲۵۳۶) *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه رضازاده شفق، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- احمدی، نزهت (۱۳۹۱) *نهاد وقف در دوره صفوی*، نشریه مطالعات تاریخ اسلام، تهران: دانشگاه الزهراء(س).
- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶) *اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر.
- ارشاد، فرهنگ (۱۳۷۹) *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، چاپ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- استرآبادی، میرزاهدی خان (۱۳۷۷) *جهانگشای نادری*، به اهتمام عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اطهر، علی (۱۳۸۰) *تاریخ‌نگاری در هند دوره اسلامی*، جلد ۶، دانشنامه جهان اسلام.
- الظفر، سیداحسن (۱۳۷۲) «بررسی بیانات شاه محمد شفیع وارد طهرانی درباره برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی میرزاعبدالقادر بیدل»، *مجله قند پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۶، صص ۱۵۸-۱۴۷.
- بختاوران، محمد (۱۹۷۹) *مرآت‌العالم (تاریخ اورنگ‌زیب)*، جلد ۱، لاهور: چاپ ساجده علوی بریگل، یو.آ (۱۳۶۲) *ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری*، ترجمه یحیی آرین‌پور و دیگران، جلد ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱) *سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)*، جلد ۳، تهران: زوار.
- جابری‌نسب، نرگس (۱۳۸۸) «مهاجرت ایرانیان به هند»، *فصلنامه مطالعات شبه قاره هند در دانشگاه سیستان و بلوچستان*، سال ۱، شماره ۱، صص ۵۶-۲۵.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۱) *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- جهانگیر، نورالدین محمد (۱۳۵۹) *جهانگیرنامه*، به کوشش محمدهاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- چارلز، ریو (۱۹۹۶) *فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزه بریتانیا*، جلد ۳، اکسفورد.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۷) *سرزمین هند (بررسی تاریخی، اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر)*، تهران: دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲) *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
- سبحانی، توفیق (۱۳۷۷) *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*، تهران: دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادب فارسی.

شفیق، نرائن لچهمی (۱۹۷۷) *تذکره شام غریبان*، به‌کوشش محمداکبرالدین صدیقی، کراچی: انجمن ترقی اردو.

شیمیل، آنه ماری (۱۳۸۶) *در قلمروی خاندان مغول*، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر. طهرانی، محمدشفیع (۱۳۶۹) *تاریخ نادرشاهی*، به‌اهتمام رضا شعبانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۳) *مرآت واردات (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی)*، به‌تصحیح منصور صفت‌گل، تهران: میراث مکتوب.

عبدالغنی (۱۳۴۱) *زندگی و آثار عبدالقادر بیدل*، ترجمه محمد مهدی آصف، کابل. کوین، شعله‌ای (۱۳۸۷) *تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه‌عباس صفوی (اندیشه‌گرفته‌برداری و مشروعیت در متون تاریخی عهد صفویه)*، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: دانشگاه تهران.

گاردنر، هلن (۱۳۶۵) *هنر در گذر زمان*، ترجمه محمدتقی فرامرز، تهران: آگاه، مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵) *زبده‌التواریخ*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

مروی، محمد کاظم (۱۳۷۴) *عالم‌آرای نادری*، به‌تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی. نقوی، علیرضا (۱۳۴۳) *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم (۱۳۸۷) *تاریخ فرشته*، به‌تصحیح محمدرضا نصیری، جلد ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

یکتایی، مجید (۱۳۵۰) *نورپردازی در نقد شعر و سخن سنجی*، تهران: وحید.  
Tucker, Ernest, E. 2012, "Persian Historiography in the 18th and 19th century", in Melvelli ch. (Eds) *Persian historiography (258-270)*, London: I. B. Tauris

**List of sources with English handwriting**

- A group of authors (2002), History of Safavid Iran, translated by Ya'qoob Āzand, Tehrān, Amīr kabīr.
- ‘Abdol Ġanī, (1962), Life and Works of ‘Abdol Qādīr Bīdel, Translated by Moḥammad Mehdī Aṣef, Kabul.
- Aḥmadī, Nozhat (2012), The Institution Endowment (Waqf) In Safavid Era, JOURNAL OF HISTORICAL STUDIES OF ISLAM, Tehrān, Al Zahra university.
- Al- zafar, Seyed Ḥasan (1993), A Study of Šāh Moḥammad Šafī‘ī Vāred Tehrānī’s Statements on Some Unknown and Ambiguous Corners in the Life of Mīrzā ‘Abdol Qādīr Bīdel, Journal of Persian Language and Literature (Qand-e Pārsī), Tehrān, Entešārāt-e Pažūhešgāh-e ‘Olūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī, No. 6
- Ārām, Moḥamad Bāqer (2007), The Thought of Safavid Historiography, Tehrān, Amīrkabīr
- Ardebīlī, Ebn Bazāz (1998), *Šafvat o Šafā*, by Ġolām Rezā Ṭabātabā‘ī Maǰd, Tehrān, Zaryāb
- Aṯhar, ‘Alī (2001), Historiography in the Islamic period of India, Encyclopedia of the Islamic World, Vol. 4
- Bahār, Moḥammad Taqī (2002), Sabkšenāsī (Tarīḳ-e Taṭavūr-e Naṭr-e Fārsī), Vol.3, Tehrān, Zavār.
- Baḳtāvārān, Moḥammad (1979), Mer‘āt ol ‘Alam (Tārīḳ-e Oorang zīb), Vol.1, Lahoor, Sājedeh ‘Alavī publication
- Charls, Rio (1996), List of Persian manuscripts in the British Museum, Vol. 3, Oxford
- Eršād, Farhang (2000), Historical migration of Iranians to India, Tehrān, Pažūhešgāh-e ‘Olūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī, second edition
- Estar Ābādī, Mīrzā Mehdī kān (1998), *ǰahāngošāye Nāderī*, by Abdollah Anvar, Tehrān, Anjoman-e Āṭār va Mafāḳer-e Farhangī
- Ethé, Herman (1978), History of Persian literature, Translated to Persian: Rezāzādeh šafaq, Tehrān, Tarjame va Našr-e Ketāb.
- Gardner, Helen (1986), Gardner’s art through the ages, Translated by Moḥammad Taqī Farāmarzī, Āgah, Tehrān.
- Ḥekmat, ‘Alī AŠḡar (1998), Land of India (Historical, social, political and literary study of India from ancient times to the present day), Tehrān, Tehrān University.
- Hendūšāh Astarābādī, Moḥammad Qāsem, (2008), History of the Angel, edited by Moḥammad Rezā NaŠīrī, Tehrān, Anjoman-e Āṭār va Mafāḳer-e Mellī, Vol.1.
- ǰāberī Nasab, Narges (2009), *Iranian Immigration To India*, journal of subcontinent researches, first year, No.1.
- ǰahāngīr, Noor al-ddīn Moḥamad (1980), *ǰahāngīr Nāmeḥ*, by Moḥamad Ḥāšem, Tehrān, Bonyād-e Farhang Iran.
- Marvī, Moḥammad Kāzem, (1995), ‘Ālam Ārāy-e Nāderī, Edited by Moḥammad Amīn Rīyāhī, Tehrān, ‘Elmī.
- Mostofī, Moḥammad Moḥsen, (1996), *Zobdato al-Tawārīḳ*, Tehrān, Bonyād-e Moqūfāt-e Maḥmoūd Afšār.
- Naqavī, ‘Alīrezā, (1964), *Tazkare Nevīsīy-e Fārsī dar Hend va Pakstan*, Tehrān, Mo‘asese Maṭbū‘ātīye ‘Elmī.
- Quinn, Sholeh Alysia, (2008), Historical writing during the reige of Shah Abbas: ideology, imitation, and Legitimacy in Safavid Chronicles, Translated by Manšoūr Šefat Gol, Tehrān, University of Tehran.
- Šafīq, Naranlchemi (1977), *Tazkare Šām-e Ġarībān*, by Moḥammad Akbaruđdīn Šeddīqi, Karačī, Anjoman Taraqī-ye Ordū.
- Schimmel, Annemarie, (2007), Im Reich der Grossmoguln: Geschichte, Kunst, Kultur, Translated by Farāmarz Naǰd Samī‘ī, Amīrkabīr, Tehrān.
- Sobḥānī, Tofīq (1998), A look at the history of Persian literature in India, Tehrān, Dabīrḳān-e Šorā-ye Gostareš-e Zabān va Adāb-e Fārsī.
- Storey, Charles Ambrose (1983), Persidskai a literature, bio- bibliograficheski obzor, Translated by Yaḥyā Ārīyān poor et al, Vol.2, Tehrān, Mo‘asese Moṭāle‘āt va Taḥqīqāt-e

Farhangī.

Tehrānī, Moḥammad Šafīe, (1990), Tārīk-e Nāderšāhī, by Rezā Ša‘bānī, Tehrān, Mo’ases Moṭāle‘āt va Taḥqīqāt-e Farhangī.

Tehrānī, Moḥammad Šafīe, (2004), Marātvardāt (date of the fall of the Safavids, its consequences and the rule of King Mahmoud Sistani), Edited by Manšoūr Šefatgol, Tehrān, Mīrāt-e Maktūb.

Yektā’ī, Majīd, (1971), Lighting in Poetry Criticism and Speech Survey, Tehrān, Vaḥīd.

Zarīnkoob, ‘Abdol Ḥoseīn (2003), The value of Sofia heritage, Tehrān, Amīrkabīr.

#### English Source

Tucker, Ernest, E.2012, "Persian Historiography in the 18th and 19th century", in Melvelli Ch. (Eds) Persian Historiography(258-270), London: I. B. Tauris



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

### An Analysis of the Historiography of Mohammad Shafi Tehrani in the Meraat al-Sadiqin<sup>1</sup>

Mohsen Nasiri Ardali<sup>2</sup>  
Manizheh Sadri<sup>3</sup>  
Nozhat Ahmadi<sup>4</sup>  
Masomeh Garadagi<sup>5</sup>

Received: 2021/01/27  
Accepted: 2021/07/15

#### Abstract

Mohammad Shafi Tehrani, Indian born from an Iranian origin, has written the book Meraat al-Sadiqin from 1729 to 1746, in four sections with the aim of presenting the history of the Timurids of India. A separate section of it, was published in the history of Afshari under the title of Nadernameh and Meraat E-Varedat. In this article, an attempt was made to express in a descriptive-analytical method, with the help of library resources to show how the Nadernameh and the Meraat E-Varedat can be the same as the Meraat al-Sadiqin. What are the reasons for the similarities and differences between Mohammad Shafi's historiography and the Iranian historiographical tradition? What issues were involved in choosing the type of historiography he used? This study shows that both works, due to the similarity of the writing method and thematic relationship and Tehrani reference to the general name of the work in both versions that have been neglected by the editors, is the same part of a single work entitled Meraat al-Sadeqin. Despite the continuation of the Iranian historiographical tradition in Merat al-Sadiqin and to some extent the tendency towards tolerance and open-mindedness, distance from Iran, familiarity with Persian literature and interaction with Iranian writers living in India, accessing to and influence from Iranian sources, his time and place in narrating history, being influenced by the Indian intellectual atmosphere and having Sufi beliefs and the prevalence of this kind of attitude in Tehrani's thought determine the type of orientation in his method of historiography.

**Keywords:** Historiographical Method, Mohammad Shafi Tehrani, Meraat Al-Sadeghin, Meraat E-Varedat, Nadernameh.

---

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.34722.1491

2. Department of History, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran. [mohsen.nasiri64@gmail.com](mailto:mohsen.nasiri64@gmail.com)

3. Department of History, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran. (Corresponding Author) [manijehsadri@gmail.com](mailto:manijehsadri@gmail.com)

4. Associate Professor, Faculty of Literature, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran. [n.ahmadi@litr.ui.ac.ir](mailto:n.ahmadi@litr.ui.ac.ir)

5. Department of History, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran. [masomehgaradagi@gmail.com](mailto:masomehgaradagi@gmail.com)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507



دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۲۸۷-۳۰۷

## تداوم و گسست در تاریخ فرودستان با نگاهی به آرای والتر بنیامین<sup>۱</sup>

رضا نصیری حامد<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۴

### چکیده

پیوند تاریخ با «اکنون» در نظریات مختلف به ویژه در دوران اخیر مدنظر قرار گرفته است. بر این اساس همان قدر که گذشته بر حال مؤثر است، از تأثیر اکنون در فهم ما از گذشته نیز می توان سخن به میان آورد. در تاریخ به ویژه از منظر فرودستان و ستمدیدگان، وضعیت اکنون موقعیتی خاص و استثنایی نیست، چراکه تداوم رنج این اقشار به شکل یک قانون در طول تاریخ، استمرار و تداوم یافته است. «والتر بنیامین» در آثار خود به ویژه در تزهایی درباره تاریخ، به تداوم وضعیت تاریخی رنج کشیدگان اشاره می کند و ضمن تأکید بر ملموس ترین و عینی ترین ابعاد رنج ستمدیدگان تاریخ، به امکان رهایی از وضعیت موجود بر اساس ظهور لحظه ای موعودگرایانه و مسیحایی می اندیشد. این وجه از اندیشه بنیامین، به انحای مختلف آشکار و پنهان در رویکردهای متأخر از قبیل تاریخ فرودستان، مطالعات پسااستعماری و نیز تاریخ بدیل و جایگزین برجسته شده و منشأ تأملات نوینی در رویکرد به تاریخ شده است. یکی از بارزترین وجوه نگاه نقادانه بنیامین، نقد ایده پیشرفت در تاریخ است که از دیدگاه وی برآمده از فلسفه فاتحان تاریخ است؛ این در حالی است که اوضاع شکست خوردگان تاریخ حکایت از رنج پیوسته ایشان است.

**واژگان کلیدی:** لحظه مسیحایی، تداوم، گسست، فرودستان، ماتریالیسم.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.36419.1530

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران: r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

- این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «تأملی در مفهوم «گذار» در اندیشه سیاسی و تاریخ نگاری معاصر و نسبت سنجی آن با معرفت دوران کلاسیک» در دانشگاه تبریز است.

#### مقدمه

تأمل نظرورزانه درباره تاریخ، معمولاً ذیل فلسفه تاریخ می‌گنجد که سعی دارد امور پراکنده تاریخی را به شکلی قانونمند توضیح دهد. تکوین فلسفه تاریخ مربوط به سده‌های جدید پس از رنسانس و همراه با تأکید بر پیشرفت و تکامل در روند تاریخ بوده است. «والتر بنیامین» در نگرشی متفاوت، به زوایایی از تاریخ توجه می‌کند که به‌جای پیشرفت و ترقی، حکایت از شکست اقشار و طبقات فرودست است. تمرکز بنیامین در آثارش به‌ویژه تزهایی درباره تاریخ، تأمل در باب وضعیت کسانی است که همواره در طول تاریخ سرکوب شده‌اند و حکایت آنها ذیل تاریخ فاتحان ناشنیده باقی مانده است. آنها عینی‌ترین رنج‌ها را در تاریخ متحمل شده‌اند و سرنوشت تراژیکشان برخلاف آنچه معمولاً در روایت غالب نشان داده می‌شود، هرگز استثنا نبوده است. بنیامین با عنایت به تاریخ از پایین و توصیف اوضاع و احوال مردمان حاشیه‌ای، به شکلی صریح به نقد خوش‌بینی دیدگاه‌هایی می‌پردازد که تاریخ را روندی رو به پیشرفت بر اساس تکاملی خطی می‌انگارند و بر مبنای خوانشی تقلیل‌گرایانه، معتقدند رنج و ناکامی فرع بر ترقی و نیز امری پایان‌یافتنی است. بنیامین مصادره رنج‌های تاریخ به نفع آینده‌ای آرمانی را در نظریات تکامل‌گرایی نقد می‌کند و البته امکان تغییر بنیادین در آینده را بر اساس امکان وقوع لحظه‌ای مسیحایی و موعودگرایانه که وضعیت کنونی را گرفتار گسستی بنیادین کند، محتمل و شدنی می‌داند. از نظر وی آثار و تبعات رنج پیشینیان تمام نشده و همچنان از میان وضعیت اکنون و تأمل در آن می‌توان تداوم آلام گذشتگان را دریافت. والتر بنیامین که سرنوشت تراژیک خود او نمونه‌ای از ناکامی‌ها و تداوم رنج تاریخی است که در نهایت هم با خودکشی وی به پایان رسید، تفسیری نقادانه از فلسفه تاریخ متداول دارد و به شکوفایی پتانسیل‌هایی می‌اندیشد که بتواند به رهایی منجر شود. سبک نوشتاری گزین‌گویه و جستارهای منفرد و به ظاهر پراکنده وی، تنها سلیقه‌ای ادبی نیست. این قالب همچنین نشانی از تعلق خاطر بنیامین به گریز از هر نوع سیستم‌سازی فراگیر و در عین حال علاقه وی به گسست‌های تاریخی است. وی به اجزا به ظاهر بدون ارتباط و پیوند در تاریخ توجهی وافر دارد چرا که معتقد است هیچ موضوعی در تاریخ از بین نرفته و همچنان ظرفیت‌های زیادی در آن برای بازیابی وجود دارد. وی با بازخوانی تاریخ به شکلی رادیکال و به‌شیوه‌ای غیر مرسوم که از خوانش متداول تاریخ فراتر می‌رود، می‌کوشد مجالی برای انعکاس صدای سرکوب‌شدگان در طول تاریخ فراهم کند.

#### پیشینه

درباره پیشینه موضوع با تأکید بر آرای والتر بنیامین، در ایران نیز همانند جهان غلبه آثار تقریباً با بررسی آرای وی در حوزه نقد ادبی است. با این وجود درباره تأملات او در خصوص



زمان و به‌ویژه اکنون در نسبت با تاریخ نیز آثاری درخور توجه است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

چاوشیان (۱۳۹۳) در مقاله‌ای، کوشیده تا دیدگاه بنیامین از اکنون بر مبنای نگاه او به تاریخ را توضیح دهد. وی این امر را بر اساس توجه بنیامین به مختصات تاریخ بررسی کرده است؛ افراسیابی و ممبینی (۱۳۹۴) نیز در مقاله‌ای، به وجه دیگری از اندیشه بنیامین که همانا وضعیت تداوم یا گسست در نگرش به تاریخ با تأکید بر مقوله رنج بشری است، تمرکز کرده‌اند و البته آن را در پیوند با نظر انتقادی بنیامین در خصوص هنر و آرا زیبایی‌شناسی وی طرح کرده‌اند؛

همچنین نجف‌زاده (۱۳۹۰) در مقاله خود از آرا چند تن از متفکران از جمله بنیامین برای تحلیل موعودگرایی در ایران استفاده کرده که نمونه خوبی از طرح و در عین حال کاربرد تحلیلی آرای بنیامین در مسائل تاریخی می‌تواند باشد؛

کتاب *قانون و خشونت* (۱۳۹۲) نیز مجموعه مقالات متعددی را در خود جای داده که چند مقاله به آرای بنیامین از جمله دیدگاه وی در باب خشونت پرداخته که نسبتی درخور توجه در نگرش تاریخی وی دارد.

در مجموع با اذعان به بهره‌ای که از آثار مذکور و بسیاری از منابع دیگر می‌توان برد، در این نوشتار سعی شده رویکردی استنباطی از نظریات والتر بنیامین در باب وجوه نامکشوف و حتی تا حدودی بدیع اندیشه وی برای تأمل در تاریخ با خاستگاهی بین‌رشته‌ای و البته نوع نگاه خاص بنیامین که در آن عناصر مادی و الهیاتی در تشریح تاریخ به هم می‌پیوندند، ارائه شود تا موضوع جنبه نوآورانه مناسبی نیز داشته باشد.

### تاریخ فرودستان

تاریخ فرودستان<sup>۱</sup> توجه به ندهای خاموش و مغفول‌مانده تاریخ است که بر اثر تطورات معرفتی دوران اخیر اهتمام ویژه‌ای بدان صورت می‌گیرد. مسئله مهم در تاریخ فرودستان، توجه به سرگذشت کسانی است که از شمول<sup>۲</sup> روایت‌های غالب بیرون مانده و با قرارگرفتن در موضع دیگری<sup>۳</sup> صدای آنها شنیده نشده است و لذا یکی از سؤالات مهم مطالعات پسااستعماری<sup>۴</sup> این است که «آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند؟» (Spivak, 2010). «والتر بنیامین» را می‌توان گشاینده مسیری برشمرد که در قالب نقد دیدگاه‌های مسلط تاریخ‌نگاری، بر

---

1. Subaltern History  
2. Inclusion  
3. Otherness  
4. Post-Colonial Studies

رهیافت‌های مختلف پساساختاری، فمینیسم و... مؤثر بوده است و به ابعاد مختلفی از روایت تاریخ گذشته مخصوصاً دربارهٔ رنج‌دیدگان پرداخته است. لازمهٔ چنین نگاهی توجه به تاریخ‌نگاری از منظری متفاوت از دیدگاه متداولی است که تاکنون رواج داشته است، در این باب باید به تعبیر «مارتین هایدگر»، از کوره‌راه‌های فرعی جنگلی به سمت حقیقت رهسپار شد.

### نقد پیشرفت و تداوم تاریخ

طبق باور رایج، فلسفهٔ تاریخ در دوران جدید، به‌طور خاص از سوی ولتر ابداع شد. در نزد وی فلسفهٔ تاریخ معنایی متفاوت در مقایسه با دلالت‌های الهیاتی داشت و تمرکز وی نه بر مشیت الهی بلکه اراده و خرد بشری بود. با این حال برخی ریشهٔ فلسفهٔ تاریخ را منبعث از آموزه‌های یهودیت و مسیحیت در خصوص تحقق مشیت و ارادهٔ الهی برمی‌شمارند که البته وجه خاص فرجام‌شناسی آن در دوران مدرن مشی سکولاری را در پیش گرفته است (Löwith, 1949: 1-2). مفروضهٔ مهم فلسفهٔ تاریخ، باور به عقلانیت انسان و در عین حال قانونمندی قابل استنتاج عقلی تاریخ است که پیوندی ناگزیر با ایدهٔ ترقی داشت، اما به نظر بنیامین به تدریج در سدهٔ نوزدهم، از کارویژه‌های انتقادی مفهوم پیشرفت کاسته شد که از جمله دلایل آن، تفوق تز انتخاب طبیعی<sup>۱</sup> و القای این نکته بود که پیشرفت به شکلی خودکار و مستمر در همهٔ عرصه‌های حیات انسانی تداوم دارد (Benjamin, 2002b: 476). روایت بنیامین با ردّ توسعه و پیشرفت خطی، به الهام‌گرفتن از گذشته توجه نشان می‌دهد. گادامر نیز بر آن است که «هر آنچه ما در هنر پیشرفت می‌شناسیم، همواره شکلی از بازگشت است». به‌واقع در هر بازگشتی به هنر، افزون بر ابعاد تکراری آن، ظرفیتی پنهان از آن نیز رخ می‌نمایاند (احمدی، ۱۳۸۷: ۴۲۱). بر اساس همین، بنیامین با تمجید از «بودلر» معتقد است وی:

«به راز مدرنیته پی برده بود، یعنی به بازگشتِ شکل‌های ابتدایی و اسطوره‌ای زندگی و اندیشه در روزگار نو. شعر بودلر خود لحظه‌ای است از این مدرنیته اما لحظه‌ای است آگاه از شکل‌های اسطوره‌ای و آغازین» (همان: ۲۳۹).

نقد هنری در نزد بنیامین، با تاریخ پیوندی ناگزیر دارد، چرا که وی با تعلقات مارکسیستی خود، نظریهٔ هنر برای هنر را نپذیرفته و بر تأثیرپذیری هنر همچون دیگر امور انسانی از عوامل مختلفی از جمله مناسبات تولیدی در بستر زمان تأکید می‌کند (Benjamin, 1998: 87). قدرت، مؤلفهٔ تأثیرگذار دیگری است که در برساختن وضع کنونی نقش داشته و رهایی از آنها مستلزم تخریب شرایط موجود است. دیدگاه بنیامین در این خصوص با تخریب<sup>۲</sup> هایدگر و نیز

---

1. the doctrine of natural selection  
2. Destruction

ساختارشکنی<sup>۱</sup> «ژاک دریدا» قرابت زیادی دارد. آنچه در نزد این دو اندیشمند متأخرتر به تبع بنیامین نیامند ذکر است، ویران‌کردن در عین تلاش برای پی‌افکندن بنایی جدید است. این روند فرایندی عملی و در عین حال موضوع تأملات نظری است.

### تلاقی ماتریالیسم و الهیات

روایت غالب درباره‌ی دوران مدرن آن بوده که دنیای جدید با گسستی رادیکال از الهیات و دین و به شکلی سکولار تکوین یافت. به‌مرور دیدگاه‌های مختلفی در این خصوص خدشه‌هایی وارد کردند تا جایی که حتی سخن از ریشه‌های الهیاتی دوران مدرن به میان آمد. این دسته از متفکران نسبت الهیات و دین با مدرنیته را بسی پیچیده‌تر از آنچه در بدو امر به‌صورت ساده نفی و ایجاب دانسته می‌شد، موضوع بحث قرار دادند که از آن جمله می‌توان به کسانی همچون «اریک فوگلین»<sup>۲</sup>، «کارل اشمیت»<sup>۳</sup>، «کارل لوویت»<sup>۴</sup>، «مایکل آلن گیلسپی»<sup>۵</sup> و برخی دیگر اشاره کرد. برای مثال «کارل لوویت» بر آن است که اندیشه فلسفی مدرن در نگاه به تاریخ، همچنان در چارچوب فرجام‌شناختی مسیحی‌یهودی باقی مانده و برخلاف خوانش مسلط روشنگری، دوران مدرن در تداوم زمان پیشین شکل گرفته و بالیده است. وی با خوانشی متفاوت، مطالعه خود را از انتهای تاریخ و زمان اکنون به سمت گذشته پیش می‌برد و آن را رویکرد واپس‌گرا یا بازگشتی<sup>۶</sup> می‌خواند. برای نمونه وی بر آن است که مارکس در بیان نظریاتش در باب غایت تاریخ نه از شواهد تجربی بلکه از نگرش فرجام‌گرایانه دینی متأثر بوده است. کما اینکه دغدغه بنیامین در مقابل آنچه تاریخ متداول یا تاریخ جهان<sup>۷</sup> نامیده شده، تاریخ رستگاری<sup>۸</sup> است. در تاریخ رستگاری، رویدادها به مثابه اموری مقدس<sup>۹</sup> و در تاریخ جهانی به شکلی دنیوی<sup>۱۰</sup> توضیح داده می‌شوند (Löwith, 1949:225). بنیامین منتقد ایده تاریخ جهان‌شمول<sup>۱۱</sup> است و در تاریخ‌نگاری<sup>۱۲</sup>، در مقابل تاریخ‌گرایی<sup>۱۳</sup> قرار می‌گیرد (Kittsteiner and others, 1986:179-180).

1. Deconstruction
2. Eric Voegelin
3. Carl Schmitt
4. Karl Löwith
5. Micael Allen Gillespie
6. Regressively
7. Weltgeschichte
8. Heilsgeschichte
9. Sacred
10. Worldly
11. Idea of Universal History
12. Historiography
13. Historicism

با آنکه بنیامین منتقد روایت غالب مدرن از تاریخ است، نمی‌توان رویکرد او را پسامدرن دانست، به‌ویژه که دیدگاه پست‌مدرن به‌تعبیر لیوتار باید ورای همه روایت‌ها<sup>۱</sup> باشد. این در حالی است که بنیامین از روایت‌های مختلفی که توأمان دارای منشأیی مارکسیستی و در عین حال مسیحایی است، در تفکر خود بهره گرفته و بدین وسیله از نوستالژی گذشته به‌مثابه شیوه‌ای برای نقد زمان اکنون در قالب روایت رهایی<sup>۲</sup> استفاده می‌کند (Löwy, 2005:2). روش‌شناسی بنیامین را با الهام از «مارتین جی» می‌توان «منظومه»<sup>۳</sup> نامید. منظومه شامل عناصر متعددی است که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، بی‌آنکه درهم‌تنیده شوند؛ به عبارتی دیگر اجزای مختلف فکری آن را نمی‌توان به یک مخرج مشترک و یا یک اصل مولد نخستین تقلیل داد (اباذری، ۱۳۸۹: ۱۷). در منظومه، جایگاه اکنون و اینجای ناظر مهم است و به‌گزینش و ترکیب عناصر مختلف در قالب مجموعه‌ای معنادار می‌انجامد. بنابراین همان‌گونه که آدمی در نگاه به کواکب و صور فلکی آنها را از منظر خود دسته‌بندی می‌کند، در نگاه به تاریخ نیز موقعیت اکنون می‌تواند خوانش خاصی از رویدادها را ارائه کند.

بنیامین متفکری طبقه‌بندی<sup>۴</sup> ناپذیر است. از جمله خصوصیات که وی را از دیگران متمایز می‌کند، تلفیق بدیع وی بین ماتریالیسم و الهیات است. وی از سویی مناسبات تاریخی را بر اساس مادی‌ترین وجوه آن که از جمله شامل درد و رنج ستم‌دیدگان و محرومان تاریخ است، تجزیه و تحلیل می‌کند و هم‌زمان بر آن است که توقف در روند جاری جز از مجرای دخالت موعودی که این قاعده را بر هم بزند، ممکن نیست. وی در کنار توجه به جزئیات تاریخی، از مواضع نظری هم غافل نیست، هرچند «تئودور آدورنو» معتقد است بنیامین از جمله در پروژه پاساژها، با نوعی روگردانی ریاضت‌ورزانه و زاهدانه<sup>۵</sup>، به شکلی بی‌مهابانه بر واقعیت‌ها تمرکز کرده تا جایی که گویی عامدانه از نظریه فاصله گرفته است. با آنکه بنیامین در پاسخ اظهار می‌کند که این کار وی را باید در متن کلیت آثار وی ملاحظه کرد، اما نقد آدورنو از این جهت که همانا تأکیدی بر اجتناب و بلکه حتی نفرت عمیق بنیامین از «توضیح نظام‌مند نظری»<sup>۶</sup> بود، چندان سخن‌گرافی نیست (Adorno, 1980:103-104). با آنکه در کل اصحاب مکتب فرانکفورت به رویناهای فرهنگی و فکری در تحلیل نظام سلطه اهمیت زیادی می‌دادند، آدورنو نحوه استفاده بنیامین از مفهوم بت‌وارگی یا شیء‌شدگی کالایی<sup>۷</sup> مارکس را نقد کرده و بر آن

- 
1. Beyond all Narratives
  2. Narrative of Emancipation
  3. Constellation
  4. Unclassifiable
  5. Ascetic Renunciation
  6. Systematic Theoretical Exposition
  7. Commodity Fetishism

بود که بنیامین به شیوه توجیه‌ناپذیری این مفهوم را گرفتار دگرذیسی کرده و از ساختار عینی ارزش مبادله<sup>۱</sup>، به امری ذهنی بدل کرده<sup>۲</sup> و تا سر حد توهم آگاهی فردی<sup>۳</sup> تنزل داده است. افزون بر این، توصیف نادرست از بت‌وارگی کالا به مثابه رؤیای ذهنی<sup>۴</sup> با اصطلاح گمراه‌کننده یک ناخودآگاه جمعی<sup>۵</sup> در مقام مخزنی از اسطوره‌های کهن<sup>۶</sup>، اشتباه بنیامین را بغرنج‌تر کرده، زیرا ایده ناخودآگاه جمعی امری اسطوره‌ای و دارای مضمونی ایدئولوژیک است که یونگ بر اساس تمایلات ارتجاعی خود در مقابله با فروید مطرح کرد. بنیامین تصویر دیالکتیکی را به مثابه رؤیایی به درون آگاهی منتقل می‌کند و با این کار نه تنها جادوی<sup>۷</sup> آن را از بین می‌برد و آن را به امری جامعه‌پذیر<sup>۸</sup> بدل می‌کند، هم‌زمان آن را از نیروی رهایی عینی که قادر است بر اساس عناصر ماتریالیستی‌اش مشروعیت‌بخش باشد، نیز محروم می‌کند. به نظر آدورنو، ویژگی بت‌وارگی کلاسی شدن<sup>۹</sup>، واقعیت و داده آگاهی نیست بلکه امری دیالکتیکی در معنایی متعالی است که البته تولیدکننده آگاهی هم هست. بنابراین آگاهی یا حتی ناآگاهی نمی‌تواند امور مذکور را به‌عنوان یک رؤیا تصویر کند (Ibid:111). بدین ترتیب آدورنو نگران آن است که اجزای مختلف دیدگاه بنیامین دچار اعوجاج‌هایی شود؛ از جمله اینکه با نوعی نوستالژی در خصوص گذشته از مضمون نقادانه خود تهی شود و از توجه در خور در باب عینیت حقیقی<sup>۱۰</sup> و ذهنیت بیگانه‌شده<sup>۱۱</sup> بازماند. ضمن آنکه یکدست‌کردن مسائل در نزد بنیامین می‌تواند موجب شود که بر اساس نوعی رؤیاپردازی جمعی<sup>۱۲</sup>، تفاوت بین طبقات و نیز جنبه‌های منفرد<sup>۱۳</sup> امور نادیده گرفته شود.

فلسفه تاریخ بنیامین را می‌توان متشکل از سه منشأ مختلف رمانتیسیسم آلمان<sup>۱۴</sup>، مسیح‌ا(موعود)‌گرایی یهودی<sup>۱۵</sup> و مارکسیسم<sup>۱۶</sup> دانست (Löwy, 2005:4). البته کاربرد «فلسفه تاریخ» درباره بنیامین می‌تواند گمراه‌کننده باشد؛ چراکه اولاً تفکر وی شامل اجزای<sup>۱۷</sup> پراکنده‌ای

1. Objective Structure of Exchange value
2. subjectivized
3. Delusion of Individual Consciousness
4. Subjective Dream
5. Collective Unconscious
6. Repository of Archaic Myths
7. magic
8. Sociable
9. fetish character of the commodity
10. True Objectivity
11. Alienated Subjectivity
12. Dreaming Collective
13. Singularities
14. German Romanticism
15. Jewish Messianism
16. Marxism
17. Fragments

است و ثانیاً باور به تکامل تاریخ در مسیر ترقی و پیشرفت در اندیشه وی دیده نمی‌شود. البته ارتباط کاملاً گسسته‌ای میان اکنون و آینده وجود ندارد، چراکه به بیان بنیامین، هر دوره‌ای، زمان آینده و جانشین خود را در رؤیا می‌بیند<sup>۱</sup> (Adorno, 1980: 111). بنیامین تحت تأثیر آموزه‌های یهودیت، زمان حال را دارای نسبتی مبتنی بر تفسیر و تأویل دائمی با گذشته برمی‌شمارد. فهم گذشته، شناخت به معنای دریافت چیزی آن‌گونه که عیناً رخ داده نیست؛ برعکس مواجهه با تاریخ، نوعی تصاحب خاطره<sup>۲</sup> است که به یک‌باره در لحظه‌ای خاص جلوه‌گر می‌شود (Benjamin, 2006: 391). تأکید بر ظهور گذشته به شکلی ناگهانی و غیرمنتظره<sup>۳</sup>، دال بر وقوع معجزه‌ای در خلاف‌آمد شرایط فعلی است که نور امیدی در دل ناکامان تاریخ برمی‌افروزد. این امر مستلزم به‌کارگیری زبانی مبتنی بر تمثیل<sup>۴</sup> در قبال تاریخ است که با فراترفتن از دلالت معمول، گسستی در روند موجود ایجاد کند و بتواند وجهی از معانی را بازتاب دهد که تا پیش از این مغفول بوده است. آدمی با یادآوری<sup>۵</sup>، از توهم ایدئولوژیکی که آینده‌ای روشن توأم با پیشرفت را نوید می‌دهد و با اطمینان از سعادت ابدی بشری سخن می‌گوید، روی برمی‌گرداند (Critchley, 2009: 209). بدین ترتیب همان‌گونه که آموزه‌های الهیاتی و لحظه مسیحایی، به ویرانی و تخریب در وضعیت مستمر موجود می‌پردازد، در زبان نیز تمثیل با از بین بردن قواعد مرسوم دلالت زبانی، نقشی تخریبی ایفا می‌کند. پشتوانه مورخ ماتریالیستی که موضعی نقادانه در قبال تاریخ انتخاب می‌کند، برآمده از این فرض مهم و بنیادین است که در ورای هر شکست تاریخی، پتانسیلی وجود دارد که قادر است سازنده مناسبات آتی باشد. بنیامین به تبع ایده «برتولت برشت» دربارهٔ تئاتر معتقد است در تاریخ نیز به‌جای همدلی و همذات‌پنداری با آنچه رخ داده، باید با فاصله‌گیری نگاهی نقادانه برگزید و حتی درصدد نفی وضعیت مسلط برآمد. دعوت افراد به همدلی با آنچه تاکنون در تاریخ تحقق یافته، تمنای فاتحان تاریخ است که شکست‌خوردگان نمی‌توانند و نباید با خوانش ایشان همراه باشند؛ آنها بر اساس تأویلی مستقل باید روایت خودشان را ارائه کنند و بدین وسیله در کنش برای تغییر وضعیت موجود وارد شوند (Benjamin, 2007: 100). در اینجا است که امید برآمده از الهیات مسیحایی در اوج یأس رخ می‌نماید. به تعبیر «جورجو آگامبن»، برای امیدواربودن باید تا سرحد استیصال به یأس رسید، چراکه به بیان معروف هایدگر منقول از هولدرلین آنجا که فاجعه رخ می‌نمایاند، نجات نیز محتمل خواهد بود.<sup>۶</sup>

1. Every Epoch dreams its Successor
2. appropriating a memory
3. Unexpectedly
4. Allegory
5. Remembrance

۶. چنین تعبیری یادآور آیات ۶۵ و ۶۶ سوره شرح است که «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

## شکست و گسست

ما در زمان حال زندگی می‌کنیم و به قدری با آن مأنوس هستیم که گاه زمان‌های دیگر را نیز بر اساس قیاس با آن می‌فهمیم. با این حال گاهی بنا به دلایلی از به رسمیت شناختن مقتضیات حال بازمانده و به گونه‌ای با آن مواجه می‌شویم که اصالت زمان حال در مقایسه با گذشته یا آینده از بین می‌رود. شاید دلیلش آن است که زمان اکنون درآمیخته با دشواری‌های متعددی است که تحملش را سخت و گاه تحمل‌ناپذیر می‌کند و روندهای موجود به شکلی جریان دارد که آینده بهتری را نوید نمی‌دهد. برخی اوقات هم تمنای ظهور دورانی متفاوت، موجب فرافکنی آرزوی وضعیت مطلوب به آینده می‌شود. در نتیجه، موضوعیت حال از بین می‌رود و ارزش زمان کنونی تنها از نظر گذار آن به وضعیت بدیل مدنظر قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد نگرشی متعادل باید بتواند سهم هر یک از مقاطع زمانی را به صورتی مستقل ادا کند. در اندیشه اومانستی، مقوله گذار یا انتقال<sup>۱</sup> اهمیت زیادی دارد، بدین معنا که آگاهی از گذشته نشئت می‌گیرد و گذشته سرمنشأ فهم زمان حال به منزله زمانی برتر و بهنجارتر قرار می‌گیرد که مفروض مهم آن باور به دانشی انباشتی است (Sherratt, 2006: 9). متقابلاً فهم گذشته نیز نمی‌تواند فارغ از چشم‌انداز کنونی باشد تا جایی که در فقدان اکنون، داده‌های گذشته بی‌معنا می‌بود و چه بسا به قول «جورج هربرت مید» بدون حال، اصلاً گذشته‌ای نیز وجود نمی‌داشت (Frings, 1983: 283). از نظر مارکس، تفسیر تاریخ باید در عین حال معطوف به تغییر آن باشد، برای تحقق این امر، گریزی از رابطه بازاندیشنده با گذشته نیست (Ibid: 284-285). تاریخ‌نگاری، مستلزم به‌کارگیری تفکری بازاندیشانه است و کسانی که بدین مرحله از تفکر انتقادی نرسیده باشند، به شکلی ناخودآگاه تحت تأثیر گذشته خویش خواهند بود. بسیار مهم است که به اثر تاریخ بر خویشتن واقف باشیم.<sup>۲</sup> بنیامین که از زمان حال آغاز می‌کند، از قول «برتولت برشت» نقل می‌کند که «از اشیا و امور قدیمی خوب شروع نکن بلکه از چیزهای جدید بد شروع کن»<sup>۳</sup> (Benjamin, 1998: 121). اکنون آینده از خاطرات مختلف ناکامی است و همین همدلی بنیامین را با فردی همچون کافکا برمی‌انگیزد، چراکه آثار او را دربردارنده جלוه

### 1. Transmission

۲. اینکه افرادی همچون «سیدجواد طباطبایی» برآنند که ما هنوز تاریخ خود را از جمله در عرصه اندیشه ننوشته‌ایم، می‌تواند از همین وجه مدنظر قرار گیرد؛ بدین معنا که ما فاقد تفکر رفلکسیو و انعکاسی لازمی بوده‌ایم که بتواند نگاهی منتقدانه و آگاهانه به سیر تحولات جامعه‌مان داشته باشد. در واقع شکی نیست که زمانی نیز بر ما گذشته و سپری شده است؛ ولی مهم این است که آیا در این آمدوشد زمان ظاهری و تقویمی، تحولی نیز رخ داده و تطوری در بازاندیشی تاریخی‌مان هم حادث شده است یا نه. از این روست که «علی شریعتی» بر آن بود که بین زمان واقعی و زمان تقویمی ممکن است اختلاف معناداری وجود داشته باشد.

### 3. Don't start from the good old things but the bad new ones

شکست<sup>۱</sup> می‌داند (Benjamin, 1989:226). باید مراقب بود که ارزش‌های حال به گذشته فرافکنی نشود و چنین نباشد که گذشته را با نگاه امروز بفهمیم.<sup>۲</sup>

سنت ستمدیدگان<sup>۳</sup> تاریخ خاطر نشان می‌کند که وضعیت اضطراری<sup>۴</sup> موجود نه استثنا بلکه یک قانون<sup>۵</sup> است (Benjamin, 2006:392). رجوع به گذشته هرگز به معنای تقدیس آنچه در گذشته رخ داده، نیست و چنین رویکردی می‌تواند به همان اندازه فراموشی گذشته فاجعه‌بار باشد. از نظر «ای. پی. تامسون»،<sup>۶</sup> ما باید همواره در شرایط اکنون به گذشته راکد، ساکن و به انتها رسیده معنا بدهیم، چراکه تاریخ امری حل‌ناشده و دارای زمینه‌ای از امکانات محقق‌نشده در پشت سر ماست و ما با هر عملی برخی از امکانات را رد کرده و ضمن رد ارزش‌های آن، پاره‌ای دیگر از آنها و ارزش‌های پیوسته با آن را برمی‌گزینیم (Srinivas, 2012:246). بنابراین همواره امکان اتوپایی در تاریخ گذشته<sup>۷</sup> وجود دارد که بنیامین کوشش مورخ ماتریالیست برای پیراستن تاریخ در جهت خلاف مسیر متداول آن<sup>۸</sup> را راهی در جهت بازیابی چنین ظرفیتی برمی‌شمارد (Benjamin, 2006:392). چنین رهیافتی تلاش در جهت استفاده از تاریخ به نفع فرودستان است که برخلاف نگرش تکامل خطی، ضرورتی حتمی برای ارائه دیدی غایت‌شناسانه<sup>۹</sup> درباره تاریخ ندارد. نگاه نقادانه به تاریخ، اکنون را به لحظه‌ای مسئله‌مند بدل می‌کند که بیش از دغدغه شناخت در معنای متعارف آن، دل‌نگران وضعیت ناتمام و همچنان گشوده گذشته است تا جایی که به مواجهه‌ای توأم با کیفرخواست یا حتی اتهام با گذشته می‌انجامد (ر.ک. بولتس و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۸۰-۱۷۸)؛ این نکته یادآور نظر کالینگوود است مبنی بر اینکه مورخ باید با بازخواست از منابع، آنها را به سخن درآورد (Collingwood, 1999:151).

تاریخ شامل زمانی یکنواخت و همگون یا پیوسته و تهی<sup>۱۰</sup> نیست؛ زمان، مملو از اکنونیت یا زمان اکنون<sup>۱۱</sup> است یعنی لحظه و حالی که ذیل مفهوم گذار نمی‌گنجد و باید به‌طور مستقل

---

#### 1. Figure of Failure

۲. «اریک هرش» از نحله هرمنوتیک قصدگرا، تفکیک مهمی بین فهم و نقد انجام داده است. بر اساس نظر وی، ابتدا باید نظریه، آموزه یا متفکری را آن‌گونه که هست فهمید و بعد آن را نقد کرد. فهم معمولاً باید بر اساس پی‌بردن به دلالت‌ها و مضامین مندرج در متون و اندیشه‌ها صورت گیرد و بعد از آن در مرحله نقد است که می‌توان فرازمانی نیز عمل کرد و به ارزیابی‌اش پرداخت.

#### 3. The tradition of the oppressed

#### 4. state of emergency

#### 5. not the exception but the rule

#### 6. E. P. Thompson

#### 7. The Utopian Possibility of the Past

#### 8. brush history against the grain

#### 9. Teleological

#### 10. empty

#### 11. now-time/ die Jetztzeit



درباره آن اندیشیده شود. به جای اعتقاد به خط سیر مستقیمی از تاریخ، باید به رخداد یا رویداد<sup>۱</sup> پرداخته و از طریق آن تک‌بودگی و تکینگی<sup>۲</sup> امور را مدنظر قرار داد. تاریخ فقط علم نیست؛ تاریخ نوعی به یادآوردن<sup>۳</sup> است که می‌تواند مسائل تعیین‌یافته از سوی علم را اصلاح و ترمیم کند (Benjamin, 2002b: 471). به یادآوردن، با نوعی نگرانی و اندیشناک‌بودن پیوسته همراه است؛ پیوندی که حکایت از تمام‌نشدن رنج گذشتگان است و خوش‌خیالی درباره گذشته تمام‌شده و امن را می‌زداید. رنج‌های پیشینیان هنوز به انتها نرسیده و ما همچنان دل‌نگران گذشتگان و شریک آلام و رنج‌های آنها هستیم.<sup>۴</sup> این دقیقاً برخلاف تصور خوش‌باورانه از پیشرفت است که دردها را مسئله‌ای پایان‌یافته یا در مسیر رو به بهبود می‌انگارد. گاهی سنگینی بار تاریخ و سنت مانع از آن است که تکلیف زمان معاصر با تاریخ به آسانی مشخص شود. به گفته بنیامین: «تاریخ فرهنگ سنگینی بار خزاینی را که بر پشت انسانیت تلمبار گشته‌اند افزون‌تر می‌کند، اما این تاریخ آن قدرتی را به ما نمی‌بخشد که برای فروکنندن بار و در اختیار گرفتنش لازم داریم» (جمادی، ۱۳۹۵: ۱۵). برای این امر شاید نیاز باشد به تاریخ بدیل و جایگزین<sup>۵</sup> اندیشید، یعنی تاریخی که بخشی از آن افزون بر آنچه تاکنون رخ داده است، در ذهنیت و اندیشه مورخ صورت‌بندی می‌شود (دهقان، ۱۳۹۴: ۸۳).

عصر روشنگری با شعار عقلانیت، مخالف مرجعیت سنت و تاریخ گذشته بود و سوژه خودمختار مدرنیته نگاهی به تمامی رو به جلو داشت. در منطق روشنگری رجوع به سنن پیشین، مانع آزاداندیشی به شمار می‌آمد، اما گادامر نقش سنت را نه فقط مفید بلکه ناگزیر دانسته و بر آگاهی مؤثر به لحاظ تاریخی<sup>۶</sup>، تأکید می‌کند. در این خصوص، مفهوم پیشرفت<sup>۷</sup> باید بر ایده فاجعه<sup>۸</sup> مبتنی شود. به عبارتی دیگر وضعیت موجود<sup>۹</sup> مهم‌ترین وجه بحران به شمار می‌رود آن گونه که به قول «استریندبرگ»<sup>۱۰</sup>، جهنم چیزی نیست که در انتظارمان باشد؛ جهنم وضعیت زندگی ما در شرایط اینجا و حال حاضر است (Benjamin, 2002b: 473). در الهیاتی که بنیامین طرح می‌کند، دیانت و ابدیت و فرجام آن در همین حیات دنیوی تصورپذیر است.

1. event

2. singularity

3. remembrance / Eingedenken

۴. بیانی ادبی و همدلانه با مظلومان تاریخ را در نوشته معروفی از علی شریعتی با عنوان «آری این چنین بود برادر» می‌توان دید.

5. Alternate History

6. historically operative consciousness/ Wirkungsgeschichtliche Bewusstsein

7. concept of progress

8. idea of catastrophe

9. status quo

10. Strindberg

تاوان «گناه» نیز در همین زندگی گریبان‌گیر افراد خواهد بود. برای همین لازم است به بیان «تئودور آدورنو» متأثر از بنیامین، تاریخ جهانی را به موازات ساختنش، نقد و بلکه انکار کرد، به‌ویژه که پس از فجایع به وقوع پیوسته در گذشته و البته آنهایی که در آینده رخ خواهند داد، باور به وجود طرحی بهتر برای جهان که بتواند تاریخ را وحدت بخشد، خیره‌سری و بدبینانه<sup>۱</sup> است. تاریخ جهانی حرکت از توحش به انسان‌گرایی<sup>۲</sup> نبوده و بشر تنها از تیر و کمان به سمت بمب مگاتونی سیر کرده است (Adorno, 2004: 320). بنیامین نیز با نگاهی تاریخی نقد خشونت را در گستره‌ای فراتر از اکنون مدنظر قرار می‌دهد (Benjamin, 2002a: 251). وی در مقاله نقد خشونت<sup>۳</sup>، به این پدیده در رابطه با قانون و عدالت توجه می‌کند و به خشونتی اشاره می‌کند که به حوزه مناسبات و روابط اخلاقی وارد شده است. بنیامین فراتر از اینکه خشونت ممکن است به‌عنوان یک وسیله<sup>۴</sup> برای اهداف عادلانه و یا غیر عادلانه به کار رود، آن را به نقد می‌کشد. وی به نقد حق طبیعی<sup>۵</sup> پرداخته که طبق آن، خشونت به‌مثابه فرآورده طبیعت<sup>۶</sup> در حکم ماده خامی تصور می‌شود که گویی به‌کارگرفتنش چندان مشکلی ندارد، مگر آنکه به منظور اهدافی ناعادلانه به کار رود و از آن سوء استفاده شود (Ibid: 236-237). به بیانی دیگر مسئله آن است که چگونه دستاویز قرار دادن طبیعت و استفاده از حق طبیعی می‌تواند توجیهی برای کاربرد خشونت منتسب بدان باشد. در نظریه دولت مبتنی بر حق طبیعی این مفروض وجود دارد که گویی افراد قبل از تأسیس دولت در کاربرد این نوع خشونت محق بوده‌اند. بعدها نیز تا حدودی می‌توان شاهد اقبال مجددی بدین دیدگاه بود که عمدتاً در قالب موضوعات زیست‌شناختی و بر اساس روش‌های جزم‌گرایانه صورت گرفته و مبتنی بر این مفروض است که خشونت به‌عنوان تنها وسیله استفاده‌شده در روند انتخاب و گزینش طبیعی<sup>۷</sup> برای اهداف حیاتی طبیعت مطرح است. به نظر می‌رسد اگر خشونت در طبیعت مقبول باشد، چندان فاصله و شکافی بین آن و توجیه گنجاندن خشونت در فلسفه قانونی وجود نخواهد داشت. در مقابل می‌توان در قانون موضوعه خشونت را به‌مثابه برساخته‌ای تاریخی بررسی کرد (Ibid: 237).

نقد بنیامین از خشونتی که در تاریخ علیه ستم‌دیدگان به کار رفته است، نقدی رادیکال است، با این حال دیدگاه وی را می‌توان بر اساس قاعده «ترمیم عالم» یا «مداوای امراض دنیا»<sup>۸</sup>

1. cynical
2. from savagery to humanitarianism
3. Critique of violence
4. means
5. Natural Law
6. Product of Nature
7. Natural Selection
8. Tikkun olam

که برگرفته از آموزه‌های یهودی است، بهتر توضیح داد. بر اساس آیین کابالا (قبالا) در یهودیت، عالم به سبب وجود شر، از خلوص اولیه خارج و تباہ شده است. آنچه می‌تواند این اجزا پراکنده را بار دیگر به هم پیوند دهد، قاعدهٔ ترمیم است. بنیامین با استفاده از این مبحث خاطر نشان می‌کند که رستگاری آدمی نیز بر اثر آزاد کردن عناصری میسر می‌شود که در تاریخ پس زده شده‌اند، برای همین مورخ انقلابی همواره در صدد احیای خاطرات محذوفی است که تنها در برهه‌های خاصی از اکنون جرقه‌ای زده و به سرعت ناپدید می‌شود (نجفی، ۱۳۹۴). مورخ امر به ظاهر خشتی را در وضعیت کنونی به مسئله‌ای واقعی<sup>۱</sup> بدل می‌کند. جالب آنکه اصطلاح رهایی یا رستگاری<sup>۲</sup> در زبان‌های اروپایی به معنای اعادهٔ حیثیت یا جبران نواقص و کمبودهاست. در آیین کابالیستی مبدأ، همان غایت است و از این رو باید امکان بازگشت به شرایط هماهنگ و هارمونی جهان شمول قبل از هبوط آدم و حوا از بهشت را فراهم آورد تا مجال و فرصت بازگشت به بهشت یا بازیابی سلطنت و پادشاهی داودی<sup>۳</sup> مهیا شود. این یکی از مواردی است که پیوند بین الهیات و ماتریالیسم را به خوبی نشان می‌دهد. در واقع مبارزات مادی علیه ظلم و نابرابری با الهام از الهیات، بین غایت مطرح در اتوبیای کمونیستی با موقعیت انسان در بهشت قبل از رانده شدن، مشابهتی معنادار را نشان می‌دهد، کما اینکه در سوی دیگر این جریان نیز تمدن و اندیشهٔ پیشرفت و ترقی متناظر با هبوط آدم به روی زمین دانسته شده و با اموری از قبیل انباشت سرمایه و مادیات مرتبط می‌شود. فریب خوردن آدم و حوا و آمدن نشان به روی زمین به سبب طمعی بود که با وعدهٔ تملک بر امور مختلف به ایشان داده شد. پس رابطهٔ بین اکنون با جریان امور، از نوع انقطاع، ناپیوستگی و حتی گاهی گسست کامل است. عصر مسیحایی، فراز و نقطهٔ اوج<sup>۴</sup> تاریخ نیست، بلکه غایت و ختم<sup>۵</sup> آن و در حکم جهشی کیفی<sup>۶</sup> به قلمرو و رای تاریخ<sup>۷</sup> است (Wolin, 1994: 57-58). از این رو، سیر تکاملی و مرحله به مرحله از این دیدگاه منتفی است.

تمرکز بنیامین، ناظر به وضعیت انسانی است که از خلال رنج‌ها و آلام بی‌شمار خود به تاریخ می‌نگرد و به رغم متحمل شدن سرکوب و تحقیر و با وجود از دست دادن بسیاری از امکانات خود در جریان سرکوب تاریخی «احساس می‌کند فقط یک آزادی برایش باقی مانده است: اینکه نمی‌خواهد تسلیم نگرش پیروزمندان شود. ممکن است فاتحان همه چیز او را از او

- 
1. Actual
  2. Redemption
  3. Davidic kingdom
  4. Culmination
  5. Termination
  6. Qualitative Leap
  7. Beyond History

بگیرند، ولی نمی‌توانند نگاهش را بدزدند یا منحرف کنند» (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۰۰).  
گرایش به تاریخ با شروع از حال، پسرفت و واپس‌گرایی<sup>۲</sup> به معنای منفی آن نیست؛ در عوض آن را باید همچون بازنمایی آرمان‌شهر در گذشته<sup>۳</sup> دانست که به‌مثابه‌ احیای خاطره جامعه بی‌طبقه ماقبل تاریخ در ناخودآگاه جمعی است (Wolin, 1994: 175). به باور بنیامین: «جامعه بی‌طبقه آینده (بهشت جدید) فقط بازگشتی صاف و ساده به جامعه بی‌طبقه پیشاتاریخی نیست. این جامعه جدید به‌عنوان سنتزی دیالکتیکی، تمام گذشته بشریت را در خود دارد. تاریخ جهانی حقیقی که بر بنیان خاطره جهانی بی‌استثنا تمامی قربانیان استوار شده است، هم‌تراز دیوی رستاخیز مردگان تنها در جامعه‌ای بی‌طبقه در آینده امکان‌پذیر خواهد بود» (لووی، ۱۳۷۶: ۲۶۰). چنین بینشی، مواجهه با گذشته در اشکال بنیادگرایانه، نوستالژیک یا رومانژیک را رد کرده و بیش از روندهای احساسی، از پتانسیل برجای مانده از دوران قبل برای واقعیت حال استفاده می‌کند.

هگل مدلی ایدئالیستی و در عین حال جهان‌شمول برای پیشرفت عقل در جهان ارائه داد. پس از وی، مارکس تحول تاریخ را حداقل برای بخشی از دنیا در قالب مدلی ماتریالیستی مطرح کرد.<sup>۴</sup> بنیامین در مسیری متفاوت از مارکسیست‌های ارتدوکس و جزم‌گرا، شیوه‌ای تلفیقی از الهیات یهودی و مارکسیستی را ارائه کرد که به‌رغم رادیکال بودنش، مبتنی بر غایت خاصی نیست و با استفاده از مضامین مختلف و حتی گاه متناقض<sup>۵</sup> به‌رهایی سیاسی می‌اندیشد. در تمثیلی معروف، بنیامین از فرشته تاریخی یاد می‌کند که نگاهی به پشت سر دارد و از آن برای آینده نیرو می‌گیرد. با وجود دشواری‌های بی‌شمار، همواره می‌توان مترصد تغییر و دگرگونی انقلابی<sup>۶</sup> بود و نگاه خاص بنیامین امید در دل یأس و ناامیدی

---

۱. یادآور شعری از سیداشرف‌الدین گیلانی: دست مزن! چشم، بیستم دو دست / راه مرو! چشم، دو پایم شکست / حرف مزن! قطع نمودم سخن / نطق مکن! چشم بیستم دهن / هیچ نفهم! این سخن عنوان مکن / خواهش نافهمی انسان مکن / لال شوم کور شوم کر شوم / لیک محال است که من خر شوم

## 2. Regression

### 3. Prefiguration of Utopia

۴. طبق تصریح مارکس در برخی از مکاتبات و نوشته‌هایش، وی مدل خود را بر اساس مطالعه وضعیت اروپای غربی ارائه کرده است و لذا در تعمیم مدل خویش به مناطق دیگر احتیاط خاصی داشت، هرچند که البته بعدها مارکسیست‌هایی بدین امر مبادرت کرده و کوشیدند مدل وی را برای تبیین وضعیت تاریخی و سیر تحولات مناطق مختلف دنیا نیز صادق برشمارند؛ امری که مارکس و نیز انگلس از آن ابا داشتند و انگیزه مطالعاتشان درباره مناطق دیگر دنیا از جمله مشرق‌زمین نیز چیزی جز تلاش در همین راستا نبود که بتوانند قانونمندی‌های حاکم بر این مناطق را مدنظر قرار دهند که طرح مضامینی همانند شیوه تولید آسیایی نیز ناظر به همین دغدغه بوده است.

## 5. Paradoxical

### 6. Revolutionary Transformation

آخرالزمانی<sup>۱</sup> است (Critchley, 2009: 209). بنابراین امکان چنین لحظه‌ای در تاریخ ممکن است اما تحقق‌اش به دشواری ممکن می‌شود، به‌ویژه که دوران مدرن در پیوند با سرمایه‌داری، مروج مصرف‌گرایی شده و خوشبختی<sup>۲</sup> را در دستیابی هر چه بیشتر به کالاها تعریف می‌کند (Berger and Others, 1974: 143-144). البته افزون بر بُعد اقتصادی، ابزارهای فرهنگی و دستکاری در آگاهی نیز برای تعمیق این روند در پیش گرفته شده که از آثار مهم آن، از دست‌رفتن قدرت خلاقیت انسان و نفی سوژکتیویته بوده است. برای علاج این وضعیت به بیان «کاستوریادیس»، ابتدا باید از «توهم مدرن رابطه خطی، پیشرفت، تاریخ به‌مثابه تراکم مکتسبات و فرایندهای عقلانی‌سازی خارج شد». با تلقی زمان به‌عنوان امری که برسازنده ماست، «می‌توانیم حقیقتاً در زمان حاضر باشیم و در عین حال نگاهمان به‌سوی آینده باشد و هم‌زمان با گذشته رابطه‌ای را برقرار سازیم که نه تکرار باشد و نه انکار. خود را از رؤیای نامیرایی، یا به شکل عامیانه‌ترش از پیشرفت تاریخی تضمین شده، آزاد ساختن به‌معنای آزاد ساختن تخیل خلاق و عالم خیال اجتماعی خلاق خود است» (جهانگلو، ۱۳۹۴: ۱۷۲). بنابراین تخیل آدمی در تصویرکردن شرایط بدیل و جایگزینی که حدود و ثغور موجود را در هم شکند و طرحی نو دراندازد، نقشی مهم دارد و سبب می‌شود آدمی از تن دادن به وضعیت موجود به‌مثابه امری ناگزیر و حتمی اجتناب ورزد.

### نتیجه

از دیدگاه انتقادی بنیامین، به همان میزان که گذشته الهام‌بخش حال و آینده است، حال و حتی آینده هم می‌تواند پرتوی بر فهم گذشته بیفکند. یکی از الزامات چنین نگاه رادیکالی، توجه به تاریخ افشار فرودست و ستم‌دیده‌ای است که برخلاف روایت کلان ناظر به تکامل و پیشرفت، همواره در عُسرت بوده‌اند و تغییر چندانی را در طول تاریخ تجربه نکرده‌اند. با آنکه ایشان از «بوی بهبود ز اوضاع جهان»<sup>۳</sup> بهره‌ای نداشته‌اند، از نظر بنیامین قادرند در اوج استیصال و درماندگی یأس‌آورشان، بر اثر استفاده از پس‌زمینه‌ای الهیاتی، امکان گسستن از قاعده دیرپای تاریخی را برای خویش فراهم آورند. چنین امیدی به‌مثابه یک امکان، از سنخ تخیل است؛ اما پشتوانه آن ناشی از تجارب واقعی و ناکام‌مانده پیشینیان است، با یادآوری این نکته مهم که چیزی در تاریخ از بین نمی‌رود، در عوض باید با بازخوانی و به یادآوردن، خاطره مدفون در زیر روایت فاتحان تاریخ را دوباره احیا کنیم و با نمایش مجدد رنج محرومان تاریخ، طرحی نو

---

1. Desperately Apocalyptic Vision  
2. Happiness

در اندازیم که هنوز امکانات متعددی وجود دارد که به شکوفایی نرسیده است. گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است<sup>۱</sup> با این حال، لحظه مسیحایی<sup>۲</sup> در مقام نمودی از تجلی الهیات در تاریخ، اقتضانات و الزامات خاصی دارد که ممکن است تحقق آن به سادگی مقدور نشود به ویژه که باور بدان و تلاش در جهت زمینه سازی برای آن، نیازمند پیوند دادن امکان رهایی در موقعیت حال با منطق رنج ها و آلام پیشینیان است. تجلیاتی از تأملات نظری بنیامین در تلاش انسان های معاصر برای رهایی از روند غالب و گسستن آن به چشم می خورد. این لحظات ناب تاریخی در عینی ترین مبارزات برابری طلبانه و اعتراضی دنیای کنونی از قبیل اعتراض به روندهای یکسان ساز ناشی از جهانی شدن و مخالفت با برنامه های دیکته شده نهاد های مربوط به آن، از قبیل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی یا در اعتراضات داخل کشورها از قبیل جنبش اشغال<sup>۳</sup> وال استریت (۲۰۱۱) یا در انداختن طرحی نوین در کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه موسوم به بهار عربی مشهود است. بخشی از نیروی الهام بخش چنین جریاناتی، متأثر از بازنگری و فراخوانی گذشته در مقام امری دارای نسبت با شرایط اکنون است. از منظر والتر بنیامین، نابرابری طبقاتی همچنان بخش مهمی از ماهیت این قضیه را توضیح می دهد و البته چنانچه اشاره شد، شرط مهم به هم پیوستن گذشته و حال در تحقق کامل چنین لحظاتی آن است که این آگاهی و در عین حال تعلق بدین گذشته نیز در بین سوژه ها و کارگزاران تحول خواه وجود داشته باشد. چالش مهمی که در این خصوص وجود دارد، این است که به نظر می رسد در همه موارد اعتراضی فوق، آن میزان آگاهی و پیوند با گذشته که بتواند الهام بخش مبارزات ناظر به دگرگونی باشد، وجود ندارد؛ شاید از یک منظر به مقتضای روزگار کنونی که در آن امر حاضر نقشی بس زایا دارد، بتوان نشان داد که تضادها نیز از خلال وضعیت اکنون سر بر می آورد و نه از پیوندی آگاهانه با گذشته. تأمل در اینکه آیا این موضوع ضرورتاً رد دیدگاه بنیامین است یا نه، خود مجالی دیگر می طلبد، اما قضیه هر چه باشد، پیوند زدن مبانی مارکسیستی با الهیات در نزد بنیامین، شمول کارگزاران تحول خواه را بسی بیش از پرولتاریا می کند و رهایی را مطالبه همه آنها را نشان می دهد که از پیوستار سرکوبی که از بس تداوم یافته، عادی به نظر می رسد به ستوه آمده اند. این دسته از افراد دیگر به فلسفه خوش بینانه ای که سعادت حتمی ایشان در آینده را نوید می دهد، چندان باوری ندارند و برآنند که برای رهایی باید روند موجود را در هم شکنند. اگر این میزان از رخدادگی در متن وقایع

۱. اقبال لاهوری

2. Messianic Moment  
3. Occupy Movement

تثبیت شده امکانی برای بروز و ظهور داشته باشد، شاید تمهیدات لازم برای لحظهٔ مسیحایی هم فرا رسیده باشد. چنین لحظه‌ای در تاریخ به‌رغم تعبیر انتزاعی که بنیامین در توصیف آن به کار می‌گیرد، معطوف به انضمامی‌ترین وجوه حیات انسانی به‌ویژه رفع نابرابری‌های ملموس و عینی است. همهٔ اینها امکاناتی است که در نزد آدمیان وجود دارد، بی‌آنکه ضرورتی خوش‌بینانه و الزامی قطعی در خصوص به وقوع پیوستن آنها وجود داشته باشد. بر اساس آسیب‌شناسی کاستوریادیس با الهام از ادبیات «نیچه» می‌توان گونه‌ای از مواجههٔ آری‌گویانه با تاریخ را پیشنهاد کرد. با به رسمیت شناختن نقش زمان در تکوین کیستی ما، در عین حال از توقف و رکودی که مستلزم تکرار روندهای جاری باشد، اجتناب ورزیده می‌شود تا دست آدمی در آفرینشگری و بروز خلاقیت در تعیین سرنوشت خویش باز و گشوده باقی بماند. با آنکه به مصداق دیالکتیک منفی آدورنو، تضمینی برای نیل به سنتزی مناسب در افق پیش‌رو چندان محتمل نیست، ارزش انتخاب‌های آدمی را هرگز نباید نادیده گرفت. محرومان و فرودستان تاریخ با تلاش برای ایجاد گسست در وضعیت پیوستهٔ خویش و در انداختن طرحی نوین بیش از فاتحان سزاوار آن هستند که به تغییر و تطور در وضعیت اکنون بندیشند. شرایطی که در آن تغییر جهان ریشه در تفسیر جهان و البته تاریخ دارد و راه تحققش نیز از خلال ناامیدی و استیصال و نیز منفک کردن خویش از کلان روایت پیشرفت و تکامل خطی در تاریخ می‌گذرد.

### منابع

- آگامبن، جورجو و دیگران (۱۳۹۲) *قانون و خشونت*، ترجمه و ویرایش مراد فرهادپور و دیگران، چاپ ۳، تهران، رخ داد نو.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۹) *خرد جامعه‌شناسی*، چاپ ۳، تهران: طرح نو.
- احمدی، بابک (۱۳۷۹) *خاطرات ظلمت: دربارهٔ سه اندیشگر مکتب فرانکفورت والت بنیامین، ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو*، چاپ ۲، تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷) *حقیقت و زیبایی: درس‌های فلسفه هنر*، چاپ ۱۵، تهران: نشر مرکز.
- اشمیت، کارل؛ بنیامین، والتر؛ آگامبن، جورجو (۱۳۹۲) *قانون و خشونت: گزیده مقالات، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور*، امید مهرگان و صالح نجفی، چاپ ۳، تهران: رخ داد نو.
- افراسیابی، حسین؛ ممبینی، سجاد (۱۳۹۴) «زیبایی‌شناسی انتقادی، تمثیل و گسست تاریخی از تجربهٔ رنج؛ تأملی در فلسفه هنر والتر بنیامین»، *دوفصلنامه فلسفی شناخت*، شماره ۷۲/۱، صص ۵۰-۳۱
- بولتس، نوربرت؛ فان‌راین، ویلم (۱۳۸۷) «الهیات واژگون»، *در عروسک و کوتوله، مقالاتی در باب فلسفه زبان و فلسفه تاریخ*، والتر بنیامین، گزینش و ترجمهٔ مراد فرهادپور و امید مهرگان، چاپ ۲، تهران: گام نو.
- جمادی، سیاوش (۱۳۹۵) *زمینه و زمانهٔ پدیدارشناسی: جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر*، چاپ ۵، تهران: ققنوس.

۳۰۴ / تداوم و گسست در تاریخ فرودستان با نگاهی به آرای والتر بنیامین / رضا نصیری حامد

جهانبگلو، رامین (۱۳۹۴) *نقد عقل مدرن: گفت‌وگوهایی با اندیشمندان امروز جهان*، جلد ۱، ترجمه حسین سامعی، چاپ ۵، تهران: نشر فرزانه روز.  
چاوشیان، سنا (۱۳۹۳) «روش‌شناسی مطالعه لحظه اکنون: منظومه و خاستگاه از دیدگاه والتر بنیامین»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۶۵، صص ۲۶۴-۲۴۱؛  
دهقان، معصومه (۱۳۹۴) «تحلیل رویدادها به روایت تاریخ جایگزین»، *دو فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)*، سال ۲۵، شماره ۱۶، پیاپی ۱۰۱، صص ۱۰۴-۸۱؛  
لووی، میشل (۱۳۷۶) *درباره تغییر جهان: مقالاتی درباره فلسفه سیاسی از کارل مارکس تا والتر بنیامین*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.  
نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۰) «موعودگرایی در الهیات سیاسی ایرانیان»، *فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر*، سال ۲، شماره ۱، صص ۱۶۳-۱۳۷.

نجفی، صالح (۱۳۹۴) *پروژه‌های ناممکن: ترجمه به منزله تلاش برای ترمیم/تغییر جهان*، بازبایی در: <http://farhangemrooz.com/news/30734>;

Adorno, Theodor (1980) *Letters to Walter Benjamin*, in: *Aesthetics and Politics*, Ernst Bloch and Others, London, Verso;  
Adorno, Theodor (2004) *Negative Dialectics*, Trans. By E. B. Ashton, London, Routledge;  
Benjamin, Walter (1989) *The Correspondence of Walter Benjamin and Gershom Scholem 1932-1940*, Trans. By Gary Smith and Andre Lefevere, New York, Schocken Books;  
Benjamin, Walter (1998) *Understanding Brecht*, Trans. By Anna Bostock, London, Verso;  
Benjamin, Walter (2002) *Selected Writings, Vo.1 (1913-1926)*, Edi. By Marcus Bullock and Michael W. Jennings, Cambridge, Harvard University Press;  
Benjamin, Walter (2002) *The Arcades Project*, Trans. By Howard Eiland and Kevin Laughlin, Cambridge, Harvard University Press;  
Benjamin, Walter (2006) *Selected Writings, Vo.4 (1938-1940)*, Edi. By Howard Eiland and Michael W. Jennings, Cambridge, Harvard University Press;  
Benjamin, Walter (2007) *Illuminations: Essays and Reflections*, Trans. By Harry Zohn, New York, Schocken Books;  
Berger, Peter, Berger, Brigitte and Kellner, Hansfried (1974) *the homeless mind*, aylesbury, hazell Watson & viney Ltd;  
Collingwood, R. G. (1999) *The Principles of History and Other Writings in Philosophy of History*, Oxford, Oxford University Press;  
Critchley, Simon (2009) *The Book of Dead Philosophers*, New York, Vintage Books;  
Frings, Manfred S. (1983) *Social temporality in George Herbert Mead and Scheler*, *philosophy today*, vol.27, no.4, winter, pp.281-289;  
Kittsteiner, H. D. , Monroe, Jonathan and Wohlfarth, Irving (1986) *Walter Benjamin's Historicism*, *New German Critique*, No.39, Autumn, pp.179-215;  
Löwith, Karl (1949) *Meaning in history*, Chicago, the University of Chicago Press;  
Löwy, Michael (2005) *Fire Alarm: Reading Walter Benjamin's On the Concept of History*, Trans. By Chris Turner, London, Verso;  
Sherratt, Yvonne (2006) *Continental Philosophy of Social Science: Hermeneutics, Genealogy and Critical Theory from Ancient Greece to the Twenty-First Century*, Cambridge, Cambridge University Press;  
Spivak, Gayatri Chakravorty (2010) *Can the Subaltern Speak? In: Reflections on the History of an Idea*, Edi. By Rosalind Morris, New York, Columbia University Press;  
Srinivas, Nidhi (2012) *The Possibilities of the Past: Two Routes to a Past and What They Tell us About Professional Power, Management & Organizational History*, 7:3, pp.237-249;  
Wolin, Richard (1994) *Walter Benjamin, an Aesthetic of Redemption*, University of California Press;



### List of sources with English handwriting

- Abāzari, Y. (2011). Sociological Reason, Tehrān, Tarḥ-e No, Fourth Edition [In Persian];
- Afrāsīyābī, H. and Mombeynī, S. (2015). *Critical Aesthetics, Allegory and Historical Discontinuity of Affliction Experience: Reflection in Benjamin's Philosophy of Art*, Vol.8, Issue 1 - Serial Number 72, Summer and Autumn, PP.31-50 [In Persian];
- Agamben, G. and Others (2013). *Law and Violence, Trans. And Edi.* By Morad Farhadpour and Others, Tehran, Rokhdade-No, Third Edition [In Persian];
- Aḥmādī, B. (2000). Mémoires de ténèbres: Trois études sur W. Benjamin, M. Horkheimer et T.W. Adorno, Tehrān, Našr-e Markaz, second edition [In Persian];
- Aḥmādī, B. (2008). Truth and Beauty: Lectures on the Philosophy of Art, Tehrān, Našr-e Markaz, Fifteenth Edition [In Persian];
- Bolz, N. and Van Reijen, W. (2008). Walter Benjamin, Trans. By Laimodota Mazzarins, New Jersey, Huminties Press [In Persian];
- Čavošīyān, S. (2014). Studying methodology of "Now-Time": Constellation and Origin in Walter Benjamin's Methodology, Quarterly Journal of Social Sciences, Vol. 21, Issue 65, Summer, PP. 241-264 [In Persian];
- Dehqān, M. (2015). Analysis Of Events In The History Of Alternative, Journal of historical perspective & historiography, Vol. 25, Issue 16 - Serial Number 101, Summer and Autumn, PP.81-104 [In Persian];
- ḵāhānbagloū, R. (2015). Naqde 'Aqle Modern: Goftegūhāyī bā Andīšmandān-e ḵāhān-e Emrūz, j 1, Translated by Hosseīn Sāme'ī, Tehrān, Farzān-e Rūz, Fifth Edition [In Persian];
- ḵāmādī, S. (2016). Context and era of Phenomenology, Tehrān, Qoqnoūs, Fifth Edition [In Persian];
- Löwy, M. (1997). On Changing the World: Essays in Marxist Political Philosophy, from Karl Marx to Walter Benjamin, Trans. By Hassan Mortazavī, Tehrān, Našr-e Rošangarān va Moṭāle'āt-e Zanān. [In Persian];
- Najāfī, S. (2015). Porūzeha-ye Nā Momken: Tarjome be Manzale-ye Talāš Barāye Tarmīm, available at: <http://farhangemrooz.com/news/30734> [In Persian];
- Najāfzādeh, R. (2011). Messianism in Iranian's Political Theology, Contemporary Political Studies, Spring and Summer, Vol.2, Issue1, Serial Number1, PP.137-163 [In Persian].

### English Source

- Adorno, Theodor (1980) Letters to Walter Benjamin, in: Aesthetics and Politics, Ernst Bloch and Others, London, Verso;
- Adorno, Theodor (2004) Negative Dialectics, Trans. By E. B. Ashton, London, Routledge;
- Benjamin, Walter (1989) The Correspondence of Walter Benjamin and Gershom Scholem 1932-1940, Trans. By Gary Smith and Andre Lefevere, New York, Schocken Books;
- Benjamin, Walter (1998) Understanding Brecht, Trans. By Anna Bostock, London, Verso;
- Benjamin, Walter (2002) Selected Writings, Vo.1 (1913-1926), Edi. By Marcus Bullock and Michael W. Jennings, Cambridge, Harvard University Press;
- Benjamin, Walter (2002) The Arcades Project, Trans. By Howard Eiland and Kevin McLaughlin, Cambridge, Harvard University Press;
- Benjamin, Walter (2006) Selected Writings, Vo.4 (1938-1940), Edi. By Howard Eiland and Michael W. Jennings, Cambridge, Harvard University Press;
- Benjamin, Walter (2007) Illuminations: Essays and Reflections, Trans. By Harry Zohn, New York, Schocken Books;
- Berger, Peter, Berger, Brigitte and Kellner, Hansfried (1974) the homeless mind, aylesbury, hazell Watson & viney Ltd;
- Collingwood, R. G. (1999) The Principles of History and Other Writings in Philosophy of History, Oxford, Oxford University Press;
- Critchley, Simon (2009) The Book of Dead Philosophers, New York, Vintage Books;
- Frings, Manfred S. (1983) Social temporality in George Herbert mead and scheler,

- philosophy today, vol.27, no.4, winter, pp.281-289;
- Kittsteiner, H. D., Monroe, Jonathan and Wohlfarth, Irving (1986) Walter Benjamin's Historicism, *New German Critique*, No.39, Autumn, PP.179-215;
- Löwith, Karl (1949) *Meaning in history*, Chicago, the university of Chicago press;
- Löwy, Michael (2005) *Fire Alarm: Reading Walter Benjamin's On the Concept of History*, Trans. By Chris Turner, London, Verso;
- Sherratt, Yvonne (2006) *continental philosophy of social science: hermeneutics, genealogy and critical theory from ancient Greece to the twenty-first century*, Cambridge, Cambridge university press;
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2010) *Can the Subaltern Speak?* In: *Reflections on the History of an Idea*, Edi. By Rosalind Morris, New York, Columbia University Press;
- Srinivas, Nidhi (2012) *The Possibilities of the Past: Two Routes to a Past and What They Tell us About Professional Power*, *Management & Organizational History*, 7:3, PP.237-249;
- Wolin, Richard (1994) *Walter Benjamin, an Aesthetic of Redemption*, University of California Press.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**Continuity and Non Continuity in the History of the Subaltern History by  
Emphasis on the views of Walter Benjamin<sup>1</sup>**

Reza Nasiri Hamed<sup>2</sup>

Received: 2021/06/10  
Accepted: 2021/08/26

**Abstract**

The connection of history with the “now” has been emphasized in various theories, especially in recent times. Accordingly, just as the past affects the present, so can the present affect our understanding of the past. In history, especially from the point of view of the subaltern and the oppressed, the situation is not a special and exceptional situation rather than it is a permanent rule throughout history. In his works, especially in his theses on history, Walter Benjamin refers to the continuation of the historical situation of the suffering and while emphasizing the most objective aspects of the suffering of the oppressed in history, thinks on the possibility of liberation from the status quo based on the emergence of the Messianic moment. This aspect of Benjamin's thought has been highlighted in various overt and covert later approaches such as Subaltern history, postcolonial studies, and alternative history, and has been the source of new reflections on the approach to history. One of the most prominent aspects of Benjamin's view is the critique of the idea of progress in history which in his view is derived from the philosophy of the conquerors of history. However, the situation of the defeated in history is a sign of their continued suffering.

**Keywords:** Messianistic Moment, Continuity, Non Continuity, Subaltern, Materialism.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2021.36419.1530

2. Assistant Professor of Political Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Email: [r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir](mailto:r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

**Content**

<b>The Emergence of Arabs and the Dynamics of the Early Islamic Decades According to John Bār Penkāye</b> <i>Mohammad Ahmadimanesh</i>	11-30
<b>The Study and Analysis of Ideas of Continuation of Iranian-Islamic Identity Trend in the History of <i>Giti Gosha</i></b> <i>Zoleikha Amini</i>	31-52
<b>Explaining the Methodological Components in Seyed Jafar Shahidi Religious Historiography</b> <i>Yaghub Panahi, Asghar Montazer al-Qaem, Mohammad Ali Chelongar</i>	53-84
<b>Why the <i>Tohfato al-Alam</i> was written during the reign of Shah Sultan Hussein Safavi</b> <i>Yaqub Tabesh</i>	85-107
<b>Typology of Historical Works of Ibn Ḥabīb Bagdādī (245 AH) Atiyeh Shariatnejad Kiasari</b> <i>Hadi Alemzadeh, Yones Farahmand, Masoumali Panjeh</i>	109-130
<b>The relationship between memoir and reality</b> <i>Somayeh Abbasi</i>	131-151
<b>From historical psychology to psychological history</b> <i>Zahra Ghadiyaninejad Razki, Foad Pourarian, Hossien Moftakhari, Alireza Moradi</i>	153-176
<b>An analysis on caricatures of the Azerbaijan newspaper during constitutional period (1907)</b> <i>Abbas Ghadimi Gheidari, Elham MohammadAli Goshayesh</i>	177-210
<b>A study of Nowruznameh in the Islamic era (up to the ninth century A.H.)</b> <i>Abdolrahim Ghanavat, Maryam Oraee Ghadiri</i>	211-234
<b>An Analysis about Historiography and Historical Perspective of Hazin Lahiji</b> <i>Mohsen Lotfabadi</i>	235-259
<b>An Analysis of the Historiography of Mohammad Shafi Tehrani in the <i>Meraat al-Sadiqin</i></b> <i>Mohsen Nasiri Ardali, Manizheh Sadri, Nozhat Ahmadi, Masomeh Garadagi</i>	261-285
<b>Continuity and Non Continuity in the History of the Subaltern History by Emphasis on the views of Walter Benjamin</b> <i>Reza Nasiri Hamed</i>	287-307

**Item 7:**

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In special cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

**Item 8:**

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

**Item 9:**

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

**Item 10:**

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

**Double blind peer review**

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

**Cc-By-Nc-ND**

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

---

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

## **Code of Ethics The Academic Quarterly of Historical Perspective & Historiography**

### **Preface:**

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

### **Item 1:**

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

### **Plagiarism**

Online plagiarism checker softwares( samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

### **Item 2:**

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

### **Item 3:**

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

### **Item 4:**

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

### **Item 5:**

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

### **Item 6:**

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

## Methodology

### Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.

### Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)).
2. The articles must contain the following chapters:
  - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
  - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
  - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
  - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
  - Conclusion
  - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.  
Note: Translated or translated sources of Persian and Arabic into English.  
for example:
  - Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. *Plant Science*, 15(3):27-35. **(Journal)**
  - Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. *Iranian Journal of Field Crop Science*, 39(1):113-126. (In Persian with English abstract)
  - Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. *Plant Physiology*. Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press (In Persian)
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
  1. The author doesn't speak Persian.
  2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

# Historical Perspective & Historiography

*Vol. 31, No. 27 /112, 2021*

---

Publisher: **Alzahra University**  
EDITOR -IN- CHIEF: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**  
EXECUTIVE DIRECTOR: **S.Fasihi, Ph.D.**  
Editor: **S. Poorshahram**  
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi**  
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

---

## THE EDITORIAL BOARD

S. Bakhtiari, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A. Bigdeli, Professor of History, Shahid Beheshti University.  
H. Hazrati, Associate Professor of History, University of Tehran.  
Sh. Jalilian, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz.  
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
M.A. Sadeghi, Associate Professor of History, Tarbiat Modares University.  
N. Sedghi, Associate Professor of History, Tabriz University.  
S. Fasihi, Assistant Professor of History, Alzahra University.  
A. Ghadimi Ghedari, Associate Professor of History, Tabriz University.  
A.R. Mollayi Tavani, Associate Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
Z.A. Mohammadi, Associate Professor of History, Alzahra University.  
M. Nouraei, Professor of History, University of Isfahan.  
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

---

## International Editorial Board

M. Mahdavi-Ardekani, Professor Political Science, University of Alberta, Canada.

---

Printing & Binding: Mehrravash Publication

---



## University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.  
Postal Code: 1993891176  
Web: [hph.alzahra.ac.ir](http://hph.alzahra.ac.ir)  
E-mail: [HP.H@alzahra.ac.ir](mailto:HP.H@alzahra.ac.ir)

---

ISSN: 2008-8841

E-ISSN: 2538-3507

---